





٦٥٨



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا بتوفيقه الى جادة طريقه

وفضلنا بنوع علمه على كافة عبيده احمده على نعمه

الترادي والتوأم حمدا يقصر عن حده الاوهام ويحسر

عن عده الافهام واشهد ان لا اله الا الله شهادة

من نطق بالصدق لسانه وفهق بالحق جنانه واشهد

ان محمدا عبده المختار من العباد ورسوله الداعي

الى

الى سبيل الرشاد ارسله والامم تابعة للاباطيل

فعرفها الله سبحانه بنبيه صلوات الله عليه وآله

وسلم مناهج الدين واوضح لها مدارج المتقين

حتى استنار الحق وبلج وبار الباطل وبخع صلوات الله

عليه وآله الائمة الاطهار واهل بيته المصطفين

الاخيار وصحابته المنتجبين الابرار صلوة لا تنقطع

آناء الليل واطراف النهار قال المسرف على نفسه

المفتقر الى رحمة الله عبد الواحد بن محمد بن عبد الواحد

الآمدي التميمي رضي الله عنه وبعد فان الذي حداني

على تخصيص فوائد هذا الكتاب وتعليقها وجمع

كلمه وتنميقها ما تبجح به ابو عثمن الجاحظ عن نفسه

وعدده وزبره في طرسه وحده من المائة الحكمة الشاردة

عن الأسماع الجامعة لأنواع الانتفاع التي جمعها عن
بگوشها حظ تمام وگردآورنده است انواع سودها را آنچنان صدکلمه حکمت که ابوعثمن جمع کرده است

عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام
از کلام امیر المومنین علی ابن ابی طالب

فقلت بالله العجب من هذا الرجل وهو علامة
پس گفتم ای خدا ترا بغایت عجب دارم ازین مرد یعنی ابوعثمن وحال آنکه او بغایت دانای

زمانه ووحيد أقرانه مع تقدمه في العلم وتسنمه
زمان خود بود ویگانه نزدیکان بخود در مرتبه باوجود پیشی او در دانش وبلندی پایه او

ذروة الفهم وقربه من الصدر الأول وضربه في المفضل
در بالای دریافت ونزدیکی او در زمان بمحل صادر شدن این کلام اول ازو یعنی مرتضی وبا وجود آنکه او در ضرب المثل گشته

بالقدح الأفضل والقسط الأجزل كيف غشي
به بخشش زیاده تر وحصه تمام تر وبیز عجب آنکه چون چشم پوشیده است

عن البدر المنير ورضي بالكثير باليسير وهل ذلك
از ماه تمام روشن وچون راضی شده از بسیار باندک ونیست این صد کلام ابوعثمن

إلا بعض من كل وقل من جل وطل من وبل
مگر پاره از تمام کلام آنحضرت مرتضی وکمی از همه وبارش از باران بزرگ باران آنحضرت

وطل من وبل إني مع كسوف البال والقصور
از باران آنحضرت ومن باتاریکی باتاریکی دل وکوتاهی

عن رتبة الكمال والاعتراف بالعجز عن إدراك
از رتبه کمال واقرار نمودن بعاجزی از دریافتن

شأو الأفاضل من الصدر الأوائل وقصوري
خواست فاضلان از بالا دستان پیشینیان وکوتاه دستی من

عن الجري في ميدانهم ونقص وذني عن أوزانهم
از کردیدن در میدان فاضلان وکم عیاری من از همسنگی ایشان

جمعت

جمعت يسيرا من قصير حكمه وقليلا من خطير كلمه
جمع کردم اندکی از بعض حکمتهای او وکمی از بسیاری سخنان او

تخرس البلغاء عن مساجلته وتبلس الحكماء عن مشاكلته
آنچنان سخنان که گنگ شوند سخنوران از نوشتن مثل آن ونومید شوند حکیمان از گفتن مانندآن

وما أنا في ذلك علم الله إلا كالمغترف من البحر بكفه
ونیستم من درین جمع کردن خدا داناست مگر همچو آنکس که از دریا آب بکف برگیرد

والمعترف بالتقصير وإن بالغ في وصفه وكيف لا وهو
وهمچو اقرار کننده بقصور خود اگرچه رسیده باشد در وصف بکمال وچون چنین نباشم حال آنکه

عليه السلام الشارب من الينبوع النبوي والحاوي
حضرت مرتضی علیه السلام آشامیده است از چشمه سار حضرت پیغامبر وفرارسیده است

بين جنبيه العلم الإلهي إذ يقول كرم الله وجهه وقوله
بمیان دو پهلو بعلم خدای چونکه میگوید وحال آنکه گفتار

الحق وكلامه الصدق على ما أدته إلينا أئمة النقل
او حق است وسخن او راستست آنچنان که رسانیده است بسوی ما پیشوایان نقل

إن بين جنبي لعلما جما لو أصبت له حملة وقد جعلت
اینکه بدرستی که میان دو پهلوی من علمیست تمام اگر باز گویم آنرا تمامی همانست وبتحقیق گردانیدم

أسانيده محذوفة ورتبت على حروف المعجم حروفه
سندهای این سخنان را انداخته وترتیب کرده ام بر حرفهای بیست وهشتگانه حرفهای اول کلمات را

وجعلت ما توافق من حكمه وتطابق من خواتم كلمه
وگردانیده ام اجزا ازین کلمات موافق حکمتهای اوست ومطابق سخنهای او آخر جمله را

مسجعا مقرونا لكونه أوقع بسمع الآذان وأوقر
مسجع نزدیک تا بهتر باشد از برای جای گرفتن در گوشهای وفزاینده تر

في القلوب والأذهان لشدة ميل النفوس إلى منظوم
در دلها وذهنها از برای اینکه نفسها را میل بنظم سخن است

الكلام وكونها عن منثورها بأبعد مرام ليسهل حفظه
وبودن نقشها را از سخن نثر دوري آرزو تا آسان باشد يادگرفتن آن

على قاريه ويحلو لفظه للناظر فيه والمقتبس من لآليه
بر خواننده آن وشيرين باشد لفظ آن از براي نگاه كننده در آن ونوركيرنده از مرواريدهاي اين كلام

مع اختزالي أكثرها خشية من كلفة التطويل مكتفيا
تا آنكه مختصر كردانيده ام بيشتر سخنها را از ترس آنكه نرسد رنج درازي بچنانكه در حاليكه آشكار كردم

بما فيه الشفاء من الكرب والغناء لذوي العقول
آنچه را در آن است شفا از اندوه ودر آنست خوشي از براي خداوندان عقول

والأدب وسميته غرر الحكم ودرر الكلم راجيا
وادب ونام كردم اين جمع كرده را بغرر الحكم ودرر الكلم در حالتي اميد ميداشتم

من الله سبحانه حسن الثواب ومستعيذا به تعالى
از خداي كه پاكست وبي عيب خوبي ثواب را وپناه ميگرفتم باو

من كل عاب وما توفيقي إلا بالله عليه توكلت وإليه
از هر بدي ونيست توفيق من مگر بخداي برو توكل كردم وبسوي اوست

متاب مما ورد من حكم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام
بازگشت بعضي از آنكه فرود آمده است از حكمتهاي امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام

في حرف الهمزة وقد يعبر عنها مجازا بالألف من ذلك
در حرف همزه وگاهي از و باز ميگويند باسم الف مجاز از آنيست گفته

قوله عليه السلام الدين يعصم. الدنيا تسلم.
حضرت مرتضي عليه السلام دين نگه ميدارد از بدي دنيا باز مي سپارد ببدي

الدين يجل. الدنيا تذل. الدنيا أمد. الآخرة أبد.
دين بزرگ ميدارد دنيا خوار ميدارد دنيا آخر است آخرت پاينده است

العلم ينجد. الحكمة ترشد. العدل مألوف. الجور
علم بلند ميگرداند حكمت راه راست مي نمايد عدل دلپذير است ستم

عسوف

4

عسوف. الصدق وسيلة. العفو فضيلة. السخاء سجية.
از راه بيرون برنده است راستي دستاويز است درگذشتن از گناه افزونيست سخاوت خوي خوش

الشرف مزية. الحزم بضاعة. التواني إضاعة. الوفاء كرم.
بزرگي زياديست بيداري در كار سرمايه است سستي ضايع كردن فرصت است وفا كرم است

المودة رحم. التواضع يرفع. التكبر يضع. الحكمة عصمة.
دوستي مهربانيست فروتني بلند ميدارد بزرگ منشي مي اندازد حكمت نگهبانيست

العصمة نعمة. الكرم فضل. الوفاء نبل. العقل زين. الحمق
نگهباني نعمتيست يعني زندگاني خوش گرامي داشتن افزونيست وفا رسيدنست بحق خرد آرايش است ابلهي

شين. الصدق أمانة. الكذب خيانة. الإنصاف راحة.
ننگ است راستي امانتست دروغ خيانتست داد دادن آسايش است

الشر وقاحة. الجود رياسة. الملك سياسة. الأمانة إيمان.
بدي بي حيائيست بخشش سروريست پادشاهي نگهبانيست امانة ايمان است

البشاشة إحسان. الكريم أبلج. اللئيم ملهوج. الفكر يهدي.
گشاده روي نيكوئيست نيكوكار گشاده پيشانيست فرومايه زبان زده است انديشه راه مي نمايد

الصدق ينجي. الكذب يردي. القناعة تغني. الغنى يطغي.
راستي ميرهاند دروغ مي شكند قانع بودن توانگر گرداند توانگري سركش ميسازد

الفقر ينسي. الدنيا تغوي. الشهوة تغري. اللذة تلهي.
درويشي فراموشي مي بخشد دنيا گم راه ميگرداند آرزو بر مي انگيزد فتنه را مزه دنيا بازي ميدهد

الهوى يردي. الحسد يضني. الحقد يذوي. اليقين عبادة.
آرزو مي اندازد رشك لاغر ميسازد بد انديشي پژمرده ميگرداند دانش راست بندگي خدا است

المعروف سيادة. الشكر زيادة. الفكر عبادة. العفاف زهادة.
نيكوئي خواجگي است شكر افزونيست انديشه خير بندگي است خدا را نهفتگي ترك دنيا است

الأمور بالتجربة. الأعمال بالخبرة. العلم بالفهم. الفهم بالفطنة.
كارها بآزمايش درست است بيشها باگاهي است دانش بدريافتست دريافت بزيركي

الفطنة بالبصيرة التدبير بالرأي الرأي بالفكر الظفر بالحزم

الحزم بالتجربة المكارم بالمكاره الثواب بالمشقة العجب

هلاك الرياء اشراك الجهل موت التواني فوت الشهوات

آفات اللذات مفسدات الأماني إشتات اليأس حر

الطمع مضرة المنصف كريم الظالم لئيم المعروف رق

المكافات عتق الصبر ملاك الجزع هلاك التودد يمن

الاناة حسن السخاء خلق العجب حمق السفه خرق

العلم كنز العبادة فوز القناعة عز الدين حبوب اليقين

نور الايمان امان الكفر خذلان الرضا غناء السخط

عناء التوكل كفاية التوفيق عناية الاخلاص غاية الخوف امان

الوجدان سلوان الفقر احزان الدين رق القضاء عتق

الصدق فضيلة الكذب رذيلة المعروف حسب المودة

نسب

نسب الصمت وقار الهذر عار العسر لوم اللجاج

شوم الفكر رشد الغفلة فقد الورع اجتناب

الشك ارتياب الطاعة تنجي المعصية تردي الجبن آفة

العجز سخافة المصيب واجد المخطي فاقد الصدق نجاح

الكذب فضاح العلم عز الطاعة حرز الصبر رفعة

الجزع منقصة الشجاعة زين الجبن شين الاصابة

سلامة الخطاء ملامة العجل ندامة الرزق مقسوم

الحريص محروم البخيل مذموم الحسود مغموم الظالم

ملوم الجفاء شين المعصية حين الحازم يقظان

الغافل وسنان الحرمان خذلان القنية احزان الامل

خوان اليقظة نور الغفلة غرور المكر لوم الخديعة شوم

البخل فقر الخيانة غدر الشك كفر الاحسان محبة الشيخ مسند

العقل قربة. الحمق غربة. الايثار فضيلة. الاحتكار رذيلة
خرد نزدیکیست ابلهی دوریست باشیدن مال افزونیست بند کردن پست کننده است

الامانة صيانة. الاذاعة امانة. التقية ديانة. التقوى جنّة
امانت نگهبانیست فاش کردن حق امانتست ترس دین داریست پرهیزکاری سپریست

يعز المجود بذل. الحزم صناعة. العجز اضاعة. الورع
عزیز میکرداند گناهها خوار میدارد بیداری پیشه خوبست ناتوانی تلف کاریست پارسائی سپر است

الطمع محنة. التاجر مخاطر. الفاجر مجاهر. العلم
طمع کردن از دوست دوستیست بازرگان اندیشناکست گناهکار رسوا و فاش کننده است دانش

دليل الاصطحاب قليل. الحياء جميل. الطمع رق
راهبریست همراهی کردن کمست شرم زیباست طمع از جهد و دست بند کیست

الياس عتق. الاناة اصابة. الطاعة اجابة. الخضوع رتاة
نا امیدی آزادیست حکم کردن راستیست فرمان برداری قبول کردنست فروتنی کردن ناکسیست

الصمت منجاة. الامور اشباه. المعروف فروض. الشكر
خاموشی جای رستن است کارها بمانند نیکوست نیکوئی واجبست سپاس

مفروض. الفطنة هداية. العناوة غواية. الطمع فقر
واجبست زیرکی راه بینی است کولی گمراهیست طمع ناتوانیست

الاشراك كفر. الحياء محرمة. الزلل مندمة. الزهد ثروة
شرک آوردن کفر است شرم ماورائیست لغزیدن از گناه پشیمانیست ترک دنیا توانگریست

الهوى صبوة. الحلم عشيرة. السفه جريرة. الاماني تخدع
بار زور رفتن لغزیدن دلست بردباری خویشاوندیست نادانی بزهواریست آرزوها فریب دهد

الاجل يصرع. الدنيا تضر. الاخرة تسر. الامل يغر العيش
وعده می اندازد دنیا زیان بخش است آخرة شاد میکرداند امید فریب دهد زندگانی

يمر. الرحيل وشيك. العلم ينجيك. الجهل يرديك. الموت
میگذرد کوچ کننده شتابنده است دانش میرهاند ترا نادانی می اندازد ترا مردن

يح

6

يريح. الرأي صحيح. الامر قريب. المنافق مريب. التأبد
آسایش میدهد رای عزتن درستست قیامت و مرگ نزدیکست منافق گمان برنده است یاری خواستن

حزم. الاحسان غنم. العدل انصاف. القناعة
آگاهیست نیکوئی کردن غنیمتست داد روائیست قناعت

عفاف. المستسلم موقى. المحترس ملقى. الاجل جنة
پارسائیست تن در داده نگاه داشته شده تن پرور افتاده است وعده بهشت است

التوفيق رحمة. العلم جلالة. الجهالة ضلالة.
یاوری بخت بخشایش است دانش بزرگیست نادانی گمراهیست

الفرص خلس. الفوت غصص. الهيبة خيبة.
بجای آوردن ربودن فرصت است فرو گذاشتن مانند امید است در دل شکوه نی بهره گیست

الصدق يفعة. الصبر مدفعة. العجز مضعة. الفشل
راستی بلندیست شکیبائی باز داشتن آرزو است ناتوانی ضایع شدنست بددلی

منقصة. الامن اغترار. الخوف استظهار. الاتعاظ
کم شدنست ایمنی فریب یافتن است ترس پشت گرمیست پند پذیرفتن

اعتبار. اليقظة استبصار. الانذار اعذار. الندم
بیداریست بیداری چشم گشادن است بیم دادن عذر آوردنست پشیمانی

استغفار. الاقرار اعتذار. الانكار اصرار. الاكثار اضجار
طلب آمرزش کردنست اقرار بگناه عذر گفتن است منکر شدن از گناه بر گناه استادنست بسیار گفتن تنگدلیست

المشاورة استظهار. المال حساب. الظلم عقاب. العلم حياة. الايمان
مشورت کردن پشتی جستنست مال حساب دادن آخرتست ستم رنج رسانیدنست دانش زندگیست ایمان

نجاة. الياس سلوة. التقوى اجتناب. الظن ارتياب. الطمع
رهائیست نا امیدی تسلی بودنست پرهیزکاری دوری جستن است گمان بدوشیدگیست طمع

مذل. الورع مجل. المحسن معان. المسيء مهان. المكر شيطان
خوار کننده است پارسائی بزرگ کننده است نیکوکار قوة یافته است بدکار بیهوش است بد اندیشی هلاکیست

التأني حزم الفرصة غنم المعروف فضل الكرم نبل
آهستگی بیداریست بدست آوردن غنیمت نیکوییست افزونیست نیکو داشتن درست اندازی است

الغفلة ضلالة الغرة جهالة الجاهل حيران الدنيا خسران
غافلی گمراهیست فریب خوردن نادانیست نادان سرگشته است دنیا زیانست

الامل يخدع البغي يصرع الجور تبعات اللذات آفات
امید فریب میدهد سرکشی می اندازد ستم کردن تاوانهاست مزها بلاهاست

العلم محلة الجهل مضلة الشره مذلة العقل شفاء
دانش بزرگ کننده است نادانی گم کننده است دلخواه خواریست خرد شفاست

الحمق شقاء الصدقة كنز الاخلاص فوز الصدق ينجي
ابلهی بدبختیست صدقه دادن گنج است بی غشی پیروزیست راستی میرهاند

الكذب يردي البري جري الصدقة تقي الدين نور اليقين
دروغ می اندازد بی گناه دلیر است صدقه بلاگیست دین روشنی راست دانی

حبوة الصبر ظفر العجل خطر الغي اشر العي حصر
شادیست شکیبایی ظفر پیروزیست ناشکیبایی بیمست درماندگی بندگیست دادگری اصل بنیاد است

العدل ملاك الجور هلاك العلم حرز القناعة عز
ستم تباهیست دانش پناهیست قناعت ارجمندیست

المعروف كنز الغفلة طرب الرياسة عطب الشهوة
نیکویی گنج است غافلی خوشدلیست سرداری هلاک شدنست آرزوی نفس

حرب الشكر مغنم الكفر مغرم العقول مواهب الآداب
جنگ است سپاسی غنیمت است کفر جای تاوانست خردها بخششهاست کردارها پسندیده

مكاسب الدنيا بالانفاق الاخرة بالاستحقاق المؤمن
درآمدهای نیک است دنیا بدادن بدست آید آخرت بسزاواری بدست آید مومن

بعمله الانسان بعقله المرء بهمته الرجل بجنانه المرء
بعمل مومنست آدمی بعقل آدمیست مرد بنیت و قصد نیکو مرد است مرد بدل مرد است مرد

بايمانه العلم بالعمل الدنيا بالامل البشر مبرة العبوس
بایمان مرد است علم با عمل بکار آید دنیا با امید بدست آید خوش گویی نیکوییست ترش رویی

معرة الجهل وبال التوفيق اقبال الحرام سحت
دوری وجدانیست نادانی افتادگیست همراهی بخت بیش آمدست حرام مردار است

الموت فوت الحريص تعب الفتنة سلب المال
مردن کم شدن است حریص بر رنج اندرست انگیزه بد ربودن نیکوییست مال

عارية الدنيا فانية الاستقامة سلامة الشر ندامة
نابایدگرست دنیا نیست شونده است بر راستی ایستادن سلامتیست بدی پشیمانیست

العدل حياة الجور ممات العدل فضيلة الانسان
داد دادن زندگیست ستم نیستی است دادگری افزونیست آدمی را

الصدق امانة اللسان الجزع من اعوان الزمان
راستی امانت زبانست زاری کردن از یاری کنان روزگار است

الاحتكار داعية الحرمان الصبر راس الايمان السخاء
بند کردن مال خواستن نومیدیست شکیبایی سر ایمانست سخاوت

زين الانسان العفو احسن الاحسان الفقر زينة الايمان
آرایش آدمیست درگذشتن از گناه بهترین نیکو کردن است بی چیزی آرایش ایمانست

القلب خازن اللسان اللسان ترجمان الجنان الانصاف
دل گنجور زبان است زبان گوینده سخن دل است دادگری

عنوان النبل الصدق اخو العدل الهوى عدو العقل
نشانه کامرانیست راستی برادر دادگریست آرزوی دشمن خرد است

اللهو ثمار الجهل الجور مضاد العدل العلم مميت الجهل
بازی میوه نادانیست ستم دشمن عدلست دانش کشنده نادانی

الوقار حلية العقل الوفاء توام الصدق العقل رسول الحق
سنگ زیور خردست وفا همزاد راستیست خرد فرستاده حق است

التوفيق مفتاح الرفق الحياء يمنع الرزق الصدق لسان الحق

الكذب عدو الصدق الباطل مضاد الحق الحلم زين

الخلق الخيانة اخو الكذب الحرص مطية التعب الرغبة

مفتاح النصب الظفر شافع المذنب الخرس من الكذب

العلم زين الحسب المودة اقرب نسب الادب افضل حسب

الصدقة افضل القرب الناس اعداء ما جهلوا الناس

بخير ما تفاوتوا الوفاء سجية الكرام الغدر شيمة اللئام

الاعمال ثمار النيات الصدقة افضل الحسنات الرفق

مفتاح النجاح التوفيق قايد الصلاح البشر اول البر

الطمع اول الشر الكتاب ترجمان النية العمل عنوان الطوية

الوقار يحمد الحلم التواضع ثمرة العلم العدل خير الحكم

العلم قايد الحلم الصدق خير القول الاخلاص خير العمل

السخا

السخا يزرع المحبة الشح يكسب المسبة الطمع فقر

حاضر الياس غناء حاضر التواضع يرفع الوضيع

التكبر يضع الرفيع الرفق مفتاح الصواب السفه

مفتاح السباب الهوى آفة الالباب العتاب حياة

المودة الهدية تجلب المحبة الموت رقيب غافل الدنيا

ظل زايل الموت باب الاخرة التجمل مروة ظاهرة المواعظ

حياة القلوب الذكر مجالسة المحبوب الدين افضل

مطلوب العقل صديق مقطوع الهوى عدو متبوع

العاقل يألف مثله الجاهل يميل الى شكله السلامة

في التفرد الراحة في التزهد الجود عز موجود الكمال

في الدنيا مفقود الحسد شر الامراض الجود حارس الاعراض

الاقتصاد ينمي القليل الاسراف يفني الجزيل الساعات

ممكن الافات • العجم تقنية للخطات • الصادق مكرم
جاي نهان شدن افتهاست كذاشتن عجمهست نكاه كردنها

جليل • الكاذب مهان • ذليل الحياء • مفتاح كل الخير
دروغ كو خوار وذليلست شرم كليد همه خيرهاست

القحة عنوان الشر • الاستغفار يمحو الاوزار • الاصرار
بي‌شرمي نمونه بديست طلب آمرزش بتوبه نيست ميكرداند كناهها را ايستادن بر كناه

شيمة الفجار • الساعات تنهب الاعمار • البطنة تمنع
خوي كناهكارانست ساعتها غارت ميكند عمرها را شكم سير داشتن منع ميكند

الفطنة • الريبة توجب الظنة • الصبر جنة • الفاقة
زيركي را بدكماني موجب بديست شكيبائي سپر درويشي است

العجب راس الحماقة • الهيبة مقرونة بالخيبة • الحياء
خودپسندي سر ابلهي است شكوه نزديكست بازيان شرم

مقرون بالحرمان • اليقين عنوان الايمان • الحرص علامة
نزديكست بنااميدي دانش درست نمودار ايمانست شره واز نشانه

الفقر • الشره داعية الشر • الصدق حياة التقوي • الكتمان
ناچيزيست آز بلايه آورنده بديست راستي جان وزندكي پرهيزكاريست پوشانيدن

ملال النجوي • القسط روح الشهادة • الفضيلة غلبة العادة
بنياد رازهاست راستي جان كواهي است افزونيست زيادتي خوي خويش

العفو زكاة الظفر • اللجاج بذر الشر • المنية ولا الدنية
دركذشتن از كناه زكوة ظفر وپيروزيست مبالغه درستيزه تخم بديست مرك خوشتر نه كه ناكسي

الموت ولا ابتذال الحرية • التقلل ولا التذلل • المروة القناعة
مردن خوشتست نه كه خواري رسوايي تخم وناچيزشدن به نه كه خواري مروت قانع بودن

والتجمل • التجارب لا تنقضي • الحريص لا يكتفي • العين رائد
ونيكوكاريست آزمايش بسر نمي‌آيد بسر نمي‌آيد آرزو بهيچ چيز بس نكند چشم ديدبان

القلب • الهم ينحل البدن • العين بريد القلب • الفكر ينير اللب
دلست اندوه مي‌كدازد تن را چشم ايلچي ورسول دل است انديشه روشن ميكرداند

المرض حبس البدن • الفتنة يجلب الحزن • الجسد حبس
بيماري بند تن است بدي ميكشد اندوه را بدن بند

الروح • الهمام مذموم • مجروح الغم • مرض النفس
جانست بدكو نكوهيده ودل ريش است اندوه بيماري جانست

اللجاج يشين النفس • المال يهب الحوادث • المال سلوة
جنك جويي عيبناك ميكرداند نفس را مال مي‌بخشد فتنهها تازه ونو مال آسايش

الوارث • الايام يفيد التجارب • الشفيع جناح الطالب
وارثست روزكارها فايده تجربها وازمايشها مي‌بخشد درخواهنده پر طلب كار است

الحساب قبل العقاب • الثواب بعد الحساب • المن
شمار بيش از پاداشت است پاداشت پس شمار عمل است بخشش بلند

يسود المنة • البغي يسلب النعمة • الظلم يجلب النقمة
بلند وبزرك ميكرداند منت را ستم مي‌ربايد دهش خدا را ستم ميكشيد ومي‌آرد خشم خدا را

المودة اقرب رحم • الشكر يدوم النعم • العدل حياة
دوستي نزديكتر خويشاست سپاس پاينده ميدارد دهش خدا را دادكري زندكي

الاحكام • الصدق روح الكلام • القسط خير الشهادة
فرمانهاست راست كويي جان سخن است راستي بهترين كواهي است

السخاء اشرف عادة • الاخلاص ثمرة العبادة • اليقين
سخاوت برترين خويست پاك دلي ميوه پرستاري است دانش درست

افضل الزهادة • القبر خير من الفقر • المراء بذر الشر
افزونتر پارسائيست كور بهتر از ناچيزيست ستيزيدن تخم بديست

الالحاح داعية الحرمان • الغفلة ينبوع الاحزان • الدنيا
مبالغه كردن خواننده است بسوي نااميدي توانكري چشمه اندوههاست دنيا

سوق الخسران ۔ الجنة دار الامان ۔ اليقين عماد الايمان ۔

بازار زیانکاریست بهشت خانهٔ ایمنی است دانش درست ستون ایمان است

الايثار اشرف الاحسان ۔ المصائب مفتاح الاجر ۔ الدنيا

باشیدن مال برتر نیکوییاست ماتمها کلید مزد وثوابست

مزرعة الشر ۔ الحيلة فائدة الفكر ۔ الدنيا ضحكة مستعبر العقل

دنیا کشتزار بدی است چاره بردن فائده اندیشه است دنیا جای خنده وگذر است خرد

مصلح كل امر ۔ العيون طلايع القلوب ۔ اللجاج مثار

راست کننده هر کاریست چشمها پیش روان لشکر دلهاانه ستیزه جویی انگیزگاه

الحروب ۔ الصدر رقيب البدن ۔ العمل شعار المؤمن ۔ الدنيا

جنگهاست سینه نگهبان تن است کار خیر پوشش مومن است دنیا

دار المحن ۔ الرضا ينفي الحزن ۔ الصبر ثمرة اليقين ۔ الزهد

خانهٔ ازمایشهاست خشنودی دور میکرداند اندوه را شکیبائی میوه دانش درست است پارسائی

ثمرة الدين ۔ العبد حر ما قنع ۔ الحر عبد ما طمع ۔ العجب

میوه دین است بنده مادام که قانع است آزاد است آزاد طمعکار بنده است خودپسندی

راس الجهل ۔ التواضع عنوان النبل ۔ العجز سبب التضييع

سر نادانی است فروتنی نمونه کامرانیست بیچارگی سبب تباهی است

الجنة جزاء المطيع ۔ اللسان جموح بصاحبه ۔ الشر يكبو

بهشت پاداش فرمان بردار است زبان سرکش است بخداوند خود بدی بسر درمی آید

براكبه ۔ اخوك مواسيك في الشدة ۔ الغش سجية المردة

با صاحبش برادر تو آنست که اسان کرد بر تو در سختی خیانت شیوهٔ زندگانی است

الحقد شيمة الحسدة ۔ المرء عدو ما جهل ۔ المرء صديق

کینه ورزی پیشهٔ حسودانست مرد دشمن است چیزی را که نمیداند مرد دوستست

ما عقل ۔ اللجاج ينبو براكبه ۔ البخل يزري بصاحبه

آنچه را که میداند ستیزه وا پس می اندازد ستیزه کار را بخیلی عیب می بخشد بصاحب بخل

العقل لا ينخدع ۔ الجاهل لا يرتدع ۔ الظلم وخيم العاقبة

خرد فریب نمی یابد نادان باز نمی ایستد از بدی ستم را ناگوار است آخر

الحرص ذميم المغبة ۔ الاعذار توجب الاعتذار ۔ العجب

حریص را واگشت در پس نکوهش است عذر آوردن لازم میکرداند قبول کردن عذر را خودپسندی

توجب العثار ۔ التأني توجب الاستظهار ۔ الاصرار يوجب

لازم میکرداند بسر درآمدن را آهستگی لازم میکرداند پشتبانی را سخت گیری لازم میکرداند

النار ۔ الاماني شيمة الحمقى ۔ التواني سجية النوكى

آتش دوزخ را آرزوها طلب کردن کردار ابلهانست خودداری خوی ابلهانست

الدنيا دار الاشقياء ۔ الجنة دار الاتقياء ۔ الدنيا معبر الآخرة

دنیا خانهٔ بدبختانست بهشت خانهٔ پرهیزکارانست دنیا گذرگاه آخرتست

الطمع مذلة حاضرة ۔ الدنيا مطلقة الاكياس ۔ العاجلة

طمع خواری آماده است دنیا بازهشته زیرکانست خواسته دنیا

منية الارجاس ۔ العز مع الياس ۔ الذل في مسئلة الناس

آرزوی مردارانست ارجمندی با ناامیدیست خواری در خواستن است از مردم

الذل مع الطمع ۔ الكريم يتغافل ۔ ويخدع المرء ابن ساعته

خواری با طمع است کرم پیشه خود را غافل میسازد از لذت دنیا وبفریب می اندازد ازان مرد فرزند زمان فرصت خودست

العاقل عدو لذته ۔ الجاهل عبد شهوته ۔ الفتنه تهب

خردمند دشمن لذت خودست نادان بندهٔ آرزو خودست دهش کردن غارت

الاحداث ۔ المال سلوة الوراث ۔ الصمت آية الحلم

فتنهاست مال آسایش وارثانست ناگفتن نشانهٔ بردباریست

الفهم آية العلم ۔ الفرح بالدنيا حمق ۔ الاغترار بالعاجلة

دریافتن نشانهٔ دانش است خرمی بدنیا کولی است فریب خوردن بدنیاوی

خرق ۔ الاسلام ابلج المناهج ۔ الايمان واضح الولايح ۔ الصدق

بیهوشی است مسلمانی کشاده ترین راههاست ایمان را آشکاراست راه دررفتن راستی

لباس الدين الزهد ثمرة اليقين الغنا يسود غير السيد
پوشش دين است ترك دنيا ميوه درستي است توانگري خواجه ميگرداند غير خواجه را

المال يقوي غير الآيد الحياء غض الطرف النزاهة
مال مدد ميدهد نه مدد را شرم پوشيدن چشم است خورمي

عين الظرف البخيل خازن لورثته المحتكر محروم
خود پاكيزگي است بخيل گنجورست مروارثان خود را بند كننده مال نااميدست

نعمته البشر اول البر الطلاقة شيمة الحر الشكر حصن
از نعمت آرزوئي خود مژده دادن سر نيكوئيست كشاده روئي كردار آزاده است شكر پناه

النعم الحياء تمام الكرم المعروف زكوة النعم الحزم
نعمتهاست شرم همگي كرم است نيكوئي زكوة نعمتهاست بيداري در كار

اسداء الآراء الغفلة اضر الاعداء العقل داعي الفهم
استوار كردن انديشهاست غافلي زيانكارترين دشمنانست خرد خواننده فهم است

البخل يكسب الذم العقل اقوي اساس الورع افضل
بخيلي مي‌اندوزد نكوهش را خرد استوارترين بنيادست پارسائي افزونترين

لباس الجنة غاية السابقين النار غاية المفرطين العقل
پوشش است بهشت آخر سرانجام پيش گيرانست در طاعت آتش سرانجام از حد بيرون روندگانست

افضل مرجو الجهل ابكي عدو العلم افضل شرف العمل
افزونتر اميد داشتنيست ناداني گريانترين دشمنيست دانش افزونتر برتريست كردار نيك

اكمل خلق النفاق اخو الشرك الغيبة شر الافك
تمام اندوزيست برادر شرك است بجدا در پس مردم سخن گفتن بدترين بهتانست

الجهل يزل القدم البغي يزيل النعم الزهد اصل الدين
ناداني ميلغزاند پا را ستم دور ميگرداند دهشهاي حق را ترك دنيا بيخ دين است يعني بيخ

الصدق لباس اليقين الدين اقوي عماد الورع خير قرين
راستي پوشش دانش درستست دين داري سخت تر ستونيست پرهيزكاري بهتر

التقوي خير زاد الطاعة احرز عتاد التوكل خير عماد
پرهيزكاري بهتر توشه است فرمانبرداري نگاهدارنده‌تر سازراهيست كار بخدا واگذاشتن بهترين ستون است

الورع خير قرين الاجل حصن حصين العقل يصلح الردي
پارسائي بهتر همنشيني است وعده پناهي است سخت خرد بسامان مي‌آورد بدي را

العدل يصلح البرية المعذرة برهان العقل الحلم عنوان
دادگري بسامان مي‌آورد خلق را عذرگفتن نماينده عقل است بردباري نمونه

الفضل العفو عنوان النبل الحمق اضر الاصحاب الشر
افزونيست در گذشتن از گناه نمونه خوشدوشيست كولي زيانكارترين يارانست بدي

اقبح الابواب العاقل من عقل لسانه الحازم من داري
زشت‌ترين كار خردمند است كه بربندد زبان خود را بيدار آنكس است كه مكر را

زمانه الشر منطق موق الخرس خير من العي الطاعة
زمان خود را بدي گفتار نافرمانيست گنگي بهترست از گردانيدن زبان خود بستر فرمان برداري

غنيمة الاكياس العلماء حكام علي الناس الرجال
بخشش زيركانست دانشمندان فرمان دهندگانند بر مردمان مردان

يفيد المال المال ما افاد الرجال الجود من كرم الطبيعة
فايده مي‌بخشند مال مال فايده نمي‌بخشد بمردان بخشش از نيكوئي منش است

المن مفسدة الصنيعة التجني اول القطيعة العيش
منت نهادن تباه كننده كردارهاي نيك است خود را درچيدن سر بريدن واريست زندگاني

يحلو ويمر الدنيا تغر وتضر وتمر الاقتصاد يثمر
گاه شيرين مي‌باشد وگاه تلخ دنيا فريب ميدهد وزيان ميرساند وميگذرد زندگاني ميانه آشتان حال

اليسير الاسراف يفني الكثير الزهد اساس اليقين
بار مي‌آرد گزافكاري نيست ميگرداند مال بسيار را ترك دنيا بنياد درستي است

الصدق راس الدين السامع شريك القائل البشر اول
راستي سر دين است شنونده انباز گوينده است مژده سر

النائل العفو تاج المكارم المعروف افضل المغانم التواضع
سهم بخشش است درگذشتن از گناه افسر نیکویی‌هاست نیکویی افزونتر از بخششهاست فروتنی

ينشر الفضيلة التكبر يظهر الرذيلة المتعرض للبلاء
آشکارا میکند زیادتی کمال را گردن کشی روشن میگرداند فرومایگی را بیرامون بلا گردنده

مخاطر المغلق بالمعصية مجاهر اللسان ترجمان العقل
زنهارکارست آشکاراکننده نافرمان برداری را فریادکننده است بنافرمانی زبان بیان کننده عقل است

النزه اول النبل الضيافة راس المروة العفة افضل
پاکی سر خوشرویی است مهمانی سر مروة است پارسایی زیاده‌ترین

الفتوة الحقد مثار الغضب الشر عنوان العطب التجني
جوانمردیست کینه جویی انگیزگاه خشم است بدی نمودار هلاک شدنست خویشتن داری

رسول القطيعة الصبر يهون الفجيعة الآداب حلل
ایلچی بریدواریست شکیبایی آسان میگرداند درد را رسمها نوشتها

مجددة العمر انفاس معددة العلم مصباح العقل
نوشت عمر نفسهای شمرده است دانش چراغ خرد است

الصواب اسد الفعل المعرفة نور القلب التوفيق
راستی سخت‌ترین کاریست شناسایی روشنایی دل است سازگاری بخت

من جذبات الرب التوحيد حيوة النفس الذكر
از کششهای پروردگار یکی دانستن خدا زندگی جانست یاد حق

مفتاح الانس المعرفة الفوز بالقدس الشريعة رياضة
کلید آشنایی است شناختن رسیدنست بپاکی راه محمدی رام کردن

النفس التوكل حصن الحكمة التوفيق اول النعمة
نفس است بخدا نازیدن پناه درست کرداریست سازبخت سر دهش خداست

الصمت روضة الفكر الغل بذر الشر الحق سيف
خموشی باغ اندیشه است کینه وری تخم بدی است درستی شمشیر است

قاطع

12

ورع
پارسایی

قاطع الباطل غرور خادع الزهد متجر رابح العمل ورع
برنده نادرست فریبی است فریبنده ترک دنیا بازرگانی است سودمند کردار نیکو

راجح الكذب عيب فاضح الايمان شفيع منجح البر عمل
بسر آینده دروغ عیبی است رسواکننده مسلمانی شفاعتگریست رهاننده نیکویی کرداریست

مصلح العجب عنوان الحماقة القناعة عنوان الفاقة
سازنده خودپسندی نمودار ابلهی است خرسندی نمون ناتوانیست

الغل داء القلوب الحسد راس العيوب الكبر شر
کینه وری رنج دلهاست رشک سر عیبهاست گردن کشی بدترین

العيوب الرفق يغل حد المخالفة البشر يطفي نار المعاندة
عیبهاست نرمی می بندد راه ناسازگاری را گفتار خوش می‌نشاند آتش سرکشی را

الجفاء يفسد الاخاء الوفاء عنوان الصفاء المزيغ
ستم تباه میکند برادری را وفا نمودار پاکی دوستیست از حق فروگردیده

والخائن سواء الاقتصاد بنصف المؤنة التدبير نصف
باناراست برابراست میانه روی در معاش نیمه اسباست چاره خوب نیمه

المعونة العفاف افضل شيمة الكرم معدن الخير
یاریست پارسایی بهترین کرداریست نیکوکاری کان بهبودیست

اللوم راس الشر الانصاف شيمة الاشراف الحياء
سرزنش سر بدیست دادگری کردار برترانست شرم

قرين العفاف الشجاعة عز حاضر الجبن ذل ظاهر
همنشین نهفتگی است دلیری عزیزی آماده است ترسناکی خواری آشکارا

المال يعسوب الفجار الجحود من خلائق الكفار المال
مال نگهبان گناهکارانست کنه کاری از خوی کافرانست مال

مادة الشهوات الدنيا محل الآفات المال يقوي الآمال
سرمایه آرزوهاست دنیا جای تباهیهاست مال نیرو میدهد امیدها را

الآجالُ تقطعُ الآمالَ العاقلُ يطلبُ الكمالَ الجاهلُ يطلبُ
وعدها میبرد امیدها را خردمند میخواهد کمال را نادان میخواهد

المالَ الهوی شریكُ العمی الاذی یجلبُ القلی البلاء ردیفُ
مال را آرزو همباز کوریست آزار می آورد افتادگیها را رنج درپی

الرخاء الشهواتُ مصاید الشیطان العدلُ فضیلة السلطان
خوشیست آرزوها شکارگاه شیطانست دادگری زیادتی پادشاهانست

العفو افضل الاحسان البذلُ مادة الامکان الاعتذار
درگذشتن از گناه افزونتر نیکوکاریست دادن سرمایه هستی است عذر آوری

منذرٌ ناصحٌ الطاعة متجرٌ رابحٌ الحقُّ افضل سبیل العلم
بیم کننده ایست پندده فرمان برداری بازرگانی سودمند درستی افزونترین راهیست دانش

خیرُ دلیلٍ الخشیة شیمة السعداء الورع شعار الاتقیاء
بهترین راهبریست ترس کردار نیکبختانست پارسایی پیشه پرهیزکارانست

اللئام اصبر اجساداً الکرام اصبر انفاساً المؤمن اعظم
دونان شکیبااند ببدن نیکوکاران شکیبااند بجان مومنان بزرگتراند

احلاماً الیقین جلباب الاکیاس الاخلاص شیمة افاضل
بخوابهای راست درستی سرپوش زیرکانست پاکدلی کردار سرآمدان

الناس الجهل یفسد المعاد الاعجاب یمنع الازدیاد
مردمانست نادانی تباه میگرداند آخرت را خودپسندی باز میدارد افزونی را

العجب اضر قرین الهوی داءٌ دفینٌ الذکر نورٌ ورشدٌ
خودبینی زیانکارترین همسرانست آرزو رنجیست پنهان یاد حق روشنایی و راه راستست

النسیان ظلمةٌ وفقدٌ التوکل افضل عمل الثقة بالله
فراموشی تاریکیست و گمراهیست بخدا نازیدن افزونترین کاریست پناه بخدا بردن

اقوی امل الایثار شیمة الابرار الاحتکار شیمة الفجار
استوارترین امیدیست پاشیدن مال کردار نیکوکارانست بندکردن مال کردار بدکارانست

الایمان

العقوبة المظلوم ینتظر م
پادافره را ستمدیده چشم میدارد

الایمان بریءٌ من الحسد الحزن یهدم الجسد الظالم
ایمان بریست از حسد اندوه فرود می آرد بدن و تن را ستمکار

ینتظر المثوبة العلم اجل بضاعة التقوی ازکی
چشم میدارد پاداش بنیکی دانش بزرگترین سرمایه ایست پرهیزکاری پاکتر

زراعة النصح یثمر المحبة الغش یکسب المسبة الطاعة
کشتن است پند گفتن میوه دوستی می آرد خیانت بدست می آرد ننگ را فرمانبرداری

همة الاکیاس المعصیة همة الارجاس الطاعة اوفی
دلخواه زیرکانست نافرمانی دلخواه ناپاکانست فرمانبرداری

حرزٍ القناعة ابقی عزٍ العلم اعظم کنزٍ الاخلاص اعلی
پناهی است رسا سازکاری عزیزیست پایدار دانش بزرگتر گنجیست پاکی درون برتر

فوزٍ المعصیة تفریط العجزة المکر شیمة المردة المستریح
فیروزیست نافرمانی درگذشتن فرومایگانست بدسگالیدن کردار راندگانست راحت یافته

من الناس القانع الحریص عبد المطامع الحرص علامة
از مردمان سازکارست آرزومند بنده آرزوهاست آز نشانه

الاشقیاء القناعة علامة الاتقیاء المواصل للدنیا
بدبختانست سازکاری نشانه پرهیزکارانست پیوندجو بدنیا

مقطوعٌ المغتر بالامال مخدوعٌ الامانی بضایع النوکی
از خدا بریده است فریفته بامیدها فریب خورده است آرزوها سرمایها ابلهانست

الامال غرور الحمقی الامال تدنی الآجال المطامع تذل
امیدها فریب گولانست امیدها نزدیک میگرداند وعدها را دلخواهها خوار میگرداند

الرجال البشر اول النوال المطل عذاب النفس الیاس
مردان را مژده دادن سر عطا دادنست کاهلی شکنجه جانست نا امیدی

یریح النفس الاجل یفضح الامل الاجل حصاد الامل الامال
آسایش میدهد نفس را وعده رسوا میکند امید را وعده دروده امیدست امیدها

لا ينتهي الجاهل لا يرعوي الحي لا يكتفي الغل يحبط الحسنات

الغدر يضاعف السيئات المكر سجية اللئام الشر

حمال الآثام اللوم جماع المذام المودة نسب مستفاد

الفكر يهدي الى الرشاد المودة اقرب رحم الصفح احسن الشيم

التخم يفسد الحكمة البطنة تحجب الفطنة الجزع يمنع المحنة

الصبر يمحص الرزية العجز مطية الشر شيمة الحر

العقل ينبوع الخير الجهل معدن الشر الشبع يفسد الورع

الشره اول الطمع الانفراد راحة المتعبدين الزهد

سجية المخلصين الشوق شيمة الموفقين الخوف

جلباب العارفين الفكر نزهة المتقين السهر

روضة المشتاقين الاخلاص عبادة المقربين العجل

شعار المؤمنين البكاء سجية المشفقين الذكر لذة

المحبين الهوى آفة الالباب الاعجاب ضد الصواب

العقل حفظ التجارب الصديق اقرب الاقارب

المرء احفظ لسره الحريص متعوب فيما يضره العاقل

يضع نفسه فيرتفع الجاهل يرفع نفسه فيتضع الصبر

ثمرة الايمان المن يكدر الاحسان الصدق نجاة وكرامة

الكذب مهانة وخيانة الصمت وقار وسلامة العدل

فوز وكرامة العدل اغنى الغناء الحمق ادوأ الداء

العلم حياة وشفاء الجهل داء وعناء القناعة عز وغناء

الحرص ذل وعناء البخيل متحمل الفقر الدنيا مزرعة

الشر الدنيا منية الاشقياء الاخرة فوز السعداء الملوك

حماة الدين العدل قوام الرعية الشريعة صلاح

البرية التوكل من قوة اليقين الشك يفسد الدين

الجنود حصون الرعية • العادة طبع ثان • العدل فضيلة
لشکران پناههای رعیت اند • خوگری خویی دوم است • دادگری افزونی

السلطان الاحزان سم القلوب • الخلف مثار الحروب
پادشاه است غمها را • بیماری دلهاست • ناسازگاری انگیزنده است جنگها را

الخط لسان اليد • الفكر يهدي الى الرشد • الساعات تنهب
نوشتن زبان دست است • اندیشه راه می نماید بسوی راه راست • ساعتها غارت میکند

الآجال • الآجال تقطع الآمال • الظلم يطرد النعم • البغي
وعدها را • وعدها میبرد امیدها را • ستم می اندازد نعمتها را • ستم

يجلب النقم • العجز يثمر الهلكة • الكرم يجمل الملكة للمؤمن
می آورد زشتیها را • بیچارگی بار می آورد تباهی را • نیکوکاری نیکو و خوش میدارد سیما را ایمان آورد

كيس عاقل • الكافر فاجر جاهل • الحق اقوى ظهير
زیرک و خردمند است • کافر و بدکار نادان است • درستی و نیرومندی تر پشتبانی است

الباطل اضعف نصير • التوفيق ممد العقل • الخذلان
نادرست سست تر یاری دهنده است • سازبخت مدد میکند خرد را • خواری

ممد الجهل • الحلم حجاب من الآفات • الورع جنة
مدد کننده نادانیست • بردباری پرده ایست از تباهیها • پارسایی سپرست

من السيئات • التقوى رأس الحسنات • الشك يحبط الايمان
از بدیها و گناهها • پرهیزکاری سر نیکوکاریهاست • گمان می اندازد و تباه میکند ایمان را

الحرص يفسد الايقان • الشك ثمرة الجهل • العجب يفسد العقل
آز تباه میکند دانش درست را • گمانی میوه نادانیست • خود پسندی تباه میکند خرد را

الاخلاص غاية الدين • الرضا ثمرة اليقين • العفة شيمة الاكياس
پاکی درون تمامی دین است • خشنودی میوه دانش درست است • خود را نهان داشتی کردار زیرکانست

الشره سجية الارجاس • العلم اعلى فوز • الطاعة ابقى عز
آز کردار ناپاکانست • دانش برتر فیروزیست • فرمانبرداری پاینده تر عزتیست

الكيس من قصر آماله • الشريف من شرفت خلاله • النفاق
زیرک آنست که کوتاه باشد امیدهای او • برتر آنست که بلند باشد دوستی او • دورویی

شين الاخلاق • البشر يونس الرفاق • النفاق اخو الشرك
عیب خلقهاست • شادمانی خوگر و آشنا میگرداند همراهی • دورویی برادر شرک است

الخيانة صنو الافك • النفاق توأم الكفر • الغش شر المكر
نادرستی مانند بهتانست • دورویی همزاد کافریست • بددلی بداندیشی بدترست

النفاق يفسد الايمان • الكذب يزري بالانسان • الرفق
دورویی تباه میگرداند ایمانرا • دروغ عیبناک میگرداند آدمی را • نرمی

عنوان النبل • الاحسان راس الفضل • الحق اوضح سبيل
نمونه دانشوریست • نیکویی کردن سر سرآمدیست • درستی روشن ترین راهیست

الصدق انجح دليل • الكذب يوجب الوقيعة • المن يفسد
راستی رهاننده تر راهبریست • دروغ می آورد افتادگی را • منت کردن تباه میگرداند

الصنيعة • الزهد مفتاح صلاح • الورع مصباح نجاح
کردار را • ترک دنیا کلید راستی است • پارسائی چراغ رهائیست

التقوى رئيس الاخلاق • الاحتمال زين الرفاق • الورع
پرهیزکاری سردار منشهاست • بردباری آرایش همراهی است • پارسایی

خير قرين • التقوى حصن حصين • الطمع رق مخلد • اليأس
بهترین همراهیست • پرهیزکاری پناهی است محکم • طمع بندگی است همیشه • ناامیدی

عتق مجدد • الصبر عدة البلاء • الشكر زين النعماء • القنوع
آزادیست تازه و نو • شکیبائی پناهیست از بلا • شکر آرایش نعمتهاست • سازگاری

عنوان الرضا • الصبر كفيل بالظفر • الصبر عنوان النصر
نمونه خشنودیست • شکیبائی بخود گیرنده است پیروزی را • شکیبائی نمونه یاوری است

الصبر ادفع للبلاء • الصبر يرغم الاعداء • الصبر ادفع للضر
شکیبائی دفع کننده بلاست • شکیبائی برو درمی آورد دشمنانرا • صبر دفع کننده زیانست

الصبر
شكيبائي

الصبر عدة الفقر عون على كل امر الصبر افضل العدد
شكيبائي پناهي از نيازمندي ياري كننده است بر همه كاري شكيبائي بهترين پناههاست

الكرم افضل السودد التواضع ثمرة العلم الكظم ثمرة
بزرگداشتي بهترين سرورهاست فروتني ميوه دانش است خشم فرو خوردن ميوه

الحلم الحلم راس الرياسة الاحتمال زين السياسة العفو
بردباريست بردباري سر سرداريست بردباري ارايش مهتريست درگذشتن از گناه

زين القدرة العدل نظام الامرة العفو يوجب المجد
آرايش توانائيست دادگري پيوند كار فرمايندگانست درگذشتن از گناه واجب ميگرداند بزرگي را

البذل يكسب الحمد السخاء خلق الانبياء الدعاء سلاح الاولياء
دادن مي اندوزد ستايش را سخاوت خوي پيغمبرانست از خواستن از خدا الت جنگ اولياست

السخاء يثمر الصفاء البخل ينتج البغضاء البخيل ابدا ذليل
سخاوت ميوه مي دهد پاكي درون را بخيلي مي زايد دشمني را بخيل هميشه خوارست

المحسود ابدا عليل الاحسان يستعبد الانسان المن
حسود هميشه بيمارست نيكوئي كردن را بنده ميگرداند آدمي را منت نهادن

يفسد الاحسان السكينة عنوان العقل الوقار برهان
تباه ميگرداند نيكوئي كردن را آهستگي نمونه خردست سنگ نماينده راست رويست

الخرق
ناداني

النبل الخرق شين الخلق شر خلق الطيش ينكد
راست رويست ناداني عيب خوست بد خوئيست بي آرامي تنگ ميگرداند

العيش اللوم يوجب الغش المتاني حري بالاصابة
زندگاني را سرزنش واجب ميگرداند بد اندروني را آرميده سزاوارست براستي

المعصية تمنع الاجابة المخلص حري بالاجابة الظلم
نافرماني باز ميدارد پذيرفتن دعا را پاك درون سزاوارست به پذيرفتن دعا را ستم

يوجب النار البغي يوجب الدمار التقوى ذخيرة معاد
واجب ميگرداند آتش را سركشي واجب ميگرداند هلاك شدن را پرهيزكاري پس اندوزيست آخرة را

الرفق

الرفق عنوان سداد اليمن مع الرفق النجاة مع الصدق
نرمي كردن نمونه محكم كاريست فرخندگي با نرميست رستگاري با راستي است

الشره يثير الغضب اللجاج عنوان العطب العسر يفسد
آز ميانگيزد خشم را ستيزه نمونه هلاك شدنست دشواري تباه ميگرداند

الاخلاق التسهل يدر الارزاق الظلم الام الرذائل
خويها را آساني ميريزد رزقها را ستم رنجها فرومايگي است

الانصاف افضل الفضائل العدل قوام البرية الظلم
دادوري افزونترين افزونيهاست داد پايداري مردمانست ستم

بوار الرعية الغضب مركب الطيش الحسد ينكد
هلاكي رعيت است خشم باركي سبكي است رشك تنگ ميگرداند

العيش الغفلة اضر الاعداء الاصرار شر الاراء العلم
زندگاني را غافلي زيان كننده ترين دشمنانست سخت ايستادن برچيزي بدترين انديشه هاست دانش

افضل قنية العقل احسن حلية العقل يوجب الحذر
افزونترين سرمايه است خرد بهترين زينت است خرد واجب ميگرداند كناره گرفتن از بدي

الجهل يجلب الغرور العقل مركب العلم العلم مركب
ناداني ميكشد بفريبها و پندار غافلي خرد باركي دانش است دانش باركي

الحلم العلم اصل كل خير الجهل الهوى ادواء الداء الشهوة
بردباريست دانش بيخ هر نكوئيست ناداني بيخ هر بديست آرزو

اضر الاعداء التقوى اقوى اساس الصبر اقوى لباس
زيانكارترين دشمنانست پرهيزكاري محكم بنيادست شكيبائي محكمترين پوششاست

العقل حسام قاطع الصدق حق صادع اليقين يرفع
خرد شمشير برنده است راستي درستيست شكافنده دانش راست برميدارد

الشك الارتياب يوجب الشرك العلم عنوان العقل
گمانرا گمان بردن واجب ميگرداند شرك را دانش نمونه خردست

المعرفة برهان الفضل العلم لقاح المعرفة النزاهة آية العفة
العلم ينجد الفكر الاحتمال يحل القدر السفه يجلب الشر
الذكر يشرح الصدر العقل سلاح كل امر العلم نعم دليل
الحياء خلق جميل المريب ابدا عليل الطامع ابدا ذليل
العلم قائد الحلم الحلم ثمرة العلم اليقين يثمر الزهد النصيحة
ثمرة الود المروة انجاز الوعد العلم افضل هداية الصدق
اشرف رواية الجهل يفسد المعاد العجب يمنع الازدياد
الايمان اعلى غاية الاخلاص اشرف نهاية اليقين راس
الدين الاخلاص ثمرة اليقين الحزن شعار المومنين
الشوق خلصان العارفين اليقين افضل عبادة
المعروف اشرف سيادة التوفيق راس السعادة الاخلاص
ملاك العبادة الاخلاص اعلى الايمان الايثار غاية

الاحسان

الاحسان اليقين جلباب الاكياس العدل اقوى
اساس النعم يسلبها الكفران القدرة يزيلها العدوان
الاساءة يمحاها الاحسان الكفر يمحاه الايمان الشره
يزري ويردي الحرص يذل ويشقي الزهد متجر رابح
البر عمل صالح الزهد قصر الامل الايمان اخلاص العمل
الامل ينسي الاجل الظلم تبعات موبقات الشهوات
سموم قاتلات الفوت حسرات محرقات الفكر
يفيد الحكمة الاعتبار يثمر العصمة الاصرار اعظم
حوبة البغي اعجل عقوبة الايثار شيمة الابرار الاحتكار
شيمة الفجار الحسود لا يبرا السرة لا يرضا الحسود لا خلة
له اللجوج لا راي له الخائن لا وفاء له التكبر عين الحماقة
التبذير عنوان الفاقة النجاة مع الايمان الفضل

مع الاحسان اللوم مع الامتنان الندم على الخطيئة

يمحوها العجب بالحسنة يحبطها العاجلة غرور الحمقى

الغفلة شيمة النوكى الاضرار سجية الهلكى الغيبة آية

المنافق النميمة شيمة المارق السلم ثمرة الحلم الرفق

يودي الى السلم الجوع انفع الدواء الشبع يكثر الادواء

الاستغفار دواء الذنوب السخاء ستر العيوب الكرم

افضل الشيم الايثار اشرف الكرم الاخلاص اعلى

الايمان الايثار افضل الاحسان الخير لا يفني الشر

يعاقب عليه ويجزي الاعمال ثمار النيات العقاب

ثمار السيئات الدنيا مصرع العقول الشهوات تسترق

الجهول الانصاف زين الامرة العفو زكوة القدرة الموعظة

نصيحة شافية الفكرة مرآة صافية العجلة تمنع الاصابة

المعصية

المعصية تمنع الاجابة اللجاج بذر الشر الجهل فساد

كل امر الياس عتق مريح الاحتمال خلق نجيح القناعة

اهنى عيشة الغضب تثير الطيش الفكر جلاء العقول

الحمق يوجب الفضول اللهو قوت الحماقة العجب

راس الحماقة التواضع زكوة الشرف العجب آفة

الشرف التقوى مفتاح الصلاح التوفيق راس النجاح

الحسد يضني الجسد الكريم بري من الحسد المنايا

تقطع الآمال الاماني همة الرجال القناعة سيف

لا ينبو الايمان شهاب لا يخبو الصبر مطية لا تكبو

العيون مصايد الشيطان الايثار اعلى الايمان

التوفيق عناية الرحمن القدرة تنسي الحفيظة العجب يظهر

النقيصة السلو حاصل الشوق الصدق لباس الحق

الهوى قرين مهلك • العادة عدو متملك • العاقل مهموم
آرزو همنشین کشنده است خو دشمنی است بدست آمده خرد ناشاد

مغموم • التكرم مع الامتنان لوم • الحزم حفظ التجربة
دغمناک است گرامی داشتن با منت نهادن سرزنش است بیداری نگاه داشتن آزمایش است

التوفيق افضل منقبة • الشرف اصطناع العشيرة
ساز بخت افزونتر ستایش است برتری نیکوکاریست با خویشان

الكرم احتمال الجريرة • الغضب نار القلوب • الحقد
نیکوکاری برداشتن گناه است خشم آتش دلهاست بداندیش

آلام العيوب • الادب احسن سجية • المروة اجتناب
دردها عیبهاست ادب بهترین کرداریست مروت دوریست

الدنية • الخيانة راس النفاق • الكذب شين الاخلاق
از ناکسی ناراستی سر دورویی است دروغ ننگ خویهاست

الانصاف افضل الشيم • الافضال افضل الكرم • العافية
دادگری افزونتر کرداریست افزودن افزونترین نیکوییست رستگاری

اهنى النعم • الرفق اخو المؤمن • العمل رفيق الموقن
گواراترین نعمتهاست نرمی برادر مومنست کردار نیکو همراه راست دانست

العقل اشرف مزية • العدل افضل سجية • المرء
خرد برترین افزونیهاست داد افزونترین کرداریست مرد

مخبوء تحت لسانه • الكريم من بدا باحسانه • المعروف
پنهانست در زیر زبان خود نیکوکار آنست که آشکارا شود به نیکویی خود نیکویی

ذخيرة الابد • الحسد يذيب الجسد • الحرص عناء
بس انداخته همیشگی است رشک میگدازد تن را آز رنج

مؤبد • الطمع رق مخلد • التواضع اشرف السودد
همیشه است طمع سر بندگی دایمی است فروتنی برترین مهتریست

البر غنيمة الحازم • الايثار اعلى المكارم • التفريط
نیکو بخشش بیدارست باشیدن مال بالای نیکوییهاست تقصیر کردن

مصيبة القادر • القدر يغلب الحاذر • الاطراف مجالس
ماتم توانگرست اندازه و تقدیر بر گریزنده غالب آید گوشها نشستگانی

الاشراف • الورع ثمرة العفاف • الكتب بساتين
مهترانست پاکیزگی میوه پارسایی است کتابها باغهاء

العلماء • الحكم رياض النبلاء • العلوم نزهة الادباء
دانشمندانست راست دانیها باغها داست روانست دانشها خرمی دانشوران است

الحلم فدام السفيه • الورع شيمة الفقيه • الادب
بردباری سرپوش گولانست پاکیزگی کردار داناست ادب سیمای

صورة العقل • الامل حجاب الاجل • الادب كمال الرجل
سیمای خرد است امید پرده وعده مرگست ادب آخر کار نیکویی مردانست

المرء لا يصحبه الا العمل • التكبر في الولاية ذل في العزل
مرد را همیار نمیشود مگر کردار گردن کشی در دارایی است خواریست در افتادگی

التعزز بالتكبر ذل • التكبر بالدنيا قل العلم اصل
خود را عزیز کردن بگردن کشی خواریست گردن کشی بدنیا کماست دانش بنیاد

الحلم • الحلم زينة العلم • الحسود لا شفاء له • الخائن
بردباریست آراستن دانش است رشک برنده را خوشی نیست ناراست را وفا نیست

لا وفاء له • الحقود لا راحة له • المعجب لا عقل له • الملول
وفا نیست بداندرون را آسایش نیست خودپسند را خرد نیست ناشاد را

لا مودة له • الامل لا غاية له • الخائف لا عيش له • اللئيم
دوستی نباشد امید را پایان نیست ترسناک را زندگانی نیست فرومایه را

لا مروة له • الفاسق لا غيبة له • المرتاب لا دين له • الشاك
مروت نیست بدکار را پس نگر ناشی نیست گمان زده را کیش نیست گمانکار را

لا يقين له. الفجور لا تقية له. الحسود لا يسود. الفائت لا يعود
دانش درست نیست نازنده را پرهیزکاری نیست رشک برنده مهتری نیابد نیست شده باز نمیگردد

المسئلة مفتاح الفقر. اللجاج يعقب الضر. الاستشار
خواست کلید درویشی است ستیزه از پی می آورد زیان را مشورت کردن

عين الهداية. الصدق افضل غاية. القدر يغلب الحذر
راه راست است راستی افزونتر پایانی است اندازه بر سر می آید از گریز

الزمان يريك العبر. الدنيا محل الغير. العقل يوجب
روزگار می نماید ترا پند دنیا جای گردش است خرد واجب

الحذر. الهوى ضد العقل. العلم قاتل الجهل. الغفلة ضد
میگرداند گریز را آرزو دشمن عقل است دانش کشنده نادانی است بیچیزی دشمن

الحزم. العلم داعي الفهم. العقل مركب العلم. الصدق
بیداریست دانش خواننده دریافتست خرد بارگی دانش است راستی

خير مبني. الحياء خلق مرضي. التجارب علم مستفاد. الاعتبار
بهتر خبر دهنده شرم خوئی است پسندیده آزمایشها دانش سودمند است پند گرفتن

يفيد الرشاد. الحسد ينشئ الكمد. الهم يذيب الجسد. النية
اسود راه راست می بخشد رشک پدید می آورد اندوه اندوه میگدازد تن را آهنگ

اساس العمل. الاجل حصاد الامل. الامل رفيق مونس. التبذير
بنیاد کردار است رسیدن درودن امید است امید همراهیست خو گیر بی اندازه دادن مال

قرين مفلس. الوفاء حصن السودد. الاخوان افضل العدد
یاریست بیچیز کننده وفا پناه بزرگی است برادران افزونتر پناهها

التقوى حصن المؤمن. اللحظ رائد الفتن. الهوى اس المحن
پرهیزکاری پناه مومن است نگاه کردن دیدبان فتنهاست آرزو بنیاد رنجهاست

الحيا تمام الكرم. الصحة افضل النعم. التواضع سلم الشرف
شرم همگی نیکوئی است تندرستی افزونترین نعمتهاست فروتنی نردبان برتریست

رواية العلم اشرف هداية. الجنة افضل صح
گفتار دانش برترین راه نمودنیست بهشت افزونتر

التكبر

التكبر اساس التلف. اللئيم لا يستحيي. العلم لا ينتهي. الحلم
گردن کشی بنیاد ناچیزیست فرومایه شرم نمیکند دانش به پایان نمیرسد بردباری

تمام العقل. الصدق كمال النبل. العفو احسن الاحسان
همگی خرد است راستی تمامی راست رویست درگذشتن بهترین نیکوئی است

الاحسان يسترق الانسان. الفتنة مقرونة بالعنا
نیکوئی بنده می سازد آدمی را انگیزه بدی نزدیکست برنج

المحنة مقرونة بالعنا. المحنة مقرونة بحب الدنيا. الهوى
رنج نزدیکست بدوستی رنج نزدیکست بدوستی دنیا آرزو

مطية الفتن. الدنيا دار المحن. الطاعة عز المعسر. الصدقة
بارگی انگیزهاست دنیا خانه رنجهاست فرمان برداری ارجمندی سخت روزگار است صدقه دادن

كنز الموسر. المقر بالذنوب تائب. المغلوب بالحق غالب
گنج توانگرست اقرارکننده بگناهان توبه کارست فرودست بحق سرآینده

الساعات تنقص الاعمار. الظلم يدمر الديار. التوبة
زمانها کم میگردانند عمرها را ستم تباه میگرداند جایها را بازگشتن بخدا

يستنزل الرحمة. الاصرار يجلب النقمة. الطاعة يستدر
فرود می آورد آمرزش و مهربانی خدا را سخت ایستادن بر گناه می آورد خشم خدا را فرمان برداری فرو میریزد

المثوبة. المعصية تجتلب العقوبة. الغيبة جهد العاجز
پاداش حق را به نیکوئی نافرمانی می آورد پاداش حق ببدی بد گفتن در پس بیچاره

الجنة مال الفائز. البشاشة حبالة المودة. الانصاف
بهشت مال کامیابست گشاده روئی ریسمان دوستی است دادگری

يستديم المحبة. الحزم باجالة الراي. اللجاج يفسد
پاینده میدارد دوستی را آگاهی بگردش آوردن اندیشه است ستیزه تباه میگرداند

الرأي. العجز يطمع الاعداء. الخلاف يهدم الاراء. الرأي
اندیشه را بیچارگی بطمع می آورد دشمنان را ناسازکاری خراب میکند اندیشهها را اندیشه

بتحصين الأسرار الاذاعة شيمة الأغيار اضاعة الفرصة
بنگاهداشتن سرهاست فاش کردن سرها کردار بیگانگانست گم کرده دست رسی

غصة اوقات السرور خلسة الغالب بالشر مغلوب
تنگدستی است زمانها شادی جهنده است دست یافته بشر فرومایه است

المحارب بالحق محروب القلب مصحف الفكر النعم
جنگ کننده باحق جنگ کرده شده است دل نامه اندیشه است نعمتها

تدوم بالشكر الولايات مضامير الرجال الأعمال
پاینده میماند بشکر دارائیها میدانها مردان است کردکارها

تستقيم بالعمال اليأس يعز الأسير الطمع يذل الأمير
راست میشود بعملداران نومیدی عزیز میدارد گرفتارها را طمع خوار میدارد فرمانده را

السخا يكسب الحمد العفو يوجب المجد الامامة نظام
جوانمردی بدست می آورد ستایش را درگذشتن بدید می آرد بزرگی را پیشروی ساز

الامة الطاعة تعظيم الامامة الدنيا دار المحنة
بخی روانست فرمان برداری بزرگ داشتن پیشوائی است دنیا خانه رنجست آرزو

الهوى مطية الفطنة العفو احسن الانتصار الباطل
آرزو بارگی زیرکی درگذشتن بهترین یاری یافتن است ناراستی

يزل براكبه الظلم يردي صاحبه الكرم حسن الاصطبار
میلغزاند ناراست را ستم می اندازد ستمکار را نیکوئی خوش شکیبائی است

الحزم شدة الاستظهار التجربة تثمر الاعتبار العز ادراك
آگاهی سختی پشت است آزمایش بار می آورد بپذیرفتن را ارجمندی دریافتن

الانتصار القناعة رأس الغنا الورع اساس التقوى
یاوریست سازکاری سر توانگرانست پارسائی بنیاد پرهیزکاریست

الحرص يزري بالمروة الملل يفسد الاخوة العزلة حسن التقى
آز عیب میکند بمروت اندوهناکی تباه میکند برادری را گوشه گیری زیبائی پرهیزکاریست

الدنيا غنيمة الحمقى الحليم من احتمل اخوانه الكاظم
دنیا بخشش گولانست بردبار آنست که بردارد از برادران بار فروبرده است

من امات اضغانه العاقل من احرز امره الجاهل
که بمیراند کینهها را کینهها را خردمند آنست که نگاهدارد کار خود را نادان است

من جهل قدره الصدق صلاح كل شيء الكذب فساد
که نداند اندازه راستی ساز هرچیزیست دروغ تباهی

كل شيء الموت يأتي على كل حي الصدق ينجيك فان
هرچیزاست مرگ می آید بر هر زنده راستی میرهاند ترا اگرچه

خفته الكذب يرديك وان آمنته التزهد يؤدي
بترسی آن دروغ می اندازد ترا اگرچه ایمن باشی از آن ترک دنیا می پیوندد

الى الزهد الاعتبار يقود الى الرشد بالسعادة افضت الى
بروگردانیدن از دنیا به پذیرفتن میراند بسوی راه راست نیکبختی میرساند ترا

الفوز القناعة يؤدي الى العز العالم حي وان كان ميتا
برهش سازکاری می پیوندد بعزیزی دانا زنده است اگرچه باشد مرده

الجاهل ميت وان كان حيا المواعظ كهف لمن وعاها الامانة
نادان مرده است اگرچه زنده باشد پندها پناه است از برای کسی که نگاه دارد آنرا امانت

فوز لمن رعاها التقوى لمن عمل بها الشره جامع لمساوي
فیروزیست از برای کسی که نگاهدارد آنرا پرهیزکاری از برای کسی که پرهیزد آز گرد آورنده است بدها

العيوب الانصاف يألف القلوب الحرص موقع في كثير
عیبها را دادگری دوست میگرداند دلها را آز اندازنده است در عیب

العيوب الكبر مصيدة ابليس العظمى الحسد معصية
بسیار گردن کشی شکارگاه شیطان است رشک گناه

ابليس الكبرى الوعد مرض والبر انجازه الاحسان
شیطان است بزرگ وعده دادن بیماریست ورستن از آن بیماری بجا آوردن است نیکوئی وعدهها را

ذخر والكريم من حازه الارتقاء الى الفضائل صعب البخاء
پس اندوزیست نیکوکار آنست کی برسد باین ذخر بررفتن برافزونیها سخت است رستگاری ازآن

الانحطاط الى الرذايل سهل مردي المحسن من صدق
فروافتادن بر پایه دون آسانست بازگشت آن نیکوکار آنست که راست کرداند

اقواله افعاله الكيس من عرف نفسه واخلص اعماله
گفتار او کردار او را زیرک آنست که بشناسد خود را وپاکیزه کرداند کردار خود را

اظهار الغنى من الشكر اظهار التباس يجلب الفقر
آشکارا کردانیدن توانگری از شکر است آشکارا کردانیدن ناتوانی میکشد درویشی را

المعين على الطاعة خير الاصحاب المرض ترمر السحاب
یاری دهنده بر فرمان برداری بهترین یارانست فرصتها میگذرد همچو گذشتن ابر

الغيبة كل قوت كلاب النار الامل خادع غار ضار اخفا
در پس مردم بد گفتن خورش سگان آتش است امید فریبنده فریبکار زیانکار پنهان کردن

الفاقة والامراض من المروة التفكر في الاء الله نعم
درویشی و بیماریها از مروتهاست اندیشه کردن در دهشهای خدا بهترین

العبادة الايثار افضل عبادة واجل سيادة الواحد من
بندگی است پاشیدن مال افزونتر بندگی است و بزرگتر مهتریست یکی از دشمنان

الاعداء كثير الملك المستقل حقير يسير الصديق من
دشمنان بسیارست پادشاهی ناپایدار اندکست و آسان دوست آنست که

صدق غيبه المنقوص مستور عنه عيبه القدرة
راست باشد پس او ناتمام را پوشیده است ازو عیب او توانایی

تظهر محمود الخصال مذمومها الغنى والفقر يكشفان
آشکارا میگرداند کردارهای نیکو را وکردارهای بد را توانگری و درویشی آشکارا میکند

جواهر الرجال واوصافها المال يبدي جواهر الرجال
گوهرهای تن مردانرا وپیرایهای مردانرا مال آشکارا میکند گوهرهای مردان

وخلايقها النفاق مبني على الميّن البغي سايق الى الحين الفقد
وخوبهای مردانرا دورویی ساخته است بر دروغ گفتن ستمکاری میکشد بسوی تباهی کم کردن

المرض الافقد الاحباب الثواب عند الله سبحانه وتعالى
بیماری بخشنده کم کردن دوستانست پاداش نیکی نزد خدا که پاکی وبی عیب است

على قدر المصاب السكوت على الاحمق افضل جوابه التعريض
بر اندازه رسیدن ماتم است تن زدن بر سخن گول بهترین جواب اوست برابر گفتن

للعاقل اشد عتابه الجاهل كزلة العالم صواب المتوحيد
خردمند را سخت ترین واکوبه است راست آمدن نادان همچو لغزیدن داناست یکی گفتن خدا است

ان لا يتوهم التسليم ان لا تتهم المكن بمن ائتمنك كفر
که دیگری غیر او ماند گردن نهادن آنست که بهتان نکو یعنی بد اندیشی با کسی که ترا امین دارد کفرست

اذاعة سر اودعته غدر البشرة اس كل شر العفة راس
فاش کردن سری که بتو سپرده باشند بیوفائی است آز بنیاد هر بدی است نهفتگی سر

كل خير المواعظ شفاء لمن عمل بها الامانة فضيلة
هر بهیست پندها دواء است مرآنکس را که بآن عمل کند امانت افزونیست

لمن اداها السامع للغيبة كالمغتاب المصيبة بالصبر
مرآنکس را که باز دهد آنرا شنونده غیبت همچو غیبت کننده است مصیبت ماتم که با شکیبائی باشد

اعظم المصايب الدهر موكل بتشتيت الالاف الامور
بزرگترین ماتمهاست در ثواب روزگار بازداشته است از برای پراکنده کردن پیوندها کارهای

المنتظمة يفسدها الخلاف التجمل من اخلاق المومنين
با سازرا تباه میگرداند ناسازگاری زیبائی از خوبهای مومنانست

التكلف من اخلاق المنافقين الجدل في الدين يفسد
سخت گیری از خوبهای منافقانست ستیزه در دین تباه میکند

اليقين الناس ابناء ما يحسنون الصاحب كالرقعة
دانش درست را مردمان فرزندان نیکوئیهای خود اند یار همچو همدهانه

فاتخذه مشاكلا الرفيق كالصديق فاختره موافقا الكذب
پس بگیر یاررا مانند خود همراه همچو دوستست بگزین دوسترا سازگار دروغ

يودي الى النفاق الشره من مساوي الاخلاق
مي رساند بدورويي آز از بديهاى خوبهاست

اعجاب المرء بنفسه حمق الافراط في المزح خرق
خود نمايي مرد بخودي خود كوليست مزاج بي اندازه ابلهيست

الحلم نور جوهرة العقل السخاء عنوان المروة والنبل
بردباري روشنيست وگوهر آن روشني خرداست جوانمردي نمونه مروتست وراستي

الصواب من فروع الروية المروة من كل خناء غربة
راستي از شاخها نيكانديشيست مروت از هر ناراستي جدايي

بريئة العاقل من وعظته التجارب الجاهل من
ودورست خردمند آنست كه پند بخشد باو از مايشها نادان آنست كه

خدعته المطالب السلطان الجابر يخيف البري
بفريبد اورا خواستها بادشاه ستمكار ميترساند بيگناه را

الامر السوء يطبع البذي الجمال الظاهر حسن الصورة
فرمان ده بد بيشه مي سازد بد و فحش گفتن را زيبايى آشكارا خوبي سيماست

الجمال الباطن حسن السريرة العاقل من امات
زيبايى پنهان خوبي كردارست خردمند آنست كه مي ميراند

شهوته القوي من قمع لذته النفاق من اثافي الذل
آرزوى خودرا توانگر آنست كه بركند مزه خودرا دورويي از پايها خواريست

الحمق من ثمار الجهل الجزع اتعب من الصبر الخبر
كولي از ميوها ناداني است ناشكيبايى سخت تراست از شكيبايى نيكي

اسهل من فعل الشر الاشتغال بالفايت يضيع الوقت
آسانتراست از كردن بدي واپستن بناچيز بناچيز تباه ميكند وقت را

الرغبة في الدنيا توجب المقت المشيب رسول الموت
روي آوردن بدنيا واجب ميگرداند دشمني را سپيدي موي فرستاده مرگ است

المجرب احكم من الطبيب الغريب من ليس له حبيب
آزموده حكيم ترست از طبيب غريب آنكس است كه نباشد ورا دوست

الدنيا كيوم مضى وشهر انقضى الدنيا دار الغربا
دنيا همچو روزيست كه گذشته است وماهي كه بسر آمده دنيا خانه غريبانست

وموطن الاشقيا المستشير متحصن من السقط
وجايگاه بدبختان مشورت كننده درپناهست از افتادگي

المستبد متهور في الغلط اطراح الكلف اشرف
خودرأى دليرست در غلط انداختن اندوهها بهتر

فتنة الوله بالدنيا اعظم فتنة الندم على الخطيئة
سرمايه ايست شيفته شدن بدنيا بزرگترست فتنه است پشيماني بر گناه

استغفار المعاودة الى الدنيا طارد الراي كثير والحزم
خواستن آمرزش است بازگشتن بدنيا سخت ايستادنست بر دنيا انديشه است بسيار واگاهي

قليل البري صحيح والمريب عليل الحق احق ان يتبع
اندك وارسته تندرستست وخواستار بيمارست راستي حق سزاوارترست بانگرانى روى

الوعظ النافع ما ردع المستشير على طرف النجاح المستدرك
آن كنند پند سودمند آنست كه باز گرداند مشورت كاررا بر جانب رستگاري دريابنده

على شفاء صلاح اللسان السبع ان اطلقته عقد
بر لب راستي است زبان گزنده است اگر بازگذاري آنرا ميكزد

الغضب شر ان اطعته دمر البغي اجل شي عقوبته
خشم بدست اگر فرمان او بري بتباه ميكرداند ستم بزرگ چيزيست از روى سزا

البر اعجل شي مثوبة المكثر العلم كثير والعمل قليل الدين
نيكويي شتابنده ترچيزيست از روي پاداش نيكويي دانش بسيارست وكردار اندكست دين

زخر والعلم دليل الكريم يشكر القليل واللئيم يكفر الجزيل
پس اندوزيست ودانش راهبراست نيكوكار ستايش ميكند اندكرا فرومايه ناسپاس ميكند بسيار را

الدولة كما تقبل تدبر الدنيا كما تجبر تكسر العجول يخطي
نيكبختي همچنانكه پيش مي آيد بازپس ميرود دنيا همچنانكه مي پيوندد ميشكند شتابنده خطا ميكند

وان ملك المتاني مصيب وان هلك امارات الدول
اگرچه پادشاه باشد آهسته رو راستكارست اگرچه تباه شود نشانهاى بزرگي دنيا

انشاء الحيل امارات السعادة اخلاص العمل اصطناع
پديد آوردن حيلهاست نشانهاى نيكبختي پاكيزه كردن كردارست پيشه

العاقل احسن فضيلة اصطناع اللئيم اقبح رذيلة
خردمند بهترين افزونيست پيشه ناكس بدترين فرومايگيست

العلم كنز عظيم لا يفني العقل ثوب جديد لا يبلي
دانش گنجيست بزرگ كه ناچيز نميشود خرد جامه ايست نو كه كهنه نمي شود

الاحمق لا يحسن بالهوان الجزاء على الاحسان بالاساءة
گول درخوار داشتن نيكو نمي باشد پاداش دادن بر نيكويي به بدي

كفران العالم من عرف قدره الجاهل من جهل امره
ناسپاسيست دانا آنست كه بشناسد اندازه خودرا نادان آنست كه نداند كار خودرا

العاقل يعتمد على عمله الجاهل يعتمد على امله
خردمند تكيه ميكند بر كردار خود نادان تكيه ميكند بر اميد خود

العالم ينظر بقلبه وخاطره الجاهل ينظر بعينه
دانا نگاه ميكند بچشم خود دل و انديشه خود نادان نگاه ميكند بچشم خود

وناظره الشك يطفي نور القلب الطاعة تطفي غضب
وبينش خود گمان مي نشايد روشنايي دل را فرمان برداري مي نشاند خشم

الرب الايمان بري من النفاق العاقل بري من الريع
پروردگاررا ايمان جداست از دورويي خردمند جداست از گرديدن از حق

والشقاق

والشقاق الصادق على شرف منجاة وكرامة الكاذب
و بدبختي راست بر بلندي رستگاهي وگرامي بودن دروغ گو

على شفاء مهواة ومهانة الصبر اعون شيء على الدهر
بر كناره افتادگيست وخواريست شكيبايي ياري دهنده ترچيزيست بر روزگار

الحزم والفضيلة في الصبر العقل منزه عن المنكر
آگاهي و افزوني در شكيبايي است خرد پاكست از ناشايست

امره المعروف العقل حيث كان آلف مالوف
وفرمان ده خرد نيكوييست خرد هرجا كه باشد به پيوند دهنده بپيوسته

الصبر خير جنود المؤمن العقل شجرة ثمرها السخاء والحياء
شكيبايي بهترين لشكران خدا پرستست خرد درختيست كه ميوه آن جوانمردي و شرم است

الدين شجرة اصلها التسليم والرضاء آلة الرياسة سعة
كيش درختيست كه بيخ آن گردن نهادنست وخشنوديست دست افزار سرداري فراخي

الصدر اول العبادة انتظار الفرج بالصبر البخل بالموجود
سينه است سر بندگي چشم داشتن شادمانيست بشكيبايي بخيلي كردن بهست

سوء ظن بالمعبود الزهد ان لا تطلب المفقود حتى يعدم
بدگمانيست بخداي روگرداني از دنيا آنست كه نخواهي هم گم شده را تا آنكه نيست ميشود

الموجود الكريم من بذل احسانه اللئيم من كثر امتنانه
هست نيكوكار آنست كه رساند نيكويي خودرا ناكس آنست كه بسيار باشد منت نهادن

العاقل من بذل نداه الحازم من كف اذاه اخلاص
خردمند آنست كه رساند گرد كرده خودرا آگاه آنست كه بازدارد زيان خودرا پاك ساختن

التوبة يسقط الحوبة اخلاص النية يوجب التوبة
بازگشتن بخدا مي اندازد گناه را پاك گردانيدن خواست واجب ميكند بازگشتن بخدا

الحصر خير من الهذر الهذر مقرب من الغير الحصر
ناگفتن بهتراست از هرزه گويي هرزه گويي نزديكست با ننگ ناگفتن

الصدق اشرف خلال المؤمن
راستي بلندتر دوستي خدا پرست

يضعف الحجة الهذر يأتي على المهجة الحسود غضبان
ناتوان مي سازد گرفتن بر كس هرزه گويي سوي مي آيد بر جان رشك بر خشمناك است

على القدر المخاطر متهجم على الغرر الغني من المستغني
بر آنچه خدا تقدير كرده بد انديش تازنده است بر فريبها ديني توانگر آنست كه بي نياز باشد

بالقناعة العزيز من اعتز بالطاعة الاباطيل موقعة
بسنده كاري ارجمند آنست كه عزيز باشد بفرمان برداري حق ناحقها اندازنده است

في الاضاليل البخيل متبجح بالمعاذير والتعاليل العقل
در گمراهيها ناجوانمردي بهانه جوي است بعذرها وبهانها خرد

زين لمن رزقه العلم رشد لمن عمل به الفكر
آرايش است مر آنكس را كه روزي او شده دانش راه راست است مر آنكس را كه بآن كار كند انديشه

في غير الحكمة هوس الصمت بغير تفكر خرس الخلق
در غير گفتار راست وكردار راست آرزوست ناگفتن بي انديشه گنگي است خوي

المحمود من ثمار العقل الخلق المذموم من ثمار
خوش از ميوهاي خرد است خوي بد از ميوهاي

الجهل اللسان ميزان الانسان الكذب شين اللسان
ناداني است زبان ترازوي آدمي است دروغ زشتي زبان است

العاقل من اتعظ بغيره الجاهل من انخدع لهواه وغروره
خردمند آنست كه پند گيرد بغير خود نادان آنست كه فريب خورد بآرزوي خود وبي باكي خود

المغبوط من قوي يقينه المغبون من فسد دينه
سودمند آنست كه توانا باشد دانش او براستي زيان زده آنست كه تباه شود دين او

المؤمن منيب مستغفر تواب المنافق مكور
باور دارنده بحق باز گردنده بخداست آمرزش خواهنده از خداست وباز گردنده بحق دوروي و دوروي مكر كننده

مضر مرتاب اصاب متان اوكاد اخطا مستعجل
زيان رساننده و بدگمان است راست رفت آهسته رو يا نزديك شد براستي ناراستي رفت شتابنده

اوكاد العقل في الغربة قربة الحمق في الوطن غربة
يا نزديك شد بناراستي خرد از غريبي نزديكيست بوطن گولي در وطن غريبي است

السعيد من اخلص الطاعة الغنا من آثر القناعة
نيكبخت آنست كه پاكيزه دارد فرمان برداري حق را توانگر آنست كه برگزيند بسنده كاري را

الدين يصد عن المحارم المروة يحث على المكارم الكرم
دين باز مي گرداند از حرامها وناسزا مروت بازميدارد بر نيكوئيها نيكوئي

تحمل اعباء المغارم النصيحة من اخلاق الكرام الغش
بر گرفتن سختيها ناكاميهاست پند دادن از خويهاي نيكوكاران است بد اموري

من اخلاق اللئام الشكر ترجمان النية ولسان الطوية
از خويها ناكسانست سپاس نماينده آهنگ دل است و زبان سر درون است

اخلاص العمل من قوة اليقين وصلاح النية المصائب
پاكيزه كردن عمل وكردار از نيروي دانش درست است وراستي نيت است ماتمها

بالسوية مقسومة بين البرية العالم الذي لا يمل من تعلم
براستي بخش شده است ميان مردم دانا آنست كه نرنجد از آموختن

العلم الحليم الذي لا يشق مؤنته الحلم المؤمن عزيزه
دانش بردباري آنست كه دشوار نباشد خواسته بردباري خوي مومن

النصيح وسجيته الكظم الايام توضح السرائر الكامنة
پند گفتن است وكردار او خشم فرو خوردن روزگاران آشكارا ميكند سرها پوشيده

الاعمال في الدنيا تجارة الاخرة الفقر مع الدين
كردارها در دنيا بازرگاني آخرتست درويشي با وام

الموت الاكبر الفقر مع الدين الشفاء الاكبر التاني
مرگ بزرگترست درويشي با كيش دواء بزرگترست آهستگي

في الفعل يؤمن الخطل التروي في القول يؤمن الزلل
در كردار ايمن ميكرداند از خطا انديشيدن در گفتار ايمن ميكرداند از لغزيدن

المواساة افضل الاعمال المداراة احمد الخلال خو العز
آسانگيري وافزونترين كردارهاست دلجويي ستوده ترين دوستيهاست برادر ارجمندي

من تحلى بالطاعة اخو الغنى من التحف بالقناعة
آنكس است كه آراسته باشد بفرمان برداري برادر توانگري آنست كه پوشيده باشد بسازكاري

الزهد في الدنيا الراحة العظمى الاستهتار بالنساء
روي گردانيدن از دنيا در دنيا آسايش بزرگ است بزرگ است آزرمندي بزنان

شيمة النوكى الاتكال على القضاء اروح الاشتغال
كردار گولانست تكيه بر فرمان خدا آسايش بخشترست مشغول شدن

بتهذيب النفس اصلح العمل بطاعة الله اربح الرجاء
بپاكيزه گردانيدن نفس است سازكارترست فرمان برداري خدا سودمندست اميدواري

لرحمة الله ابح الحر حر ولو مسه الضر العبد عبد
بمهرباني خدا شاد گرداننده ترست آزاده آزاده است اگرچه رسد باو زيان بنده خدا بنده است

وان ساعده القدر الكرم ايثار العرض على المال اللوم
اگرچه فرا گيرد او را بخت بخدان نيكوكاري گزيدن ناموس و ننگ است بر مال ناكسي

ايثار المال على الرجال العقل رقي الى عليين الهوى
بر گزيدن مال است بر مردان خرد بالا رفتن بسوي آسمانها آرزو

هوي الى اسفل سافلين التعاون على اقامة الحق
فرو آماده است بسوي نشيب تر از نشيب زمينها ياري دادن بر پاي داشتن حق

امانة وديانة التظافر على نصرة الحق لوم وخيانة
امانتست و دين داري نابينا شدن بر ياري دادن حق ناكسي و ناراستي است

المعروف انماء زرع وافضل كنز التقوى اوثق
نيكويي رويانيدن كشته است وافزونتر گنجي است پرهيزكاري سخت تر

حصن وافى حرز الغنى على الملوك افضل ملك
حصاري و رساتر پناهي است توانگري بر پادشاهان افزونتر پادشاهي است

الجراة

الجراة على السلطان اعجل هلاك العجل قبل الامكان يوجب
دليري بر پادشاه تباهي شتابانست شتاب پيش از توان واجب ميگرداند

الغصة الصبر على المضض يودي الى اصابة الفرصة
تنگدلي را شكيبائي بر سرگذشت بسر ميرساند بسوي رسيدن بر دست رسي و كمين گاه

السلم علة السلامة وعلامة الاستقامة الحلم حلية
آشتي سرمايه رستگاريست و نشانه راست روي بردباري پيرايه

العلم وعلة السلم الغضب عدو فلا تملكه نفسك
دانش و سرمايه آشتي است خشم دشمن است او را پادشاه نفس خود مگردان

اللوم قبيح فلا تجعله لبسك الجهل يزل القدم ويورث
ناكسي زشت است آنرا پوشش خود مگردان ناداني ميلغزاند پاي را و بار مي آورد

الندم الحياء تمام الكرم واحسن الشيم الدين لا يصلحه
پشيماني را شرم همه نيكوكاريست و خوبترين كردارهاست دين را راست نميگرداند

الا العقل الاحسان الى المسيء احسن الفضل الرعية
مگر خرد نيكويي كردن با بد بهتر افزونيست رعيت را

لا يصلحها الا العدل الصمت آية النبل وثمرة العقل
نمي سازد مگر عدل خاموشي نشانه راست روي و ميوه خرد است

التودد الى الناس راس العقل الجهاد عماد الدين ومنهاج
دوستي ورزيدن با مردم سر خردست جهد نمودن ستون دين و راه

السعداء المجاهدون تفتح لهم ابواب السماء المتقون
نيكبختانست غزا كنندگان را گشاده ميشود از براي ايشان درهاي آسمانها پرهيزكاران

قلوبهم محزونة وشرورهم مامونة المؤمنون خيراتهم
دلهاشان گنجينه است و از شرها و بديها ايمني حاصل است ايشان اميد به نيكوئيها مومنان حاصل است

مامولة وشرورهم مامونة الايمان صبر في البلاء وشكر
و از بديها ايشان ايمني حاصل است ايمان شكيبائي است در بلا و شكر است در آساني

في الرخاء السكر زينة الرخا وحسن النعماء المغبون من باع
در آساني سپاس آرايش ارزاني وآساني است وخوبي نعمتهاء زيانكار آنست كه بفروشد

جنة عليه بمعصية دنية احتمال لدنية من كرم السجية
بهشت بلند را بنافرماني پست برداشتن ناكسي از نيك كرداريست

المواعظ صقال النفوس وجلاء القلوب التوبة تطهر
پندها پاك كننده نفسها است وروشني دلها را بازگشت از گناهان پاك ميكرداند

القلوب وتغسل الذنوب الغضب يفسد الالباب ويبعد
دلها را و ميشويد گناهان را خشم تباه ميكرداند خردها را ودور ميكند

من الصواب الاعجاب ضد الصواب وآفة الالباب
از راستي خودبيني خلاف راستي وتباهي خردهاست

الامل يفسد العمل ويفني الاجل التثبت في القول يؤمن
اميد تباه ميكرداند عملها را ونيست ميكند ايستادن بر سخن خود ايمن كرداند

العثار والزلل اخوان الدين ابقى مودة اخوان الصدق
از خطا ولغزيدن برادران دين ما پاينداترند در دوستي برادران راستي

ابقى مودة افضل عدة اخ تستفيده خير من اخ تستزيده
افزونترانند از براي پناه برادري كه از و سود بيني بهترست از برادري كه افزودن ستوي ازو

ادمان الشبع يورث اصناف الوجع الشبع يورث الاشر
سيري بر دوام بار آورد گونه گونه دردها را گرسنگي بار آورد بريدواري از درد

ويفسد الورع اسباب الدنيا منقطعة وعواريها
وتباه ميكند پارسائي را اسبابها دنيا بريدواري حوست وخواستها دنيا

مرتجعة ايثار الدعة يقطع اسباب المنفعة الاطراء
واكردنده است بركزيدن آسايش را ميبرد سرمايهها سودرا بي كپاني

يحدث الزهو ويدني من العزة الحريص اسير مهانة
پديد مي آورد كردن كشي وتكبر را و فرود مي آورد از مرتبه عزيزي آزدر بنده اسير خوار داشتن

لا يفك اسره المستثقل النائم تكذبه احلامه المتجبر الظالم
كه جدا نميشود از و بندگي او كران خواب را دروغ مينمايد خوابهاي او كردن كشي ستمكار را

توبقه اثامه المؤمن مغرور بفكرته ضنين بخلته
هلاك ميكرداند گناهان او را ايمان آورنده فريب خورده است باند يشه خود بدي كننده است بدوستي خود

الفقر يخرس الفطن عن حجته الاماني تعمي عيون
درويشي كند زبان ميكرداند زيرك را از دليل خود اميدها كور ميگرداند چشمها

البصاير الالسن تترجم عما تجنه الضماير الذكر جلاء
بينشها را زبانها بيان ميكنند از آنچه در مي آورد آنرا درونها در خود ياد حق روشنائي

البصاير ونور السراير الحسد مرض لا يوسى النميمة
منشهاست وروشني سرها رشك بيماريست كه به نميشود بدگوئي

ذنب لا ينسى المؤمن لين العريكة سهل الخليقة الكافر
گناهي است كه فراموش نميشود ايمان آورنده در ادب كردن نرم نهاد سخت آسان خوست ناسپاس

سيئ الطريقة خشن الخليقة المؤمن لا يظلم ولا يتاثم الدنيا حلم
سخت خوست بدرفتارست مسلمان ستم نميكند وگناهكار نمي شود دنيا خوابست

والاغترار بها ندم المصيبة بالدين اعظم المصايب الظن
وفريب خوردن بدنيا پشيماني است ماتم دين بزرگترين ماتمهاست گمان

الصواب من شيم اولي الالباب الكف عما في ايدي
راست از كردارها خردمندانست خود را بازداشتن از آنچه در دستها

الناس عفة وكبر همة الفعل الجميل ينبي عن علو
مردم است پارسائي و بزرگي همت است كردار زيبا خبر ميدهد از بلندي

الهمة الفعل الجميل ينبي عن علو الهمة الكريم من سبق
همت نيكوكار آنست كه پيشي كيرد

نواله سؤاله العاقل من صدق اقواله افعاله العاقل
دهش او برخواست از و خردمند آنست كه پيش كيرد دهش او كو ميد گفتار كردار او خردمند

مَن وقف حيث عرف الحازم من طرح المؤن والكلف

الحياء يصد عن فعل القبيح الجاهل من استغش النصيح

الفكر في الخير يدعو الى العمل به استقباح الشر يحدو

وعلى تجنبه المعروف يكدره تكرار المن به الندم على

الذنب يمنع من معاودته العلم كل حجة الا ما عمل به

العمل كله هباء الا ما اخلص فيه الطاعة لله اقوى

سبب المودة في الله اقرب نسب الذكر هداية العقول

وتبصرة النفوس الغفلة ضلال النفوس وعنوان النحوس

القانع غني وان جاع وعري الظن يخطي واليقين يصيب

ولا يخطي الحظ يسعى الى من لا يطلبه الرزق يطلب

من لا يطلبه البخل يذل مصاحبه ويعز مجانبه المؤمن

ينصف من لا ينصفه الدنيا سم اكله من لا يعرفه المقادير

لا تدفع

لا تدفع بالقوة والمغالبة الارزاق لا ينال بالحرص والمطالبة

العزلة افضل شيم الاكياس الياس خير من التضرع الى الناس

الكريم اعطف من الرحم التدبير قبل العمل يؤمن الندم الفهم

زين العلم وعنوان الحلم الايثار اعلى مراتب الكرم وافضل

الشيم الحلم نظام امر المؤمن الجنة جزاء كل مؤمن محسن

الفقر في الوطن ممتهن الغناء في الغربة وطن المراة عقرب

حلوة اللبسة الفقر في الوطن غربة القلوب اقفال ومفاتحها

السوال المال يفسد المال ويوسع الآمال اعادة الاعتذار

تذكير الذنب اعادة التقريع اشد من مضيض الضرب الوفاء

عنوان وفور الدين وقوة الامانة الخيانة دليل قلة الورع

وعدم الديانة المؤمن آلف مألوف متعطف النفاق فارغ

مترة متعفف النزاهة من شيم النفوس الطاهرة الموت اول

عدل الآخرة • الورع يحجز عن ارتكاب المحارم • العدل يريح الناقد
من تقلد المظالم • النفاق في اتاني الذل • الطامع ابدا في
وثاق الذل • المقل غريب في بلدته • البخيل ذليل بين اعزته
يجزى على قدر المصيبة • الثواب على المصيبة اعظم من قدر
المصيبة • الحق سيف على اهل الباطل • الحق منجاة لكل عامل
الورع خير من ذل الطمع • الجوع خير من الخضوع • المال
للفتن سبب والحوادث سلب • المال داعية التعب ومطية
النصب • الكرم ملك اللسان وبذل الاحسان • الصدق
امانة اللسان وحلية الايمان • المال لا ينفعك حتى يفارقك
الاماني تخدعك وعند الحقايق تدعك • المومن هين لين
سهل موتمن • الكافر خب ضب جاف خاين • الشيب اخو
مواعيد الفناء • الموت مفارقة دار الفناء وارتحال دار

البقاء

البقاء • الانقياد للشهوة من ادوا الداء • الصبر على المصايب
من افضل المواهب • الفكر في العواقب ينجي من المصايب المعاطب
العلم جمال لا يخفى وسبب لا يجفى • الجهل مميت الاحياء ومخلد
الشقاء • النوم راحة من الم وملايمة الموت • القول بالحق
خير من العي والصمت • المكر شيطان في صورة الانسان
الثقة بالنفس من اوثق فرص الشيطان • اهل الذكر اهل الله وخاصته
اهل القرآن اهل الله وخاصته • الحزن والجزع لا يردان الفايت
الصبر على المصيبة يفل حد الشماتة • المومن قليل الزلل كثير
العمل • الحسد داب السفل واعداء الدول • الدنيا معدن
الشر ومحل الغرور • الحاسد يفرح بالشرور ويغتم بالسرور
المروة تمنع من كل دنية • المروة من كل لوم برية • الكرم نتيجة
علو الهمة • الحاسد لا يشفيه الا زوال النعمة • استفساد الصديق

من عدم التوفيق • استدراك فساد النفس من انفع التحقيق
العلماء باقون ما بقي الليل والنهار • التدبير قبل الفعل يؤمن العثار
اشتغالك بمعائب نفسك يكفيك العار • اشتغالك باصلاح معادك
ينجيك من عذاب النار • الحرية منزهة من الغل والمكر
المروة بريئة من الخنا والغدر • الحازم من ترك الدنيا
للآخرة • الرابح من باع العاجلة بالآجلة • الحزم حفظ ما كلفت
وترك ما كفيت • العجز اشتغالك بالمضمون لك عن المفروض
عليك وترك القناعة بما اوتيت • امام عادل خير من مطر
وابل • السخاء حب السائل وبذل النائل • آية البلاغة قلب
عقول ولسان قايل • البغي يصرع الرجال ويدني الآجال • الاصرار
اعظم حوبة واعظم عقوبة • الاستغفار اعظم جزاء واسرع
مثوبة • الرفق بالاتباع من كرم الطباع • اصطناع الاكارم افضل

ذخر ماكم اصطناع • الحقد داء ص

دوی

30

دوي ومرض موبي • الحقد خلق دني وعرض مردي • المؤمن
هميشه وبيماري سركشي يعني بي علاج است بد دروني وخواسته اندازنده است مسلمانرا
سيرته القصد وسنته الرشد • المؤمن يعاف اللهو ويالف
كردار ميانه روي است ودوست داشتن او راسرو يست مسلمان ميكذارد بازي را وميخو كرد
الجد • البشر اسداء الصنعة بغير مؤونة • السيد من تحمل
باراستي كشاده روي سخت كرداريست بي دست انكار مهتر آنست كه بوداركجود
وجاد بالمعونة • التواضع من مصايد الشرف • الحازم
ونيكوئي كند بياري فروتني از شكاركاههاي برتريست اكاه
من تجنب التبذير وعاف السرف • الكذب والخيانة ليسا
انست كه دور شود از كردكردن دوا كذارد دادن بي اندازه را دروغ وناراستي نيستند
من اخلاق الكرام • الفحش والتفحش ليسا من الاسلام
از خويهاي نيكوكاران دشنام دادن ودشنام شنيدن نيستند از مسلماني
المشورة تجلب لك صواب غيرك • الاستبداد برايك
راي زدن ميكشند بسوي تو راستي وبهبود غيرترا خودراني باانديشه تو
نزلك وتهورك • العفاف اشرف الاشراف • الرضا بالكفاف
ميلغزاندترا ودليري ميسازدترا پارسائي برتر برتريست خشنودي بكارساز
يودي الى العفاف • اصطناع الكفور من اعظم الجرم
ميرساند بپارسائي نيكوئي كردن باناسپاس از بزركترين كناهيست
الطمانينة قبل الخبرة ضد الحزم • الصدقة تقي مصارع
ارام كرفتن بيش از خبرداري خلاف آكاهيست صدقه نكاه ميدارد افتاده
السوء • المذنب على بصيرة غير مستحق للعفو • الاحسان
بجاي بدي كناهكار ها بادیدن كناه لايق بخشش از كناه نيست نيكوئي با به
الى المسيء يستصلح العدو • الصدقة في السر من افضل البر
بابد مي سازد دشمن را صدقه در نهان دادن از افزون ترين نيكوئي است

الزهو في الغنا يبذر الذل في الفقر الحسود كثير الحسرات
بخود نازیدن در توانگری خواری می‌نشاند در درویشی رشکبر بسیار از

متضاعف السيئات اولی من اكتساب الحسنات
بسیار گناه است بهتر است از اندوختن نیکوییها

العاقل من يزهد فيما يرغب فيه الجاهل الكيس
خردمند آنست که روی بگرداند از آنچه روی آرد بآن نادان زیرک را

صديقه الحق وعدوه الباطل الحكيم يشفي السائل
دوست راستی است ودشمن او ناراستی است ورستکار دوا می‌بخشد طلبکار را

ويجود بالفضائل العلم زين الاغنياء وغناء الفقراء
وبخشش می‌نماید بافزونیها دانش آرایش توانگریست وتوانگری درویشانست

الاخوان زينة في الرخاء وعدة في البلاء الكريم اذا
برادران آرایش اند در فراخی وپناه اند در سختی نیکوکار هرگاه

وعد وفی واذا توعد عفا اللئيم اذا قدر افحش
وعده کند بجای آرد وهرگاه که بیم کند ببخشد فرومایه هرگاه توانا شود دشنام دهد

واذا وعد اخلف الكريم اذا ايسر اسعف واذا اعسر
وهرگاه وعده کند خلاف کند نیکوکار هرگاه خواهد آسان گیرد حاجت گذارد وهرگاه سختی کند

خفف الناس رجلان طالب لا يجد وواجد لا يكتفي
سبک گیرد مردمان دو گروه اند جوینده اند نا یابنده نمی‌یابند ویابنده اند که بس نمی‌کند

الناس رجلان جواد لا يجد وواجد لا يسعف اللئيم
مردمان دو گروه اند نیکوکار نا یابنده ویابنده است که کارگذاری نکند فرومایه

اذا اعطی حقد واذا اعطي جحد والجاهل اذا جحد
هرگاه بدل بدهد بدل شود وهرگاه باو دهند انکار کند نادان هرگاه گردن کشی کند

وجد واذا وجد لجد العامل بالعلم كالسائر علی
خود را وا یابد وخرم شود وهرگاه چیزی یابد پنهان کند عمل کننده بعلم دیگر همچو رونده است بر

المحسن حي وان نقل الی منازل الاموات
نیکوکار زنده است اگر نقل کرده شود بمنزلها مردگان
اجتناب السيئات صح
دوری جستن از گناهها

الطريق

31

الطريق الواضح الفقر الفادح اجمل من الغنی الفاضح
راه روشن درویشی گران وام کننده بهتر است از توانگری رسوا کننده

الشكر ماخوذ علی اهل النعم المودة في الله اكد من وشيج
سپاس گرفته شده است بر اهل ونعمتها دوستی از برای خدا سخت تر است از پیوند از دوستی

الرحم المعروف كنز فانظر عند من تودعه
خویشاوندی نیکویی گنجست نگاه کن که نزد چه کس می‌سپاری

الاصطناع ذخر فارتد عند من تضعه المخذول
نیکوکاری پس اندوزیست بازبین که نزد که می‌نهی خوار انگنده است

من له الی اللئام حاجة اللجاجة تورث ما ليس للمرء
که مر او را بسوی فرومایگان احتیاج افتد ستیزه کاری بار می‌آورد آنچه نباشد مرد را

اليه حاجة التجارب لا تنقضي والعاقل منها في زيادة
بآن حاجتی آزمایش بپایان نمی‌رسد وخردمند از آزمایش در افزونیست

الكاتم للعلم غير واثق بالاصابة فيه التارك للعمل
پنهان کننده دانش بی‌پناهی است در رسا کاری در این بعیش ترک کننده عمل

غير موقن للثواب عليه الفقر والغنا بعد العرض
نادانست بپاداش حق بنیکی بر پاداش درویشی وتوانگری ظاهر می‌شود بعد از عرض

علی الله سبحانه الحياء من الله يمحو كثيرا من الخطايا
بر خدا یعنی بعلم ومشیت خداست حق بنیکی شرم از خدا نیست میکرداند بسیاری از گناهان را

الرضا بقضاء الله يهون عظيم الرزايا الحرص ينقص
خشنودی بفرمان خدا آسان میکرداند سختیهای بزرگ را آز کم میکرداند

قدر الرجل ولا يزيد في رزقه المخاصمة تنقص قدر
اندازه مرد را وافزون نمیکند در رزق جنگ کم میکرداند اندازه

الرجل ولا تزيد في حقه الصدق مطابقة المنطق
مرد را وافزون نمیکند در روزی او راستی برابری گفتارست

عن الوضع الإلهي الكذب زوال المنطق عن الوضع الالهي
إلينا يرجع الغالي وبنا يلحق التالي النفس الكريمة
لا تؤثر فيها النكبات النفس الشريفة لا يثقل عليها
المؤونات النفس الدنية لا ينفك عن الدناءة التقوى
دار حصن عزيز لمن لجأ إليه التوكل كفاية شريفة
لمن اعتمد عليه الإخلاص خطر عظيم حتى ينظر بما
يختم له الحرص ذل ومهانة لمن يستشعر الجزع عند
المصيبة أشد من المصيبة الجزع عند البلاء من تمام
المحنة أكبر داع إلى التقحم في الذنوب الكريم من يجتنب
المحارم وتنزه عن العيوب المبادرة إلى الفقر من أخلاق
الكرام المبادرة إلى الانتقام من شيم اللئام الكريم
من جاد بالموجود السعيد من استهان بالمفقود الوفاء

لاهل

لأهل الغدر غدر عند الله سبحانه وتعالى اكتساب
الحسنات من أفضل المكاسب الفكر في العواقب يؤمن
مكروه النوائب الحرص رأس الفقر وأس الشر الخنوس
لسانه حلو وقلبه مر المنافق لسانه يسر وقلبه يضر
المرائي ظاهره جميل وباطنه عليل المنافق قوله جميل وفعله
الداء الدخيل الصدق أقوى دعائم الإيمان الصبر أول
لوازم الإيقان العلم يهدي إلى الحق الأمانة تؤدي إلى الصدق
العلم مصباح العقل وينبوع الفضل العلم قاتل الجهل
ومكسب النبل العلم بغير عمل ضلال العلم كنز عظيم
لا يفنى العقل شرف كريم لا يبلى العاقل من عقل لسانه
الحازم من دارى زمانه المكر والغل مجانبا الإيمان
والمن منكد الإحسان الصبر على المصيبة يجزل المثوبة

وبال العمل بغير علم
بجا است كردار بى دانش

الكذب يردي مصاحبه ويبغي مجانبه العسر يشين الاخلاق
دروغ میشکند صاحب دروغ را ومیرهانند دور از خود را دشواری وسختی زشت میکرداند خویهارا

ويوحش الرفاق السخاء يكسب المحبة ويزين الاخلاق
وبیکانه میکرداند همراهی را جوانمردی بدست می آورد دوستی را ومی آراید خویها را

الوفاء حلية العقل وعنوان النبل الاحتمال برهان العقل
وفا نشانه خرد است ونمونه راست دولیست بردباری نمونه دار خرد است

وعنوان الفضل المعرفة دهش والخلو منها عطش تيه
ونمونه افزونی است شناخت سرکردانی است خالی بودن از شناخت تشنکی است بدخو

الخلق الكثير الطيش منغص لعيش المطل احد المنعين
بسیار سبکسار است تباه زندکانی است کاهلی کاهلی یکی از دو منع است

الياس احد النجحين السامع للغيبة احد المغتابين
ناامیدی یکی شادیست شونده غیبت یکی از دو غیبت کننده است

المصيبة بالصبر اعظم المصيبتين الظن بالصواب احد
ماتم باصبر بزرکترین یکی از دو ماتم است کمان باراستی یکی

الصوابين الرويا الصالحة احد البشارتين الكف
از دو راستیست خواب راست یکی از دو خوش خبریست بازداشتن خود

عما في ايدي الناس احد السخائين الذكر الجميل احد
از آنچه در دستهای مردمانست یکی از دو جوانمردیست یاد نیکو یکی از دو

الحياتين البشر احد العطائين المراة الصالحة احد الكاسبين
زندکی است کشاده روی یکی از دو جوا داداست زن راست وپارسا یکی از دو کسب کننده است

الكتاب احد المحدثين الاعراب احد الشانين
کتاب یکی از دو خبر دهنده است عربی یکی از دو پراکنده کیست

اللبن احد اللحمين العجيزة احد الوجهين الدعاء للسائل
شیر یکی از دو کوشتست بپشت کردانیدن یکی از دو روست خواست از برای خواهنده

احد الصدقتين الادب احد الحسبين الدين اشرف
یکی از دو صدقه است ادب یکی از دو بزرکیست دین برترین

النسبين المصيبة واحدة وان جزعت صارت اثنتين
یکی از دو پیوندست ماتم یکی است اکر زاری کنی دو ماتم میشود

النية الصالحة احد العملين السفر احد العذابين
نیت راست یکی از دو عمل است سفر یکی از دو عذابست

العلم احد الحياتين المودة احد القرابتين الحرص
دانش یکی از دو زندکیست دوستی یکی از دو خویشی است آز

احد الشقائين البخل احد الفقرين السجن احد القبرين
یکی از دو بدبختی است بخیلی یکی از دو درویشی است زندان یکی از دو کورست

المنزل البهي احد الجنتين البخل احد الهرمين الحسد
جای روشن یکی از دو بهشت است بخیلی یکی از دو پیریست رشک

احد العذابين المرض احد الحبسين العفو اعظم الفضيلتين
یکی از دو شکنجه است بیماری یکی از دو زندانست کذشتن از کناه بزرکترین

الفضيلتين الصبر احد الظفرين المومن يقظان ينتظر
دو افزونیست شکیبائی یکی از دو فیروزیست مسلمان بیداریست که چشم میدارد

احد الحسنيين الظالم طاغ ينتظر احد النقمتين العادل
یکی از دو نیکی است ستمکار سرکشی است چشم میدارد یکی از دو افتادکی را دادکر

راع ينتظر احد الجزائين الدين والادب نتيجة العقل
نکهبانی است که چشم میدارد یکی از دو پاداش نیکی را دین وادب زاده خردست

الحرص والشره والبخل نتيجة الجهل الكرم حسن السجية
آز وآز بردن وبخیلی زاده نادانی است نیکوکاری خوبی کردارست

واجتناب الدنية الامل يقرب المنية ويباعد الامنية
ودوری از پستی امید نزدیک میدارد مرک را ودور میدارد آرزو را

العاقل من يخمد الذنوب الاصل بالغفران الكريم
خردمند آنست كه فرو برد كناهانرا بآمرزش نيكوكار

من حاذى الاساءة بالاحسان المحسن من عم الناس
آنست كه جزا دهد بديرا به نيكويي نيكوكار آنست كه همه مردمان فرارسد

بالاحسان الشجاعة نصرة حاضرة وفضيلة ظاهرة العلم
بنيكي دليري ياري آماده است وافزوني آشكارا است دانش

وراثة كريمة ونعمة عميمة الانصاف يرفع الخلاف ويوجب
دانش دست يافت كراميست ودهش فراوان است دادكري برميدارد سركشي را وبار مي آورد

الايتلاف التقوى جماع التنزه والعفاف العدل راس
پيوند را پرهيزكاري كرد آورنده پاكيزكي وپارسائيست داد سر

الايمان وجماع الاحسان الايثار احسن الاحسان واعلى
ايمان است وكرد آورنده نيكوئي است بخشيدن بهترين نيكوييست وبرتر

مراتب الايمان البخل يكسب العار ويدخل النار الظلم
پايهاي ايمان است بخيلي مي اندوزد ننك را ودر مي برد در آتش ستم

في الدنيا بوائق وفي الآخرة دمار الكذب في العاجلة عار
در دنيا تباهي است ودر آخرت شكنجه دروغ در دنيا ننك

وفي الآجلة عذاب النار الغضب يردي صاحبه ويبدي
ودر آخرت شكنجه آتش خشم مي شكند صاحب خود را وبديد

معايبه اللجاج يكبو راكبه وينبو بصاحبه العالم من
مي آرد عيبهاي اورا ستيزه از پا در مي آرد ستيزه كار را وبسر در مي آرد ستيزه جو را دانا آنكست

شهدت بصحة اقواله افعاله الورع من تنزهت نفسه
كه كواهي دهد بدرستي كفتارهاي او كردارهاي او پارسا آنست كه پاك باشد نفس او

وشرفت خلاله الزهد شيمة المتقين وسجية الاوابين
وبلند باشد دوستي او ترك دنيا كردار پرهيزكارانست وخوي بخدا بازكشتكان

التقوى ثمرة الدين وامارة اليقين الحكمة روضة العقلاء
پرهيزكاري ميوه دين وفرماندهي درست دانيست راستكو بوستان خردمندانست

ونزهة النبلاء العقل غريزة تزهد بالعلم التجارب
وپاكي راستروان خرد خوئيست كه فراميرسد بدانش آزمايشها

اللجاج ينتج الحروب ويوغر القلوب العلماء عرفاء
ستيزه مي زايد جنكهارا ومي فريبد دلهارا دانايان شناسندكان

لكثرة الجهال الناجون من النار قليل لغلبة الهوى
از بسياري نادانان رستكاران از آتش اندكند از جهت افزوني آرزو

والضلال الدنيا لا تصفو لشارب ولا تفي لصاحب
وكمراهي دنيا روشن نمي شود از براي دنيا خوار ونكاه نميدارد دنيا دار را

الصبر على النوائب ينيل شرف المراتب المذنب عن
شكيبائي بر ماتمها ميرساند بپايها بلند كناه كننده از

غير علم برئ من الذنب الدنيا مليئة بالمصائب والنوائب
روي نادانى جداست از كناه دنيا پيوسته است بماتمها واندوهها

العلم ينجي من الارتباك في الحيرة الصديق افضل عدة
دانش وا ميرهاند از در افتادن در سركرداني راستكو افزونتر پناهي

وابقى مودة العاقل من هجر شهوته وباع دنياه بآخرته
وپاينده تر دوستيست خردمند آنست كه دوري كزيند از آرزوي خود وبفروشد دنيا را بآخرت خود

الجاهل لا يرتدع وبالمواعظ لا ينتفع المؤمن عفيف
نادان بازنميكردد وبپندها سود نميكيرد مسلمان نهفته است

مقتنع ومتنزه متورع الصبر على طاعة الله اهون
وسازكار است ودرزم است پارسا است شكيبائي بر فرمان خدا آسانتر است

من الصبر على عقوبته العاقل لا يتكلم الا بحاجته او حجته
از شكيبائي بر كرفت خدا خردمند سخن نميكويد مكر بوقت حاجت خود يا بوقت دست آويز

فلا يشتغل الا باصلاح آخرته البا خل في الدنيا مذموم
و نمي پردازد مكر بكار راستي آخرت خود بخيلي كنند در دنيا نكوهيده است

وفي الاخرة معذب ملوم الظلم زل القدم ويسلب
ودر آخرت بعذاب كرفتار وملامت يافته است ستم ميلغزاند پاي ستمكار را و مي ربايد

النعم ويهلك الامم العلم يدل علي العقل فمن علم عقل العلم
آسايشها را و مي كشند مردم را دانش دلالت ميكند بر خرد پس هر كه دانست خردمند شد دانش

محي النفس ومنير العقل ومميت الجهل العاقل من تورع
زنده كننده نفس وروشن كننده خرد ست وميرا ننده ناداني است خردمند آنست كه بپرهيزد

عن الذنوب وتنزه من العيوب السخا يمحص الذنوب
از كناهان و پاك شود از عيبها جوانمردي نيست ميكرداند كناهانرا

ويجلب محبت القلوب الكيس اصله عقله ومروته خلقه
وبدست مي آورد دوستي دلهارا زيركرا بنياد او خرد اوست ومروت او خوي اوست

ودينه حسبه العالم من لا يشبع من العلم ولا يتشبع به
ودين او كوهر اوست دانا آنست كه سير نشود از دانش وسيري ننمايد بدانش

العاقل من عقل لسانه الا عن ذكر الله المؤمن من كان حبه
براستي خردمند آنست كه ببندد زبانرا مكر از يادكردن خدا مسلمان آنست كه باشد دوستي او

لله وبغضه لله واخذه لله وتركه لله المؤمن شاكر في السراء
از براي خدا ودشمني او از براي خدا وكرفتن او از براي خدا وكذاشتن او از براي خدا مسلمان شكر كننده است در شادماني

صابر في البلاء خايف في الرخاء المؤمن عفيف في الغناء
شكيبا در كرفتاري هراسانست در فراخي مسلمان نهفته وپارساست در توانكري

منزه عن الدنيا الزينة بحسن الصواب لا بحسن الثياب
پاكست از دنيا آراستكي بخوبي راستيست نه بخوبي جامهاي

الرفق مفتاح الصواب وشيمة ذوي الالباب العاقل
نرمي كليد راستيست وكردار خردمندان خردمند

من عصي

من عصي هواه في طاعة ربه الحظ للانسان في الاذن لنفسه
آنست كه سركش باشد از آرزوي خود در فرمان برداري پروردكار خود بهره آدمي در كردش از براي نفس او است

وفي العين لغيره الوصلة بالله الانقطاع عن الناس
ودر چشم از براي غير او پيوستن بخداي بريدنست از مردم

الخلاص من اسر الطمع باكتساب الناس العلم ثمرة الحكمة
رهايي از بند آرزو بدست رنج مردم است دانش ميوه راست كفتاريست

والصواب من فروعها الحريص فقير ولو ملك الدنيا بحذافيرها
وراست كاري از شاخهاي حكمت است آزور درويش است اكرچه بدست آرد دنيا بتمامي

الصدق عماد الاسلام ودعامة الايمان الايمان قول باللسان
راستي ستون مسلمانيست وپشتبان ايمانست ايمان كفتارست بزبان

وعمل بالاركان الجود في الله عبادة المقربين الخشية من عذاب الله
وكردارست ببدنها بخشش در راه خدا بندكي نزديكانست ترس از عذاب خدا

شيمة المتقين التنزه عن المعاصي عبادة التوابين الحزم
كردار پرهيزكارانست پاكيزكي از نافرمانيها حق بندكي توبه كارانست بيداري

تجرع الغصة حتي تمكن الفرصة التواني في الدنيا اضاعة
فروخوردن ناكوارشهاست تا اكر پديد آيد كمين سستي در دنيا ناچيز كردن

وفي الاخرة حسرة الكرم بذل الجود وانجاز الوعود اصل
ودر آخرت پشيمانيست نيكوكاري دركار كردن بخشش وبجاي آوردن وعده است بنياد

الدين اداء الامانة والوفاء بالعهود السيد محسود والجواد
دين كزاردن امانت است وبجاي آوردن عهد است مهتر رشك برده بروست وبخشنده

محبوب مودود الحسود ابدا عليل والبخيل ابدا ذليل
دوست داشته شده است رشك برنده هميشه بيمارست بخيل هميشه خوارست

الجنة خير مال والنار شر مقبل المعونة تنزل من الله
بهشت بهتر مالي است وآتش بدتر نظاركاه است ياوري فرود مي آيد از خدا

علي قدر المؤونة المزاح فرقة يتبعها ضغينة بالافراط
بر اندازه خواست هزل جداییست که در پی آن آید کینه از اندازه گذرانیدن
في الملامة يشب نار اللجاجة القنوع خير من ذل الخضوع
در سرزنش بر افروزد آتش ستیزه را سازگاری بهترست از خواری زاری
القانع ناج من آفات المطامع الكريم يزدجر عما يفتخر
سازگار رستهاست از تباهیها طمعها نیکوکار آزرده میشود از آنچه بازدارد
به اللئيم الجاهل يستوحش عما يانس به الحكيم المعروف
بان فرومایه نادان می رمد از آنچه خو میگیرد بان حکیم نیکویی
غل لا يفكه الا شكرا ومكافات الحق ابلج منزه عن المحاباة
والمرايات للمؤمن بين نعمة وخطيئة لا يصلحهما الا الشكر
مسلمان میان آسایش وگناهکاریست سازگار نمیکرداند
والاستغفار الحلم عند شدة الغضب تومن غضب الجبار
الكمال في ثلث الصبر على النوائب والتورع في المطالب
تامی در سه چیزست شکیبایی براندوهها وپرهیزکاری درخواستها
واسعاف الطالب الرفق يسير الصعاب ويسهل شديد
الاسباب العالم يعرف الجاهل لانه كان قبل جاهلا
الجاهل لا يعرف العالم لانه لم يكن قبل عالما التوفيق
نادان نمی شناسد دانا را زیرا که نبوده پیشتر دانا سازبخت
والخذلان يتجاذبان النفس فايهما غلب كانت في حيزه

المؤمن حذر من ذنوبه ابدا يخاف البلاء ويرجو رحمة
مسلمان گریزنده از گناهان خود همیشه میترسد از گرفتاریها وامید میدارد مهربانی
ربه العقل والعلم مقرونان في قرن لا يفترقان
پروردگار خود خرد ودانش نزدیکان اند در یکجا دور نمیشوند از هم
ولا يتباينان الايمان والعمل اخوان توامان ورفيقان
لا يفترقان الايمان شجرة اصلها اليقين وفرعها التقى
ونورها الحياء وثمرها السخاء الغضب نار موقدة
من كظمه اطفاها ومن اطلقه كان يحرق بها العارف
من عرف نفسه فاعتقها ونزهها عن كل ما يبعدها
ويوبقها الشهوات اغلال قاتلات وافضل دواها
اقتناء الصبر عنها الاحمق لا يحسن بالجهرات ولا ينفك
عن نقص وخسران البكاء من خيفة الله للبعد عن الله
عبادة العارفين التفكر في ملكوت السموات والارض
عبادة المخلصين الحمق داء لا يداوى ومرض لا يبرأ المجر

الغضب في الدار دهن يخربها الاخوان في الله تعالى تدوم
بستم بدست آورده در خانه بکرو خرابی خانه است برادران در رضا خدا را پاینده می‌ماند

مودتهم لدوام سببها اخوان الدنيا تنقطع مودتهم
دوستی ایشان از برای آنکه سبب دوستی ایشان پاینده است برادران دنیا را می‌برد دوستی ایشان

لسرعة انقطاع اسبابها الكيس من كان يومه خيرا من امسه
از برای آنکه سبب دوستی ایشان زود می‌برد زیرک آنست که باشد روز او بهتر از دی او

وعقل الذم عن نفسه العاقل من احسن صنايعه ووضع
و در آویزد نکوهش را از نفس خود خردمند آنست که نیکو کند کردارها خود را و بنهد

سعيه في مواضعه الشقي من اغتر بحاله وانخدع لغرور
سعی خود را در جاهای خود بدبخت آنست که مغرور شود بحال خود و فریفته شود بفریب

آماله اللئيم اذا بلغ فوق مقداره تنكرت احواله التقرب
امیدهای خود ناکس هرگاه برسد بالا حد اندازه خود بد و زشت شود حالهای او نزدیکی

الى الله تعالى بمسئلته والى الناس بتركها الدنيا منتقلة
بسوی خدای بخواستن از خدا است و بسوی مردمان بترک ایشان دنیا گردنده است

فانية ان بقيت لك لم تبق لها العجب لغفلة الحساد
نیست شونده اگر پاید از برای تو از برای او نمی‌پایی خود پسندی از سبب بی خبری حسودان است

عن سلامة الاجساد الدنيا اصغر واحقر وانزر من ان تطاع
از سلامتی تنها دنیا کوچکتر و کمتر و اندکتر است از آنکه فرمان برده شود

فيها الاحقاد اخوان الصدق زينة في السراء وعدة في الضراء
درو کینه‌ها برادران راستی آرایش اند در شادیها و پناه اند در زیان

الدولة ترد خطاء صاحبها صوابا وصواب ضده خطاء
دولت میگرداند ناراستی دولتمند را براستی و راستی بی دولت را بناراستی

الخرق مناواة الامراء ومعاداة من يقدر على الضراء العلم
کوری و کاوش با امیرها است و دشمنی کردن باکسی که تواناست بر زیان رسانیدن

افضل

افضل شرف لا قديم له الجاهل لا يعرف تقصيره ولا يقبل
دانش افزونتر بزرگیست او بیشی خود نیست او را نادان نمی‌شناسد کم‌کاستی خود را و نمی‌پذیرد پند

من النصيح له العطية بعد المنع اجمل من المنع بعد العطية
از پند گوی او دهش پس از بازگرفتن بهتر است از دهش باز پس از آن دهش

الدهر يخلق الابدان ويجدد الامال ويدني المنية ويباعد
روزگار کهنه میکرداند تنها را و نو میکرداند امیدها را و نزدیک میسازد مرگ را و دور میکند

الامنية اواخر مصاعد التوقي اوايل موارد الحدد العاقل
آرزو را پایانهای پدید آمدن ... اولهای ورود آمدن ... خردمند

اذا سكت فكر واذا نطق ذكر واذا نظر اعتبر الداعي بلا عمل
هرگاه سخن نگوید اندیشه کند و هرگاه سخن گوید یاد خدا کند و هرگاه نگاه کند پند پذیرد دعا کننده بی عمل طاعت

كالقوس بلا وتر المروة اجتناب الرجل ما يشينه ولا
همچو کمان بی زه است مروت دوری جستن مرد است از آنچه زشت گرداند او را

يشابه ما يزينه الرفيق في دينه كالرفيق في دينه الغنا
و نگردد آنرا آنچه بیاراید او را همراه در کیش خود همچو همراهی است او را وام او توانگری

بالله اعظم الغناء الغناء بغير الله اعظم الفقر والشقاء
بخدا بزرگترین توانگری توانگری بغیر خدا بزرگترین درویشی است و بدبختی

العلم اكثر ان يحاط به فخذوا من كل علم احسنه السخاء
دانش بیشتر از آن است که فرا گرفته شود پس بگیرید از هر دانشی بهتر آنرا جوانمردی

والشجاعة غرايز شريفة يضعها الله سبحانه فيمن احبه
و دلیری خویهای بلند است می‌نهد آنها را خدا پاک در آن کسی که دوست میدارد او را

والمحنة الصبر على البلاء افضل من العافية في الرخاء
... شکیبائی بر گرفتاری افزونتر است از رستگاری در آسانی

العقل اغنى الغناء وغاية الشرف في الاخرة والدنيا الكرم
خرد توانگرترین توانگریست و پایان بزرگیست در آخرت و دنیا نیکوکاریها

يخفوا اذا استعطف ويلين اذا عنف المؤمن اذا سئل

اسعف واذا سال خفف المحاسن في الاقبال هي المساوي

في الادبار الصمت يكسبك الوقار ويكفيك مونة الاعتذار

الامل سلطان الشياطين على قلوب الغافلين الحكمة

ضالة كل مؤمن فخذوها ولو من افواه المنافقين الجهل

في الانسان اضر من الاكلة في البدن السعيد من خاف العقاب

فامن ورجا الثواب فاحسن الحاسد يرى زوال النعمة

عمن يحسد نعمة عليه الساعي كاذب لمن سعى اليه ظالم

لمن سعى اليه ظالم لمن سعى عليه العلم حاكم والمال محكوم

عليه العلم يرشدك الى ما امرك به والزهد يسهل

لك الطريق اليه المال يكرم صاحبه في الدنيا ويهينه عنه

الله سبحانه الفقيه كل الفقيه من لم يقنط الناس من رحمة الله

ولم يؤيسهم من روح الله الجبن والحرص والبخل غرا

ئز شتى يجمعهم سوء الظن بالله سبحانه العالم كل العالم

من لم يمنع العباد الرجا لرحمة الله ولم يؤمنهم مكر الله

المال والبنون زينة الحيوة الدنيا والعمل الصالح حرث

الاخرة المخيّر البخيل جامع لمن لا يشكره وقادم على من لا

يعذره الكريم عدوّته الثناء على حب المال الزهد تقصير

الآمال واخلاص الاعمال الاخ المكتسب في الله اقرب الاقرباء

وارحم من الامهات والاباء اللوم ايثار حب المال على

الحمد والثناء العامل بجهل كالسائر على غير طريق فلا

يزيده جده في السير الا بعدا عن حاجته المرء يوزن

بقوله ويقوّم بفعله فقل ما تنبح زنته واقل ما تحل

قيمته الكذب منهم في قوله وان قويت حجته وصدقت

لهجته الناس ابنا الدنيا والولد مطبوع على حب امه
داندن گفتار او مردمان فرزندان دنیا اند وفرزند خود پذیرفته است بر دوستی مادر خود

العاقل من اتهم رايه ولم يثق بما تسول له نفسه المومن
خردمند راست ندارد اندیشه خود وتکیه نکند بر انچه بفریبید مر درا بان نفس او مسلمان

حيي غني موقن تقي المنافق وقح غبي متملق شقي الكلام
شرمناک توانگر درست دان برهیزکار است منافق بی حیا کول فروتن بدبخت است سخن

بين خلتي سوء هما الاكثار والاقلال فالاكثار هذر
میان دو برامد بد واقع است که هر دو پر گویی وکم گویی است پس بسیار گویی بیهوده گویی است

والاقلال عي وحصر الايمان والاخلاص والورع الصبر والرضا
وکم گویی درو وبندست ایمان وپاک دروني وپرهیزکاري وشکیبائی وخشنودیست

بما ياتي به القدر الصديق انسان هو انت الا انه غيرك
بانچه می آید بان تقدیر حق یار آدمی است که او تویی از راه یکانگی اما آنست که ظاهر غیر تست

المشاورة راحة لك وتعب لغيرك الذكر يونس اللب
رای زدن آسایش است مر ترا ورنج است مر غیر ترا یاد حق آرام میکرد باخرد

وينير القلب ويستنزل الرحمة اول عوض الحليم عن حلمه
وروشن میکرداند دل را وفرود می آرد رحمت را اول بازگشت بردبار از بردباری او

ان الناس كلهم انصاره على خصمه الدنيا سجن المومن
آنست که مردم همه یاری کنان وبند بر دشمن او دنیا زندان مسلمان است

والموت تحفته والجنة ماواه الدنيا جنة الكافر والموت
ومرگ راه آورد اواست وبهشت بازگشت اواست دنیا بهشت کافر است ومرگ

مشخصه والنار مثواه العمل بطاعة الله اربح ولسان
باز نماینده اوست وآتش جای اواست عمل بفرمان برداری خدا سودا است وزبان

الصدق ازين وانجح الغدر بكل احد قبيح وهو يذوي
راست گو آراسته تر وکار سازنده تر است بی وفایی باهر کس زشت است وبی وفائی بزمرده میسازد

القدرة واللسان اقبح الوفاء توام الامانة وزين الاخوة
توانائی وزبان بد زشت تر است وفاداری همزاد امانت است وارایش برادری

الشره يشين النفس ويفسد الدين ويزري بالفتوة
آز عیب ناکی میکرداند نفس را وتباه میکند دین را وزیان میدارد جوانمردی را

الورع يصلح الدين ويصون النفس ويزين المروة
پارسائی درست میکرداند دین را ونگاه میدارد نفس را ومی آراید مروت را

العاقل من زهد في دنيا دنية فانية ورغب في جنة
خردمند آنست که روی بگرداند از دنیا پست نیست شونده وروی آرد ببهشت

سنية خالدة علية الصبر افضل سجية والعلم اشرف
بلند جاوید بلند شکیبائی افزونتر کرداریست ودانش برتر

حلية وعطية انتباه العيون لا ينفع مع غفلة القلوب
ارایشی ودهشی است آگاهی چشمها سود نمیدارد با بیخبری دلها

المتقي من اتقى القلوب والمتنزه من تنزه عن العيوب
پرهیزکار آنست که بپرهیزد از دلها وپاک روشن آنست که پاک شود از عیبها

الفكر في الامر قبل ملابسته يومن الزلل الطاعة جنة
اندیشه در کار بیش از رفتن در کار ایمن میکرداند فرمانبرداری سپر

الرغبة والعدل جنة الدول الصبر ان يحتمل الرجل
آرزوست دادگری سپر دولتهاست شکیبائی آنست که بردارد مرد را

ماينوبه ويكظم ما يغضبه الصفح ان يعفو الرجل عما
انچه را که میرسد وفرو خورد انرا که بخشم می آورد او را در گذشتن آنست که در گذرد مرد از انچه

يجني عليه ويحلم عما يغيظه الجزع لا يدفع القدر
زیان میاورد برو وبردباری کند از انچه بخشم آرد زاری باز نمیدارد قدر خدا

ولكن يحبط الاجر الحرص لا يزيد الرزق ولكن يذل
فاما تباه میکرداند ثواب را آز زیاده نمیکند روزی را فاما خوار میکرداند

الفقير لعازم لاتشغله النعمة عن العمل للعافية الرابح
درویش را روی آرنده بازنمیدارد دهش ونعمت از کردار نیکو ازبرای رستگاری سودمند براه حق را

من باع الدنيا بالآخرة واستبدل بالآجلة عن العاجلة
آنست که بفروشد دنیا را باخرت وعوض کرد بدنیا آخرت را

الشره مركب الحرص والهوى مركب لفتنة البلاغة
آز بارگی حرص است وآرزو بارگی انگیخته است رسائی

ما سهل على المنطق وخف على لفطنة الناس كصوب في صحيفة
آنست که آسان بر زبان وسبک آید بر زیرکی مردمان همچو صورتها که از نامها نوشته است سود

كلما طوي بعضها نشر بعضها البخيل يبخل على نفسه باليسير
هرگاه که نوردیده شوند بعضی بعضی دیگر آشکارا شوند بخیل بخیلی میکند بر نفس خود اندکی با بذل چیز

من دنياه ويسمح لوارثه بكلها المال يرفع صاحبه في الدنيا
از دنیا ودست میگشاید ازبرای وارث خود بهمه دنیاوی مال برمیدارد صاحب خود را در دنیا

ويضعه في الآخرة اعمال العباد في الدنيا نصب اعينهم في الآخرة
ومی اندازد در آخرت عملها بندگان در دنیا چشم داشته ایشان است در آخرت

المرأة شر كلها وشر منها انه لابد منها الشهوات آفات
زن بدست همه او وبدتر ازو آنکه ناچار است ازو آرزوها تباهیهاست

قاتلات وخير دوائها الصبر عنها الحسد داء عياء لا يزول
کشندهاست وبهترین دوا دارو آرزوها شکیبائی است حسودی دردیست ناتوان کننده که نمیرد

الا بهلك الحاسد او موت المحسود الذنوب الداء والدواء
مگر بهلاک شدن حسود یا بمردن آنکس که برو حسد بردند گناهها درد است ودواء آن

الاستغفار والشفاء ان لا تعود الحسد ياكل الحسنات
توبه وآمرزش خواستن وبهبود آنست که دیگر بناهی برسر گناه حسودی میخورد نیکوئیها را

كما ياكل النار الحطب الصبر صبران صبر على ما تكره وصبر
همچنانکه آتش هیزم را شکیبائی دو است یکی شکیبائی برآنچه بد دانی آنرا ودیگری شکیبائی

على ما

على ما تحب الصبر احسن حلل الايمان واشرف خلائق الانسان
برآنچه دوست داری آنرا شکیبائی بهترین پوششها ایمانست وبرتر خوبهای مردمانست

الشك يفسد اليقين ويبطل الدين الكيس من احيى فضائله
گمان تباه میکرداند دانش راست را وباطل میکرداند دین را زیرک آنست که زنده کرد اندر زیادتیهای را

وامات رذائله وقمع شهوته وهواه الامل كالسراب
ومیراند ناکسیها را ونعو وازبیخ برکند آرزو خود را ودلخواه خود را امید همچو سرابست یعنی آب نما

يغر من راه ويخلف من رجاه السلطان الجائر والعالم
میفریبد آنکس که می بیند آنرا وباز میدارد از خود آنرا که آرزو میکند پادشاه ستمکار ودانشمند

الفاجر اشد الناس نكاية استكانة الرجل في العزل بقدر
بدکردار سخت ترین مردم اند در بدنامی زاری مرد در معزولی باندازه

شره في الولاية اكمال المعروف احسن من ابتدائه الكافر
بدی اوست در فرمان روائی تمام کردن نیکوئی . بهتر است از آغاز او ناسپاس

خب لئيم خؤون مغرور بحلمه مغبون المؤمن غر
گربز وناکس وناراست ونازنده ببردباری خود وزیان زده است مسلمان تابان

كريم مامون على نفسه حذر محزون الراضي عن نفسه
ونیکوکار ایمن وآسوده بر نفس خود کناره جوئی از بدی اندوهگین است خشنود از نفس خود

مغبون والواثق بها مغرور مفتون الشرير لا يظن
زیان زده است وتکیه کننده بر نفس خود فریب یافته ودر فتنه است بدکار گمان نمی برد

باحد خيرا لانه لا يراه الا بطبع نفسه الصديق من نصحك
بکسی نیکی را ازبرای آنکه او نیکوئی در نفس خود نمی بیند دوست آنست که پند دهد ترا

في عيبك وآثرك على نفسه ان صانها ارتفعت وان
در عیب تو وبرگزیند ترا بر نفس خود اگر نگه دارد نفس خود را بلند شود واگر خوار گرداند نفس خود را

ابتذلها اتضعت العوافي اذا دامت جهلت واذا فقدت
بینند رستگاریها هرگاه که پاینده ماند نادانسته شود وهرگاه که گم شود

عرفت الدنيا ان انخلت انجلت واذا حلت ارحلت الجواد
قدر آن شناخته شود دنیا هرگاه که بگشاید بر کسی فرود آید وهرگاه که فرود آید باز بربندد نیکوکار وبخشنده نخواندنه

محبوب محمود وان لم يصل من جوده الى مادحه شيء
دوست داشته وستوده است واگرچه نرسد از بخشش او بستوی ستاینده او چیزی

والبخيل ضد ذلك الجاير ممقوت مذموم وان لم يصل
وبخیل بخلاف اینست ستمکار دشمن داشته است ونکوهیده اگرچه نرسد

من جرمه الى ذامه شيء والعادل ضد ذلك العاقل من
از ستم او به بدگوی او چیزی وداد گر بخلاف اینست خردمند آنست

وضع الاشياء موضعها والجاهل ضد ذلك العالم والمتعلم
که بنهد چیزها را برجای خود ونادان بخلاف اینست دانا ودانش پذیر

شريكان في الاجر ولا خير فيما بين ذلك الدنيا دول فاجمل
هردو شریکانند در مزد ونیست چیزی در آنچه میان این دو باشد دنیا در گردش است نیکو باش

في طلبها واصطبر حتى تأتيك دولتك الحمق الاشتهار
در خواستن دولتها وصبر کن تا آنکه بیاید بتو نوبت دولت تو کولی شهرت یافتن

بالفضول ومصاحبة الجهول الحزم النظر في العواقب
در گردش بزیاده سرها ویاری با نادانان آگاهی نگاه کردن است در آخر کار

ومشاورة ذوي العقول التوكل التبري من الحول والطاقة
ومشورت کردن با خردمندان تکیه بر خدا کردن دور شدنست از تاب وتوان خود

وانتظار ما ياتي به القدر الدهر يومان يوم لك ويوم
وچشم داشتن آنچه می آید بتقدیر واندازه خدا زمانه دو روزست روزی که برای تو است وروزی

عليك فاذا كان لك فلا تبطر واذا كان عليك فاصطبر
که بر تو است هرگاه باشد برای تو پس تو شاد مباش وهرگاه که باشد بر تو صبر کن

اخوك في الله من هداك الى رشاد ونهاك عن فساد واعانك
برادر خدایی تو آنست که راه نماید ترا براه راست وباز دارد ترا از تباهی ویاری کند ترا

على اصلاح معاد الكيس تقوى الله سبحانه وتعالى وتجنب
بر ساختن توشه آخرت زیرکی ترس خداست ودوری

المحارم واصلاح المعاد اللئيم لا يتبع الا شكله ولا يميل
از حرامها وساختن کار آخرت ناکس بیروی نکند مگر ناکسی را همچو خود وآرزو نکند

الا الى مثله الحازم من جاد بما في يده ولم يؤخر عمل
مگر بهمچو خودی را آگاه آنست که بخشش کند بآنچه در دست اوست وپس نیندازد کار

يومه الى غده الحكمة لا تحل قلب المنافق الا وهي على
امروز خود را بفردا خود دانش درست جا نمیگیرد در دل منافق مگر که عزم آن بر

ارتحال العلم خير من المال العلم يحرسك وانت تحرس
بیرون رفتن باشد از دل منافق دانش بهترست از مال زیرا که علم نگاه میدارد ترا وتو نگاه میداری

المال الشرف عند الله سبحانه بحسن الاعمال لا بحسن الاقوال
مال را برتری نزد خدائی که پاک است او بنیکوئی عملهاست نه بنیکوئی گفتارها

الاستصلاح للاعداء بحسن المقال وجميل الافعال اهون
نیکو گردانیدنست دشمنان با خود بخوبی گفتار وزیبایی کردار آسانترست

من ملاقاتهم ومغالبتهم بمضيض القتال الفضيلة بحسن
از بهم رسیدن وافزونی جستن برایشان بکشانیدن بجنگ با ایشان افزونی بخوبی

الكمال ومكارم الافعال لا بكثرة المال وجلال الاعمال الصبر
کمالست ونیکوئی کردارها نه ببسیاری مال وبزرگی کردارها شکیبائی

عن الشهوة عفة وعن الغضب نجدة وعن المعصية ورع
از آرزو نهفتگی است وشکیبائی از خشم بلندیست واز نافرمانی پارسائی است

السخاء ان تكون بمالك متبرعا وعن مال غيرك متورعا
جوانمردی آنست که باشی بمال خود بخشنده واز مال غیر خود پرهیزکار

الفقير الراضي ناج من حبائل ابليس والغني واقع في حبائله
درویش خشنود رسته است از چنگهای شیطان توانگر گرفتارست در چنگهای او

اللئيم لا يرجى خيره ولا يسلم من شره ولا تومن غوائله المتقون
ازناکس امید نتوان به نیکوئی و بسلامت نتوان بود از بدی او و ایمن نتوان بود از بلاهیهای او ترمندکان اند

انفسهم عفيفة وحوائجهم خفيفة وخيراتهم مامولة
که نفسهای ایشان نهفته است از بدی و کامهای ایشان سبکتر اند و چیزهای ایشان بامید نزدیکتر است

وشرورهم مامونة المتقون انفسهم قانعة وشهواتهم
و از بدی ایشان ایمنی حاصل است نفسهای ترسنکاران از خدا سازکارست و آرزوهای ایشان

ميتة ووجوههم مستبشرة وقلوبهم محزونة المومن
مرده است و رویهای ایشان خرم است و دلهای ایشان اندوهکین است مسلمان

دائم الذكر كثير الفكر على النعماء شاكر وفي البلاء صابر
پیوسته در یاد خداست اندیشه او بسیارست بر نعمتهای حق شکر کننده است و در گرفتاری شکیباست

الدنيا عرض حاضر ياكل منه البر والفاجر والآخرة دار حق
دنیا خواسته آماده است که میخورد ازو نیکوکردار و بدکردار و حال آنکه آخرت خانه راستیست

يحكم فيها ملك قادر الاسلام هو التسليم والتسليم
امر میکند در آنجا پادشاه توانا مسلمانی کردن نهاد است و کردن نهادن

هو اليقين واليقين هو التصديق والتصديق هو الاقرار
دانش راست است بیگانگی خدا و دانش راست باور داشتن است و باور داشتن اقرار است

والاقرار هو الاداء والاداء هو العمل العاقل اذا علم
و اقرار بجای آوردنست و بجا آوردن کردارست یعنی طاعت خردمند هرگاه دانست

عمل واذا عمل اخلص واذا اخلص اعتزل التودة ممدوحة
بعمل در آورد و هرگاه بعمل آورد پاکی ورزید و هرگاه پاکی ورزید گوشه گرفت درنگ ستوده است

في كل شيء الا في فرص الخير الاسراف مذموم في كل
در هر چیزی مگر در فرصتهای خیر بی اندازه دادن نکوهیده است در همه

شيء الا في افعال البر الافضال افضل قنية والسخاء
چیز مگر در کردارهای نیکو افزودن افزونترست سرمایه است و جوانمردی

احسن

احسن حلية العقل اجمل زينة والعلم اشرف مزية
خوبتر آرایشی است خرد زیباتر آرایشی است و دانش برتر افزونیست

الشركة في الملك تودي الى الاضطراب الشركة في الراي
همبازی در پادشاهی میرساند بسراسیمگی همبازی در اندیشه

يودي الى الصواب العلم مقرون بالعمل فمن علم
میرساند به بهبودی دانش نزدیکست بکردار پس هرکه دانست

عمل العلم يهتف بالعمل فان اجابه والا ارتحل المومن
بکرد دانش آواز میکند بعمل نیک پس اگر جواب دهد و میخواند علم را عمل علم می ایستد و اگر نه علم ازو میرود مسلمان را

الدنيا مضماره والعمل همته والموت تحفته والجنة
دنیا میدان اوست و کردار دلبستگی اوست و مرگ تحفه اوست بهشت

سبقته والكافر الدنيا جنته والعاجلة همته والموت
پیش تکاوست کافر دنیا بهشت اوست مال دنیا دلبستگی اوست و مرگ

شقاوته والنار غايته الامور بالتقدير لا بالتدبير
بدبختی اوست آتش دوزخ آخرکار اوست کارها بتقدیر خداست نه بتدبیر بنده

التثبت خير من العجلة الا في فرص البر العجلة مذمومة
ایستادن بهتر است از شتاب کرده مگر در فرصت نیکوئی شتاب نکوهیده است

في كل امر الا فيما يدفع الشر الانصاف من النفس كالعدل
در هر کاری مگر آنچه باز دارد بدی را از کس دادخواستن از نفس همچو عدلست

بين الامرة التواضع في الرفعة كالعفو مع القدرة الجنود
میان امرا فروتنی در بلندی پایه همچو گذشتن است با توانائی از گناه کینه خواهی لشکرها

عز الدين وحصون الولاة العدل قوام الدين وجمال الولاة
عزیزی دین و پناههای فرمان دهان اند عادل پایداری دین و زیبائی امیران فرمان دهان

العاقل من صان لسانه عن الغيبة المومن من طهر
خردمند آنست که نگاه دارد زبان خود را از غیبت مسلمان آنست پاک کند

قلبه من الدنية المال وبال على صاحبه الا ما قدم منه النساء
دل خود را از فرومایگیها مال بد سرانجامی است بر خداوند مال مگر آنچه ابیش فرستد ازان زنان ورده

لحم على وضم الا ما ذب عنه العقل اصل العلم وداعية
گوشت اند بر خرد بیخ دانش است وپدید آورنده وخواهان

الفهم الدنيا ظل الغمام وحلم المنام المؤمن الزم لكم
دریافتست دنیا سایه ابرست وبینش خواب مسلمان چسپانتر است بر شما

من ظلكم واملك بكم من انفسكم الحقود معذب النفس
از سایه شما ودست فرمان تر بشما از نفس شما کینه دار در عذابست نفس او

متضاعف الهم الحسود دايم السقم وان كان صحيح الجسم
الهم بسیارست اندوه او حسود همیشه بیمارست اگرچه تندرست باشد

المؤمن قريب امره بعيد همه كثير صمته خالص عمله
مسلمان را نزدیک است کار او دورست اندوه او بسیارست خاموشی او پاکیزه است عمل او

المتقون اعمالهم زاكية واعينهم باكية وقلوبهم وجلة
اندیشناکان از خدا عمل ایشان پاکست وچشمهای ایشان گریان است ودلها ایشان ترسناک

العاقل يجتهد في عمله ويقصر من امله الجاهل يعتمد
خردمند جهد میکند در کار خود وکوتاه میکند از امید خود نادان تکیه میکند

على امله ويقصر من عمله الكبر خليقة مردية من تكثرها
بر امید خود وکوتاه میکند از کردار خود کردن کشی خوییست اندازنده هرکس که بسیار کند

قل الجهل مطية شموس من ركبها زل ومن صحبها ضل
کم شود نادانی است بارگی است سرکش هرکس سوار شود بران بلغزد وهرکه با او همراه شود گمراه شود

اللسان معيار ارجحه العقل واطاشه الجهل اكتساب
زبان آلت سنجیدن مشخص است افزون میکرداند خرد آنرا وسبک میسازد آنرا نادانی بدست آوردن

الثواب افضل الارباح والاقبال على الله راس النجاح
ثواب افزونترین سودها وروی آوردن بر خدا سر رستگاریست

المفلح

المفلح من نهض بجناح واستسلم فاراح العجز مع لزوم
رستگار آنست که بر پرد به پر وگردن نهد پس بیاساید ناتوان با همراهی

الخير خير من القدرة مع ركوب الشر الحرفة مع العفة
نیکویی بهترست از توانایی با سواری بر بدی بیشه با پارسایی

خير من الغنا مع الفجور الموقنون والمخلصون والموثرون
بهترست از توانگری با بد فعل راست دانان وپاکیزگان وبخشندگان

من رجال الاعراف الرضا بالكفاف خير من السعي
ازان مردان اند که در اعراف می باشند خشنودی بآنچه کار سازی کند بهترست از شتاب نمودن

في الاسراف الامر بالمعروف افضل اعمال الخلق الاستغنا
در خرج بی اندازه امر کردن بنیکویی افزونترین عملهای آفرینش است بی نیازی

عن العذر اعز من الصدق الركون الى الدنيا مع ما يعاين
از عذر گفتن عزیزترست از راستی آرزو بدنیا کردن با آنچه دیده میشود

من غيرها جهل الطمانينة الى كل احد قبل الاختبار من
از گردشهای دنیا نادانیست آرام گرفتن با هر کس بیش ازانکه نیکی او را دانند

من قصور العقل التقصير في العمل لمن وثق بالثواب
از کوتاهی عقل است خودداری در عمل مر آنکس را که تکیه کند بر ثواب

عليه غبن اشتغال النفس بما لا يصحبها بعد الموت
برعمل زیانست گردیدن نفس با آنچه درست نسازد نفس را بس از موت

من اكثر الوهن العاقل من غلب هواه ولم يبع اخرته
از بیشترین سستی است خردمند آنست که افزون آید بر آرزوی خود ونفروشد آخرت خود را

بدنياه الحازم من لم يشغله غرور دنياه عن العمل
بدنیای خود آگاه آنست که مشغول نکرداند او را فریب دنیا از کردار نیک

لاخراه العمر الذي اعذر الله سبحانه فيه الى ابن آدم وانذر
برای آخرتش عمریکه خدای پاکست دران عمر عذر بپذیرد وبیم کند فرزند آدم را

الستون العمر الذي يبلغ الرجل فيه الاشد الاربعون العارف
شصت است عمري كه ميرسد مرد دران عمر بكمال خرد وحكم جهل است شناساي حق را

كان وجهه مستبشر متبسم وقلبه وجل محزون الكيس من
روي او خرم وخنده ناكست ودل او ترسناك وغمناك است زيركانست كه باشند

غافلا عن غيره ولنفسه كثير التقاضي الخوف سجن النفس
بيخبر از غير خود وباشد مر نفس خود را بسيار تقاضي كننده ترس زندان نفس است

عن الذنوب ورادعها عن المعاصي المال فتنة النفس
از گناهان وبازدارنده از نافرمانيها مال فتنه نفس است

ويهب لرزايا العفاف يصون النفس وينزهها عن
وغارت بديها نهفتگي نگاه ميدارد نفس را وپاك ميگرداند نفس را

الدنايا النفوس ظاهره شرف الدنيا وباطنه شرف الآخرة
از ناكسيها نفسها بيرون بلندي دنياست واندرون بلندي آخرت

الشرف بالهمم العالية لا بالرمم البالية الحكمة شجرة
بزرگي بهمتها بلندست نه باستخوانها پوسيده حكمت درختي است

تنبت في القلب وتثمر على اللسان الصدق راس الايمان
كه ميرويد در دل وميوه ميدهد بر زبان راستي سر ايمانست

وزين الانسان المؤمن على الطاعات حريص وعن المحارم
وآرايش آدمي مسلمان بر فرمان خدا آزورست واز حرامها

عف العاقل لا يفرط به عنف ولا يقعد به ضعف الكريم
نهفته خردمند آنست كه از حد برد درشتخوي ونه نشيند بدو ناتواني نيكو كردار

يأبى العار ويكرم الجار اللئيم يذيع العار ويؤذي
سر مي پيچد از ننگ وگرامي ميدارد همسايه را ناكس مي پوشد خانه ننگ را ومي رنجاند

الاحرار المتقي ميتة شهوته مكظوم غيظه في الرخاء
آزادها را ترسنده از خدا مرده است آرزوي او فرو خورده خشم او در فراخي است

شكور وفي المكاره صبور الذكر نور العقل وحياة النفوس
شكر كننده است ودر بدحاليها شكيباست ياد خدا روشني خردست وزندگي نفسهاست

وجلاء الصدور الصبر صبران صبر في البلاء حسن جميل
وپاكي سينهاست شكيبايي دوگونه است يكي صبرست در گرفتاري وآن خوب وزيباست

واحسن منه الصبر عن المحارم الانقباض عن المحارم
وبهتر از ان صبرست از دوري حرامها خود را باز كردن از حرامها

من شيم العقلاء وسجية الاكارم السيد من تحمل اثقال
از كردارهاي خردمندانست وكار گرامي مردمانست مهتر آنست كه بردارد بارهاي گران

اخوانه واحسن مجاورة جيرانه الفرار في اوانه يعدل
برادران خود را ونيكو كند همسايگي همسايگان را گريختن در هنگام گريز ميدهد

الظفر في زمانه الادب في الانسان كشجرة اصلها
فيروزي را در هنگام فيروزي ادب در آدمي همچو درختيست وبيخ آن

العقل الخلال المنتجة للشر الكذب والبخل والجور والجهل
درخت خردست خصلتها كه از ان بدي زايد دروغ وبخيلي وستم ونادانيست

ازراء الرجل على نفسه برهان رزانة عقله وعنوان
عيب كردن مرد بر نفس خود گواه روشني خرد اوست ونمونه

وفور فضله المنافق لنفسه مداهن وعلى الناس
بسياري فضل او منافق با نفس خود جانب گيرست وبر مردم

طاعن الاكثار يزل الحكيم ويمل الحليم فلا تكثر فتضجر
طعنه زن است بسيار گوي ميلغزاند حكيم را وملول ميسازد بردبار را پس بسيار گوي مكن

ولا تفرط فتهن المغبون من شغل بالدنيا وفاته
ونه بحد مگو كه خوار شوي زيانكارانست كه مشغول شود بدنيا وفوت شود

حظه من الآخرة الكبر يساور القلوب مساورة
او را بخش او را از آخرت گردن كشي مي جوشاند دلها را كه جوشيدن

سموم القاتلة الموقن اشد الناس حزنا على نفسه الخاين من شغل
زهرها کشنده راست دادن سخترین مردمان است در اندوهکین برنفس خود ناراست مشغول شود

نفسه بغير نفسه وكان يومه شرا من امسه اخوك الصدق يو
نفس او بغیر نفس او وباشد امروز او بدتر از فردای او برادر تو که دوست باشد

من وقاك بنفسه وآثرك على ماله وولده وعرسه
آنست که نگاهدارد ترا بنفس خود وبرگزیند ترا بر مال خود وفرزند خود وعروس خود

العاقل من يملك نفسه اذا غضب واذا رغب واذا رهب
خردمند آنست که بدست آرد نفس خود را هرگاه که خشم گیرد وهرگاه که روی گردان شود هرگاه که روی آورد

البكاء من خشية الله ينير القلب ويعصم عن معاودة
گریه از ترس خدا روشن میگرداند دل را ونگاه میدارد از بازگشتن بسوی گناه

الذنب الامل ابدا في تكذيب وطول الحيوة للمرء تعذيب
بسوی گناه امید همیشه در دروغ میدارد مرد را وزندگانی دراز شکنجه مرد است

الأنس الامن يذهبه وحشة الوحدة انس الجماعة
خو گرفتن ایمنی است دور میگرداند ایمنی را بیگانگی تنهایی خو گرفتن با جماعت

ينكده وحشة المخافة الفرصة سريعة الفوت بطيئة
تیره میگرداند ومیشکند بیگانگی ترس دست یافتن زود از دست میرود ودیر

العود اتباع الاحسان من كمال الجود الزهد اقل ما يوجد
بدست می آید پی روی نیکویی کردن از تمامی بخشش است ترک دنیا کمست آنکه یافته شود

واجل ما يعهد يمدحه الكل ويتركه الجل الصبر على
وبزرگترست از آنکه کسی او را نگاهدارد میستاید او را همه کس واز دست میدهد او را همه کس صبر بر

الفقر مع العز اجمل من الغنا مع الذل السرور يبسط
درویشی با عزت زیباتر است از توانگری با خواری شادی میگشاید

النفس ويثير النشاط الغم يقبض النفس ويطوي
نفس را ومی پاشد خوشی را اندوه میگیرد نفس را ودرهم می نوردد

التلطف

التلطف في الحيلة احدى من الوسيلة الحازم من
لطف نمودن در چاره گری بهترست از دست آویز آگاه آنست که

تخير خلته فان المرء يوزن بخليله الدنيا مليئة بالمصائب
برگزیند دوست نیکو را از برای دوستی که مرد را بدوست او سنجیده میشود دنیا پرست از ماتمها

طارقة بالفجائع والمصائب الحازم من حنكته التجارب
کوبنده است با دردها وماتمها آگاه آنست که کام او را بمالد آزمایشها

وهذبته النوائب الاحسان غريزة الاخيار والاسائة
وپاک گرداند نفس او را ملالتها نیکویی خوی نیکوکارانست وبدی

غريزة الاشرار الساعات تخترم الاعمار وتدني من
خوی بدانست ساعتها هم کم میگردانند عمرها را ونزدیک میگرداند

البوار الكريم يرى مكارم افعاله دينا عليه يقضيه
بویرانی نیکوکار می بیند نیکویی کردارها خود را وام بر خود داده میکند

اللئيم يرى سوالف احسانه دينا له يقتضيه الكريم
ناکس می بیند نیکویها گذشته خود را همچو قرض برد که ادا می نماید نیکوکار

يرفع نفسه في كلما ابتداه عن حسن المجازاة الحليم
برمیدارد نفس خود را در هر آنچه بنیاد میکند از پاداش نیکو بردبار
یعنی نفس خود را در میان نمی بیند

يعلي همته فيما جنى عليه من طلب سوء المكافاة
بلند میدارد همت خود را در آنچه ستم کرده شده است بر او از خواستن جزا بدی

المال تنقصه النفقة والعلم يزكو على الانفاق
مال را کم میکند دادن ودانش پاک میشود بر دادن

احوال الدنيا تتبع الاتفاق وحظوظ الآخرة تتبع
حالهای دنیا پی روی میکند اتفاق را وبخششهای آخرت پی روی

الاستحقاق الركون الى الدنيا مع ما يعاين من سوء
لیاقت است میل بدنیا کردن با آنکه دیده میشود از بدی

تقلبها جهل البخل باخراج ما افترضه الله سبحانه من الأموال
گردشش آن نادانیست بخیلی بیرون کردن آنچه خدا فرض کرده است از مالها

اقبح البخل السخاء ما كان ابتداءً فان كان عن مسئلة فحيا
زشت ترین بخیلی است جوانمردی آنست که باشد بیخواست پس اگر باشد از خواست آن حیا است

وتذمم الحدة ضرب من الجنون لان صاحبها يندم
و بدبردن تیزی نوعی است از دیوانگی زیرا که خداوند تیزی پشیمان

فان لم يندم فجنونه مستحكم العقل منفعة والعلم
میشود
پس اگر پشیمان نشود پس دیوانگی او سخت است خرد سودست و دانش

مرفعة والصبر مدفعة الدنيا مصائب مفجعة
بلندیست و صبر رهاننده است دنیا ماتمهای باواز زننده است

ومنايا موجعة وعبر مقطعة الجزع عند المصيبة
و مرگهای دردناک است و پندها برنده است زاری نزد ماتم

يزيدها والصبر عليها يبيدها والشكر على النعمة
زیاده میگرداند مصیبت را و شکر کردن تباه میکند مصیبت را و شکر کردن بر نعمت

جزاء لماضيها واختلاب لآتيها التبجح بالمعاصي أقبح
جزای نعمت گذشته است و کشنده نعمت آینده را شاد شدن بگناهها زشت است

من ركوبها القلب ينبوع الحكمة والأذن مغيضها
از کردن گناهها دل چشمه حکمت است و گوش تازه کننده حکمت است

الدنيا شرك النفوس وقرارة كل ضد وبؤس النفوس
دنیا هم دامیست نفسهاست و آرامگاه هر دشمن و بدیست نفسها

طلقة لكن أيدي العقول تمسك أعنتها عن النحوس الأيام
گشاده است لکن دستهای عقلها گرفته است از در رفتن در بدبختیها روزها

صحايف آجالكم فخلدوها أحسن أعمالكم بالآخرة
نامهای وعدهها شماست پس جاوید گردانند بهترین کردارهای خود آخرت وعدهها را

دار

دار مستقركم فجهزوا اليها ما يبقى لكم البكاء من خشية
خانه آرام شماست پس ساز راه کنید بسوی آخرت آنرا که باید از برای شما گریه از ترس

الله مفتاح الرحمة العمل بالعلم من تمام النعمة الدنيا
خدا کلید رحمت است عمل کردن بعلم از تمامی نعمت است دنیا

غرور حائل وسراب زائل وسناد مائل الجهل بالفضائل
فریب دهنده گردنده و سراب نیست شونده است و تکیه گاه درگذارست نادانی بافزونیها

من أقبح الرذائل الحظوة عند الخالق بالرغبة فيما لديه
از زشت ترین فرومایگیهاست کام زدن نزد خالق بارو آوردنست در آنچه نزد اوست

الحظوة عند المخلوق بالرغبة عما في يديه المتقرب بأداء
کام زدن نزد مخلوق باروگردانیدن است از آنچه در هر دو دست اوست نزدیکی جوینده

الفرائض والنوافل متضاعف الأرباح المودة تعاطف
فریضها و سنتها سودها دوچندانست دوستی هم روی گردانیدن

القلوب في ائتلاف الأرواح التيقظ في الدين نعمة
دلهاست در پیوستن جانها بیداری در کار دین نعمتی است

على من رزقه الأصدقاء نفس واحدة في جسوم متفرقة
بر آنکس که روزی او شده دوستان یک نفس اند در تنهای جدا جدا

العلم يرشدك والعمل يبلغ بك الغاية العلم أقوى دليل
دانش راه می نماید ترا و عمل میرساند بتو منتها آرزو را دانش سر راه نمای است

والمعرفة آخر الغاية الكلام في وثاقك ما لم تتكلم به فإذا
شناخت پایان پایانست سخن در بند تست چندانکه نگفته باشی آنرا

تكلمت به صرت في وثاقه الحلم يطفئ نار الغضب والحدة
هرگاه گفتی آنرا گشتی تو در بند او بردباری می نشاند آتش خشم را و تیزی

تأجج إحراقه المؤمن نفسه أصلب من الصلد وهو
برافروختن سوزش اوست نفس مسلمان سخت ترست از سنگ سخت و خود

اذل من العبد الشد بالقد ولا مقارنة الضد العاقل
خوارتر و نرم ترست از بنده از بنده ازو میان بدو زدن بر نکر نزدیکی با دشمن خردمند

يتقاضي نفسه بما يجب عليه ولا يتقاضي لنفسه بما يجب له
تقاضا میکند نفس خودرا بآنچه واجبست برو و تقاضا نمیکند از برای نفس خود بآنچه واجبست از برای او

عليه ولا يتقاضي لنفسه بما الفحوب دار حصن ذليل لا يمنع
و تقاضی نمیکند از برای نفس خود کتابها خانه پناه خوارست که باز نمیدارد

اهله ولا يحرز من لجا اليه الكريم اذا احتاج اليك اعفاك
کس خودرا و نگاه نمیدارد آنرا که پناه برد بسوی او نیکوکار هرکاه که حاجتمند شود بسوی تو معاف دارد ترا

واذا احتجت اليه كفاك اللئيم اذا احتاج اليك احفاك
و هرکاه تو حاجتمند شوی بسوی او بر آرد کار ترا ناکس هرکاه محتاج تو شود پا برهنه سازد ترا

واذا احتجت اليه عناك التعبد بغير علم كحمار الطاحونة
و هرکاه تو حاجتمند شوی بسوی او برنج اندازد ترا عبادت کننده بی علم همچو خر اسیاست که

يدور ولا يبرح من مكانه الكريم يعفو مع القدرة ويعدل
میکردد و دور نمیشود از جای خود نیکوکار درمیکذرد از کناه مع توانایی و عدل میکند

في الامرة ويكف اساته ويبذل احسانه التوبة
در فرمان روایی و باز میدارد بدی خودرا و درکار میکند نیکویی خودرا توبه

ندم بالقلب واستغفار باللسان وترك بالجوارح
پشیمانیست بدل و طلب کردن آمرزش است بزبان و کذاشتن ناشایست است باندامها

واضمار ان لا يعود الجود من غير رجاء المكافات
و در دل آوردن است آنرا که دیکر بار نکردد بنا شایسته بخشیدن بی آنکه امید پاداش بود

ولا خوف حقيقته الجود اعطاء هذا المال في حقوق الله
و بی آنکه ترسی باشد مغز بخشش است دادن این مال در رضای خدا

دخل في باب الجود المؤمن اذا نظر اعتبر واذا سكت
در رفتنیست در در بخشش مسلمان هرکاه نکاه کند پند کیرد و هرکاه خاموش شود

تفكر واذا تكلم ذكر واذا اعطي شكر واذا ابتلي صبر المؤمن
اندیشه کند و هرکاه سخن کوید یاد کند خدارا و هرکاه داده شود شکر کوید و هرکاه کرفتار شود صبر کند مسلمان در

اذا وعظ ازدجر واذا حذر حذر واذا عبر اعتبر واذا
هرکاه پند داده شود باز ایستد و هرکاه تهدید کرده شود کناره کیرد و هرکاه بکذرد پند کیرد و هرکاه یاد داده شود

ذكر واذا ظلم غفر الفقر سلاح المؤمن ومريحه
یاد کیرد و هرکاه ستم بیند در کذرد درویشی سلاح و آلت جنگ مسلمانست و رهاننده است

من حسد الجيران وتملق الاخوان وتسلط السلطان
از حسودی همسایکان و حاجتمندی برادران و فرو کرفتن پادشاه

الصديق من كان ناهيا عن الظلم والعدوان
دوست آنست که باز دارد باز دارنده از ستم و جور

معينا علي البر والاحسان التقوي اكد سبب
و باشد یاری دهنده بر نیکویی و نیکویی کردن ترس سخت دست آویزست

بينك وبين الله ان اخذت به وجنة من عذاب اليم
میان تو و میان خدا اکر بان کار کنی و سپرست از عذاب دردناک

الكرامة تفسد من اللئيم بقدر ما تصلح من الكريم الجاهل
نیکویی تباه میکند از ناکس باندازه آنچه می سازد از نیکوکار نادان

صخرة لا ينفجر ماؤها وشجرة لا يخضر عودها وارض لا يظهر
سنکیست که نمی کشاید آب آن و درختیست که سبز نمیشود چوب آن و زمینیست که آشکارا نمیشود

عشبها الناس طالبان طالب ومطلوب فمن طلب
کیاه او مردمان خواستارانند طلبکارانند و طلب کرده شده پس هرکه طلب

الدنيا طلبه الموت حتي يخرجه عنها ومن طلب الاخرة
دنیا کند طلب وی کند مرک تا آنکه بیرون برد اورا از دنیا و هرکس طلب کند آخرت

طلبته الدنيا حتي يستوفي رزقه منها الامانة وفاء
طلب کند دنیا اورا تا آنکه برساند روزی اورا در دنیا امانت رسانیدن

صدق الافعال والكذب والافتراء خيانة الاقوال البخيل يسمح

کردار راست است ودروغ وبهتان ناراستی گفتار است بخیل آسان میکرد

من عرضه باكثر مما امسك من غرضه ويضيع من دينه

بدادن عرض خود بیشتر از انچه نگاه میدارد از غرض خود وضایع میکند از دین خود

اضعاف ما حفظ من نشبه الراضي بفعل قوم كالداخل

زیاده از انچه نگاه میدارد از او بسته خود خشنود بکار جماعتی همچو داخلست

فيه معهم ولكل داخل في باطل اثمان اثم الرضا به واثم العمل

درکار با ایشان وهر دخل کننده در باطل دو گناه است یکی گناه راضی بودن بان باطل وگناه

به الاجل محتوم والرزق مقسوم فلا يعجزن احدكم ابطاء

کردن بان باطل وعده بریده شده است وروزی بخش کرده شده پس باید که از دو هیچکس نشود انتظار دیر رسیدن روزی

فان الحرص لا يقدمه والعفاف لا يؤخره والمؤمن بالتحمل

بدرستی که آز بیش نمی‌اندازد روزی را وخودداری بازپس نمی‌اندازد روزی را ومسلمان بشکیبایی

خليق الناس ثلاثة فعالم رباني ومتعلم على سبيل نجاة

سزاوار است مردمان سه گروه اند یکی عالم ربانی وتعلیم گیرنده از برای رستکاری

وهمج رعاع اتباع كل ناعق لم يستضيئوا بنور العلم

ونادان کول بی روان هر چوپان وصحرانشین روشنایی نمی‌یابند بروشنی دانش

ولم يلجؤا الى ركن وثيق الراضي عن نفسه مستور

وپناه نمی‌یابند بگوشه محکم سخت خشنود از نفس خود را پوشیده است

عنه عيبه ولو عرف فضل غيره كساه ما به من النقص

ازو زشتی او واگر بشناسد افزونی غیر خود را بپوشاند بر خود انچه دروست از کمی

والخسران والمرء باصغريه بقلبه ولسانه ان قال قال

وزیان مرد بدو کوچک است پاره درگوشت بدل خود وزبان خود ان اگر گفت

بجنان وان نطق نطق ببيان النعمة موصولة بالشكر

بدل گفت واگر بگفتار در آمد گفتار زبان گفت نعمت پیوسته است بشکر

والشكر

والشكر موصولة بالمزيد وهما مقرونان في قرن فلن ينقطع

وشکر پیوسته است بزیادتی وهر دو نزدیک اند در یکجا پس نمی‌برد زیادتی

المزيد من الله سبحانه حتى ينقطع الشكر من الشاكر الذكر

زیادتی از خدای که پاکست تا آنکه ببرد شکر از شکر کننده یاد

ليس من مراسم اللسان ولا من مراسم الفكر ولكنه اول

نیست از بنیادهای زبان ونه از بنیادهای اندیشه لکن بنیاد

من المذكور وثان من الذاكر العقل خليل المؤمن والعلم

اول ازان کسی است که یاد او کنند وبس از آن از یاد کننده خرد دوست مسلمان است ودانش

وزيره والصبر امير جنوده والعمل قيمه الزمان يخون صاحبه

وزیر او است وصبر امیر لشکر اوست وعمل کارگذار است زمانه خیانت میورزد با صاحب

ولا يستعتب لمن عاتبه الايمان والعمل اخوان توأمان ورفيقان

وبفریاد نمی‌رسد مر انکس را که باو عتاب نماید ایمان وعمل طاعت دو برادراند که بیکشکم اند ودو همراه اند

لا يفترقان لا يقبل الله احدهما الا بصاحبه المذلة والمهانة

که از هم جدا نمیشوند ونمی پذیرد خدا یکی از ایشان را مگر بان دیگر دلیلی وخواری

والشقاء في الطمع بالحرص الصبر على مضض الغصص

وبدبختی در آرزو با آزست شکیبایی بر گزیدها دلتنگیها

يوجب الظفر بالفرص الناس كالشجر شربه واحد وثمره مختلف

میآورد فیروزی را بادست یافتها مردمان همچو درخت اند آب یکیست ومیوه آن گونا گون است

الطمع مورد غير مصدر وضامن غير موف العقل صاحب

آرزو فرود آرنده است نه بالا برنده وضامن شونده است نه ادا کننده خرد خداونده

جيش الرحمن والهوى قائد جيش الشيطان والنفس

لشکر خدا است وآرزو سرلشکر شیطان است ونفس

متجاذبة بينهما فايهما غلب كانت في حيزه في حيزة العقل

درکشاکش افتاده است میان این دو لشکر هر کدام غالب شود میباشد نفس در منزل او خرد از این دو لشکر

والشهوة ضدان ومؤيد العقل العلم ومزين الشهوة الهوى والنفس
وآرزو دو دشمن اند یاری دهنده خرد علم است وآرایند[ه] آرزو دلخواه است ونفس

متنازعة بينهما فايهما قهر كانت في جانبه السيد من لا يصانع
نزاع کننده است میان ایشان هرکدام قهر کند ان دیگررا بطرف قهر کننده مهتر انست بصنعت کار نکند

ولا يخادع ولا تغره الطامع العلم علمان مطبوع ومسموع ولا
وفریب ندهد ونفریبد اورا طمعکار دانش دو است ویکی دانش هوش است ویکی دانش شنیده

ينفع المطبوع اذا لم يك مسموع المؤمن دابه زهادته وهمه
وسود ندهد دانش هوش است هرگاه که نباشد دانش شنیده مسلمانرا خوی او ترک اوست وقصد

ديانته وعزه قناعته وجده لآخرته قد كثرت حسناته وعلت
دین داری اوست وعزیزی او قناعت اوست وکوشش او از برای آخرت اوست بتحقیق بسیار است مومن را نیکویهای او وبلند

درجاته وشارف خلاصه ونجاته الكذاب والميت سواء
پایه او وبرترست رستکاری او وزهایی او دروغ گو ومرده برابر اند

فان فضيلة الحي على الميت الثقة به فاذا لم يوثق بكلامه
بدرستی که افزونی زنده بر مرده آنست که اعتماد بر و توان کرد پس هرگاه اعتماد نشاید کرد بگفتار او

بطلت حياته الحاسد يظهر وده في اقواله ويخفي بغضه
باطلست زندگی حسود آشکارا میکند دوستی خودرا بگفتار خود وپنهان میکند دشمنی خودرا

في افعاله فله اسم الصديق وصفة العدو النفس الامارة
در کردار خود پس اوراست نام دوست وصفت دشمن نفس فرماینده

المسولة تتملق تملق المنافق وتتصنع تصنع الصديق
خواسته شده فروتنی میکند فروتنی کردن منافق کار میکند کار کردن دوست

الموافق حتى خدعت وتمكنت تسلطت تسلط العدو
سازکار تا آنکه فریب دهد وجای کرفت ومسلط شد همچو مسلط شدن دشمن

وتحكمت تحكم العتو واوردت موارد السوء الحكماء اشرف
وحکم کند حکم کردن آنکس که از حد در گذرد وفرود آرد صاحب خودرا درجای بد حکیمان برترین

الناس موردا واكثرهم صبرا واسرعهم عفوا واوسعهم اخلاقا
مردمان اند بمنزلت وبیشتر مردمان اند بصبر وشتابان ترین مردمان اند درعفو وکشاده ترین مردمان اند درخویها

العلماء اطهر الناس اخلاقا واقلهم في المطامع اعراقا
دانشمندان پاکیزه ترین مردمان اند درخویها وکمترین مردمان اند درطمعها از روی نژاد

الانس في ثلثة الزوجة الموافقة والولد البار والاخ الموافق
خوی کرفتن در سه چیزاست در زن سازکار وفرزند سازکار وبرادر سازکار

السؤال يضعف لسان المتكلم ويكسر لب الشجاع البطل
درخواست ناتوان میسازد زبان کوینده را ومی شکند خرد دلیررا دلاوررا

ويوقف الحر العزيز موقف العبد الذليل ويذهب
باز میدارد آزاده عزیزرا درجای بنده خوار ومی برد زیبایی ونور

بهاء الوجه ويمحق الرزق الطعام يؤكل على ثلثة اضرب مع
روی را ونیست میکرداند روزی را خوردنی خورده میشود بسه کونه

الاخوان بالسرور ومع الفقراء بالايثار ومع ابناء الدنيا
با برادر بشادی و وبا درویشان با بخشیدن ودهش وبا فرزندان دنیا

بالمروة المروة والعدل في الامرة والعفو مع القدرة والمواساة
بمروت مروت وعدل درفرمان دهان است وعفو با توانایی وآسان کیری

في العسرة الذل بعد العز يوازي عز الولاية الحازم
در سختی خواری پس از عزت برابر عزیزی است در بزرکی آکاه آنست

من شكر النعمة مقبلة وصبر عنها وسلاها مولية
که شکر کوید نعمت را آنگاه روی آرد بدو وصبر کند از نعمت وخشنود باشد از و هرگاه روی بکرداند

مذرة المتعدي كثير الاضداد والاعداء المنصف كثير الاولياء
وبشت کند آنکس ستمکاررا دشمنان بسیارست دادکررا دوستان بسیارست

والاوداء العالم حي بين الموتى الجاهل ميت بين الاحياء
دانا زنده میان مردکان نادان مرده است میان زندکان

الاخوان جلاء الهموم والاحزان الصدق جمال الانسان ودعامة
برادران زداینده اندوهها وغمها راستی زیبایی آدمی است وستون

الایمان الشهوات مصاید الشیطان الحیاء من الله سبحانه یقي
ایمانست آرزوها شکارگاههای شیطانست شرم از خدا نگاه میدارد

عذاب النار الذکر یوجب الاعتبار ویؤمن الاعسار ویثمر
از عذاب آتش یاد خدا لازم میکند پند پذیرفتن را وایمن میکرداند از سختی ومیوه میدهد

الاستظهار التهجم علی المعاصي یوجب عقاب النار الغفلة
هم پشتی تاختن بر گناهها واجب میگرداند گرفتاری آتش را بیخودی

تکسب الاغترار وتدني من البوار المؤمن ینظر الی الدنیا بعین
بدست میآرد فریب خوردن ونزدیک میگرداند بویرانی مسلمان نگاه میکند بسوی دنیا بچشم

الاعتبار ویقتات فیها ببطن الاضطرار ویسمع فیها باذن
عبرت وقوت میخورد درو بشکم ناچار ومیشنود درو بگوش

المقت والابغاض الجلوس في المسجد بعد طلوع الفجر الی
دشمنی وعداوت نشستن در مسجد بعد از برآمدن صبح تا

حین طلوع الشمس للاشتغال بذکر الله سبحانه اسرع في تیسیر الرزق
زمان برآمدن آفتاب از برای مشغول شدن بذکر خدا که پاکست شتابنده تراست در آسان گردانیدن روزی

ومن الضرب في اقطار الارض العبادة الخالصة ان لا یرجو الرجل
از گردیدن در کنارها زمین بندگی پاکیزه خالص آنست که امید ندارد مرد

الا ربه ولا یخاف الا ذنبه المسئلة طوق المذلة تسلب العزیز
مگر بخدای خود وتترسد مگر از گناه خود خواستن کمند خواریست میرباید از عزیز

عزه والحسب حسبه العقل انک تقتصد فلا تسرف وتعد
عزت اورا واز پاک گوهر گوهر اورا خرد آنست که میانه روی کنی ونی اندازه ندهی ووعده

فلا تخلف واذا غضبت حلمت العدل انک اذا ظلمت انصفت
پس خلاف نکنی وهرگاه خشم گیری بردباری کنی عدل آنست که تو هرگاه ستمکار شوی انصاف دهی

والفضل انک اذا قدرت عفوت الوفاء حفظ الذمام والمروة
وافزونی آنست که تو هرگاه توانا شوی از گناه درگذری وفا نگاهداشتن عهدست مروت

تعهد ذوي الارحام المرء یتغیر في ثلث القرب من الملوک
نگاهداشتن خویشانست مرد از حال خود میگردد در سه چیز در نزدیکی پادشاهان

والولایات والغناء من الفقر فمن لم یتغیر في هذه فهو
وفرمان روائیها وتوانگری از درویشی پس هر کس در اینها از حال خود نگردد پس او

ذو عقل قویم وخلق مستقیم وکان علي علیه السلام
خداوند عقل درست وخوی راستست وبود حضرت مرتضی علیه السلام

اذا اثني علیه في وجهه یقول اللهم انک اعلم بي من
هرگاه اورا در برابر او میستودند آدمی گفت که خدایا بدرستی که تو دانا تری بحال من

نفسي وانا اعلم بنفسي منهم اللهم اجعلني خیرا مما
از من ومن داناترم بنفس خود از ایشان خدایا بگردان مرا بهتر از آنچه

یظنون واغفر لي ما لا یعلمون المؤمنون لانفسهم متهمون
ایشان گمان میبرند وبیامرز آنچه را ایشان نمیدانند مسلمان از برای نفس خود متهم اند

ومن فارط زللهم وجلون وللدنیا عائفون والی الآخرة
واز گناههای بسیار خود ترسناک اند وازاد کننده دنیا اند وبسوی آخرت

مشتاقون والی الطاعات متسارعون السیف فاتق
آرزومند اند وبطاعتها شتابنده است وشمشیر گشاینده است

والدین راتق فالدین یامر بالمعروف والسیف ینهی
ودین بند کننده پس دین میفرماید بنیکوکاری وشمشیر منع میکند

عن المنکر قال الله تعالی ولکم في القصاص حیوة المعروف
از بدی گفت خدای مرشما راست در کشتن کشنده زندگی نکوئی

لا یتم الا بثلث بتصغیره وتعجیله وستره فانک اذا صغرته
تمام میشود مگر بسه چیز کوچک شمردن نیکوئی او زود کردن وستره پنهان کردن پس بدرستی که تو هرگاه کوچک داری نیکوئی را

فقد عظمته واذا عجلته فقد هناته واذا سترته فقد
بتحقیق چنانست که بزرگ واری وهرگاه شتاب کنی بس چنانست که گوارا ساخته اورا وهرگاه و پنهان داری آنرا

تممته الاقاويل محفوظة والاسرار مبلوة وكل نفس
که تمام کرده آنرا گفتارها نگاهداشته شده است وسرها آزموده ودانسته شده وهر نفسی

بما كسبت رهينة والناس منقرضون مدخولون
بانچه بدست آورده درگروست ومردمان آخر شونده اند درآمده است در ایشان

الا من عصم الله سبحانه سائلهم متعنت ومجيبهم
مگر انرا که نگاهدارد خدا که پاک است پرسنده ایشان سرکش است وجواب دهنده ایشان

متكلف يكاد افضلهم رايا ان يرده عن رايه الرضا
تکلف کننده است نزدیک است که فضل ایشان از روی اندیشه باز گرداند اندیشه خود خشنودی

والسخط توامان ويكاد اصلبهم عودا تنكاه اللحظة
وخشم دو همزاد اند ونزدیکست که سخت تر ایشان را از روی جسم وتن درکار دین ودنیا بی شکنند اندک نگاه کردن جواب دهد

وتستحيله الكلمة الواحدة الناس في الدنيا عاملان
ومیگرداند اورا یک کلمه جواب گو از راه مقصود مردمان در دنیا دو عمل دارند

عامل في الدنيا للدنيا قد شغلته دنياه عن آخرته
یکی عمل کننده است در دنیا از برای دنیا که مشغول ساخته اند اورا دنیا او از آخرت او

يخشى على من يخلف الفقر ويامنه على نفسه فيفني
میترسد برانچه باز می ماند وزد درویش را وایمن میگرداند اورا بر نفس او بس نیست میشود

عمره في منفعة غيره وعامل في الدنيا لما بعدها فجاءه
عمر او در سود غیر او ویکی عمل کننده است در دنیا از برای آخرت بس آمد باو

الذي له بغير عمل فاحرز الحظين معا وملك الدارين
آنکس که مر اورا بی عمل بس فراگیرد هر دو بخش را باهم وملک هر دو خانه را

جميعا اللهم احقن دماءنا ودماءهم واصلح ذات بيننا
باهم ای خدا نگاهدار خون مارا وخون ایشانرا وبصلاح آور آنچه میان ما

وبينهم وانقذهم من ضلالتهم حتى يعرف الحق من جهله
ومیان ایشانست ازبدی ونگاهدار ایشانرا از گمراهی ایشان تا بشناسد حق را از نادانی

ويرعوي عن الغي والغدر من لهج به العقل ان تقول
ونگاهدارد از گمراهی وبداندیشی آنرا که حریص شود بآن خرد آنست که بگویی آنرا

ما تعرف وتعمل بما تنطق به اربع من اعطيهن فقد اعطي
که دانی وبکنی آنرا که بگویی چهار چیز است که هر کس داده شد آن چهار بس بتحقیق که داده

خير الدنيا والاخرة صدق حديث واداء امانة وعفة
خیر دنیا وآخرت راستی سخن وبازدادن امانت ونگاه داشتن

بطن وحسن خلق اربع شين الرجل البخل والكذب
شکم ونیکویی خلق چهار چیز است که زشت میگرداند مرد را بخیلی ودروغ

والشره وسوء الخلق التواضع راس العقل والتكبر راس
وآز وبدی خلق فروتنی سر خرد است گردن کشیدن سر

الجهل السخاء ثمرة النبل والقناعة برهان العقل الكريم
نادانی است جوانمردی میوه راست روییی سازکاری نماینده خرد است نیکوکار

عند الله محبوب مثاب وعند الناس محبوب مهاب الشر
نزد خدا شادمان وثواب یافته است نزد مردم دوست وبا شکوه است بدی

[illegible] وفاعله شر الاصحاب العفة تضعف الشهوة
وبدی کننده بدترین مردم است نهفتگی ضعیف میگرداند آرزو را

الصدقات تستنزل الرحمة البلاغة ان تجيب فلا تبطي
صدقها فرود می آورد رحمت حق را تمام سخنی وخوش گفتاری است که جواب دهی وکوتاهی در آن نکنی

وتصيب فلا تخطي العقل يهدي وينجي والجهل يغوي
وراست گویی وخطا نکنی خرد راه می نماید ومیرهاند ونادانی گمراه میکند

ويردي الجواد في الدنيا محمود وفي الاخرة مسعود النبل
ومی اندازد بخشنده در دنیا ستوده است ودر آخرت نیکبخت است راستی

اقبح الابواب صح
زشت ترین کارها است

بالتحلي بالجود والوفاء بالعهود التقوى لا عوض عنه
باراستگی ببخشش است ووفا بعهدها نمودن پرهیزکاری را هیچ عوض نیست

ولا خلف فيه المؤمن من تحمل اذى الناس ولا يتاذى
وچیزی قایم مقام نیست مسلمان آنست که بردارد رنج مردم را ونیازارد

احد به الخوف من الله في الدنيا يؤمن الخوف في الاخرة
کسی ازو ترس از خدا در دنیا ایمن میکرداند از ترس در آخرت

منه القرين الناصح هو العمل الصالح الطاعة والبر هو المتجر
ازخدا نزدیکر پندگو عمل شایسته است فرمان برداری ونیکوئی بازرگانی

الرابح الكريم من صان عرضه بماله واللئيم من صان
سودمندست نیکوکار آنست که نگاهدارد عرض خودرا بمال خود وناکس آنست که نگاه دارد

ماله بعرضه المؤمن من وقى دينه بدنيا والفاجر من
دنیا خودرا بعرض خود نگاه دارد مسلمان آنست که نگاه دارد دین خود بدنیا خود وبدکردار آنست که

وقى دنياه بدينه الورع الوقوف عند الشبهة التقوى
نگاهدارد دنیا خودرا بدین خود پرهیزکاری ایستادنست نزد پوشیده شدن چیزی ترسناکی

ان يتقي المرء كلما يؤثمه العاقل ان لا يضيع له نفسا فيما
آنست که بپرهیزد مرد از هر چه گناهکار سازد اورا خردمند آنست که ضایع نشود نفس او در آنچه

لا ينفعه ولا يقتني ما لا يصحبه الغضب يثير كوامن الحقد
سود ندارد اورا وبکزیند آنرا که یار نشود باو خشم می باشد نهفتگیها بدی اندرونرا

اللهو يفسد عزايم الجد المرء بفطنته لا بصورته المرء
بازی تباه میکرداند دلخواههای راستی مرد بدریافتن مرداست نه بصورت مرد

بهمته لا بقنيته البشر منظر مونق وخلق مشرق السخاء
بهمت مرد است نه بمایه کشاده روئی دیدار فرح بخش وخوی تابانست جوانمردی

والحياء افضل المعروف واقراء الضيوف الناس من خوف
وشرم افزونترین نیکوئی وبزرگ داشتن مهمانانست مردم از ترس

خلق الفتوة نائل مبذول واذى مكفوف المروءة
خوئیست جوانمردی ... واز آزار بازداشتن است

الذل

الذل تعجلوا الذل اللجاج اكبر الاشياء مضرة في العاجل والآجل
خواری می شتابند بخواری ستیزه بزرکترین چیزهاست از روی زیان در زمان حال وزمان آینده

العلم اكثر من ان يحاط به فخذوا من كل علم احسنه الرجل
دانش بیشتر از آنست که فرا رسیده شود بآن پس بگیرید از هر علم بهترازان را مرد

السوء لا يظن باحد خيرا لانه لا يراه الا بوصف نفسه
بد کمان نمیبرد بکسی نیکوئی را از برای آنکه او نمی بیند اورا مگر بوصف نفس خود

الشكر اعظم قدرا من المعروف لان الشكر يبقى والمعروف
شکر بزرگ اندازه ترست از نیکوئی از برای آنکه شکر پاینده می ماند ونیکوئی

يفنى اللهم مضاد لساير الفضائل وجامع لجميع الرذائل
نمی ماند دشمن هر افزونیهاست وکرد آورنده همه فرومایگیها

والسواب والدنايا والمروة اسم جامع لساير الفضائل
وبدیها وناکسیها مروت نام کرد آرنده است همه افزونیها

والمحاسن الحازم من يؤخر العقوبة في سلطان الغضب
ونیکوئیها آگاه آنست که او پس اندازد بازخواست را در فرو گرفتن خشم

ويعجل مكافات الاحسان اغتناما لفرصة الامكان الكيس
وبشتابد بپاداشت نیکوئی وفرصت را غنیمت داند زیرک

من ملك عنان شهوته العاقل من غلب نوازع اهويته
آنست که بدست آرد لجام آرزوی خودرا خردمند آنست که غالب شود بر هرچه آرزوی را برکند

الكلام كالدواء قليله ينفع وكثيره قاتل المنع الجميل احسن
سخن همچو دواست اندکش سودمندست وبسیارش کشنده است منع جمیل وزیبا

من الوعد الطويل المكانة عن الملوك مفتاح المحنة
از وعده دادن دراز جای گرفتن از پادشاهان کلید رنج است

وبذر الفتنة التسلط على الضعيف والمملوك من لؤم
وتخم فتنه است دست یافتن بر ناتوان وبر بنده از وابسته

القدرة الضمائر الصحاح اصدق شهادة من الالسن الفصاح
توانائی است اندیشها درست راست ترانست درگواهی از زبانهای گویا

الرفق لقاح الصلاح وعنوان النجاح اوقات الدنيا
نرمی آبستنی درستیاست ونموند رستکاری هنگامهای دنیا

وان طالت قصيرة والمتعة بها وان كثرت يسيرة الصا
اگرچه درازشود کوتاه است وبرخوردن بدنیا اگرچه بسیارشود اندکست

الصنيعة اذا لم تربّ اخلقت كالثوب البالي ولا
نیکوئی کردن هرگاه دایم نکنند نگاهداشتش نکنند کهنه شود همچو جامه پوسیده

بنية المتداعية الشركاين في طبيعة كل احد فان غلبه
وبناهای بازمانده بدی جایگیرهست درخوی هر کس اگر غالب شود

صاحبة بطن وان لم يغلبه ظهر الغدر يعظم الوزر
بر او
خداوند بدی پوشیده شود واگر غالب شود برو آشکارا شود بیوفایی بزرگ میکرداند گناه را

ويزري بالقدر المقادير تجري بخلاف التقدير والتدبير
وکم میکرداند قدر را اندازهای کار میگذرد بخلاف آنچه بنده اندازه کند واندیشه نماید

انجاز الوعد من دلائل المجد التشمّر للجد من سعادة
بجای آورده وعده از نشانها بزرگیست دامن بمیان زدن از برای کوشش از نیک بختی

الجد العاقل من سلم الى القضاء وعمل بالحزم الكيس
بخت است خردمند آنست که گردن نهد بسوی امر خدا وآنچه کند باگاهی کند زیرک

من تجلبب الحياء وادرع الحلم الكامل من غلب جده
آنست که سرپوش شرم بپوشد وجبه بردباری درپوشد مرد تمام آنست که غالب شود وافزون آید جداو

هزله العاقل من قمع هواه بعقله الدهر ذو حالتين
برهزل او خردمند آنست که بکند آرزوی خودرا بعقل خود روزگار را دو حالت است

ابادة وافادة فما اباده فلا رجعة له وما افاده فلا بقاء له
هلاک کردن وبخشیدن پس آنرا که هلاک کند اورا بازگشت نیست وآنرا که ببخشد پایندگی نیست

الاستطالة بلسان الغواية والجهالة الافتخار من صغر الاقدار
گردن کشی کردن زبان گمراهی ونادانی است بخود نازیدن از کوچکی اندازهاست

الحقد من طبايع الاشرار الحقد نار كامنة لا تطفى الا بالظفر
براندرونی خونها براتست بداندیشی آتشست که پنهان است نمی نشیند آن آتش مگر فیروزیست

المؤمن امين على نفسه مغالب هواه وحسه الحسد
مسلمان امین است برنفس خود سرآینده است بر آرزوی خود وبودرا فریب خود حسودی

عيب فاضح وشح قادح لا يشفي صاحبه الا بلوغ اماله
عیبی است رسواکننده وبخیلی است برنده شفا نمی بخشد خداوند حسدرا مگر رسیدن امیدها

فيمن يحسده الالفاظ قوالب المعاني الاعتراف شفيع الجاني
در آنچه حسد بروی برد گفتها قوالبها معنیهاست اعتراف بگناه شفاعت کننده گناهکارست

الايثار سجية الابرار وشيمة الاخيار السبب الذي ادرك
بپاشیدن مال کردار نیکوکارانست وخوی نیکوبان سببی که دریابد

به العاجز بغيته هو الذي اعجز القادر عن طلبته
بان سبب بیچاره آرزوی خود آن است که عاجز کرده است توانارا از خواستن آن

السجود الجسماني هو وضع عتايق الوجوه على التراب
سجده کردن بتن آن سجود نهادن کشادهای روبهاست برخاک

واستقبال الارض بالراحتين والكفين واطراف القدمين
وبرابر شدن زمین است بهردو روی دست واندرون دست وگوشها هر دو پای

مع خشوع القلب واخلاص النية السجود النفساني
با ترس دل وپاکیزگی نیست سجده کردن جانی

فراغ القلب من الفانيات والاقبال بكنه الهمة
تهی کردن دلست از نیست شوندها همه وروی آوردن بتمام همت

على الباقيات وخلع الكبر والحمية وقطع العلائق
بر پاینده‌ها وبیرون آوردن کردن کشی ورشک وبریدن پیوندهای همه

الدنيوية والتحلي بالخلائق النبوية الصلوة حصن من
دنياوي وآراسته شدن بخوبها پيغمبري نماز پناهي است از

سطوات الشيطان الصلوة حصن الرحمن ومدحرة
حملهاى شيطان نماز پناه خداست وآلت دوري

الشيطان الصلوة يستنزل الرحمة الصدقة يستدفع
شيطان نماز فرود مي آرد رحمت را صدقه باز ميدارد

البلاء والنقمة البطر يسلب النعمة ويجلب النقمة
بلا را ودرشتي را دل ريش كردن نعمت رد مي نمايد ودرشتي را ميكشند بجود

الهوى اله معبود العقل صديق محمود الليل والنهار دائبان
آرزو بت پرستيده است خرد دوست ستوده است شب وروز پيوسته در گردش اند

على الباقين ومحو آثار الماضين ما ورد من حكم امير المؤمنين
بر باقيان روزگار ونيستي اثر گذشتگان اند از آنچه فرود آمده از حكمها فرمان ده مسلمانان

علي ابن ابي طالب في حرف الالف بلفظ الامر في خطاب المفرد
علي پسر ابي طالب در حرف الف بگفتن حكم وفرمان در گفتار با يكتا

قال عليه السلام اسلم تسلم اسال تعلم اطع تغنم اعدل
گفت عليه السلام گردن نه تا سلامت باشي بپرس تا بداني فرمان بردار شو تا بخش خود بر بيني

احكم اسمح تكرم افكر تفق ارفق توفق احسن تسترق
تا فرمان دهي آسانگير تا گرامي شوي انديشه كن تا هوشمند شوي نرمي كن تا سازگاري يابي نيكوئي كن تا بنده سازي

استغفر ترزق احلم تكرم افضل تقدم اصمت تسلم
توبه كن تا رزق يابي بردباري كن تا گرامي شوي بيفزاى در دهش تا پيشوا شوي خموش كن تا بسلامت باشي

اصبر تخبر اعتبر تزدجر فكر تستبصر احلم توقر
صبر كن تا آگاه شوي پند گير تا باز ايستي از بدي انديشه كن تا بينا شوي بردبار شو تا گران شوي

اطع تربح ابرر تفلح ارض تسترح اصدق تنج اخبر تقله
فرمان بري كن تا سود يابي درستكار شو تا رستگاري يابي خشنود باش تا آسايش يابي راست گو شو تا رستگار شوي آزما تا آگاه شوي بس بگو

اصبر تنل اقل تقل اخلص تنل انس لحدك اذكر وعدك
صبر كن تا برسي كمي كن تا كم آمد شوي پاك سست شو تا برسي خوگير با جاي خفتن خود يعني قبرها ياد كن وعده خودرا

اتضع ترفع اعط تستطع اعتبر تقنع اعدل تملك اعقل
فروتني كن تا بلند شوي بده تا توانا شوي پند گير تا سازگار شوي عدل كن تا پادشاه شوي بدان

تنبل اسمح تسد اشكر تزد انعم تحمد اطلب تجد اتق
تا دريابي آسان گير مهتر شو شكر كن افزون شو ببخش تا ستوده شوي بجو تا بيابي پرهيز

تفز امن تامن اعن تعن اطع العاقل تغنم اعص الجاهل
تا باز رسي ايمان بياور تا ايمن شوي ياري كن تا ياري يابي فرمان خردمند بر غنيمت شمار تا فرمان نادان كن

تسلم اعدل فيما وليت اشكر على ما اوليت ابذل معروفك
تا سلامت باشي عدل كن در آنچه حكم تو در آنست شكر كن بر آنچه بتو رسيده است در كار كن نيكوئي خودرا

وكف اذاك اطع اخاك وان عصاك وصله وان جفاك
وباز دار آزار خودرا فرمان برادر خودرا اگرچه او فرمان تو نبرد پيوند باد اگرچه او بر تو ستم كند

اكرم ودك واحفظ عهدك ابق يبق عليك احسن
گرامي دار دوست خودرا ونگاهدار عهد خودرا ببخشاى تا ببخشايد بر تو نيكوئي كن

يحسن اليك الزم الصمت تستر فكرك اغلب الشهوة
تا نيكوئي بيني بسوي خود كم سخني را پيشه كن وملازم شو تا روشن كني انديشه خودرا غالب شو بر آرزو

تكمل لك الحكمة احسن الى المسيء تملكه استدم الشكر تدم
تا تمام شود مر ترا حكمت نيكوئي كن با بدكار تا بدست آري اورا دايم شكر گوئي تا بر تو دايم بماند

عليك النعمة ازهد في الدنيا تنزل عليك الرحمة اطلب السلم
تا بر تو دايم بماند نعمت بي رغبت شو در دنيا تا فرود آيد بر تو رحمت آشتي جوئي

تزدد علما اعمل بالعلم تدرك غنما اكظم الغيظ تزدد حلما
تا افزون شوي در دانش عمل كن بدانش وانرا غنيمت دان فرو خور خشم خودرا تا افزون شوي در بردباري

اصمت دهرك يحل امرك افضل على الناس يعظم قدرك
تن زن همه عمر خود تا بزرگ سازي كار خودرا بيفزا در دهش بر مردم تا بزرگ شود اندازه تو

اعن اخاك علي هدايته احي معروفك باماتته اقلل الكلام
یاری کن برادر خود را بر راه نمائی او را زنده کن نیکوئی خود را بفرو میراندن آن کم سخن کن

تامن الملام احفظ بطنك وفرجك عن الحرام اعدل
تا ایمن شوی از سرزنش نگاهدارد شکم خود را و فرج خود را از حرام عدل کن

تدم لك القدرة احسن العشرة واصبر علي العسرة وانصف
تا دایم ماند مر ترا توانائی نیکو کن زندگانی را و صبر کن بر تنگی و داد ده

مع القدرة احسن الي من اساء اليك واعف عمن جني عليك
با توانائی نیکوئی کن با آنکس که بدی کند با تو و درگذر از آنکس که ستم کند بر تو

اجعل همك وجدك لاخرتك احفظ بطنك وفرجك فهما
بگردان همت و کوشش خود را از برای آخرت خود نگاهدار شکم خود را و فرج خود را و آن هر دو

فتنتك استر عورة اخيك لما تعلمه فيك اقم الرغبة اليك
فتنه تواند بپوشان عورت برادر خود را از آنچه میدانی آنرا در خود بر پای دار آرزوی خود را

مقام الحريّة بك اغتفر زلة صديقك يزكيك عدوك
در جای سازواری بخود بیامرز لغزیدن دوست خود را تا پاک داند ترا دشمن تو

احصد الشر من صدر غيرك بقلعه من صدرك ارقع
بدرو شر را از سینه غیر خود بکندن آن از سینه خود پاره ساز

ثوبك فانه انقي لك واتقي لقلبك وابقي عليك اخزن
جامه خود را بدرستی که آن پاکیزه تر است مر ترا و پاکیزه تر است از برای دل تو و پاینده تر است بر تو پنهان کن

لسانك كما تخزن ذهبك وورقك اغتفر ما اغضبك لما
زبان خود را همچنانکه پنهان میداری طلا و نقره خود را بیامرز و درگذران را که بخشم دارد ترا

ارضاك اركب الحق وان خالف هواك ولا يتبع اخرتك
بآنچه خشنود سازد ترا سوار شو بر درستی اگرچه بر خلاف آرزوی تو باشد و مفروش آخرت خود را

بدنياك اعرف عن دنياك تسعد بمنقلبك وتصلح مثواك
بدنیای خود رغبت بگردان از دنیای خود تا نیکبخت شوی بباز گشت خود و اصلاح کنی با جای خود

اسمع تعلم واصمت تسلم ارهب تحذر ولا الهزل فتحتقر
بشنو بدان تن زن بسلامت باش بترس کناره گیر هزل مکن که کم و کوچک شوی

امح الشر عن قلبك تتزكي نفسك ويتقبل عملك
برد بدی را از دل خود تا پاک شود نفس تو و مقبول شود عمل تو

اجعل رفيقك عملك وعدوك املك اقصر همك علي ما
بگردان همراه خود عمل خود را و دشمن خود امید خود را کوتاه کن همت خود را

يلزمك ولا تخض فيما لا يعنيك اصلح المسيء بحسن فعالك
بر آنچه لازم است ترا و در مرو در آنچه نباید ترا صلح کن تا بد کننده بخوبی کردار خود

ودل علي الخير بجميل مقالك احفظ امرك ولا تنكح
و دلالت کن بر خیر بزیبائی گفتار خود نگاهدار کار خود را و نکاح مکن

خاطبا سرك انفرد بسرك ولا تودعه حازما فيزل
خواهنده سر ترا تنها باش در سر خود و سر خود را مسپار با گاه و دانا که میلغزد

ولا جاهلا فيخون افعل المعروف ما امكن وانجر
و مسپار بنادان که خیانت میکند در او نیکوئی کن آنچه تواند بود و منع کن

المسيء بفعل المحسن اجعل همك لمعادك تصلح اطع
بدکار را بکردار نیکو بگردان همت خود را از برای آخرت خود تا نیکوکار شوی فرمان بر

العلم واعص الجهل تفلح استرشد العقل وخالف
علم را و فرمان مبر نادانی را تا رستگاری بینی راه راست بخواه از عقل و مخالفت کن

الهوي تنجح احسن الي من شئت وكن اميره استعن
با آرزو تا رستگار شوی نیکوئی کن با هرکه خواهی و باش و فرمان ده او نیاز شو

عمن شئت وكن نظيره احتج الي من شئت وكن
از هرکس که خواهی و باش همچو او حاجت بر بسوی هرکس که خواهی و باش

اسيره الزم الصمت فادني نفعه السلامة اجتنب
اسیر و بنده او همراه شو با خاموشی که کمتر سود او سلامت است دور باش

الهذر فاسر خيانة الملامة البس ما لا تشتهر به ولا يزري
از بیهوده گویی که آسانتر زبان آن سرزنش است. بپوش آنرا که شهرت نگیری بآن و زبان نکند

بك امش بدابك ما مشي بك افرح ما تنطق به ما كان عربا
بتو برو برسم خود آنچه رود باتو شاد شو بآنچه گویی مادام که بری باشد

عن الخطاء اغض عن القذاء والا لم ترض ابدا اشتغل
از خطا چشم بوشان از خاشاک و خار روزگار و از رنجها خشنود مباش همیشه مشغول شو

بشكر النعمة عن التطرب بها اشتغل عن الصبر بالبلية
بشکر نعمت از خوشی و شادی بنعمت مشغول شو از صبر ببلا

عن الجزع لها اكرم نفسك ما اعانتك على طاعة الله اهن
از زاری ببلا گرامی دار نفس خود را مادام که یاری کند ترا بر طاعت خدا خوار دارد

نفسك ما جمحت بك الى معاصي الله استشعر الحكمة وتجلبب
نفس خود را مادام که سرکشی نماید باتو بسوی نافرمانی خدا دانا شو بحکمت و بپوش

السكينة فانها حلية الابرار الزم الصدق والامانة فانها
آرام را پس بدرستی که آرام زینت نکوکاران است راستی را و امانت را بدرستی که آنها

سجية الاخيار افعل الخير ولا تحقر منه شيئا فان قليله
کردار نیکوکارانست بکن خیر را و کم مکن از چیز چیزی را بدرستی که اندک آن

كثير وفاعله محبوب الكذب الامل ولا يبق به فانه غرور
بسیار است و عوض بصاحب خیر میرسد دروغ دار امید را و اعتماد مکن بامید بدرستی که امید فریب است

وصاحبه مغرور ارض بما قسم لك تكن مؤمنا ارض للناس
و خداوند امید فریب خورده است راضی شو بآنچه قسمت شده است تا باشی مسلمان خشنود باش از برای مردم

ما ترضاه لنفسك تكن مسلما اد الامانة الى من ائتمنك
بآنچه خشنودی بآن از برای خود تا باشی مسلمان بازده امانت را بآنکس که امانت داده بتو

ولا تخن من خانك افن العلم فانك ان كنت غنيا
و خیانت بآنکس که خیانت کند باتو بدست آور علم را پس بدرستی که تو اگر باشی توانگر

زانك وان كنت فقيرا صانك ارض من الرزق بما قسم لك
گران دارد ترا و اگر باشی درویش نگاه دارد خشنود شو از روزی بآنچه بخشش شده

تعش غنيا اقنع بما اوتيته تكن مكتفيا اصحب
تا توانگر بمانی سازگار شو بآنچه رسانیده شوی تا باشی کار ساخته همراه شو

اخا التقى والدين تسلم واسترشده تغنم اقصر
با برادر پرهیزکار و دین دار تا بسلامت مانی و از وراه راست بطلب و غنیمت شمار برکنار

رايك على ما يلزمك تسلم ودع الخوض فيما لا يعنيك
اندیشه خود را آنچه بر تو لازمست تا بسلامت باشی جدا شو از در رفتن در آنچه یاری ندهد ترا

تكرم اقلل طعامك تقلل سقاما اقلل كلامك تامن
تا گرامی شوی کم کن خوردنی خود را تا کم شود ترا بیماری کم کن سخن خود را تا ایمن باشی

ملاما اعلم ان اول الدين التسليم واخره الاخلاص انعم
از ملامت بدانکه بدرستی سر دین گردن نهادنست و پایان آن پاکیزه درونی کینه خود بخواه

من حرصك بالقنوع كما ينتقم من عدوك بالقصاص
آزار خود بسازکاری آنچنانکه کینه خواهی از دشمن خود بکشتن

ابق لرضاك من غضبك واذا طرت فقع شكيرا
بگذار از برای خشنودی خود از غضب خود و هرگاه که پرواز کنی خود را فرود دار بشکر

اكرم ضيفك وان كان حقيرا وقم عن مجلسك
گرامی دار مهمان خود را و اگرچه باشد کوچک و برخیز از جای خود

لابيك ومعلمك ولو كنت اميرا اقلل المقال وقصر
از برای پدر خود و استاد خود اگرچه باشی فرمان ده کم کن گفتار خود را و کوتاه کن

الامال ولا تقل ما يكسبك وزرا او ينفر عنك حرا
امیدها خود را و مگو آنچه حاصل کند از برای تو گناه یا بیازارد از تو آزاده را

اندم على ما اسأت ولا تندم على معروف صنعت
پشیمان شو بر آنچه بدکنی و پشیمان مشو بر نیکویی که کرده

اَصْلِحْ اذا انت فسدتَ واتمم اذا انتَ احسنتَ اكثر
درست بساز هرگاه که تو تباه کني و تمام کن هرگاه که تو نیکویي کني بسیار کن

سُرُورَک علي ما قدّمتَ من الخير وحزنَک علي ما فاتک منه
شادي خود را بر آنچه پیش دادي بدادن از خیر و بسیار کن اندوه خود را بر آنچه فوت شده است ترا از آن

استخر ولا تتخيّر فكم من تخيّر امرًا كان هلاكه فيه استعمل
طلب خیر کن و اختیار مکن بسا آنکه اختیار کنند کاري اگر باشد تباهي او در آن بکار آر

مع عدوّك مراقبة الامكان وانتهاز الفرصة تظفر
با دشمن خود چشم درشتي توانش را و بجنبش در آمدن فرصت را تا فیروزي یابي

انعم تشكر وارهب تحذر ولا تمازح فتحقّر اذكر
انعام کن تا شکر گفته شوي بترس تا کناره جویي مزاح مکن که کوچک شوي یاد کن

عند الظلم عدل الله فيك وعند القدرة قدرة الله
نزد ستم کردن عدل خدا را با تو و نزد توانایي توانش خدا را

عليك اضرب خادمك اذا عصي الله واعف عنه اذا
بر تو بزن خدمتکار خود را هرگاه که نافرماني خدا کند و درگذر از او هرگاه

عصاك اصبر علي عمل لا بدّ لك من ثوابه وعن عمل
نافرماني تو کند صبر کن بر کرداري که ناچار است ترا از یافتن ثواب آن و از کرداري

لا صبر لك علي عقابه اعمل عمل من يعلم ان الله مجازيه
که صبر نباشد مر ترا بر جزاي آن بکن کردار آنکسي که میداند که بدرستي خدا جزا دهنده

باسائته واحسانه الزم الصدق وان خفت ضرّه
آنست ببدي آن و نیکویي آن همراه شو راستي را اگرچه بترسي از زیان آن

فانه خير لك من الكذب المرجوّ نفعه استر العورة
بدرستي که بهترست مر ترا از دروغي که امید داشته شود سود آن را بپوشان رسوایي را

ما استطعت يستر الله سبحانه منك ما تحب ستره
آن مقدار که تواني تا بپوشاند خدایي که پاکست او از تو آنچه دوست داري پوشیدگي آن را

57

اغتنم صنايع الاحسان وارع ذمم الاخوان اشعر قلبك
غنیمت دان کردارهاي نیکویي را و نگاه دار حقهاي برادران را بشنوان دل خود را

التقوي وخالف الهوي تغلب الشيطان اطرح عنك واردات
پرهیزکاري و مخالفت کن با آرزو تا غالب شوي بر شیطان بینداز از خود غمها را

الهموم بعزائم الصبر وحسن اليقين احبب في الله
که فرود آید با انگیزهاي صبر و درست داني خوب دوست دار از براي خدا

من جاهدك علي صلاح دين واكسبك حسن يقين اتق الله
آنکس را که جنگ کند با تو بر راست کردن دین و بدست آرد از براي تو درست داني خوش را بترس از خدا

بعض التقوي وان قلّ واجعل بينك وبينه سترًا وان رقّ
برخي از ترس اگرچه کم باشد آن ترس و بگردان میان تو و میان او پرده اگرچه تنک باشد

الزم الحق ينزلك منازل اهل الحق يوم لا يقضي الا بالحق
همراه شو با راستي تا فرود آرد ترا در جایهاي راستان حق در روزي که حکم نشود مگر بحق و راستي

الن كنفك وتواضع لله يرفعك ازهد في الدنيا يبصّرك
نرم نگهداشت خود را و فروتني کن از براي خدا تا بلند کرداند ترا خدا پرهیز در دنیا تا بنماید ترا

الله عيوبها ولا تغفل فلست بمغفول عنك اكظم الغيظ
خدا عیبهاي آن را و بیخود مشو که از تو غافل نیند فرو خور خشم را

عند الغضب وتجاوز مع الدولة تكن لك العاقبة اقل
نزد خشم و درگذر از گناه با وجود دولت تا باشي آنکس که عاقبت خوب ترا باشد کم کن

العثرة وادر الحدّ وتجاوز عما لم يصرّح لك به احتجب عن
لغزیدن را و بدان اندازه را و درگذر از آنچه آشکارا نشود از براي تو آنچه از تو پنهان شود

الغضب بالحلم وغضّ عن الوهم بالفهم املك عليك
خشم به بردباري و چشم بپوش از اندیشه بدریافت ملک ساز بر خود

هواك وشحّ بنفسك عما لا يحل لك فان الشح بالنفس
آرزوي خود را و بخیلي کن با نفس خود از آنچه حلال نیست مر ترا بدرستي که بخیلي با نفس جان

حقيقة الكرم اعط الناس من عفوك وصفحك مثلما
جان کرم است بده بمردم از درکذشتن وفرا کذاشتن همچنانکه

ان يعطيك الله سبحانه وعلى عفو فلا تندم اكرم ودك
دوست داري خدائي که باکست وبرکذشتن ازکناه پشیمان مشو کرامی دار دوست خود را

واصفح عن عدوك يتم لك الفضل احفظ راسك من عثرة
ودرکذر از دشمن خود تا تمام شود مر ترا افزونی نکاه دار سر خود را از لغزیدن

لسانك وازممه بالنهي والحزم والتقى والعقل اغتنم
زبان خود ومهار کن سر را بمنع واکاهی وپرهیزکاری وخرد غنیمت دان

من استقرضك في حال غناك ليجعل قضاه في يوم عسرتك
آنرا که قرض خواهد از تو ودر هنکام توانکری تو تا ادا طلبی تو انرا در روز سختی تو

ارتد لنفسك قبل يوم نزولك ووطّ المنزل قبل
بازکرد از برای خود پیش از روز فرود آمدن تو وفروکیر جای را پیش

حلولك اتق الله بطاعته واطع الله بتقواه استدل
درآمدن خود بترس از خدا بفرمان برداری او وفرمان بر خدای را پرهیزکاری او دلیل بجوی

ما لم يكن بما كان فان الامور اشباه اسجن الخلوة بالله
براینچه نبود براینچه هست شد بتحقیق که کارها همچو همند بندکی تنهائی را بیاد حق کن

واصحب النعم بالشكر اكثر النظر الى من فضلت عليه
ویار ساز نعمتهای بشکر بسیار کن نظر بسوی انکه تو افزونی برو

فان ذلك من ابواب الشكر الن كنفك فان من يلين
بدرستی که این از جمله شکرهاست نرم ساز نکهبانی خود را بتحقیق که هر کس نرمی کند

كنفه يستدم من قومه المحبة الزم الصبر فان الصبر
در نکهبانی باندازه شود از خویشان او دوستی همراه صبر شو بتحقیق که صبر را

حلو العاقبة ميمون المغبة احتمل ما يمر عليك فان الاحتمال
آخر شیرینست مبارکست پس آن بردار آنچه میکذرد بر تو بتحقیق که بردباری

ستر

ستر العيوب وان العاقل نصفه احتمال ونصفه تغافل
پوشش عیبهاست وبتحقیق که خردمند را یک نیم بردباریست ودیکر نیم تغافل یعنی خود را نادان ساختن

ابتداء بالعطية من لم يسألك وابذل معروفك لمن
بنیاد کن بدهش باانکس که نمی خواهد از تو ودرکار کن وبریز نیکوئی خود را از برای کسی که بجوید انرا

طلبه واياك ان ترد السائل اجعل زمام رجائك
وبر تو باد که بازنکردانی خواهنده را بکردان مهار امید خود را

عدة لايام بلائك ارفق باخوانك واكفهم لسانك
پناه روزهای بلاء خود نرمی کن با برادران خود ونکاه دار از ایشان زبان خود را

واجر عليهم سبب احسانك انصر الله بقلبك ولسانك
وروان ساز بر ایشان پدید آرنده نیکوئی خود را یاری کن خدا را بدل خود وبزبان خود

ويدك فان الله سبحانه قد تكفل بنصره من نصره اطل
وبدست خود بتحقیق خدائی که پاکست او بتحقیق ضامن بیاری خود انرا که او یاری دهد او را دراز کن

يدك في مكافات من احسن اليك فان لم تقدر
دست خود را در جزا وعوض دادن انکس که نیکوئی کند با تو واکر توانا نباشی نه کم از انکه

فلا اقل من ان تشكره ابذل مالك في الحقوق وواس
شکر کوئی او را بریز مال خود را در حقها واسانی بکن

الصديق فان السخاء بالحر اخلق اخلط الشدة برفق
بمال ربحانش بردوست بتحقیق که سخاوت بآزاده سزاوارتست بیامیز سختی را بانرمی

وارفق انظر الى الدنيا نظر الزاهد المفارق ولا تنظر
ونرمی کن چندانکه نکاه کن بدنیا همچو نکاه کردن پرهیزکار از دنیا وجدائی جوینده از و ونکاه مکن

اليها نظر العاشق لوامق امسك عن طريق اذا خفت
بدنیا همچو نکاه کردن عاشق سرکشته بازدار خود را از راهی هرکاه بترسی

ضلالته اعترم بالشدة لا يعني عنك الا الشدة الج
از کمراهی آن دوری کن از سختی انکاه که نیابد از تو مکر سختی پناه جوی

ما كان الرفق اوفق
چندانکه نرمی دست دهد

نفسك في الامور كلها الى الاهل فانك تلجها الى كهف
از براي نفس خود در كارها همه بسوي اهل پناه كه بتحقيق پناه برده باشي بسوي پناهي

حريز واعتصم في احوالك كلها بالله فانك منه سبحانه
نگاهدارنده درست درزن در حالهاي خود همه بخدا كه بتحقيق كه تو از خدائي كه پاك است

في مانع عزيز احي قلبك بالمواعظة وامته بالزهادة
در پناه عزيزي زنده ساز دل خودرا به پندها وبميران دل خودرا بترك دنيا

وقوه باليقين وذلله بذكر الموت وقرره بالفناء وبصره
وقوت ده دل را براستي وخوار ساز بذكر وياد مرگ ودرو... ساز دل را بنيستي وبينا ساز

بجايع الدنيا اشعر قلبك الرحمة لجميع الناس والاحسان
دل را بر رويها دنيا آگاه ساز دل خودرا بمهربان كردن باهمه مردم ونيكوئي كردن

اليهم ولا تنلهم حيفا ولا تكن عليهم سيفا اذكر اخاك
بايشان ومرسان بايشان ستمي ومباش برايشان همچو شمشير يادكن برادر خودرا

اذا غاب بالذي تحب ان يذكرك به واياك وما يكره
هرگاه كه غايب شود بانچه دوست ميداري كه يادكنند ترا بآن و دور شو ازانچه بر بردارند

وادعه بما تحب ان يدعك به اتق الله الذي لابد لك
وبخوان اورا بانچه دوست ميداري كه بخوانند ترا او بآن بترس از خدا آنچنان خدائي كه ناچار است

من لقايه ولا منتهى لك دونه اد الامانة اذا ائتمنت ولا تتهم
مرترا از رسيدن تو باو ونيست پاياني ترا غير از او بده امانت را هرگاه كه بامانت داده باشند بتو

غيرك اذا ائتمنته فانه لا ايمان لمن لا امانة له احرس
وبهتان ديگري منه هرگاه بتو سپرده باشند بتحقيق كه نيست ايمان مرانكس را كه امانت نباشد مراورا

منزلتك عند سلطانك واحذر ان يحطك عنها
جاي خودرا بر پادشاه خود ودور شو ازانچه بيندازد ترا ازان جاي

التهاون عن حفظ ما وقال اليه اصحب من لا تراه
خودداري از نگاهداشتن آنچه نگاهدارد ترا بسوي او ياد شو بانكس كه نبيني اورا

الاوكانه

الا وكانه لا غناء به عنك وان اساءت اليه احسن اليك
واو ايچنان باشد با تو كه نباشد اورا از تو بي نيازي واگر بدي كني باو او نيكي كند با تو

وكانه المسيء ازهد في الدنيا واعرف عنها واياك
وچنان باشد كه گوياست او پرهيز كن در دنيا ودل بگردان ازان دنيا وحذر كن

ان تنزل بك الموت وانت ابق من ربك في طلبها
ازانكه فرود آيد بتو مرگ وتو گريزان باشي از پروردگار خود در جستن دنيا

فتشقى استقبح من نفسك ما تستقبحه من غيرك
پس بدبخت شوي زشت دار از نفس خود آنرا كه زشت ميداري از غير خود

ارض للناس ما ترضا لنفسك واخلص لله عملك وحبك
خشنود باش از براي مردم خشنود ميباشي بان از براي نفس خود وپاكيزه دار از براي خدا كردار خود

وعليك وحبك
دوا دشمن خودرا ودوستي خودرا

وبغضك واخذك وتركك وكلامك وصمتك اسع
ودشمني خودرا وگرفتن خودرا وگذاشتن خودرا وگفتن خودرا وخاموشي خودرا فراخ كن

في كدحك ولا تكن خازنا لغيرك ادم ذكر الموت
كار و كشت خودرا ومباش خزينه دار نهادن آن غير خودرا هميشه يادكن مرگ را

وذكر ما تقدم عليه بعد الموت ولا تتمن الا بشرط
وياد كن آنرا كه پيش خواهي برو بعد از مرگ ومخواه مرگ را مگر بشرطي

وثيق انصف الناس من نفسك واهلك وخاصتك
اعتماد را شايد داد ده مردم را از نفس خود وكس خود وخاصان خود

ومن لك فيه هوى واعدل في العدو والصديق
وازانكس كه مر ترا در او آرزوي باشد وعادل باش در كار دشمن ودوست

افق ايها السامع من سكرتك واستيقظ من غفلتك
بهوش آي اي شنونده از مستي خود وبيدار شو از بيخودي خود

واختصر من عجلتك امسك من المال بقدر ضرورتك
وباز ايست از شتاب خود نگاه دار از مال باندازه ضرورت خود

وقدم الفضل ليوم فاقتك اعقل عقلك واملك امرك

وبيش دار زيادتي را ازبراي روز درويشي خود بدكن خود خودرا وبدست آر كار خودرا

وجاهد نفسك فاعمل للاخرة جهدك واتق الله في

وجنگ كن بانفس خود وبكن ازبراي آخرت كوشش خودرا وبترس ازخدا در

نفسك ونازع الشيطان قيادك واصرف الي الاخرة وجهك

كار نفس خود ونازع الشيطان وبركن ازپي وبگردان كشش خودرا بسوي آخرت روي خود

واجعل لله جدك استغن عن العدل بحسن النية في

وبگردان ازبراي خدا كوشش خودرا بي نياز شو از عدل بنيك انديشي در

الرعية وقلة الطمع وكثرة الورع اطع الله في جمل امورك

كار رعيت وكمي طمع وبسياري پرهيزكاري فرمانبردار شو مرخدارا درهمه كارهاي خود

فان طاعة الله فاضلة علي كل شيء والزم الورع اجمل

بتحقيق كه فرمان خداي افزوني است برهر چيزي وهمراه شو پرهيزكاري را نيكو كردان

دلال من دل عليك واقبل عذر من اعتذر اليك

راه نمايي آنكس كه راه آرد برتو وبپذير عذر آنكس كه عذر آرد بسوي تو

واحسن الي من اساء اليك استفرغ جهدك لمعادك

ونيكويي كن بسوي آنكس كه بدي كند باتو جدا كن كوشش خودرا ازبراي آخرت خود

يصلح مثواك ولا تبع آخرتك بدنياك استصلح كل نعمة

تا بسازد جايگاه ترا ومفروش آخرت خودرا بدنياي خود سازكاري كن بام نعمتي

انعمها الله عليك ولا تضيع نعمة من نعم الله سبحانه وتعالي

انعام كرده است خدا برتو وضايع مكردان نعمتي را از نعمتهاي خداي كه پاكست وبلندست

عندك وليرَ عليك اثر ما انعم الله سبحانه عليك املك

نزد خود وبايد كه ديده شود برتو اثر آنچه كه انعام كرده است خداي كه پاكست برتو بدست آرد

حمية نفسك وسورة غضبك وسطوة يدك واغرب

ودر زير دست خود سازد وتيزي خشم خودرا وحمل آوردن دست خودرا خويش ساز نفس خودرا

لسانك واحترس في ذلك كله بتاخير المبادرة وكف

زبان خودرا ونگاه دار خودرا در اينها همه بر بازپس انداختن شتابيدن وباز دار حمل

السطوة حتي يسكن غضبك ويثوب اليك عقلك

حمل آوردن را تا بيارايد خشم تو وباز گردد بسوي تو خرد تو

آمر بالمعروف تكن من اهله وانكر المنكر بيدك

بفرما بنيكويي تا باشي از نيكوان ومنع كن از بديها بدست خود

ولسانك وباين من فعله بجهدك اجتنب مصاحبة

وبزبان خود وجدا شود از بدي بكوشش خود كناره كن از مصاحبت

الكذاب فان اضطررت اليه فلا تصدقه ولا تعلمه

دروغ گو پس اگر بيچاره شوي ودر صحبت بسوي او راست مدار اورا وخبر مكن اورا

انك تكذبه فانه ينتقل عن ودك ولا ينتقل عن طبعه

كه تو اورا دروغ گو ميداني بتحقيق كه اگر اين را بداند باز ميگردد از دوستي تو ونميگردد از خوي خود

احسن رعاية الحرمات واقبل علي اهل المروات

نيكو كن نگاهداشتن حرامها وروي آور بر اهل مروت

فان رعاية الحرمات تدل علي كرم الشيمة والاقبال

بتحقيق كه نگاهداشتن حرامها دلالت ميكند خوب كاري وروي آوردن

علي ذوي المروات يعرف عن شرف الهمة افعل

بر اهل مروت از بلندي همت شناخته اند نيكي كن

الخير ولا تفعل الشر فخير من الخير من يفعله وشر

وبدي مكن كه نيكوتر از نيكو آنكست كه نيكي كند وبدتر

من الشر من ياتيه بفعله اقم الناس علي سنتهم ودينهم

از بدي آنكست كه بدي كند بدار مردمانرا برراه ودين ايشان دوست دار

وليأمنك بريئهم ولتخفك مريبهم وتعاهد ثغورهم

وبايد كه باور دارد ترا بي گناهي ايشان وبترساند ترا گناهكاري ايشان ونگاهداشتي كن شهرهاي ايشانرا

وَاَطْرَافِهِمْ اَقْبَلْ اَعْذَارَ النَّاسِ تَسْتَمْتِعْ بِاِخَائِهِمْ
وگوشه کنارهاي ايشان قبول کن عذرهاي مردم را مردم را تا برخوردار شوي بر برادري ايشان

وَالْقَهُمْ بِالْبِشْرِ تُمِتْ اَضْغَانَهُمْ اِزْهَدْ فِي الدُّنْيَا وَاعْرِفْ
وبرس بايشان بارويِ گشاده تا بميراني کينه ايشان را الحذر بپرهيز در دنيا ودور بگردان

عَنْهَا وَاِيَّاكَ اَنْ يَنْزِلَ بِكَ الْمَوْتُ وَقَلْبُكَ مُتَعَلِّقٌ
از آن ودور باش از آنکه فرود آيد بتو مرگ ودل تو وابسته باشد

بِشَيْءٍ مِنْهَا فَتَهْلِكَ اِرْحَمْ مَنْ دُونَكَ يَرْحَمْكَ مَنْ فَوْقَكَ
بچيزي از دنيا که هلاک شوي رحم کن برآنکه زيردست تو باشد تا رحم کند بر تو آنکه بالادست

قِسْ وَسَهْوَهُ بِسَهْوِكَ وَمَعْصِيَتَهُ لَكَ بِمَعْصِيَتِكَ لِرَبِّكَ
وبرابر کن خطا او را بخطا خود ونافرماني او مر ترا بنافرماني تو مر پروردگار را

وَفَقْرَهُ اِلَى رَحْمَتِكَ بِفَقْرِكَ اِلَى رَحْمَةِ رَبِّكَ اُشْكُرْ
ونياز او را برحمت خود تا نيازمندي تو برحمت پروردگار خود شکر گويي

مَنْ اَنْعَمَ عَلَيْكَ وَاَنْعِمْ عَلَى مَنْ شَكَرَكَ فَاِنَّهُ لَا زَوَالَ
آنرا که انعام کند بر تو وانعام کن برآنکس که شکر گويد ترا بتحقيق که زوال نيست

لِلنِّعْمَةِ اِذَا شُكِرَتْ وَلَا بَقَاءَ لَهَا اِذَا كُفِرَتْ اَمْلِكْ عَلَيْكَ
نعمت را هرگاه که شکر آن کني وپايداري نيست نعمت را هرگاه ناسپاسي آن کني مالک ساز بر خود

هَوَاكَ وَشُحَّ نَفْسِكَ فَاِنَّ شُحَّ النَّفْسِ الْاِنْصَافُ
آرزوي خود را وشکست نفس خود را بتحقيق که شکست نفس دادخواستست

مِنْهَا فِيمَا اَحْبَبْتَ وَكَرِهْتَ اَلصِّقْ بِاَهْلِ الْخَيْرِ وَالْوَرَعِ
از او در آنچه دوست داري ومکروه داري بپيوندکني با اهل خير ونيکوان وپرهيزکاران

وَرُضْهُمْ عَلَى اَنْ لَا يُطْرُوكَ فَاِنَّ كَثْرَةَ الْاِطْرَاءِ مُدْنٍ
وخشنود ساز ايشانرا برآنکه از تو خشمناک نشوند بتحقيق که بسياري بخشم آوردن فرود آرنده است

مِنَ الْعِزَّةِ وَالرِّضَا بِذَلِكَ يُوجِبُ مِنَ اللّٰهِ الْمَقْتَ اِجْعَلْ
از عزيزي وراضي بودن بخشم آوردن واجب ميگرداند از خدا خشم را بگردان

نفسك

61

نَفْسَكَ مِيزَانًا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ وَاَحْبِبْ لَهُ مَا تُحِبُّ
از براي خود ترا زويي ميان تو وميان غير تو غير تو ودوست دار از براي غير آنچه دوست داري

لِنَفْسِكَ وَاكْرَهْ مَا تَكْرَهُ لَهَا وَاَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ
از براي نفس خود وبد دادن از براي غير خود آنچه بد داري ونيکويي کن آنچه دوست داري

اَنْ يُحْسَنَ اِلَيْكَ وَلَا تَظْلِمْ كَمَا تُحِبُّ اَنْ لَا تُظْلَمَ اِغْتَنِمْ
نيکويي کنند بتو با تو وظلم مکن همچنانکه دوست داري که ظلم کرده نشوي غنيمت شمار

اَلصِّدْقَ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ تَغْنَمْ وَاجْتَنِبِ الشَّرَّ وَالْكِذْبَ
راستي را در هر جايي که غنيمت داني ودور شو از بدي واز دروغ

تَسْلَمْ اَكْرِمْ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَاِنْ سَاقَتْكَ اِلَى
تا بسلامت باشي گرامي دار نفس خود را از هر فرومايگي واگر آن فرومايگي براند ترا بسوي

الرَّغَائِبِ فَاِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ عَمَّا تَبْذُلُ مِنْ نَفْسِكَ عِوَضًا
آرزوها بتحقيق که تو عوض نميکويي از آنچه در کار کني ميکني از نفس خود عوض را

اِجْعَلْ مِنْ نَفْسِكَ عَلَى نَفْسِكَ رَقِيبًا وَاجْعَلْ لِاٰخِرَتِكَ
بگردان از نفس خود بر نفس خود نگهباني وبگردان از براي آخرت خود

مِنْ دُنْيَاكَ نَصِيبًا اِرْضَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ رَائِدًا
از دنياي خود بخشي خشنود باش بمحمد که صلوات خدا بر او باد وبر آل او جوينده

وَاِلَى النَّجَاةِ قَائِدًا اَكْثِرْ ذِكْرَ الْمَوْتِ وَمَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ وَتُفْضِي
وبسوي رستگاري کشنده بسيار ياد مرگ را وآنرا که حمله آرد بر او وآنچه قرار شد

اِلَيْهِ بَعْدَ الْمَوْتِ حَتَّى يَاْتِيَكَ وَقَدْ اَخَذْتَ لَهُ حِذْرَكَ
بسوي او بعد از مرگ تا بيايد بتو وبتحقيق که گرفته باشي مر او را سلاح خود

وَشَدَدْتَ لَهُ اَزْرَكَ وَلَا يَاْتِيَكَ بَغْتَةً فَيَبْهَرَكَ اِجْعَلْ
وبسته باشي مر او را پشت خود ونيايد بتو ناگاه که تو غافل باشي که بر تو غالب شود بگردان

لِكُلِّ اِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلًا يَاْخُذُهُ بِهِ فَاِنَّ ذَلِكَ اَحْرَى
از براي آدمي از خدمتهاي خود که داري که بگيرد او آنرا وبتحقيق اين سزاوارتر

اَنْ لَا يَتَوَاكَلُوا فِي خِدْمَتِكَ اِجْعَلِ الدِّينَ كَهْفَكَ وَالْعَدْلَ
تا ترا نگذارند در وقت در خدمت تو بگردان دين او را پناه خود وعدل را

كل

سيفك تنج من كل سوء وتظفر على عدو اقبل على نفسك بالادبار
شمشير خود تا برهي از هر بدي وظفر يابي بر هر دشمن روي آور بر نفس خود برو كردانيدن

عنها اعني ان تقبل على نفسك الفاضلة المقتبسة من نور
از و يعني ومعني آنست كه روي آوري بر نفس ستاينده خود كه روشني ميكيرد از روشني نفس اماره

عدلك الحائلة بينك وبين دواعي طبعك واعني بالادبار
عدل تو كه آن نفس برده است ميان تو وميان خواستهاي خوي تو واعني ميخواهم باز روي كردانيدن

عن نفسك الامارة بالسوء المصافحة بيد العتق اهجر اللهو
از نفس اماره تو كه امر كننده است ببدي كه دربر كيرنده است بدست ستم دور شو از بازي

فانك لم تخلق عبثا فتلهو ولم تترك سدى فتلغو
بتحقيق كه تو آفريده هستي بيهوده تا بازي كني وكذاشته نمي شوي فروافتاده كه هرزه كويي كني

اجعل جدك لاعداد الجواب ليوم المسئلة والحساب
بكردان كوشش خودرا از براي آماده داشتن جواب در روز باز خواست وشمار

احبس لسانك قبل ان تطيل حبسك ويردي نفسك
بند كن زبان خودرا بيش از آنكه بند ترا دراز كند زبان تو وبشكند نفس ترا

فلا شيء اولى بطول سجن من لسان يعدل عن الصواب
بس هيچ چيز بهتر نيست از براي بند دراز از زبان كه در كذرد از راستي

ويتسرع الى الجواب اجعل كل همك وسعيك للاخلاص
وبشتابد بجواب بكردان همت خودرا وسعي خودرا از براي رهايي

من محل الشقاء والعقاب والنجاة من مقام البلاء
از جاي بدبختي وكرفتاري واز براي رهايي از جاي بلا

والعذاب احفظ عمرك من التضيع له في غير العبادة
وشكنجه نكاهدار زندكاني خودرا از ضايع كردانيدن در غير بندكي حق

والطاعات امنع نفسك من الشهوات تسلم من الآفات
وفرمان برداريها باز دارد نفس خودرا از آرزوها تا سلامت باشي از آفتها

امحض اخاك النصيحة حسنة كانت او قبيحة الكذب
بسه باز زن برادر خودرا بر پند خواه نيكو باشد خواه زشت يعني درشت يعني بلطف دروغ دار

السعاية والنميمة باطلة كانت او صحيحة اطع امر سبحانه
بد انديشي وبد كويي خواه باطل وناحق وخواه وراست وحق فرمان بر خدا ي كرا

في كل حال ولا تخل قلبك من خوفه ورجائه طرفة عين
در هر حال وتهي مكن دل خودرا از ترس خدا وامبد داشتن باو چشم زدني

والزم الاستغفار اعط ما تعطيه معجلا ومهنا وان
وهمراه شو خواستن آمرزش را بده آنچه ميدهي آنرا بزودي وخوشي واكر ندهي

منعت فليكن في الاجمال واعذار اجعل لنفسك فيما بينك
بايد كه باشد در زيبايي وعذر خواهي بكردان از براي نفس خود در انچه ميان تو

وبين الله سبحانه افضل المواقيت والاقسام احذر
وميان خدا افزونترين وبهترين وقتها را وبخششها را كناره كن

الحيف والجور فان الحيف يدعو الى السيف والجور يعود
از ستم وظلم بدرستي كه ستم ميخواند بسوي شمشير وظلم باز ميكردد

بالجلاء ويعجل العقوبة والانتقام الزم الصمت يلزمك
بترك وطن وزودمي آورد كرفتاري وكينه جويي را لازم كردان خاموشي را تا لازم شود ترا

النجاة والسلامة والزم الرضا يلزمك الغنا والكرامة
رهايي وتندرستي ولازم شو خشنودي را تا لازم شود ترا توانكري وعزيزي

اخرج من مالك الحقوق واشرك فيه الصديق وليكن
بيرون كن از مال خود حقها را يعني حق خدا وحق مردم وشريك كردان دوست را بدادن جزوي از آن مال وبايد كه باشد

كلامك في تقديره وهمتك في تفكيره تامن الملامة والندامة
سخن تو در اندازه كردن واند يشه تو در فكر كردن تا ايمن شوي از ملامت وپشيماني

اذكر مع كل لذة زوالها ومع كل نعمة انتقالها ومع كل
يادكن با هر مزه نيست شدن آن وبا هر نعمتي دركرديدن آنرا وبا هر بلا

بلية لم تكشفها فان ذلك أبقى للنعمة واتقى للشهوة وأذهب

للنظر وأقرب إلى الفرج واجد لتكشف الغمة ودرك

المأمول احمل نفسك عند شدة أخيك على اللين

وعند قطيعته على الوصل وعند جموده على البذل وكن

للذي يبدو منه حول وله وصول أكرم عشيرتك فإنهم

جناحك الذي به تطير واصلك الذي إليه تصير ويدك

الذي بها تصول احمل نفسك مع أخيك عند صرمه

على الصلة وعند صدوده على اللطف والمقاربة وعند

تباعده على الدنو وعند جرمه على العذر حتى كأنك له

عبد وكأنه ذو نعمة عليك وإياك أن تضع ذلك

في غير موضعه أو تفعله مع غير أهله اجعل همك لآخرتك

وحزنك على نفسك فكم من حزين وفد به حزنه على سرور

الأبد وكم من مهموم أدرك أمله أحسن إلى من تملك رقه

يحسن إليك من يملك رقك أصحب الناس بما تحب أن يصحبوك

تأمنهم ويأمنوك أنصف من نفسك قبل أن ينتصف

منك الحق بتحقيق فإن ذلك أجل لقدرك وأجدر برضا

ربك ابتداء السائل بالنوال قبل السؤال فإنك ان احوجته

إلى سؤالك أخذت من حر وجهه أفضل مما أعطيته

أكرم ذوي رحمك ووقر حليمهم واحلم عن سفيههم

وتيسر لعسرهم فإنهم لك نعم العدة في الشدة والرخاء

الق دواتك واطل جلفة قلمك وفرق بين سطورك

وقرمط بين حروفك فإن ذلك أجدر بصباحة الخط

الزم الإخلاص في السر والعلانية والخشية في الغيب

والشهادة والقصد في الفقر والغنى والعدل في الرضا

والسخط آخر من كل شيء جديده ومن الاخوان اقدمهم استشر
وخشم بركزين از هر چيزي نو آنرا واز برادران كهنه‌تر ايشانرا مشورت كن

اعداك تعرف من رايهم مقدار عداوتهم ومواضع مقاصدهم
با دشمنان خود تا بشناسي از انديشه ايشان اندازه دشمني ايشانرا وجايهاي آهنگهاي ايشانرا

ابذل لصديقك كل المودة ولا تبذل له كل الطمانينة
دركار كن از براي دوست خود همگي دوستي را ودركار مكن از براي دوست همه آرام خود را

واعطه من نفسك كل المواساة ولا تقص اليه بكل اسرارك
وبده بدوست از نفس خود همه آسايشها را ومگو باو همه سرهاي خود را

اصحب السلطان بالحذر والصديق بالتواضع والبشر
همراه شو با پادشاه با كناره جويي وبا دوست بفروتني وگشاده رويي

والعدو بما تقوم به عليك حجتك اسمح بروة قلمك وسمك
وبا دشمن بانچه بر پا داري آن برو دست آويز وسند خود را گشاده ساز شق قلم خود را وبلند ساز

شحمته وايمن قطك يجد خطك ابذل لصديقك
تن قلم را وراست زن قط قلم را تا نيكو سازد خط ترا دركار كن از براي دوست خود

نصحك ولمعارفك معونتك ولكافة الناس بشرك
پند خود را وبراي آشنايان خود ياري خود را واز براي همه مردمان گشاده رويي خود را

اجمل دالة من دل عليك واقبل العذر ممن اعتذر
نيكو كن راه نمايي آنكس را كه راه آورد بر تو وبپذير عذر را از آنكس كه عذر گويد

اليك واغتفر لمن جنا عليك اجعل جزاء النعمة عليك
بسوي تو ودرگذار از آنكس را كه راه آورد بر تو بگردان پاداش نعمت را بر تو

الاحسان الى من اساء اليك ابذل مالك لمن بذل
نيكو دان نيكويي كردن با آنكه بدي كند با تو دركار كن مال خود را از براي كسي كه دركار آيد از براي تو

لك وجهه فان بذل الوجه لا يوازيه شيء ابذل معروفك
خود را بتحقيق دركار كردن جان خود هيچ برابر آن نيست دركار كن نيكويي خود را

للناس

للناس كافة فان فضيلة فعل المعروف لا يعدلها عند الله
از براي همه مردمان بتحقيق كه افزوني كار نيك را هيچ چيز برابر نتواند بود نزد خدا

سبحانه شيء استشر عدوك العاقل واحذر راي صديقك
كه پاكست مشورت كن با دشمن كه خردمند باشد وحذر كن از انكه انديشه دوست

الجاهل اصبر على مضض مرارة الحق واياك ان تنخدع
نادان خود صبر كن بر سوزش تلخي راستي وحذر كن از انكه فريب خوري

لحلاوة الباطل اجعل شكواك الى من يقدر على غناك
بشيريني ناحق بگردان شكايت خود را بسوي آنكس كه توانا باشد بر توانگر گردانيدن او

الزم السكوت واصبر على القناعة باليسير القوت تعز
همراه شو با خاموشي وصبر كن بر سازكاري باندك قوتي تا عزيز باد

في دنياك وتعز في اخراك اطع من فوقك يطعك
در دنيا وعزيز شوي آخرت خود فرمان بر او را كه بالاتر از تست تا فرمان تو برد

من دونك واصلح سريرتك يصلح الله علانيتك استكثر
انكه شيب تر از تست وخوب ساز نهان خود را تا خوب سازد خدا آشكار ترا بسيار كن

من المحامد فان المذام قل من ينجو منها اكره نفسك
ستايشها را بتحقيق كه نكوهشها آنست كسي كه مي رهد از ان تعدي كن بر نفس خود

على الفضائل فان الرذائل انت مطبوع عليها مما
بر آموختن فضلها بتحقيق كه ناكسيها آنست كه خو [illegible] بر آن از انچه

ورد من حكم علي ابن ابي طالب
وارد شده از حكمتهاي علي ابن ابي طالب

امير المومنين
امير المومنين

في حرف الالف بلفظ اعلموا
در حرف الف بلفظ

الامر في خطاب الجمع قال رضي الله عنه
فرمان در گفتار با جماعت

اطلبوا العلم ترشدوا اعلموا بالعلم تسعدوا اخلصوا
بجوييد دانش را تا راه راست بيابيد عمل كنيد بعلم تا نيكبخت شويد پاك گردانيد

اذا علمتم اعملوا اذا علمتم اسمحوا اذا سئلتم اتقوا الله
هرگاه که دانستید عمل کنید عمل را هرگاه جوانمردی کنید هرگاه که از شما درخواست کنند بپرهیزید از خدا

جهة ما خلقكم له اطيعوا الله حسب ما امركم به رسله
در آنچه آفریده است شما را از برای آن فرمان برید خدا را آنچنانکه فرموده اند بشما پیغمبران خدا

الزموا الحق يلزمكم النجاة اكتسبوا العلم يكسبكم الحياة
همراه شوید با حق تا همراه شما شود رستگاری بدست آرید علم را تا علم از برای شما حاصل کند زندگی

استنزلوا الرزق بالصدقة الزموا الجماعة واجتنبوا الفرقة
طلب فرود آمدن روزی کنید بدادن صدقه همراه جماعت شوید و کناره کنید از جدائی

الزموا انفسكم بدوام جهادها اعتصموا بالذمم في اوتادها
همراه شوید با نفس خود بانکه همیشه جنگ کنید با نفس خود پناه جوئید بعهدها و میخهای آن

استعدوا للموت فقد اظلكم اسمعوا دعوة الموت اذانكم
آماده شوید از برای مرگ بتحقیق که سایه افکننده است بر شما بشنوانید طلبکاری مرگ را بگوشهای

قبل ان يدعا بكم استمعوا من ربانيكم واحضروه قلوبكم
پیش از آنکه بخوانند شما را بشنوید از مرد خدائی شما و حاضر گردانید دلهای خود را

واسمعوا ان هتف بكم اسمعوا النصيحة ممن اهداها
و بشنوید اگر آواز کند شما را بشنوید پند را از آنکس که بیاورد پند را

اليكم واعقلوها على انفسكم اتعظوا بمن كان قبلكم
بسوی شما و بند کنید پند را بر نفسهای خود پند گیرید بانکه بوده است پیش از شما

قبل ان يتعظ بكم من بعدكم ارفضوا هذه الدنيا
پیش از آنکه پند گوید بشما آنکس که پس از شما آید برکنید این دنیا

ذميمة فقد رفضت من كان اشعف بها منكم
نکوهیده بتحقیق که برکند دنیا آنکس که بود آرزومندتر بدنیا از شما

اسهروا عيونكم وضمروا بطونكم وخذوا من اجسادكم
بیدار دارید چشمهای خود را و بهم گیرید شکمهای خود را و بگیرید از تنهای خود

بجودوا

بجودوا بها على انفسكم اشغلوا انفسكم بالطاعة والسنتكم
و ببخشاید بآنها بر نفسهای خود مشغول سازید نفسهای خود را بفرمان برداری خدا و زبانهای خود را

بالذكر وقلوبكم بالرضا فيما احببتم وكرهتم الزموا
بیاد خدا و دلهای خود را بخشنودی در آنچه دوست دارید و مکروه دارید بیفتید

الارض واصبروا على البلاء ولا تحركوا بايديكم وهوى السنتكم
بر زمین و صبر کنید بر بلا و مجنبید بدستهای خود و آرزوی زبانهای خود

اخرجوا الدنيا من قلوبكم قبل ان يخرج منها اجسادكم
بیرون کنید دنیا را از دلهای خود پیش از آنکه بیرون رود از دنیا تنهای شما

ففيها اختبرتم ولغيرها خلقتم انتهزوا فرص الخير فانها
و حال آنکه در دنیا خبردار شدید و از برای غیر دنیا آفریده شده اید بجنبانید کمینهای خیر را بتحقیق که

تمر مر السحاب اكذبوا آمالكم واغتنموا آجالكم باحسن
فرصتها میگذرد همچو گذشتن ابر دروغ دارید امیدهای خود را و غنیمت دارید وعدهای خود را بهترین

اعمالكم وبادروا مبادرة اولي النهى والالباب استحيوا
عملهای شما و بشتابید همچو شتابیدن خردمندان شرم دارید

من الفرار فانه عار في الاعقاب ونار يوم الحساب
از گریز بتحقیق که گریختن ننگ است در پی شما و آتش است در روز شمار

اذكروا عند المعاصي ذهاب اللذات وبقاء التبعات
یاد کنید نزد نافرمانیهای خدا رفتن لذتها و ماندن بدیها

اهجروا الشهوات فانها تقودكم الى ركوب الذنوب
دور شوید از آرزوها بتحقیق که آرزوها میرانند شما را بسوی سواری بر گناهان

والتهجم على السيئات اتقوا الله الذي ان قلتم سمع
و جرات کردن بر گناهها بترسید از خدائی آنچنان خدائی که اگر بگوئید بشنود

وان اضمرتم علم اخترسوا من سورة الغضب واعدوا له
و اگر پنهان دارید بداند خود را نگاه دارید از جوشش خشم و آماده گردانید از برای خشم

ما تجاهدونه به من الكظم والحلم اتقوا ظنون المؤمنين
آنرا كه جنگ كنند بخشم بآن از فرو خوردن وبردباري بترسيد از گمانهاي مسلمانان

فان الله سبحانه اجرى الحق على السنتهم استجيبوا لانبياء الله
بتحقيق خدائي كه پاكست او روانه گردانيده است راستي بر زبانهاي ايشان قبول كنيد فرمان پيغمبران خدا را

وسلموا لامرهم واعملوا بطاعتهم تدخلوا في شفاعتهم
وگردن بنهيد فرموده ايشان را وعمل بفرمان برداري ايشان تا داخل شويد در شفاعت ايشان

اتقوا دعوة المظلوم فانه يسئل الله حقه والله سبحانه
بترسيد از دعاي مظلوم بتحقيق كه ميخواهد از خدا حق خود را وخدائي كه پاكست او

اكرم من ان يسئل حقا الا اجاب اجعلوا كل رجائكم لله
كريمتر ست از آنكه از وحقي خواهند مگر آنكه قبول كند بگردانيد همه اميد خود را از براي خدا

سبحانه ولا ترجوا احدا سواه فانه ما رجا احد غير الله
كه پاكست او واميد ميداريد بيكي غير او بتحقيق كه اميد نداشت يكي غير از خدا

تعالى الا خاب افيضوا في ذكر الله فانه احسن الذكر
مگر كه زيان كرد بجوشيد در ياد خدا بتحقيق كه آن بهترين يادي است

اقمعوا بواجم الفخر وافرغوا لوامع الكبر ارغبوا فيما
بركنيد بيخهائي بازش خود را وبگذاريد درخشيدنهائي گردنكشي را آرزو كنيد در آنچه

وعد الله المتقين فان اصدق الوعد ميعاده استحقوا
وعده خدا را كه با پرهيزكاران نموده بدرستي كه راستتر وعده وعده دادن خداست سزاوار شويد

من الله ما اعد لكم بالتنجز لصدق ميعاده والحذر من هول
از خدا برانچه اماده كرده مرشما را بجزم داشتن راستي وعده او وبكنار گرفتن از بيم

معاده اتعظوا بالعبر واعتبروا بالغير وانتفعوا بالنذر
روز بازگشت او پند گيريد به پندها واعتبار گيريد وعبرت گيريد بگرديدنها وسودمند شويد به بيمها

امتحوا من صفو عين قد روقت من الكدر اسعوا في فكاك
بركشيد از صاف وروشن چشمه كه پاكيزه شده از تيرگي بشتابيد در رهانيدن

رقابكم

رقابكم قبل ان تغلق رهاينها احسنوا جوار نعم الدين والدنيا
گردنهاي خود پيش از آنكه دربند گردها افتد نيكوئي كنيد در همسايگي نعمتها دين ودنيا

بالشكر لمن دل عليها استتموا نعم الله عليكم بالصبر على
بشكر آنكس كه راه نمود بآنها تمام گردانيد نعمتها خدا را برخود بصبر بر

طاعته والمحافظة على استحفظكم من كتابه اتقوا الله
فرمان برداري خدا ونگاهداشتن برانچه بياد شما داده از كتاب خود يعني قرآن بپرهيزيد از خدا

حق تقاته واسعوا في مرضاته واحذروا ما حذركم من اليم
آنچنانكه حق پرهيزيدنست در خشنودي خدا وكناره جوئيد از آنچه دوري فرموده است شما را از عذاب سخت خود

عذابه اتقوا شرار النساء وكونوا من خيارهن على
از عذاب سخت خود بپرهيزيد از زنان بد وباشيد از نيكوان ايشان بر

حذركم اتقوا البغي فانه يجلب النقم ويسلب النعم ويوجب
حذر بپرهيزيد از گمراهي بتحقيق كه گمراهي مي آورد كينه خواهي ومي ربايد نعمتها را وواجب ميسازد

الغير اتقوا معاصي الخلوات فان الشاهد هو الحاكم
گردش حالها بپرهيزيد از گناهها پنهانيها بتحقيق كه گواه خود حكم كننده است

ابعدوا على الظلم فانه اعظم الجرائم واكبر المآثم احيوا
دوري جوئيد بر ظلم بتحقيق كه ظلم بزرگترين گناهها وبزرگترين بزه مندهاست زنده گردانيد

المعروف باماتته فان المنة تهدم الصنيعة اغلبوا
نيكوئي را بميرانيدن آن بتحقيق كه منت نهادن فرود مي آورد كردار نيكو را غالب شويد

الجزع بالصبر فان الجزع يحبط الاجر ويعظم الفجيعة
بر زاري بصبر بتحقيق كه زاري تباه ميگرداند ثواب را وبزرگ ميگرداند سوزش را

التوا في اطراف الرماح فانه ابيار للاسنة اقبلوا على
بپيچيده شويد در گوشهاي نيزها بتحقيق كه آنها خبرهست از نيزها روي آوريد

من اقبل عليه الدنيا فانه اجدر بالغناء اتقوا الحرص
برانكس كه روي آورد برو دنيا بتحقيق كه سزاوارست بتوانگري بپرهيزيد از آز

فان مصاحبه رهين ذل وعنا اطلبوا العلم تعرفوا به واعملوا
بتحقیق که صاحب حرص مادر گرو خواری و رنج است بجویید علم را تا شناسا شوید بآن

به تكونوا من اهله افعلوا الخير ما استطعتم فخير من الخير
وعمل کنید بعلم تا باشید از اهل علم و خیر کنید آنچه توانید که بهتر از خیر

فاعله اجتنبوا الشر فان الشر من الشر فاعله اعملوا في
خیر کننده است دور شوید از بدی بتحقیق که بدتر از بدی بد کننده است بکنید

غير رياء ولا سمعة فانه من عمل لغير الله يكله سبحانه
بی ریا و بی گوش زدگی بتحقیق هر که عمل کند برای غیر خدا باز گذارد او را خدا

الى من عمل له اغتنموا الشكر فادنى نفعه الزيادة استديموا
بانکس که جهت او کرده غنیمت دانید شکر را که کمترین سود او افزونیست همیشه گویید

الذكر فانه ينير القلب وهو افضل العبادة اطلبوا الخير
ذکر را بتحقیق که ذکر روشن میسازد دل را و ذکر افضل عبادتهاست بجویید خیر را

في خفاف الابل طاردة وواردة اجملوا في الطلب فكم
در ناخنهای شتران در حالتی که باز افکننده و فرود آینده است نیکو بجویید که بسا

من حريص خائب ومجمل لم يخب احترسوا من سورة
آزوری که زیانکار است و نیکو جوینده که زیان نبیند نگاهدارید خود را از جوشش

الاطراء والمدح فان لها ريح خبيثة في القلب اعملوا
خوشامد و ستایش بتحقیق که آنها را بوی زشت است در دل بکنید که گفتن

والعمل ينفع والدعاء يسمع والتوبة ترفع اصدقوا في
عمل نیک سود میدهد و دعا شنوده میشود و توبه برمیدارد راست گویید در

اقوالكم واخلصوا في اعمالكم وتزكوا بالورع الزموا الصبر
گفتارهای خود و پاکیزه باشید در کردارهای خود و پاکیزه شوید به پرهیزکاری پیوسته باشید با صبر

فانه دعامة الايمان وملاك الامور احسنوا تلاوة القرآن
بتحقیق که صبر ستون ایمانست و اصل کارست نیکو کنید خواندن قرآن را

فانه

فانه احسن القصص واستشفوا به فانه شفاء الصدور
بتحقیق که قرآن بهترین قصههاست و شفا جویید بقرآن بتحقیق که قرآن شفاست سینهها را

واتبعوا النور الذي لا يطفى والوجه الذي لا يبلى واستسلموا
و پی روی کنید آن نوری را که نمیرد و آن رویی را که نمی پوسد و گردن نهید

الامرة فانكم لن تضلوا مع التسليم استصبحوا من شعلة
فرمان دهان را بتحقیق که شما گمراه نمیشوید با گردن نهادن چراغ افروزید از زبانه

واعظ متعظ واقبلوا نصيحة ناصح متيقظ وقفوا عند
پند گوی پند پذیر و قبول کنید نصیحت نصیحت کننده بیدار و بایستید نزد

ما افادكم من التعليم اقتدوا بهدي نبيكم فانه اصدق
آنچه فایده کرد بشما از آموختن پی روی کنید براه نمایی پیغمبر شما بتحقیق که او راست ترین

الهدى واستنوا بسنته فانها اهدى السنن اتقوا
راه نمایی است و اهل سنت شوید بسنت او بتحقیق که سنتها راه نماینده ترین پرهیزید

الله تقية من سمع فخشع واقترف فاعترف وعلم فوجل
از خدا پرهیزیدن آنکس که شنید بس ترسید و بر گناه فرو رفت و اعتراف بگناه نمود و دانست بس ترسید

وحاذر فبادر وعمل فاحسن اتقوا الله تقية من دعي
و گناه کرد بس شتابید و عمل کرد بس نیکو کرد بترسید از خدا ترسیدن آنکسی که خوانده

فاجاب وتاب فاناب وحذر فحذر وعبر فاعتبر
و جواب یافت و توبه کرد بس باز گشت و بیم داده شد بس کناره کرد و گذشت بس پند پذیرفت

وخاف فامن اقنعوا بالقليل من دنياكم لسلامة دينكم
و ترسید بس ایمن شد قناعت کنید باندک از دنیای شما از برای سلامتی دین شما

فان المؤمن البلغة اليسيرة من الدنيا تنفعه اقيلوا
بتحقیق که مومن را اندک چیزی که رسد باو از دنیا سودمی دهد او را درگذرید

ذوي المروات عثراتهم فما يعثر منهم عاثر الا ويد الله رفعه
از اهل مروتها لغزیدنهای ایشان را بس نلغزد از ایشان لغزنده مگر دست خدا او را بر دارد

اهربوا من الدنيا واصرفوا قلوبكم عنها فانها سجن المؤمن
بگریزید از دنیا وبگردانید دلهای خودرا از دنیا سود میدهد اورا

حظه منها قلیل وعقله بها علیل وناظره فیها کلیل
بخش مسلمان از دنیا اندکست وخرد مسلمان بدنیا بیمارست وچشم مسلمان در دنیا کندست

اعقلوا الخبر اذا سمعتموه عقل درایة لا عقل روایة فان
دریابید خبررا هرگاه که بشنوید خبررا دریافتن دانستن نه دریافتن شنیدن بتحقیق

رواة العلم کثیر ورعاته قلیل الجأوا الی التقوی
که گفتن گویندگان علم بسیارست ونگاهدارندگان علم کم اند پناه برید بسوی پرهیزکاری

فانه جنة منیعة من لجأ الیها حصنته ومن اعتصم
بتحقیق که پرهیزکاری نگهدارنده است پناه برد بسوی آن هرکس نگاهدارد اورا وهرکه دست درزند

بها عصمته اعتصموا بتقوی الله فان لها حبلا وثیقا
بتقوی نگاهدارد اورا دست درزنید به پرهیزکاری خدا بتحقیق که پرهیزکاری را ریسمانی است محکم

عروته ومعقلا منیعا ذروته استعیذوا بالله من
مهر رستهٔ آن وبندیست نگاهدارنده سربند او پناه جوئید بخدا از

سکر الغنی فان له سکرة بعیدة الافاقة استعیذوا
مستی توانگری بتحقیق که توانگریرا مستی است که دورست بهوش آمدن آن پناه گیرید

بالله من لوافح الکبر کما تستعیذون به من طوارق الدهر
بخدا از پوشندهای کبر همچنانکه پناه میگیرید باو از بلاهای روزگار

واستعدوا للجهاد به حسب الطاقة امروا بالمعروف
آماده شوید از برای جنگ کردن با نکیر باندازهٔ توانش فرمانبرداری کنید بنیکوئی وشرع

وامروا به وتناهوا عن المنکر وانتهوا عنه اعرضوا
وامر کنید بآن وبازایستید از ناخوش وبازگردید از ناحق دور شوید

اعرضوا عن کل عمل بکم غنا عنه واشغلوا انفسکم من امر الاخرة
دور شوید از هر عملی که شما از آن بی نیاز باشید ومشغول سازید نفسهای خود را کار آخرت

بما

بما لا بد لکم منه اقمعوا هذه النفوس فانها طلعة
بدانچه شمارا ناچار باشد از آن برکنید این نفسهای اماره را بتحقیق که آن نفسها آنکه مست

ان تطیعوها تنزع بکم الی شر غایة اغلبوا اهواکم وحاربوها
اگر فرمان آنها برند برمیکنند شمارا بسوی عاقبت بد بستیزید آرزوهای خودرا

فانها ان تقیدکم توردکم من الهلکة ابعد غایة انظروا
بتحقیق که آن نفسها اگر فایده رسانند فایده آنست از تباهی بی نهایت وبپایان تباهی بسوی نگاه کنید

الی الدنیا نظر الزاهدین فیها الصارفین عنها فانها
بسوی دنیا همچو نگاه کردن پرهیزکاران در دنیا برگردندگان از دنیا بتحقیق

والله عما قلیل تزیل الثاوی الساکن وتفجع المترف
بخدا که بنزدیکی نیست میشود مقیم ساکن در دنیا ودردمندی شود بنعمت فرورفته

الامن اتقوا غرور الدنیا فانها تسترجع ابدا ما خدعت
ایمن بپرهیزید از فریب دنیا بتحقیق که دنیا واپس میبرد همیشه آنکس را که فریب دهد

به من المحاسن وتزعج المطمئن الیها والقاطن اتقوا
بخود از نیکوئیها وبرمیجهاند ودور میجهاند بدنیا آرام ونشسته بپرهیزید

الله خدع الامال فکم من مؤمل یوما لم یدرکه وبانی بناء
از فریبها امیدها بسا از امیدواری که روزی که نرسید اورا وبسا بناکنندهٔ بنائی را

لم یسکنه وجامع مال لم یاکله ولعله من باطل جمعه
بنشنید در آن وبسا گرد آورنده مالی که بخورد آنرا وپندارم که گرد آورده باشد از ناحق

ومن حق منعه اصابه حراما واحتمل به اثاما اعرفوا
واز حقی بازگرفته باشد رسیده باشد باو از حرام وبرداشته باشد بآن گناهها بشناسید

الحق لمن عرفه لکم صغیرا کان وکبیرا وضیعا کان
حق آنرا که بشناسد حق شمارا کوچک باشد یا بزرگ پست باشد

او رفیعا احترسوا من سورة الحمد لمن عرفه لکم صغیرا
یا بلند خود را نگاه دارید از سوزش ستایش

والحقد والغضب والحسد واعدّوا لكلّ شيٍ من ذلك
وبد اندروني وخشم وحسودي واماده كردانيد ازبراي هرچيزي ازينها

عُدّة تجاهدُونه بها من الفكر في العاقبة ومنع الرّذيلة
پناهي وسازي كه جنگ كني بآنها از انديشه در عاقبت كار ومنع كردن فرومايكي

وطلب الفضيلة وصلاح الاخرة ولزوم الحلم اعجبوا
وجستن افزوني وسازكاري اخرت وپيوستن بردباري عجب داريد

لهذا الانسان ينظر بشحمة ويتكلّم بلحمة ويسمع بعظم
مراين آدمي را كه نگاه ميكند بپاره پيه وميگويد بپاره گوشت ومي شنود باستخوان

ويتنفّس من خرم اضربوا بعض الرّاي ببعض يتولّد
ودم ميكشد از رخنه بزنيد بعض انديشه را ببعض انديشه كه در وجود آيد

منه الصّواب اجملوا في الخطاب تسمعوا جميع الجواب
ازان راستي نيكو كنيد گفتار را تا بشنويد جواب نيكو را

امحضوا الرّاي محض السقاء ينتج سديد الاراء اتّهموا
بجنبانيد همچو انديشه را همچو جنبانيدن مشك آب تا بزايد انديشهاي استوار متهم دانيد

عقولكم فانّه من الثّقة بما يكون في الخطاء اعملوا وانتم في
عقلهاي خود را بتحقيق كه آن از بيناهيست بانچه باشد در خطا بكنيد وحال آنكه شما در

اوبة البقاء والصّحف منشورة والتّوبة مبسوطة والمدبر
بازگشتيد بعالم بقا ودران عالم نامها گشاده است وتوبه گسترده است وحال آنكه برگشته را

يدعا والمسيء يرجا قبل ان يخمد العمل وينقطع المهل
بازخوانده ميشود وبدكار اميد داده ميشود بكنيد پيش از آنكه فرو ميرد عمل وببرد وعده ومهلتها

وينقضي المدّة ويسدّ باب التّوبة اتّقوا باطل الامل فربّ
وبسر مي آيد روزگار وبسته شود در توبه بپرهيزيد از اميد ناراست بسا

مستقبل يوم ليس بمستدبره ومغبوط في اوّل ليلة قامت
روز آينده نباشد همچو روز گذشته وبسا كسي كه در اول شب حرم باشد وبرخيزد آخر شب

بولكية

بواكية في آخره استعدّوا ليوم تشخص فيه الابصار وتتدلّه
گريان آماده شويد ازبراي روزي كه دران روز نگرد چشمها پهن باز مانند وبار شود

لهوله العقول وتتبلّد البصائر اعملوا ليوم تدّخر له
از هول آن روز عقلها وكند شود بينائيها نيكوئي كنيد ازبراي روزي كه اندوخته ميشود

الذخاير وتبلي فيه السّراير اذكروا هادم اللّذات
ازبراي آن روز اندوختها واشكارا كرده شود دران روز سرها ياد كنيد خراب كننده لذتها را

ومنغّص الشّهوات وداعي الشتات اذكروا مفرّق
وناخوش كننده آرزوها وخواننده بسوي پراكندگيها ياد كنيد پراكنده كننده

الجماعات ومباعد الامنيات ومدني المنيات والمؤذن
گرد آمدها را ودور كننده اميدها را ونزديك سازنده نيستيها را وآواز كننده

بالبين والشتات ارفضوا هذه الدّنيا التّاركة لكم
بجدائي وپريشاني فرو گذاريد اين دنيا وگذارنده شما را

وان لم تحبّوا تركها والمبلية اجسادكم على محبّتكم
اگرچه دوست نداريد ترك دنيا را وگذاريد اين دنيا را كه پوشاننده است تنهاي شما را

لتجديدها مما ورد من حكم امير المؤمنين علي ابن
مر نو گردانيدن دنيا را بعضي از آنچه وارد شده از حكمتهاي امير المؤمنين علي پسر

ابي طالب عليه السلام في حرف الالف بلفظ احذروا
ابي طالب عليه السلام در حرف الف بلفظ احذروا

وهو داخل في الالف الامر قال عليه السلام
وآن حرف داخلست در الف امر گفت علي عليه السلام

احذروا اللّسان فانّه سهم يخطي احذر والشّره فانّه
كناره جوييد از زبان بتحقيق كه تيريست ناراست ميرود كناره جوييد از آز بتحقيق كه

خلق ردي احذر التّفريط فانّه يوجب الملامة احذروا
آز خويي است كه مي اندازد كناره جوينده آز در كوشش از حد بتحقيق كه تفريط پديد مي آورد ملالت را

احذر العجلة فانها تثمر الندامة احذر الجبن فانه عار ومنقصة
کناره جوینده از شتابزدگی بتحقیق که آن عجلۀ کار پشیمانی است باز آورد کناره جوینده از ترسناکی و بیدلی بتحقیق ننگ و کاهی

احذر البخل فانه لوم ومسبة احذروا الغفلة فانها
کناره جوینده از بخیلی بتحقیق که آن ناکسی و جای دشنام است حذر کنید از بیخودی بتحقیق که آن

من فساد الدين احذروا الحسد فانه يزري بالنفس احذروا
از تباهی دین است حذر کنید از حسودی بتحقیق که حسودی عیب آرد بنفس حذر کنید

الرذائل الشهي والفاني المحبوب احذروا الغضب فانه نار
ناقصها دلکش و نیست شونده دوست داشته حذر کنید از خشم بتحقیق که آن آتش

محرقة احذروا الاماني فانها منايا محققة احذر كل عمل
سوزنده است حذر کنید از امیدها بتحقیق که آن ماتمها محقق کرده شده اند حذر کن از هر کرداری

اذا سئل عنه صاحبه استحيى منه وانكره احذر كل امر اذا
که هر گاه پرسیده شود از صاحب آن کردار شرمنده شود از آن و منکر شود آنرا حذر کن از هر کاری

ظهر ازرى بفاعله وحقره احذر الشر عند اقبال
هر گاه اشکارا شود عیب آرد بکننده آن و کوچک سازد آنرا حذر کن از بد کردار نزد روی نمودن

الدولة لئلا يزيلها عنك وعند ادبارها لئلا يعين
دولت تا زایل نکند دولت را از تو و نزد پشت کردن دولت تا یاری نکند

عليك احذر الاحمق فان مداراته تعيبك وموافقته
بر تو حذر کن از کول بتحقیق که مدارا با احمق عیبناک میگرداند ترا و همراهی او

تردیك وصحبته وبال عليك احذر من كل عمل يعمل
میاندازد ترا و یاری او آفت است بر تو حذر کن از هر کرداری که کرده شود

في السر وتستحيي منه في العلانية احذر كل امر يفسد
در نهان و شرمنده شوی از آن در آشکارا حذر کن از هر کاری تباه کند

الاجلة ويصلح العاجلة احذر كل عمل يرضاه صاحبه
آخرت را و بساز آورد دنیا را حذر کن از هر کرداری که خشنود باشد صاحب آن

لنفسه

[illegible]

70

لنفسه ويكرهه لعامة المسلمين احذر كل قول وفعل
برای نفس خود و بد دارد از برای همه مسلمانان حذر کن از هر گفتاری و کرداری

يؤدي الى فساد الاخرة والدين احذر مصاحبة كل من
باز آید بتباهی آخرت و دین حذر کن از یاری هر کسی که بپذیرفته شود

يقبل رايه وينكر عمله فان الصاحب معتبر بصاحبه
اندیشه او و بد داشته شود عمل او بتحقیق که یار را اعتبار بیار او کنند

احذر مجالسة قرين السوء فانه يهلك مقارنه ويردي
حذر کن از همنشینی همنشین بد بتحقیق که او تباه میگرداند همنشین خود را و می شکند

مصاحبه احذر منازل الغفلة والجفاء وقلة الاعوان
یار خود را حذر کن از جایهای بیخودی و ستم و کمی یاری کنندگان

على طاعة الله احذر مصاحبة الفساق والفجار
بر فرمان خدا حذر کن از یاری فاسقان و بدعملان

والمجاهدين بمعاصي الله احذر الشره فكم اكلة منعت
و جنگجویان بر نافرمان خدا حذر کن از بدی که بسی خورنده منع کند

اكلات احذر الهزل واللعب وكثرة المزاح والضحك
خورندها را حذر کن از سخن سست و بازی و بسیاری مزاح و خنده

والترهات احذر اللئيم اذا اكرمته والرذل اذا قدمته
و کژافها حذر کن از ناکس هر گاه او را گرامی داری و ناتمام هر گاه او را پیش داری

والسفلة اذا رفعته احذر الكريم اذا اهنته والحليم
و از فرومایه هر گاه که او را برگیری حذر کن از نیکوکار هر گاه که با او خواری کنی و از بردباری

اذا جرحته والشجاع اذا وجعته احذر مجالسة الجاهل
هر گاه که او را ریش سازی و از دلاور هر گاه که او را بدرد آوری حذر کن از همنشینی نادان

كما تامن من مصاحبة العاقل احذر فحش القول والكذب فانهما
همچنانکه ایمن از یاری خردمند حذر کن از گفتار زشت و دروغ بتحقیق

يزريان بالقايل احذر الدنيا فانها شبكة الشيطان ومفسدة
كه آن هر دو عيب مى آورند حذر كن از دنيا بتحقيق كه دنيا دام شيطانست جاى تباهى بگويند هر دو

الايمان احذر الكبر فانه راس الطغيان ومعصية الرحمن
ايمانست حذر كن از تكبر بتحقيق كه تكبر سر سركشى ونافرمانى خداست

الحذر الحذر ايها المستمع الجد الجد ايها العاقل
حذر كن حذر كن اى شنونده بكوش بكوش اى عاقل

ولا ينبئك مثل خبير الحذر الحذر ايها المغرور والله لقد
وخبر ندهد ترا همچو اين خبر دهنده حذر كن حذر كن اى فريب خورده بخدا كه بتحقيق

سرحتى كانه قد غفر احذر ان تخدعك الغرور بالحايل
بپوشيد گناه را تا انكه آمرزيده است حذر كن از انكه فريب دهد ترا فريب دهنده ترا بپوشيده
وتو باين پوشيدن مغرور مشو

اليسير وتستدرك السرور بالزائل الحقير احذر الموت
اندك ودريابى تو شادى به نيست شونده كم حذر كن از مرگ

واحسن له الاستعداد تسعد بمقيلك احذر قلة الزاد
ونيكو كن مرگ را ساز تا نيكبخت شوى بجاى فرو رفتن خود حذر كن از كمى توشه

واكثر من الاستعداد لرحلتك احذروا صولة الكريم
وزياده كن از ساز راه خود حذر كنيد از حمله آوردن صاحب كرم

اذا جاع واشر اللئيم اذا شبع احذروا سطوة الكريم
هركاه كه كرسنه شود واز بريدن ناكس هركاه كه سير شود حذر كنيد از حمله آوردن صاحب كرم

اذا وضع وسورة اللئيم اذا ارتفع احذروا نفار النعم
هركاه كه فرو افتد وافروختن ناكس هركاه كه بالا رود حذر كنيد از رميدن نعمتهاى

فما كل شارد بمردود احذروا ضياع الاعمار فيما لا يبقى
كه نيست هر گريزانى باز گردانيده حذر كنيد از تباه شدن عمرها در آنچه باقى نماند

لكم ففائتها لا يعود احذروا نارا حرها شديد وقعرها
از براى شما فوت شده باز نمى آيد حذر كنيد از آتشى كه گرمى آن سخت است وپايان آن

بعيد

71

بعيد وحليتها حديد احذروا الذنوب المورطة والعيوب
دور است وپوشش آن آهن است حذر كنيد از گناههاى اندازنده در جاى هلاكى وعيبهاى

المسخطة احذروا نارا لجبها عتيد ولهبها شديد
بخشم آورنده حذر كنيد از آتشى كه آواز انبوهى همراه است وزبانه آن سخت است

وعذابها جديد احذروا من الله كنه ما حذركم من
وشكنجه آن دمدم نو است حذر كنيد برترسيد از خدا بر كمال آنچه شما را ترسانيده است از

نفسه واخشوه خشية تحجزكم عما يسخطه احذروا عدوا
نفس آن وبترسيد اينچنان ترسى كه دور دارد شما را از آنچه بخشم آرد خدا را حذر كنيد از دشمنى كه

نفذ في الصدور خفيا ونفث في الآذان نجيا احذروا
در ميرود در سينها پنهان ودميده در گوشها براز حذر كنيد

هوى هوى في الانفس هويا وابعدها عن قرارة الفوز
از آرزوئى كه او نفسها فرو افتاده است ودور گردانيده است نفسها را از روشنائى برهرونى يافتن

قصيا احذروا عدو الله ابليس ان يعديكم بدائه ويستفزكم
دورى دور حذر كنيد از دشمن خدا كه ابليس است از آنكه شما را خو گر كند بر نج خود وسبك گرداند شما را

بخيله ورجله فقد فوق لكم سهم الوعيد واوماكم من
بسواران خود ومرد خود پس بتحقيق بلند كردانيد بجنبش خود تير بيم را ودميدن شما را از براى شما از

مكان قريب احذروا الشح فانه يكسب المقت ويشين
جايى نزديك حذر كنيد از بخيلى بتحقيق كه حاصل ميكند خشم خدا را وزشت ميكرداند

المحاسن ويشيع العيوب احذروا اهل النفاق فانهم
نيكويها را وفاش ميكند عيبها را حذر كنيد از اهل نفاق بتحقيق كه ايشان

الضالون المضلون الزالون قلوبهم دوية وصفاحهم
كمراهان وكمراه كنندكان اند لغزندكان اند دلهاى ايشان كينه دار است وروهاى ايشان

نقية احذروا منافخ الكبر وغلبة الحمية وتعصب الجاهلية
پاك وتعالى است حذر كنيد از سودهاى تكبر كردن وفرو گرفتن رشك وتعصب جاهلانه

احذروا يوما تفحص فيه الاعمال ويكثر فيه الزلزال وتشيب
حذر كنيد از روزي كه برسيده ميشود دروي عملها وبسيار ميشود لرزه وپير ميشود

فيه الاطفال احذروا سوء الاعمال ويكثر فيه وغرور الآمال
در آن روز كودكان حذر كنيد از بدي عملها وفريب اميدها

ونفاد الامل وهجوم الاجل مما ورد من حكم امير المومنين
ورفتن شدن اميد وبر سر تاختن وعله مرگ بعضي از انچه از حكمتهاي امير المومنين فرود آمده است

علي بن ابي طالب عليه السلام في حرف الالف بلفظ
علي پسر ابي طالب عليه السلام در حرف الف بلفظ

اياك وهو داخل في باب الامر والتحذير قال عليه السلام
اياك واو داخل است در باب امر ونهي گفت مرتضي عليه السلام

اياك وفعل القبيح فانه يقبح ذكرك ويكثر وزرك اياك
بر تو باد كه دور شوي از كار زشت بتحقيق كه آن زشت ميكرداند ياد ترا وبسيار مي سازد گناه ترا بر تو باد دوري

والغيبة فانها تمقتك الى الله والناس وتحبط اجرك
از غيبت بتحقيق كه غيبت ترا بخشم خدا ومردم مي اندازد وتباه ميكرداند مزد ترا

اياك والحرص فانه شين الدين وبئس القرين اياك والشك
بر تو باد دوري از حرص بتحقيق كه حرص عيب دين است وهمنشين بد بر تو باد دوري از شك وگمان

فانه يفسد الدين ويبطل اليقين اياك والغضب فاوله
بتحقيق كه شك تباه ميكرداند دين را وباطل ميكرداند يقين درستي را بر تو باد دوري از خشم كه اول خشم

جنون وآخره ندم اياك والعجل فانه عنوان الفوت والندم
ديوانگي است وآخرش پشيماني بر تو باد دوري از شتابيدن بتحقيق كه شتاب نمونه تباهي است وپشيماني

اياك والهذر فمن كثرت كلامه كثرت اثامه اياك والظلم
بر تو باد دوري از بيهوده گفتن پس هر كس را بسيار شود سخن او بسيار شود گناههاي او بر تو باد دوري از ستم

فمن ظلم كرهت ايامه اياك والبطنة فمن لزمها كثرت
پس هر كس ستم كند زشت شود روزهاي او بر تو باد دوري از سيري شكم پس هر كس لازم شكم پر باشد بسيار شود

اسقامه

اسقامه وفسدت احلامه اياك ومصاحبة الفساق
بيماريهاي او وتباه شود خوابهاي او بر تو باد دوري از ياري فاسقان

فان الشر بالشر يلحق اياك ومعاشرة الاشرار فانهم كالنار
بتحقيق كه بدي ببدي مي پيوندد بر تو باد دوري از زندگاني كردن با بدان بتحقيق كه بدان همچو آتش است

مباشرتها تحرق اياك ان ترضا عن نفسك فيكثر الساخط
با آن پرداختن ميسوزاند بر تو باد دوري از آنكه خشنود شوي از نفس خود كه بسيار شود خشم كننده

عليك اياك والظلم فانه يزول عمن تظلمه ويبقى عليك
بر تو بر تو باد دوري از ستم بتحقيق كه ستم از كسي كه تو بر وستم كني ميگذرد وباقي مي ماند بر تو

اياك ان تخدع عن صديقك او تغلب عن عدوك اياك
بر تو باد دوري از آنكه فريب خوري از دوست خود يا آنكه فروتني كني از دشمن خود بر تو باد دوري

ومصادقة الاحمق فانه يريد ان ينفعك فيضرك اياك
از دوستي كول كول بتحقيق كه او ميخواهد كه سود رساند بتو پس زيان ميرساند ترا احمق ميخواهد از تو بر تو باد دوري

ومصادقة البخيل فانه يقعد عنك احوج ما تكون اليه
از دوستي بخيل بخيل بتحقيق كه او بازمي نشيند از تو محتاج تر از آنكه تو باشي باو

اياك ان تعتمد على اللئيم فانه يخذل من اعتمد عليه
بر تو باد دوري از آنكه اعتماد كني بر ناكس بتحقيق كه او خوار ميكرداند آنكس را كه اعتماد كند برو

اياك ومصاحبة الاشرار فانهم يمنون عليك بالسلامة
بر تو باد دوري از ياري بدان بتحقيق كه بدان منت مي نهند بر تو بسلامتي تو

منهم اياك ومعاشرة متبعي الذنوب فانه لم يسلم مصاحبهم
از ايشان بر تو باد دوري از زندگاني كردن با سزاواري جوينده گناهان بتحقيق كه او بسلامت نمي رهد ياري ايشان

منهم اياك ومصادقة الكذاب فانه يقرب منك البعيد
از ايشان بر تو باد دوري از زندگاني كردن دوستي با دروغگو بتحقيق كه او نزديك ميسازد بتو دور را

ويبعد منك القريب اياك والتحلي بالبخل فانه يزري
ودور ميكرداند از تو نزديك را بر تو باد دوري از آراستگي به بخيلي بتحقيق كه بخيلي عيب مي آرد

بك عند القريب ويمقتك الى النسيب ايّاك والكبر فانّه اعظم
بتو نزد نزديكر ودشمن مي سازد ترا بسوي خويشي برتو باد دوري از تكبر بتحقيق كه تكبر بزرگترين

الذنوب والأم العيوب وهو حلية ابليس ايّاك والحسد
گناهان است ودرد ناكترين عيبهاست وكبر صفت شيطانست برتو باد دوري از حسود كه

فانّه شرّ شيمة واقبح سجيّة وخليقة ابليس ايّاك والخرق
بتحقيق كه حسود بدترين كردارست وخوي شيطانست برتو باد دوري از كولي

فانّه شين الاخلاق ايّاك والسفه فانّه يوحش الرفاق
بتحقيق كه كولي زشتي خويهاست برتو باد دوري از بيخردي بتحقيق كه آن مي رماند همراهيان را

ايّاك والتسرّع الى العقوبة فانّه ممقتة عند الله ومقرّب
برتو باد دوري از شتابيدن بسوي آزار بتحقيق كه آزار دشمن داشته است نزد خدا ونزديك شده

من الغير ايّاك والبغي فانّه يعجّل الصرعة ويحلّ بالعامل
از غير خدا ترا باد دوري از ستم بتحقيق كه ستم مي شتابد بسوي در افتادن ومي آورد بستم كننده

به العبر ايّاك والشحّ فانّه جلباب المسكنة وزمام يقاد
بندهها را ترا باد دوري از بخيلي بتحقيق كه بخيلي سر پوش درويشي است ومهاريست كه كشيده ميشود بان

الى كلّ دناءة ايّاك وانتهاك المحارم فانّها شيمة الفسّاق
بسوي هر ناكسي ترا باد دوري از شكستن حرمت صاحبان حرمت بتحقيق كه شكستن كردار فاسقانست

واولي الفجور والغواية ايّاك والعجل فانّه مقرون
وصاحبان بد عمل وگمراهي برتو باد دوري از شتاب بتحقيق كه شتاب نزديكيست

بالعثار ايّاك والشرة فانّه يفسد الورع ويدخل النار
بدر آمدن از پاي برتو باد دوري از آز بتحقيق كه آز تباه ميكرداند پرهيزكاري را ودر مي آرد در آتش

ايّاك والجفاء فانّه يفسد الاخاء ويمقت الى الله والناس
برتو باد دوري از ستم بتحقيق كه ستم تباه ميكرداند برادر خواندگي را ودشمن ميكرداند بسوي خدا ومردم

ايّاك والنميمة فانّها تزرع الضغينة وتبعد عن الله والناس
برتو باد دوري از سخن چيني بتحقيق كه سخن چيني ميكارد كينه را ودور ميكرداند از خدا ومردمان

ايّاك والغدر فانّه اقبح الخيانة انّ الغدور ليهان عند الله
برتو باد دوري از بيوفايي بتحقيق كه آن زشت ترين خيانتي است بتحقيق كه آنكه بيوفاست خوارست نزد خدا

بغدره ايّاك والظلم فانّه اكبر المعاصي وانّ الظالم لمعاقب
به بيوفايي خود برتو باد دوري از ستم بتحقيق كه ستم بزرگترين نافرمانيهاست وبتحقيق كه ستمكار ازار يافته است

يوم القيمة بظلمه ايّاك والاساءة فانّها خلق اللئام وانّ
روز قيامت بستم خود برتو باد دوري از بدخواهي بتحقيق كه آن خوي ناكسانست وبتحقيق

المسيء ليردى في جهنّم باساءته ايّاك والخيانة فانّها شرّ
كه بدخواه فرود مي آيد در جهنم به بدخواهي خود برتو باد دوري از خيانت بتحقيق كه خيانت

معصية وانّ الخائن لمعذّب بالنار على خيانته ايّاك
نافرماني بدترست خدا را وبتحقيق كه بدخواه فرود مي آيد عذاب يافته است بر نار خيانت برناراستي خود برتو باد دوري

والشره فانّه اسّ كلّ دنيّة وراس كلّ رذيلة ايّاك وحبّ
از آز بتحقيق كه آز بنياد هر ناكسي است وسر هر خواري برتو باد دوري از دوستي

الدنيا فانّها اصل كلّ خطيئة ومعدن كلّ بليّة ايّاك والجور
دنيا بتحقيق كه دوستي دنيا بيخ هر گناه است وكان هر بلاست برتو باد دوري از ستم

فانّ الله لا يريح الجائر ستمكار را رائحة الجنّة ايّاك وطاعة
بتحقيق كه خدا نمي شنواند ستمكار را بوي بهشت برتو باد دوري از فرمان

الهوى فانّه يقود الى كلّ محنة ايّاك والاعجاب وحبّ الاطراء
برداري آرزو بتحقيق كه فرمان آرزو مي راند بسوي هر رنجي برتو باد دوري از خود پسندي ودوستي ستايش

فانّ ذلك من اوثق فرص الشيطان ايّاك والمنّ بالمعروف
بتحقيق اين از سخت ترين كمينگاه شيطانست برتو باد دوري از منت نهادن

فانّ الامتنان يكدّر الاحسان ايّاك ومذموم اللجاج
بتحقيق كه منت نهادن تيره ميكرداند نيكويي كردن را برتو باد دوري از ستيزه نكوهيده

فانّه يثير الحروب ايّاك ومستهجن الكلام فانّه يوغر
بتحقيق كه ستيزه مي انگيزد جنگها را برتو باد دوري از سخن زشت وتيز بتحقيق كه سخن تيز بجوش مي آرد

القلوب ایاک والثقة بنفسک فان ذلک من اکبر مصاید
دلها را برتو باد دوری از اعتماد کردن بر نفس خود بتحقیق اعتماد بر نفس خود بزرگترین شکارگاه

الشیطان ایاک ان تعجب بنفسک فیظهر علیک النقص
شیطانست برتو باد که دوری از انکه خود پسند باشی که پسندیدگی می آرد برتو کمی

والشنآن ایاک والاصرار فانه من اکبر الکبائر واعظم
وعیبناکی برتو باد دوری از سخت گیری بتحقیق که آن بزرگترین گناهان بزرگ و بزرگترین

الجرائم ایاک والمجاهرة فانه من اشد المآثم ایاک وکثرة
گناهانست برتو باد دوری از آشکارا کردن بتحقیق که آن از گناههای سخت تراست برتو باد از بسیار دوری

الکلام فانه یکثر الزلل ویورث الملل ایاک وادمان الشبع
گفتن بتحقیق که آن بسیار میلغزاند و اندوههای می آرد برتو باد دوری از پیوسته سیر بودن

فانه یهیج الاسقام والعلل ایاک ان تذکر من الکلام
بتحقیق که سیری بیماریهای می انگیزد و رنجها برتو باد دوری از انکه بر زبان داری از گفتار سخنی که گوینده که

مضحکا وان حکیته عن غیرک ایاک ان تستکبر من
خنده گرداند اگرچه آن سخن از غیر خود باز گویی برتو باد دوری از انکه بزرگ داری از

معصیة غیرک ما تستصغره من نفسک او تستکثر من
گناه غیر خود آنرا که کوچک داری از خود یا انکه بسیار شناسی از

طاعتک ما تستقله من غیرک ایاک والاتکال علی المنی
طاعت خود آنرا که کم شناسی از غیر خود برتو باد دوری از تکیه کردن بر امیدهای

فانها بضائع النوکی ایاک والثقة بالآمال فانها من
بتحقیق که امیدها سرمایه‌ها ابلهانست برتو باد دوری از اعتماد کردن بر آرزوها بتحقیق که آن از

شیم الحمقی ایاک ان تغفل عن حق اخیک اتکالا علی واجب
کردارهای گولانست برتو باد دوری از آن که غافل شوی از حق برادر تو بتکیه کردن بر انکه نزد او

حقک علیه فان لاخیک علیک من الحق مثل الذی لک
حقی واجب است بتحقیق که برادر ترا برتو حقیست همچو حقی که تراست برو

علیه

علیه ایاک ان تخرج صدیقک اخراجا تخرجه عن مودتک
برو برتو باد دوری از انکه بیرون کنی دوست خود را آنچنان بیرون کردنی که بیرون کند اورا از دوستی تو

واستبق له من انسک موضعا یثق بالرجوع الیه ایاک
و بگریزاند اورا از پیوند تو بجایی که پناه جوید از انکه تو باو بازگردی برتو باد دوری

ان تهمل حق اخیک اتکالا علی ما بینک وبینه فلیس لک
از انکه فرو گذاری حق برادر خود را بتکیه کردن بر انکه میان تو و میان اوست که نیست برادر تو

باخ من اضعت حقه ایاک ان توحش موادک وحشة
آنکس که تو حق اورا فرو گذاری برتو باد دوری از انکه برمانی دوستی کننده را آنچنان رمانیدنی باخود

تقضی الی اختیاره البعد عنک وایثار الفرقة ایاک والتغایر
بانکه دوری از تو گزینید و برگزینید جدایی از تو برتو باد دوری از غیرت

فی غیر موضعه فان ذلک یدعو الصحیحة الی السقم والبریة
در غیر جای خود که بتحقیق که این غیرت میخواند درست را بر بیماری و بیگناه را

الی الریب ایاک وصحبة من الهاک واغراک فانه یخذلک
بگمان برتو باد دوری از یاری با انکسی که بیازی دارد ترا و مغرور سازد ترا

ویوبقک ایاک ان یفقدک ربک عند طاعته ویراک عند
و هلاک میسازد ترا برتو باد دوری از انکه گم گرداند پروردگار ترا نزد طاعت او و ببیند ترا نزد

معصیته فیمقتک ایاک والنفاق فان ذا الوجهین لا یکون
گناه و نافرمانی او پس دشمن گیرد ترا خدای برتو باد دوری از نفاق بتحقیق که دوروئی نمی باشد

وجیها عند الله ایاک والتجبر علی عباد الله فان کل متجبر
نیکوکار نزد خدا برتو باد دوری از گردن کشی و ستم بر بندگان خدا بتحقیق که هر ستمکاری را

یقصمه الله ایاک والملق فان الملق لیس من خلائق الایمان
میشکند خدا برتو باد دوری از فروتنی بتحقیق که فروتنی نیست از خوهای ایمان

ایاک والفرقة فان الشاذ من الناس للشیطان ایاک ومحاضر
برتو باد دوری از جدائی بتحقیق که هر یکی بیرون از مردم از آن شیطانست برتو باد دوری از جای حاضر شدن

ایاک ان تخص نفسک بما کان الناس فیه اسوة
[illegible]

الفسوق فانها مسخطة للرحمن مصلية للنيران اياك
فسقها بتحقيق كه آن بخشم آرنده خداست و برافروزنده آتش دوزخ برتو باد دوري

ومقاعد الاسواق فانها معاريض الفتن ومحاضر الشيطان
از جايها كه بازار كيرند بتحقيق كه آن جايها محل پديد آمدن فتنهاست وجاي حاضر شدن شيطانست

اياك ان ينزل بك الموت وانت آبق عن ربك في طلب الدنيا
برتو باد دوري از انكه فرود آيد برتو مرگ وتو گريزنده باشي از پروردگار خود در جستن دنيا

اياك ومصاحبة اهل الفسوق فان الراضي بفعل قوم
برتو باد دوري از انكه بغروشي مجلس اهل فسقها ياري يا مصاحبت بتحقيق كه راضي بكردار جماعتي

كالداخل معهم اياك ان تحب اعداء الله او تصفي ودك
همچنانست كه داخلست با ايشان برتو باد دوري از انكه دوست داري دشمنان خدا را يا انكه دوستي پاكيزه كني

لغير اولياء الله فان من احب قوما حشر معهم اياك
با غير دوستان خدا بتحقيق كه هركس دوست دارد جماعتي را برانگيخته شود با ايشان برتو باد دوري

والخديعة فان الخديعة من خلق اللئيم اياك والمكر

فان المكر لخلق ذميم اياك والمعصية فان اللئيم

من باع جنة المأوي بمعصية دنية من معاصي الدنيا

اياك والوله بالدنيا فانها يورثك البلاء والشقاء وتحدوك

علي البقاء بالفناء اياك ان تغلبك نفسك علي ما تظن

ولا تغلبها علي ما تستيقن فان ذلك من اعظم الشر

اياك ان تبيع حظك من ربك وزلفتك لديه بحقير من حطام الدنيا
برتو باد دوري از انكه بفروشي بخش خود را از پروردگار خود ونزديكي خود را نزد او بانداكي از متاع دنيا

اياك ان تسيء الظن فان سوء الظن يفسد العبادة ويعظم

الوزر اياك ان تسلف المعصية وتسوف بالتوبة فتعظم

لك العقوبة اياك ان تكون علي الناس طاعنا ولنفسك

مداهنا فتعظم عليك الحوبة وتحرم المثوبة اياك والامساك

فانما امسكته فوق قوت يومك كنت فيه خازنا

لغيرك اياك وملابسة الشر فانك تنيله نفسك قبل

عدوك وتهلك به دينك قبل ايصاله الي غيرك اياك

ان تثني علي احد بما ليس فيه فان فعله يصدق عن نفسه

ويكذبك اياك وطول الامل مغرورا فتتن بطول

امله وافسد عمله وقطع اجله فلا امله ادرك ولا

ما فاته استدرك اياك ومساماة الله سبحانه في عظمته

فان الله تعالي يذل كل جبار ويهين كل مختال اياك والغفلة

والاعتزار بالمهلكة فان الغفلة تفسد الاعمال والآجال تقطع
الامال اياك والقحة فانها يحدوك على ركوب القبايح والتهجم
على السيئات اياك والبغي فان الباغي يعجل الله له النقمة ويحل
به المثلات اياك وفضول الكلام فانه يظهر من عيوبك
ما بطن ويحرك عليك من اعدائك ما سكن اياك وكثرة
الوله بالنساء والاغراء بلذات الدنيا فان الوله بالنساء
ممتحن والغري باللذات ممتهن اياك وما يستهجن
من الكلام فانه يحبس عليك اللئام وينفر عنك الكرام
اياك والوقوع في الشبهات والولوع بالشهوات فانهما
يقتادانك الى الوقوع في الحرام وركوب كثير من الآثام
اياك ان تجعل مركبك لسانك في غيبة اخوانك او
تقول ما يصير عليك حجة وفي الاساءة اليك علة اياك

ان تستسهل

ان تستسهل ركوب المعاصي فانها تكسوك في الدنيا
ذلة وتكسبك في الآخرة سخط الله اياك وما قل انكاره
وما كثر منك اعتذاره فما كل قايل نكرا يمكنك ان
توسعه عذرا اياك وكل عمل ينفر عنك حرا او يذل لك
قدرا او يجلب عليك شرا او تحمل به الى يوم القيمة وزرا
اياك وما يسخط ربك ويوحش الناس منك فمن اسخط
ربه تعرض للمنية ومن اوحش الناس تبرا من الحرية
اياك وخبث الطوية وافساد النية وركوب الدنية
وغرور الامنية اياك والاستئثار بما الناس فيه اسوة
والتغابي وتهاون عما اوضح للناظرين فانه ماخوذ منك
لغيرك اياك ومودة الاحمق فانه يضرك من حيث يري
انه ينفعك ويسوئك وهو يرى انه يسرك اياك ان تستخف

بالعلماء فان بحضور ذلك يزري بك ويسوء الظن بك والمخيلة
دانشمندان بتحقيق که این سبکی داشتن عیب می آورد بتو وگمان بد میسازد بتو وبهانه میآرد

فيك اياك ان تغتر بما ترى من اخلاد اهل الدنيا اليها وتكالبهم
در تو برتو باد دوری ازانکه فریب خوری بانچه بینی از جاوید ماندن اهل دنیا بسوی دنیا وجنگ درزدن

عليها فقد نباك الله عنها وتكشفت لك عن عيوبها
ایشان بر دنیا بتحقیق که خبر داده است خدا بتو از حال دنیا و اشکارا ساخته است از برای تو از عیبها دنیا

ومساويها اياك ان تخدع عن دار القرار ومحل الطيبين الاخيار
وبدیهای دنیا برتو باد دوری ازانکه فریب خوری از خانه آرام جای وجای پاکان برگزیدگان

والاولياء الابرار التي نطق القرآن بوصفها واثنى على اهلها
ودوستان نیکوکاران انجنان کسانی که گویاست قرآن بوصف انجا وستایش کننده است براهل انجا

وذلك الله سبحانه عليها دعاك اليها اياك والكلام فيما
وراه نموده است خدا برانجا وخوانده است ترا بسوی انجا یعنی بهشت برتو باد دوری از سخن گفتن در انچه

لا تعرف طريقته ولا تعلم حقيقته فان قولك يدل على
نشناسی راه انرا ونه ندانی جان واصل آن را بتحقیق که گفتار تو دلالت میکند بر

عقلك وعبارتك تنبي عن معرفتك فتوق من طول لسانك
عقل تو وگفتار تو خبر میدهند از شناخت تو پس نگاهدار از دراز زبانی خود

ما امنته واختصر من كلامك ما استحسنته فانه بك
آنرا که آرزو کنی واختصار کن از سخن خود آنرا که نیکو شمری بتحقیق که این اختصار از برای تو

اجمل وعلى فضلك ادل اياك ومشاورة النساء فانه
زیباترست وبر افزونی تو راه نماتر برتو باد دوری از مشورت کردن با زنان بتحقیق که

رايهن الى وهن واكفف عليهن من ابصارهن بحجابك
اندیشه ایشان بسوی سستی میکشد وباز دارد بر ایشان از چشمهای ایشان به پنهان داشتن تو

لهن فانه خير من الارتياب بهن وليس خروجهن بشر من
ایشانرا بهترست از گمان بودن بد با ایشان ونیست بیرون رفتن ایشان بدتر از

ادخالك

ادخالك من لا يوثق به عليهن وان استطعت الا يعرفن
در آوردن تو نزد ایشان آنکس را که اعتماد نباشد باو بر ایشان واگر توانی که آن کنی که ایشان نشناسند

غيرك فافعل اياكم والتدابر والتقاطع وترك الامر
غیر ترا پس اینچنین کن برشما باد دوری از رو گردانیدن وبریده واری وترک فرمودن

بالمعروف والنهي عن المنكر اياكم ومصادقة الفاجر
بنیکوئی وباز داشتن از بدکاری برشما باد دوری از دوستی بدکار

فانه يسع مصادقه بالتافه الحقير اياكم وصرعات
بتحقیق که میفروشد دوست دار خود را بر هر چیز اندک برشما باد دوری از افتادنهای

البغي وفضحات الغدر واثارة كامن الشر المذمم
ستم ورسوائیهای بیوفائی وپاشیدن اشکارا کردن بدی پنهان بد شمرده

اياكم والغلو فينا وقولوا انا مربوبون واعتقدوا
برشما باد دوری از تاختن واندوهی در ما بگوئید که پرورده ایشانیم واعتقاد کنید

في فضلنا ما شئتم اياكم وتحكم الشهوات عليكم
در افزونی ما آنچه را که توانید برشما باد دوری از فرمودن وحکم کردن آرزوها برشما

فان عاجلها ذميم واجلها وخيم اياكم والبطنة
بتحقیق آرزوئی آماده نکوهیده است با وعده وآرزو شوم است برشما باد دوری از شکم پروردن

فانها مقساة للقلب مكسلة عن الصلوة مفسدة
بتحقیق که آن خشمها دلست وکاهلی است از نماز تباهی

للجسد اياكم ودناءة الشره والطمع فانه راس كل شر
تنست برشما باد دوری از ناکسی آز وطمع بتحقیق که آن سر هر بدیست

ومرتعة الذل ومهين للنفس ومتعب للجسد
وکشت زار خواریست وخوار کننده است نفس است وبرنج افکنده تنست

اياكم وغلبة الدنيا على انفسكم فان عاجلها نغصة
برشما باد دوری از ناکسی سوهی کردن دنیا بر نفس شما بتحقیق که اول آن دنیا آماده گرانست

وآجلها غصّة ايّاكم وتمكّن الهوى منكم فانّ اوّله فتنة وآخره
ودنيا با وعده ناخوشگوار نيست برشما باد دوري از آنكه جا يابد آرزو از شما بتحقيق كه اوّل آن فتنه است وآخر آن

محنة ايّاكم وغلبة الشهوات على قلوبكم فانّ بدايتها ملكة
رنج است برشما باد دوري از آنكه انبوه شود آرزوها بردلهاي شما بتحقيق كه اوّل آن پادشاهي

ونهايتها هلكة ايّاكم والفرقة فانّ الشاذّ عن اهل الحقّ
وانجام آن تباهي است برشما باد دوري از جدايي بتحقيق كه جدا از اهل حق

للشيطان كما انّ الشاذّ من الغنم للذئب ايّاكم والبخل
از آن شيطانست همچنان كه جدا از گله گوسپند از آن گرگ است برشما باد دوري از بخيلي

فانّ البخل يمقته الغريب وينفر منه القريب ايّاك
بتحقيق كه بخيلي را دشمن ميدارد غريب و ميرمد ازو نزديك برتو باد دوري

ان تغترّ بغلظة شريرة بالخير ايّاك ان تستوحش من
از آنكه فريب خوري بدرشتي بدكار بنيكويي برتو باد دوري از آنكه برمي

غلظة خير باشر مما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن
ستيزي نيكي نابيدي

ابي طالب عليه السلام في حرف الالف بالالف الاستفتاح قال عليه السلام

الا متنبّه من رقدته قبل يوم منيّته الا مستيقظ من
بدان كه آگاه است آنكس كه خواب بيش از روز وعده اوست بدانكه بيدار است

غفلته قبل نفاد مدّته الا عامل لنفسه قبل بؤسه
آنكس كه دو غفلت او بيش از رسيدن زمان مرگ اوست بدانكه از براي خود كند هركه كاري كند حالي بيش از بدبختي

الا مستعدّ للقاء ربّه قبل زهوق نفسه الا متزوّد لآخرته
بدانكه آماده است لقا جو از براي رسيدن بيش از خارج شدن نفس خود بدانكه توشه گيرنده پروردگار خود

قبل ازوف رحلته الا تائب من خطيئته قبل حضور
از براي آخرت خود و بيش از نزديك شدن رفتن او از دنيا آنكس كه گناه او بيش از رسيدن

منيته

منيّته الا انّ ابصر الابصار من نفذ في الخير طرفه
مرگ است بدانكه بتحقيق بيناترين ديدها آنست كه در روز در نيكويي نگاه كردن او

الا انّ اسمع الاسماع من وعى التذكير وقبله الا وانّ
بدانكه بتحقيق شنواترين شنواها آنست كه بگوش دارد پندرا وقبول كند بدانكه بتحقيق

اعطاء هذا المال في غير حقّه تبذير واسراف الا وانّ
دادن مال در غير جاي خود پراكنده ساختن ودادن بي اندازه است بدانكه بتحقيق

القناعة وغلبة الشهوة من اكبر العفاف الا واني لم ار كا
خرسندي انابنوهي آرزو از بزرگترين پارسايي است بدانكه من نمي بينم همچو

لجنّة نام طالبها ولا كالنار نام هاربها الا وانّ الدنيا
بهشت جائي وحال آنكه ميخواهد طلب كار وهمت ونمي بينم همچو آتش جيزي وحال آنكه ميخواهد گريزنده از آن بدانكه دنيا آنست

لم يسلم منها الّا بالزهد فيها ولا ينجا منها بشيء كان لها
نمي رهد كسي از وبسلامت مگر بپارسايي در او ونمي رهد از آن كسي كه بهيچ چيز كسي كه از آن دنيا باشد

الا حرّ يدع هذه اللماظة لاهلها انّه ليس لانفسكم
بدانكه آزاد است آنكه بگذارد اين ته مانده خورده را يعني دنيا از براي اهل دنيا بتحقيق آنست كه نيست نفسهاي شما را

ثمن الّا الجنّة فلا تبيعوها الّا بها الا وانّ الدنيا قد تصرّمت
بهايي مگر بهشت پس مفروشيد نفسها را مگر به بهشت بدانكه دنيا بتحقيق ببريد

وآذنت بانقضاء وتنكّر معروفها وصار جديدها رثّا
وآواز داد بآخر شدن وبد ساخت نيكويي خود را وگشت نو آن كهنه

وسمينها غثّا الا وانّ اخوف ما اخاف عليكم اتّباع
وفربه دنيا لاغر بدانكه بتحقيق ترسناكترين چيزي كه ميترسم برشما پيروي

الهوى وطول الامل الا وانّ من لا ينفعه الحقّ يضرّه
آرزو ودرازي اميد است بدانكه بتحقيق هركرا سود نبخشد راستي زيان دارد او را

الباطل ومن لا يستقم به الهدى يجرّ به الضلال الى الردى
ناراستي وهركرا براه نيارد راه راست ميكشد بسوي گمراهي

الا وما تصنع بالدنيا من خلق للآخرة وما يصنع بالمال من عما
مگر نمی پردازد بدنیا هرکه آفریده شده است از برای آخرت ونمی سازد با مال آنکس که

قليل يسلبه ويبقى عليه حسابه وتبعته الا وان التقوى
باندک زمانی ربوده شود از و مال و بماند برو حساب آن ورنج آن بدانکه بتحقیق پرهیزکاری

مطايا ذلل حمل عليها اهلها واعطوا ازمتها فاوردتهم الجنة
بارکیها سرآموخته اند که سوار شده اند برو پرهیزکاران وداده اند مهارهای آنرا از دست واینها بارکیها فرود می آورد ایشانرا ببهشت

الا وان الخطايا خيل شمس حمل عليها اهلها وخلعت لجمها
بدانکه بتحقیق گناهان چهارپای سرکش اند که سوار اند بران گناهکاران وکنده شده است لگامهای آن

فاوردتهم النار الا وان اليوم المضمار وغدا السباق والسبقة
پس فرود آرد ایشانرا در آتش بدانکه بتحقیق امروز میدانست وفردا پیش جستن است وپیش برد

الجنة والغاية النار الا وانكم في ايام امل من ورائه اجل فمن
بهشت است وبازگشت آتش است بدانکه بتحقیق شما در روزگار امیدید که از پی آن مرگ است پس هرکه

عمل في ايام امله قبل حضور اجله نفعه عمله ولم يضرره
کاری کند در روزهای امید خود پیش رسیدن وعده مرگ او سود می بخشد عمل او وزیان نمی رساند باو

اجله الا وان اللسان بضعة للانسان فلا يسعده القول
وعده او بدانید بتحقیق که زبان پاره ایست از آدمی پس یاری نمی کند آدمی را گفتار

اذا امتنع ولا يمهله النطق اذا اتسع وانا لامراء الكلام
هرگاه که بازایستد از وزری ومهلت نمی دهد گفتن هرگاه که فراخ شود در وزری وبتحقیق که ما فرمان دهان سخنیم

فينا تنتشب فروعه وعلينا تهدلت اغصانه الا وان
در ما می پیوندد شاخهای سخن وبر ما آواز می دهد شاخهای سخن بدانکه بتحقیق

من البلاء الفاقة واشد من الفاقة مرض البدن واشد
از بلاء بی چیزیست وسخت تر از بی چیزی بیماری تن است وسخت تر

من مرض البدن مرض القلب الا وان من النعم سعة المال
از بیماری بدن بیماری دل است بدانکه بتحقیق از نعمتها فراخی مال است

وافضل

وافضل من سعة المال صحة البدن وافضل من صحة البدن
وافزون از فراخی حال درستی صحت تنست وافزون تر از تندرستی

تقوى القلب بحنكه الا وان من تورط في الامور من غير نظر
پرهیزکاری دل است بدانکه بتحقیق که درآورد در کارها بی آنکه نگاه کند

نگاه کند در عاقبت کارها ~~نظر~~ في العواقب فقد تعرض
در عاقبت کارها بتحقیق که برابر کند

لمقدحات النوايب الا وان اللبيب من استقبل وجوه الاراء
موبرندها ماتمها را بدانکه بتحقیق خردمند انست که برابر سازد رویهای اندیشها را

بفكر صايب ونظر في العواقب الا لا يعدلن احدكم عن
باندیشه راست ونگاه کند در آخرها بدانید که باید برنگردد یکی از شما از

القرابة يرى به الخصاصة ان يسدها بالذي لا يزيده
خویشاوندی که پدید آید باو درویشی مگر آنکه بربندد آن درویشی را بانچه زیاده نکند او را

ان امسكه ولا ينقصه ان انفقه الا وان اللسان الصادق
اگر نگاه دارد آنرا وکم نکرداند اورا اگر نفقه کند آنرا بدانکه بتحقیق زبان راست

يجعله الله للمرء في الناس خير يورثه من لا يحمده
میگرداند خدا از برای مرد در مردم بهتر که می اندازد از برای مرد آنرا که شکر او نمیکند اورد

الا وانه قد ادبر من الدنيا ما كان مقبلا واقبل منها
بدانکه بتحقیق پشت میکند بدنیا آنکه پیش می آید درو میکند بدنیا

ما كان مدبرا وازمعوا الرحال عباد الله الاخيار وباعوا
آنکه پس می افتد برداریه راه رفتن ای بندگان نیکو خدا وبفروشید

قليلا من الدنيا لا يبقى بكثير من الآخرة لا يفنى الا وقد
دنیا اندک را که نمی پاید باخرت بسیار که آخر نمی شود بدانید که

امرتهم بالظعن ودللتم على الزاد فتزودوا من الدنيا
بتحقیق فرمان یافته اید ودلالت کرده شده آیید بر توشه پس توشه بردارید از دنیا

ما تحرزون به انفسكم غدا الا وان الجهاد ثمن الجنة فمن
آنچه نتوانید نگاه داشتن بان نفس خود را فردا بدانید بتحقیق که غزا کردن بهای بهشت است پس هر که

جاهد نفسه ملكها وهي اكرم ثواب الله لمن عرفها الا وان
غزا کند با نفس خود صاحب بهشت میشود و بهشت گرامی‌ترین پاداش خداست از برای آنکس که بداند

شرايع الدين واحدة وسبله قاصدة فمن اخذ بها لحق
که بتحقیق راههای دین یکی است و راههای دین خواهنده و جوینده است پس هر که راههای دین بگیرد

وغنم ومن وقف عنها ضل وندم الا وان اهل البيت
برسد و بخشش خود گیرد و هر که بایستد از آن راهها گمراه و پشیمان شود بدانکه بتحقیق اهل بیت رسول خدا

ابواب الحلم وانوار الظلم وضياء الامم الا لا تستحيين من لا يتعلم
درهای حلم و روشنائیهای تاریکیها و روشنی مردمان اند بدانکه باید که شرم نکنند هر که نداند آنکه بیاموزد

فان قيمة كل امرء ما يعلم الا لا تستقبحن من تسأل عما لا يعلم
بتحقیق بهای هر کس آنست که بداند بدانکه باید که زشت نشمرد آنکس که از او پرسند از آنچه نداند

ان يقول لا اعلم الا فاعملوا والالسن مطلقة والابدان صحيحة
آنکه بگوید که نمی‌دانم بدانید پس عمل کنید و حال آنکه زبانها گشاده و تنها درستست

والاعمال لدنة والمنقلب فسيح والمجال عريض قبل ازهاق
و کردارها آسانست و جای بازگشت گشاده است و جای جنبش پهناست پیش از سر آمدن

الفوت وحلول الموت فحققوا عليكم حلوله لا تنتظروا قدومه
نیستی و فرود آمدن مرگ و سزاوار گردانید بر خود فرود آمدن مرگ را و انتظار بکشید رسیدن آنرا

الا وقد امرني الله تعالى بقتال اهل النكث والبغي والفساد
بدانکه بتحقیق فرموده است مرا خدای تعالی بجنگ کردن با شکنندگان و اهل ستم و تباه‌کاران

في الارض فاما الناكثون فقد قاتلت واما القاسطون
در روی زمین اما با پیمان شکنان بتحقیق جنگ کردم و اما با ظالمان و بیدادگران

فقد جاهدت واما المارقة فقد دوخت واما شيطان
بتحقیق غزا کردم و اما با بی‌دینان بتحقیق که شاخ شکستم و اما شیطان

الردهة

80

الردهة فقد كفيته بصعقة سمعت لها وجيب قلبه
بدکردار را بتحقیق بازداشتم باوازی که شنوانیدم باو و بدرون دل او

ورجة صدره الا وان الظلم ثلاثة فظلم لا يغفر وظلم لا يترك
و بجستن سینه او یعنی آنکه بتحقیق ستم بر سه گونه است یکی ستمی آنست که آمرزیده نشود و یکی ستمی آنست که گذاشته نشود باندرون سینه او

وظلم مغفور لا يطلب فاما الظلم الذي لا يغفر فالشرك بالله
و دیگر آنکست که آمرزیده میشود و بازخواست نمیشود اما ستمی که آمرزیده نشود انباز خدا داشتن است

لقول الله سبحانه ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر
چنانکه خدا گفته است بتحقیق که خدا نمی‌آمرزد آنرا که شرک بخدا آرد و می‌آمرزد

ما دون ذلك لمن يشاء واما الذي يغفر فظلم المرء
هر چه غیر اینست هر کرا خواهد و اما ظلمی که آمرزیده شود ظلم مرد است

نفسه عند بعض الهنات واما الظلم الذي لا يترك فظلم
بر نفس خود نزد بعضی از بدعمل اما ظلمی که نمی‌ماند و بازخواست دارد آن ظلم

العباد بعضهم بعضا العقاب هناك شديد ليس جرحا
بندگانست که بعضی بر بعضی کنند بازخواست اینجا است سخت نیست فاما جراحتی و زخمی نمی‌باید

بالمدى ولا ضربا بالسياط ولكنه ما يستصغر ذلك معه
بالت جراحت و زدن نمی‌بیند تازیانه‌ها ده و لیکن این ظلم کوچک نمی‌شمارند باو

فاعملوا عباد الله والخناق مهمل والروح مرسل في فينة
پس عمل نیکو کنید ای بندگان خدا حال آنکه گلو کسی نگرفته است و جان در بدنها روانست در هر چه

الارشاد وراحة الاجساد ومهل البقية وانف المشية
راه نمودن و آسایش تنها و در مهلت یافتن باندکی و در روانی خواست

وانظار التوبة وانفساح الجنة قبل الضنك والمضيق
و دیدن رو حاضری توبت و فراخی بهشت پیش از گرفتاری و تنگی

والروع والزهوق وقبل قدوم الغائب المنتظر واخذه
و بازگشتن کار و ریزیدن پیش از رسیدن غایب چشم داشته و گرفتن او را

العزيز المقتدر مما ورد من حكم امير المومنين علي ابن ابي طالب
خداعزيز توانا
عليه السلام في حرف الالف علي وزن افعل ويعبر عنها بالف التعظيم قال عليه السلام

بالف الاستفهام

اين العمالقة وابناء العمالقة اين الجبابرة اين اهل مداين
كجايند بادشاه بزرگ وپسران ايشان كجايند گردن كشان كجايند مردم شهرها

وابناء الجبابره
وپسران ايشان

الرس الذين قتلوا النبيين واطفوا نور المرسلين اين
رس كه ايشان ... كشتند پيغامبران را و ميرانيدند روشنايي پيغمبران مرسل را
كسان بودند كه

الذين عسكروا العساكر ومدنوا المداين اين الذين قالوا
كجايند آنكساني كه كشيدند لشكرها وساختند شهرها كجايند آنكسانيكه گفتند

من اشد منا قوة واكثر جمعا اين الذين كانوا احسن آثارا
كيست سخت تر از ما در قوت وتوانايي وبيشتر ست از ما دركرد آوردن مال ولشكر كجايند آنكسانكه بودند بهتر از روي اثر

واعدل افعالا واكنف ملكا اين الذين هزموا الجيوش
وعادل در كردارها وانكاه دارنده تر در مملكت وبادشاهي كجايند آنكساني كه شكستند لشكرها

وساروا بالوف اين الذين شيدوا الممالك ومهدوا المسالك
وگشتند با هزاران لشكر كجايند آنكساني كه محكم ساختند مملكتها را وگستردند راهها را

واغاثوا الملهوف واقروا الضيوف اين من سعى واجتهد
وفرياد رسيدند ناتوان ودرمانده را وخواندند مهمانان را كو آنكه شتابيد وجهد كرد

واعد واحتشد اين من بنى وشيد وفرش ومهد وجمع
واماده ساخت وحسرت برد كو آنكس كه ساخت بنا را ومحكم كردانيد وگسترد وپهن ساخت وگرد آورد

وعدد اين كسرى وقيصر وتبع وحمير اين من ادخر
وشمرد كو كسري پادشاه عرب وقيصر پادشاه روم وتبع پادشاه مشهور وحمير پادشاه معلوم كو آنكه بس اندوخت

واعتقد وجمع المال فاكثر اين من حصن واكد وزخرف
وبرهم بست وگرد آورد مال را وبسيار ساخت كو آنكه بناه ساخت وسخت كرد وآراست

وبجد

81

وبجد اين من جمع فاكثر واحتقب واعتقد ونظر
وبلند كرد كو آنكس كه گرد آورد وبسيار ساخت ونگاه داشت وبرهم بست ونگاه كرد

برعمه للولد اين من كان اطول منكم اعمارا واعظم
بخواست دل خود بفرزند كو آنكس كه بود دراز عمرتر از شما وبزرگتر باثرها

آثارا اين من كان اعد عديدا واكنف جنودا اين الملوك
باثرها كو آنكه بود كه شمرد اماده ساخت شماري چند وگرد آورد لشكرها كجايند پادشاهان

الاكاسرة اين بنو الاصفر والفراعنة اين الذين ملكوا من
عرب وعجم كجايند فرزندان پادشاه معلوم وفرعونان يعني پادشاهان كافر كجايند آنكسانيكه بدست آوردند از

الدنيا اقاصيها اين الذين دانت لهم الامم اين الذين
دنيا كنار تا كنار كجايند آنكساني كه فرومايه ايشان شدند مردمان كجايند آنكساني كه

بلغوا من الدنيا اقاصي الهمم اين تخدعكم كواذب
رسيدند از دنيا بمنتهاي همتهاي خود چون فريب داد شما را

الامال اين يغركم سراب الامال اين تذهب بكم المذاهب
اميدها دروغ چون فريب داد شما را آب نما يعني كور آب چون روانه ميشود بسوي شما روشها

اين تنتبه بكم الغياهب وتخدعكم الكواذب اين
چون آگاهي يابد بر شما تاريكيها وفريب مي دهد شما را دروغها بكجا

تنتهون ومن اين تؤتون واني تؤفكون وعلام تعمهون
ميرسد شما وميرويد شما واز كجا مي آييد شما وانكجا بهتان زده شديد وبراي چه نابينا شديد

وبينكم عترة نبيكم وهم ازمة الصدق والسنة الحق
وحال آنكه ميان شما فرزندان پيغمبر شما امام وپيشوا اند كه سر افسارها راستي وسنت درستي

اين تضل عقولكم وتزيغ نفوسكم استبدلون الكذب
بكجا كم ميشود خردهاي شما وبكجا ميگردد نفسهاي شما آيا بدل ميكنند دروغ را

بالصدق وتعتاضون الباطل بالحق اين القلوب
براستي وعوض ميدهد باطل را بحق كجاست دلهايي كه

التي وهبت لله وعوقدت على طاعة الله اين الذين اخلصوا
مي بخشند ازبراي خدا ودوابسته شده اند برفرمان خدا كجايند آنكساني كه پاكيزه گردانيده اند

اعمالهم لله وطهروا قلوبهم لمواضع نظر الله اين الموقنون
عملها خودرا ازبراي خدا وپاك ساختند دلهاي خودرا ازبراي انداختن چشم عنايت خدا كجايند براستي دانايان

الذين خلعوا سرابيل الهوى وقطعوا عنهم علائق
كه كنده اند پيراهنهاي آرزورا وبريده اند ازايشان پيوندها

الدنيا اين العقول المستصبحة بمصابيح الهدى اين
دنيارا كجايند عقلها روشن وافروخته بچراغهاي راه راست كجايند

الابصار اللامحة منار التقوى اين الذين زعموا انهم هم
ديدها بينا بنور پرهيزكاري كجايند آنكساني كه پنداشتند كه ايشانند

الراسخون في العلم دونا كذبا وبغيا علينا وحسدا
استوار وسخت دانا در دانش غيرما بدروغ وستم برما وحسودي

لنا ان رفعنا الله سبحانه ووضعهم واعطانا وحرمهم
ازبراي ما آنكه برداشت مارا خدايي كه پاكست او وبينداخت ايشانرا وبداد بما وايشانرا محروم ساخت

وادخلنا واخرجهم بنا يستعطى الهدى ويستجلى العمى
ودرآورد مارا وبيرون كرد ايشانرا بما داده شد راه راست وروشن كرده شد كوري

لا بهم ايسرك ان تلقى الله غدا في القيمة وهو عليك راض
نه بايشان آيا شاد ميگرداند ترا آنكه برسي بخدا فرداي قيامت وخدا برتو خشنود باشد

غير غضبان كن في الدنيا زاهدا وفي الاخرة راغبا وعليك
نه خشمناك برتو باش در دنيا پرهيزكار ودر آخرت آرزومند وبرتو باد

بالتقوى والصدق فانهما جماع الدين والزم اهل الحق
كه پرهيزكار باشي وراست بدرستي كه آن هردو گردآورنده دين اند وهمراه شو با اهل حق

واعمل عملهم تكن منهم ايسرك ان تكون من حزب الله
وبكن عمل ايشانرا تا باشي از ايشان آيا شاد ميسازد ترا آنكه باشي از گروه خدا كه

الغالبين اتق الله سبحانه في كل امرك فان الله مع الذين
غالبند برهمه بترس ازخدايي كه پاكست او درهر كار خود بتحقيق كه خدا با آنكسانيست كه

اتقوا والذين هم محسنون اولستم ترون اهل الدنيا
بپرهيزند وبا آنكساني كه ايشان نيكوكارانند آيا نمي بينيد كه اهل دنيا

يمسون ويصبحون على احوال شتى فميت يبكى وحي يعزى
شبانگاه وبامداد ميكنند بحالهاي گوناگون يكي مرده ايست كه ميگريند وزنده ايست

وصريع مبتلى وعائد يعود وآخر بنفسه يجود وطالب
كه [illegible] يكي افتاده سرگرفتار يكي بيمار پرسي است وديگري جان ميدهد ويكي در طلب
كه بيمار پرسي ميكند

للدنيا والموت يطلبه وغافل ليس بمغفول عنه وعلى
دنياست وحال آنكه مرگ اورا ميطلبد وغافل است كه نيست غافلي ازو وبر پي

اثر الماضين ما يمضي الباقين مما ورد من حكم امير المؤمنين
پي گذشتگان ميروند پس ماندگان

علي ابن ابي طالب عليه السلام في حرف الالف على وزن

افعل ويعبر عنها بالف التعظيم قال عليه السلام اعقلكم اطوعكم اعلمكم
خردمندتر شما فرمان بردارتر شما داناتر شماست

اخوفكم ارحمكم ازهدكم احياكم احلمكم اغناكم اقنعكم
ترسناكتر شما مهربانتر شما پرهيزكارتر شماست شرمگين تر شما بردبارتر شما توانگرتر شماست خرسندتر شماست

اشقاكم احرصكم ابركم اتقاكم اعفكم احياكم انجحكم
بدبخت تر شما آرزومندتر شماست نيكوكارتر شما پرهيزكارتر شماست پارساتر شما كامكارتر شماست

اصدقكم اكيسكم اورعكم اسمحكم اربحكم اخسركم اظلمكم
راستتر شماست زيركتر شما پارساتر شماست آسانگيرتر شما سودمندتر شماست زيانكارتر شماست ستمكارتر شماست

اخوفكم اعرفكم اغنى الغنا العقل اعظم المصائب الجهل
ترسناكتر شما شناساتر شماست تواناتر توانگري خرد است بزرگتر مصيبتها نادانيست

اصدق شئ الاجل اكذب شئ الامل احسن شئ الخلق اقبح
راست‌تر چیزی مرگ و وعده مرگ است دروغ‌تر چیزی امید است بهتر چیزی خوی نیکست زشت‌تر

شئ الخرق افقر الفقر الحمق اجل شئ الصدق افضل
چیزی ابلهیست ناچیزتر چیزی کم‌خردیست بزرگتر چیزی راستیست افزونتر

شئ الرفق الكيس التقوى اهلك شئ الهوى
چیزی نرمیست بهتر زیرکی پرهیزکاریست تباه‌تر چیزی آرزوست

اوحش الوحشة العجب اقبح الخلايق الكذب افضل من
بدتر ناشناسی خودپسندیست زشت‌تر خلقی از خلقها دروغ است افزونتر از

طلب التوبة ترك الذنب اقبح البذل السرف ادوا الداء
جستن توبه ترک گناه است زشت‌تر دادنی اسرافست بدتر دردی

الصلف اشرف الخلايق الوفاء اعظم البلاء انقطاع الرجاء
لافست برتر خوی از خویها وفاست بزرگتر بلایی بریدن امیدست

اعقل الناس من اطاع العقلاء اغنى الناس القانع افقر
خردمندترین مردمان آنست که فرمان برد خردمندان را توانگرترین مردمان خرسند است بی‌چیزترین

الناس الطامع افضل العقل الرشاد احسن القول السداد
مردمان طمعکارست افزونترین خردی راه بردنست بهترین سخنی سخن درست است

اكبر الحسب حسن الخلق اكبر البر الرفق افضل الدين اليقين
بزرگتر گوهری خوی نیکوست بزرگتر نیکویی نرمیست افزونتر دینی راست دانی است

افضل السعادة استقامة الدين افضل الايمان الاحسان
افزونتر سعادتی راستی دین است افزونتر ایمانست نیکویی کردن

اقبح الشيم العدوان افضل العبادة الزهادة افضل
زشت‌تر کرداری ستم است افزونتر بندگی پرهیزکاریست افزونتر

العبادة غلبة العادة اضر شئ الشرك ايسر الرياء الشرك
بندگی دست یافتن بر خوست زیانکارتر چیزی شرکست بخدا اسانتر ریاکاری شرکست بخدا

اقبح

83

اقبح شئ الافك اسعد الناس العاقل افضل الملوك العادل
زشت‌تر چیزی بهتان است نیکبخت‌تر مردمان خردمندست افزونتر پادشاهی از پادشاهان عادلست

اهلك شئ الطمع املك شئ الورع افضل النعم العقل
تباه‌کننده‌تر چیزی طمع است و پادشاه‌تر چیزی پرهیز است افزونتر نعمتی خردست

اسوء السقم الجهل اسنى المواهب العدل اضر شئ الحمق
بدتر بیماری جهل است بلندتر بخششی از بخششها عدلست زیانکارتر چیزی کولی

اسوء شئ الخرق افضل العدد الاستظهار افضل
بدتر چیزی کولی است افزونتر پناهی هم‌پشتی است افزونتر

التوكل الاستغفار افضل السخاء الايثار انفع شئ
توکلی آمرزش خواستن است افزونتر جوانمردی با شیدن مال است سودمندترین چیزی

الورع اضر شئ الطمع افضل الذخر الهدى اوفى جنة
پارسایی است زیانکارتر چیزی طمع است افزونتر پس‌اندوزی راه یافتن است آسانتر سپری

التقوى اسعد الناس العاقل اشقى الناس الجاهل
پرهیزکاریست نیکبخت‌ترین مردمان خردمندست بدبخت‌ترین مردمان نادانست

احسن اللباس الورع اقبح الشيم الطمع افضل الصبر
بهترین پوششی پارسایی است زشت‌تر کرداری طمع است افزونتر شکیبایی

التصبر اقبح الخلق التكبر اشجع الناس اسخاهم
شکیبیدنست زشت‌تر خویی تکبر است دلیرترین مردمان جوانمردترین ایشانست

اعقل الناس احياهم اعظم الشرف التواضع افضل
خردمندترین مردمان شرمناکتر ایشان است بزرگتر برتری فروتنی است بزرگتر

الذخر الصنايع افضل الشرف الادب افضل الملك
پس‌اندوزی نیکوییهاست افزونتر برتری ادبست افزونتر ملکی

ملك الغضب افضل الايمان الامانة اقبح الاخلاق الخيانة
ملک خشم است یعنی بدست آوردن خشم است افزونتر ایمانی امانتست زشت‌تر خویی از خویها خیانت است

افضل العبادة الفكر اقوي عدد الشدايد الصبر امقت
افزونتر بندگي انديشه كردنست سخت تر پناهي در سختيها شكيبايي است دشمن

الناس العيّاب اقل الناس المرتاب الام الناس
ترين مردمان عيبت كننده است كمترين مردمان بدگمانست پست ترين مردمان

المغتاب احمق الحمق الاغترار احسن الكرم الايثار
عيبت كرده است بدتر گولي فريب خوردنست بهتر كرمي باشيد مالست

اقبح العي الضجر اسوء القول الهذر افضل السبيل الرشد
زشت تر درماندگي تنگدلي است بدتر گفتاري بيهوده گويي است افزونتر راهي راه راستي است

الام الخلق الحقد اطيب العيش القناعة اشرف الاعمال
پست تر خوي بداندوريست پاكيزه تر زندگاني خرسنديست برتر عملي از عملها

الطاعة اقرب شيء الاجل ابعد شيء الامل اول الزهد
فرمانبرداريست نزديكتر چيزي وعده مرگست دورتر چيزي اميدست اول روگرداني

التزهد اول العقل التودد اشرف العلم اقبح الشيم
روگردانيدن است از دنيا سر خرد دوستي ورزيدنست افزونتر برتري دانش حلم است زشت تر كرداري

الظلم اعجل الخير ثوابا البر اشد شيء عقابا الشر اعجل
ستم است شتابانتر خيري بثواب نيكوييست سخت تر چيزي از روي عقوبت بديست شتابانتر

شيء صرعة البغي اسوء شيء عاقبة الغي احسن المكارم الجود
چيزي بافتادگي ستم است بدتر چيزي از روي عاقبت گمراهيست بهترين نيكوكاري بخشش است

اسوء الناس عيشا الحسود اشد القلب غلا اقلب الحقود
بدترين مردمان در زندگاني حسودي كننده است سخت تر دل از روي ناپاكي دل بداندرون است

انفع العلم ما عمل به افضل العمل ما اخلص فيه افضل
سودمندتر علمي آنست كه عمل كرده شود بدو افزونتر عملي آنست كه نيت پاك كرده شود در آن افزونتر

المعرفة معرفة الانسان نفسه اعظم الجهل جهل الانسان
شناختني شناختن آدمي است نفس خود را بزرگتر ناداني ناداني آدمي است

امر

امر نفسه اعقل الناس محسن خايف اجهل الناس مسيء
كار نفس خود را خردمندترين مردمان نيكوكار ترسناكست نادانترين مردمان بدكردار

مستانف اسوء الصدق النميمة اقطع الغش غش الائمة
كه بدكرداري را از سر گيرد بدتر راست گويي سخن چيني است بريده تر تيره دروني است تيره دروني با امامان

اعظم الخيانة خيانة الامة اقبح الصدق ثناء الرجل على
بزرگتر خيانتي خيانت است با مردمان زشت تر راستي ستايش مردست بر

نفسه افضل الجهاد مجاهدة المرء نفسه انجح البضايع
نفس خود افزونتر غزاي غزا كردنست مرد را با نفس خود سودمندتر سرمايه

اصطناع الصنايع افضل الذخاير حسن الصنايع ما وافق
نيكويي كردنست بنيكوييها افزونترين پس اندوزها نيكو كردارهاست موافق

الشرايع افضل العقل الادب اكثر المكاره فيما لا يحتسب
دينها باشد افزونتر خردي ادبست بيشتر بديها در آنست كه آنرا بشمار در نيارند

اشرف حسب حسن ادب احضر الناس جوابا من لم
برتر گوهري نيكويي ادبست حاضرجوابترين مردمان آنست كه

يغضب اشرف الغنى ترك المنى امنع حصون الدين
خشمناك نگردد برتر توانگري گذاشتن آرزوهاست سخت تر حصاري از حصارهاي دين

التقوى افضل المال ما استرق به الاحرار افضل البر
پرهيزكاريست افزونتر مال آنست كه برده سازند بآن آزادگان را افزونترين نيكويي

ما اصيب به الابرار افضل الاموال ما استرق به الرجال
آنست كه رسانيده شود بآن نيكوكاران را افزونتر مالي از مالها آنست كه برده ساخته شود بآن مردان را

افضل المال ما اكتسب من حله افضل البر ما اصيب به
افزونترين مال آنست كه بدست آورده شود از حلال آن افزونتر نيكويي آنست كه رسانيده شود

اهله افضل العمل ما اريد به وجه الله افضل المعروف
بآن صاحب آنرا افزونتر عمل آنست كه خواسته شود بآن روي خدا را افزونتر نيكويي

غاثة الملهوف احق الناس من يونس به الودود المالوف
فریاد رسیدن درمانده است سزاوارترین مردمان که خو گرفته شود باو دوست دار دلجو انست

وافق القسم صحة الجسم ابعد الهمم اقربها من الكرم
سازکارتر بخششها تندرستی است دورترین همتها دورتر انست بکرم بخششها

اشد المصايب سوء الخلق اهنا العيش اطراح الكلف
سخت‌ترین ماتمها بدی خوست گواراتر زندگانی انداختن وابستگیهاست

اكبر البلاء فقر النفس اعظم ملك ملك النفس اعلا مراتب
بزرگتر بلاهی درویشی نفس است بزرگتر خداوندی خداوندی نفس است بلندترین پایها

الكرم الايثار اكبر الاوزار تزكية الاسرار اصعب السياسات
کرم باشیدن بزرگترین گناهها پاکیزه داشتن بدانست سخت‌ترین سیاستها

نقل العادات افضل الطاعات هجر اللذات الام البغي
گردانیدن خوبهاست افزونتر فرمانبرداریها دوریست از لذتها ترساننده‌ترین ستمیست

عند القدرة احسن الجود عفو بعد مقدرة انفع الكنوز
نزد توانایی باشد بهتر بخششی درگذشتن است بعد از توانایی سودمندترین گنجها

محبة القلوب اعادة الاعتذار تذكير بالذنوب افضل الصبر
دوستی دلهاست بسر گفتن عذرها یاد دادن گناهانست افزونتر شکیبایی انست که

عند مر الفجيعة افضل الصنيعة مزيد الصنيعة احسن العدل
نزد تلخی سوزش سوزانیده باشد افزونترین نیکوکرداری افزودن کردار نیکوست بهترین عدل

نصرة المظلوم اعظم اللوم حمد المذموم انفذ السهام دعوة
یاری کردن ستم رسیده است بزرگترین ناکسی ستودن نکوهیده است گذرانترین تیرها تیر دعای

المظلوم اقوى الوسايل حسن الفضايل اسوء الخلايق التخلي
مظلوم است سخت‌ترین دستاویزها خوبی زیادتیهاست در دانش بدترین خویها و ارایستگی است

بالرذايل احسن الشيم شرف الهمم افضل الكرم اتمام النعم
بخواریها بهترین کردارها برتری همتهاست افزونتر کرمی تمام دادن نعمتهاست

اوقر

اوقر البر صلة الرحم اكبر الحمق الاغراق في المدح والذم
گرانتر نیکویی پیوستن است بخویشی بزرگتر گولی بسیار در رفتن است در ستایش و نکوهش

اشرف المروة حسن الاخوة افضل الادب حفظ المروة
برتر مروتی خوبی برادریست افزونتر ادبی نگاهداشتن مردمی است

اعقل الناس اعذرهم للناس افضل الناس انفعهم
خردمندترین مردمان عذرخواه‌ترین ایشان است مردمان افزونتر مردمان سودرساترین

للناس اسعد الناس العاقل المومن افضل الناس السخي
ایشانست نیکبخت‌ترین مردمان خردمند مسلمان است افزونترین مردمان جوانمرد

الموقن افضل الايمان حسن الايقان افضل الشرف بذل
درست دانست افزونتر ایمانی خوبی درست دانی است افزونتر برتری در کار کردن

الاحسان احسن شيء الورع اسوء شيء الطمع انفع المواعظ
نیکوییست بهترین چیزی پارسایی است بدترین چیزی طمع است سودمندترین

ما ردع احسن ملابس الدين الحياء افضل الطاعات
آنست که باز دارد بهترین پوششها دین شرم است افزونترین فرمانبرداریها

الزهد في الدنيا اعظم الخطايا حب الدنيا احسن افعال
ترکست در دنیا بزرگترین گناهها دوستی دنیاست بهترین کردارها

ذوي المقتدر العفو افضل العقل مجانبة اللهو اجمل
توانایی دهش است درگذشتن است از گناه افزونترین خردها دوریست از بازی مطرب زیباترین

افعال ذوي القدرة الانعام اقبح افعال المقتدر الانتقام
کارهای خداوندان توانایی دهش است زشت‌ترین کارهای توانا کینه جوییست

اعظم الوزر منع قبول العذر اقبح العذر اذاعة السر
بزرگترین گناهی بازداشتن است از پذیرفتن عذر زشت‌تر بیوفایی فاش کردن سر است

ازين الشيم الحلم والعفاف افحش البغي البغي على الالاف
آراسته‌ترین کردارها بردباری است و نهفتگی زشت‌تر ستمی ستم است بر پیوند جوی

اشرف المؤمنين اكثرهم كيسا افضل الملوك اعفهم نفسا
برترین مسلمانان بیشترین ایشانست در زیرکی افزون ترین پادشاهان پارساترین ایشانست در نفس

اقبح شيء جور الولاة اقطع شيء ظلم القضاة افضل الكنوز
زشت ترین چیزی ستم فرمان دهانست برنده ترین چیزی ستم قاضیانست افزون ترین گنجها آزاده

حر يدخر احسن السمعة شكر ينشر اعدل الخلق اقضاهم
آزاده ایست بس اندوزی کند بهترین خوشنامدی شکر خواست آشکارا کرده شود عادل ترین مردمان حکم کننده ترین ایشانست

بالحق اصدق القول ما طابق الحق افضل الزهد احسن
براستی راست گفتاری آنست که برابری کند با حق افزون ترین زهدی بهترین

الصدق بالوفاء بالعهود افضل الدواء ترك المنى اقرب الآراء من النهى
راستی و وفا کردنست بعهدها افزونتر درمانی گذاشتن آرزوهاست نزدیکترین اندیشها بخرد

ابعدها من الهوى احسن الاحسان مواساة الاخوان
دورتر آنهاست از آرزوهای بهترین نیکوئی آسان گرفتن است با برادران

افضل العدد ثقاة الاخوان انفع الذخاير صالح الاعمال
افزونتر پناهها برادران استوارند سودمندترین پس اندوزی عملها راست است

احسن المقال ما صدقه افضل الورع حسن الظن افضل
بهترین گفتارها آنست که راست گوید آنرا افزونترین پارسایی نیکویی گمان است افزونترین

العطاء ترك المن اقرب القرب مودات القلوب افضل الصبر
دهش گذاشتن منت است نزدیکتر نزدیکی دوستیهای دلهاست افزونترین

الصبر عن المحبوب ابعد البعد تناى القلوب اطهر
شکیبائی است از دوست دورترین دوریها دوری دلهاست پاکترین

الناس اعراقا احاسبهم اخلاقا احسن الناس ذماما
مردمان در نژاد نیکان ایشانست از روی خویها بهترین مردمان در پیش نهاد

احسنهم اسلاما افضل العبادة عفة البطن والفرج اسبق
بهترین ایشانست در مسلمانی افزونتر بندگی نهفته داشتن شکم و عورت است دوترین

احفى الزهد احسن المروة حفظ الود
بهترین مردی نگاه داشتن دوستیست پنهان زانست
افضل الامانة الوفاء بالعهد افضل
افزونترین امانتها است وفا کردن است بعهد افزونترین
الجود بذل الموجود صح
بخشش ذرکار کرده هستیهاست

مایکون

مايكون للحرج اقرب مايكون الفرج اجل الناس من وضع نفسه
آنچه می باشد سختی نزدیکترست بآنچه می باشد خرمی بزرگترین مردمان آنست که بیند از نفس خود را

اقوى الناس من قوي على نفسه افضل الغنى ما صين به
استوارترین مردمان آنست که استوار شود بر نفس خود افزونتر توانگری آنست که نگاه دارد بآن

العرض افضل المال ما قضي به الفرض ازكى المال ما اشتري
ناموس را افزونتر مال آنست که گذارده شود بآن فرض را پاکتر مالی آنست که خریده شود

به الآخرة اسرع شيء عقوبة اليمين الفاجرة احسن
بآن آخرة را شتابنده تر چیزی بازخواست بازخواست سوگند دروغست بهتر

شكر المنعم الانعام بها احسن ملابس الدنيا رفضها اصعب
شکر منعم دادنست نعمتها را بهترین پوششها دنیا یاد کردنست از دنیا سختترین

المرام الطلب ما في ايدي اللئام اشرف الصنايع اصطناع
آرزوئی خواستن آنچیزاست که در دستهای ناکسانست برترین کردارها نیکوئیست با

الكرام اهناء الاقسام القناعة وصحة الاجسام اقدر
نیکوکاران گواراترین بخششها خرسندیست و درستی تنها تواناترین

الناس على الصواب من لم يغضب املك الناس لسداد
مردمان بر راستی آنکس است که خشم نگیرد فرمان رواترین مردمان مرا اندیشه بربسته را

الراي كل مجرب اجل المعروف ما صنع الى اهله اطيب المال
هر آزماینده ایست بزرگتر نیکوئی آنست که کرده شد با اهل آن پاکترین مالی

ما اكتسب من حله افضل من اكتساب الحسنات اجتناب
آنست که بدست آورده شود از حلال آن افزونتر از بدست آوردن نیکوییها دور نمودن است

السيئات اول الحكمة ترك اللذات وآخرها مقت الفانيات
از بدیها سر حکمت ترک لذتهاست و پایان حکمت دشمن داشتن چیزهای فانی است

اكبر الناس الا اقلهم للموت ذكرا اطول الناس املا
بزرگترین مردمان از روی خویش و کمترایشانست در یاد مرگ درازترین مردمان در امید

اسواهم عملاً واحب العباد الی الله تعالی المتاسی بنبیه صلی الله
بدتر ایشان است در عمل دوست ترین بندگان بسوی خدا غمخوار است برای پیغمبر خدا درود باد

علیه وآله وسلم والمقتص اثره اولی الناس بالانبیاء علیهم
بر و باد و بر آل او و روندۀ از پی دوست ترین مردمان به پیغمبران بر ایشان باد

السلام اعلمهم بما جاؤا به اقرب الناس من الانبیاء
سلام خدا داناتر ایشان است بآنچه آمده است بآن نزدیکترین مردمان به پیغمبران

علیهم السلام اعلمهم بما امروا به احسن الناس عیشاً
بر ایشان باد سلام خدا داناتر ایشان است بآنچه امر کرده اید بآن بهترین مردمان در زندگانی

من عاش الناس مردمان در افزونی داد او افزونترین
آنست که زندگانی کنند مردمان

بادشاهان فی فضله افضل الملوك سجیة من عم الناس
در افزونی داد او افزونترین بادشاهان در کردار نیک آنست که فرا شد بهم مردمان

بعدله اولی الناس بالعفو اقدرهم علی العقوبة ابصر الناس
بداد خود سزاوارترین مردمان بگناه بخشیدن تواناتر ایشان است بر باز خواست بیناترین مردمان

من ابصر عیوبه واقلع عن ذنوبه اولی الناس بالنوال
آنست که بیند عیبهای خود را و بر کند از گناهان خود سزاوارترین مردمان بر بخشش

اغناهم عن السوال افضل النوال ما وصل قبل السوال
توانگرترین ایشانست از خواست افزونترین بخشش آنست که برسد بیش از خواست

اولی الناس بالرحمة احوجهم الیها افضل الاعمال ما اکرهت
سزاوارترین مردمان بمهربانی محتاج ترین ایشان است بمهربانی افزونترین کردارها آنست که دشوار کشند

النفس علیها احق الناس بالاسعاف طالب العفو
نفس بران سزاوارترین مردمان بروا کردن حاجت ایشان طلبکار بخشودنست

ابعد الناس عن الصلاح المستهتر عن اللهو احق من
دورترین مردمان از راستی آرزو جوینده است از بازی سزاوار کسی که

بروت

برّوت من لا یغفل برّك احق من شكرت من لا یمنع
نیکویی کن باو آنکسی است که غافل نشود از نیکویی تو سزاوار است کسی که ستایش کنی او را آنست که باز ندارد

مزیدك احق من ذکرت من لا ینساك اولی من احببت
افزونی ترا سزاوارتر کسی که یاد کنی او را آنکسی است که فراموش نکند ترا سزاوارتر کسیکه دوست داری او را

من لا یقلاك ارضی الناس من كانت اخلاقه رضیة
آنکسی است که فرو نگذارد ترا خشنودترین مردمان آنست که باشد خوبها پسندیده او را

اعقل الناس ابعدهم عن كل دنیة اقوی الناس من
خردمندترین مردمان دورترین ایشان است از هر ناکسی تواناترین مردمان آنست که

غلب هواه اکیس الناس من رفض دنیاه اربح الناس
بر سر آید از آرزوی خود زیرکترین مردمان آنست که بر کند از دنیای خود سودمندترین مردمان

من اشتری الدنیا بالاخرة اخسر الناس من رضی الدنیا
آنکسی است که بخرد دنیا را باخرت زیانکارترین مردمان آنست که راضی شود بدنیا

عوضاً عن الاخرة افضل القلوب قلب حشی بالفهم اعلم
در عوض آخرت افزونترین دلها دلی است که پر باشد بدریافت داناترین

الناس المشتهر بالعلم اعجز الناس من عجز عن الدعاء
مردمان آنست که مشهور باشد بدانش ناتوانترین مردمان آنست که ناتوان باشد از دعا

اعظم المصایب والشقاء الوله بالدنیا اصل قوة القلب
بزرگترین ماتمها و بدبختی بیخود شدنست از برای دنیا بیخ نیروی دل

التوکل علی الله اصل صلاح القلب اشتغاله بذکر الله اصل
تکیه کردنست برخدا اصل درستی دل مشغول شدنست بیاد خدا اصل

الصبر حسن الیقین بالله اصل الرضا حسن الثقة
شکیبائی خوبی درست دانی خداست اصل ایمان خشنودی خوبی اعتماد است

بالله اصل الزهد حسن الرغبة فیما عند الله اصل الایمان
برخدا اصل ترک دنیا خوبی روی آوردنست در آنچه نزد خداست اصل ایمان

حسن التسليم لامر الله اصل الاخلاص الياس فيما في ايدي الناس
خوبي كردن نهادن است امر خدا را اصل پاك دروني نوميد بيست در دستهاى مردمانست

أحمق الناس من ظن انه اعقل الناس افضل الناس
كولى ترين مردمان انكس است كه كمان برد كه او عاقل ترين مردمانست افزونترين مردمان انكس است

من شغلته معايبه عن عيوب الناس افضل الناس
كه مشغول سازد اورا ياد عيبهاى اورا از عيبها مردمان افزونترين مردمان

من جاهد هواه احزم الناس من استهان بامر دنياه
انكس است كه نبرد كند با آرزوى خود اكاه ترين مردمان انكس است كه خوار داشتي كند بكار دنيا

أصل العقل الفكر وثمرته السلامة اصل الشرة الطمع
بنياد خرد انديشه است وميوه خرد رستكاريست بنياد آز طمع است

وثمرته الملامة اصل العزم الحزم وثمرته الظفر اولى
وميوه آن سرزنش است اصل روي براه راست آوردن آگاهى است وميوه ان فيروزيست سزاوار ترين

الناس بالحذر اشكرهم من الغير اصل الورع تجنب الاثام
مردمان بكناره جويي رستكارترين من الغير از كردشها زمانه بنياد پارسايي دوريست از كناهان

والتنزه عن الحرام اصل السلامة من الزلل الفكر قبل
وپاكيست از حرام بنياد رستكاري از لغزيدن انديشه كار است پيش از

الفعل والتروية قبل الكلام اصل الزهد اليقين وثمرته
كاركردن وبينايي پيش از سخن بنياد روكردانيدن از دنيا درست دانستن وميوه آن

السعادة اعظم الناس سعادة اكثرهم زهادة اصل المروة
نيكبختي است بزركترين مردمان از روى نيكبختي بيشترين ايشان است در كذشتن از دنيا بنياد مردمي

الحياء وثمرتها العفة اشرف المروة ملك الغضب واماتة
شرم است وميوه آن نهفتكى است برتر مردمي بدست آوردن خشم است وميرانده

الشهوة افضل الناس من تنزهت نفسه وزهدت عن غنية
آرزوست افزونترين مردمان انكس است پاك سازد نفس خود را وروى بكرداند از توانكرى

افضل

افضل الناس من كظم غيظه وحلم عن قدرة افضل الحكمة
افزونترين مردمان انكس است كه فرو خورد خشم خود را وبردبارى كند از روى توانايى افزونتر حكمت

معرفة الانسان نفسه ووقوفه عند قدره افضل معروف
شناخت آدمي است نفس خود را وايستادن آدمي است نزد اندازه خود افزونتر نيكويى

اللئيم منع اذاه اقبح افعال الكريم منع عطاه احسن العلم
ناكس باز داشتن اوست رنجانيدن زشت ترين كارها نيكوكار باز داشتن اوست دهش خود را بهتر علمى آنست

ماكان مع العمل احسن الصمت ماكان من الزلل افضل
باشد با عمل بهتر خاموشي آنست كه باشد از لغزيدن افزونتر

عدة الصبر على الشدة افضل الناس منه من بدى بالمودة
پناهي شكيبايي است بر سختي افزونترين مردمان در منت انكس است اشكارا كند دوستى را

افضل السخاء استحياؤك من الله اقبح الظلم منعك حقوق
افزونترين جوانمردي شرم كردن توست از خداى زشت ترين ستمها باز داشتن تست حقهاي خدا را

الله احسن الحياء استحياؤك من نفسك افضل الادب
خدا را بهترين حيايي شرم كردن تست از نفس خود افزونترين ادبي انست

ما بدأت به نفسك افضل المروة احتمال جنايات الاخوان
كه بنياد كني بنفس خود افزونتر مردمي برداشتن كناهها ى برادرانست

افضل العلم ما ظهر من الجوارح والاركان اوضع العلم
افزونتر دانشي انست كه اشكارا شود از اعضا وهر جانب آدمي پست تر علمى انست

ما وقف على اللسان ابغض الخلائق الى الله الشيخ الزاني
كه بازايستد بر زبان دشمن ترين آفريدها بسوى خدا پير زناكننده است

احسن من استيفاء حقك العفو عنه اعلم الناس بالله
بهتر از كرفتن حق تو دركذاشتن است از حق خود داناترين مردمان بخدا

سبحانه اخوفهم منه اغبط الناس المسارع الى الخيرات
كه پاكست او ترسناكترين ايشانست از خدا سودمندترين مردمان رشتابنده ترايشان است بنيكويها

ابلغ العظاة الاعتبار بمصارع الاموات اسرع المودات انقطاعا
رساترين پندها گرفتن پنداست مردگان بافتادگيها مردگان شتابانترين دوستيها بدانست

مودات الاشرار اكبر الاوزار تزكية الاشرار اكثر الناس معرفة
دوستيها بدانست بزرگترين گناهها پاك داشتن بدانست بيشتر شناخته ترين مردمان

لنفسه اخوفهم لربه انصح الناس لنفسه اطوعهم لربه
نفس خودرا پرسنده ترين ايشانست پروردگار خودرا نصيحت دهنده ترين مردمان نفس خودرا فرمان بردارتر پروردگار خودرا ايشانست

ابغض الخلايق الى الله المغتاب اكبر الصواب في صحبة اولي
دشمن ترين آفريدها بسوي خدا عيبگوست بزرگتر راستي در همراهي خداوندان

النهى والالباب اعلم الناس بالله ارضاهم بقضايه اعظم
خردهاست داناترين مردمان بخدا خشنودتر ايشانست بفرمان او بزرگترين

الذنوب عند الله امر ذنب عليه عامله اول اللهو لعب
گناهان نزد خدا گناهي است كه سخت ايستد بران كننده آن گناه سر بيهودگي بازيست

وآخره حرب اول الشهوة طرب واخرها عطب اصل الورع
وآخران جنگ است سر آرزو خرمي است وآخران تباهي است بنياد پارسايي

تجنب الشهوات افضل الطاعات العزوف عن اللذات
دوري جستن است آرزوها افزونترين فرمان برداريها دل كرداينده است از مزها

ازرى بنفسه من استشعر الطمع افسد دينه من تعزى
عيب آورد برنفس خود آنكسي است كه پيشه سازد طمع را تباه كند دين خودرا آنكسي كه برهنه شود

عن الورع ادمان تحمل المغارم يوجب الجلالة اعتاب الزيارة
از پارسايي پيوسته برداشتن بار تاوانها لازم ميكرداند بزرگي را بس انداختن رفتن بديدن مردم

امان من الملامة اشد الذنوب عند الله سبحانه ذنب
ايمني است از سرزنش سخت ترين گناهان نزد خداي كه پاكست او گناهي است

استهان به راكبه اعظم الذنوب عند الله سبحانه ذنب صغر
خوار شود بان كننده آن بزرگترين گناهي نزد خداي كه پاكست او گناهي است كه كوچك مي نمايد

عند

89

عند صاحبه اجلى النوال ازكى المكاسب كسب الحلال
نزد صاحب آن گناه روشن تر بخشش دهش پاكترين دست رنجها بدست آوردن حلال

افضل الاموال احسنها اثرا عليك اسرع المعاصي عقوبة
افزونترين مالها بهترين آنهاست در پديد آمدن نيكوئي آن برتو شتابانتر گناهان در باز خواست از تو بر

ان تبغي على من لا يبغي عليك اعقل الناس اطوعهم لله
آنست كه ستم كني برانكس كه ستم نكند برتو خردمندترين مردمان فرمان بردارتر ايشانست مر خدايي را

سبحانه اعظم الناس علما اشدهم خوفا لله سبحانه
كه پاكست بزرگترين مردمان در دانش سخت تر ايشانست از روي ترس از خداي كه پاكست

افضل العبادة سهر العيون بذكر الله سبحانه اقوى
افزونترين بندگي بيداري چشمهاست بياد خدا كه پاكست تواناترين

الناس ايمانا اقواهم توكلا على الله سبحانه ادل شيء
مردمان در روي ايمان تواناتر ايشانست از روي توكل برخداي كه پاكست او نماينده ترچيزي

على غزارة العقل حسن التدبير افضل الناس رايا
بر هستي خوبي گوهر خرد خوبي انديشه است افزونترين مردمان در انديشه

من لا يستغني عن مشير افضل الجود ايصال الحقوق
آنكس است كه بي نياز نباشد از مشورت كننده افزونتر بخشش رسانيدن حقهاست

الى اهلها اقبح البخل منع الاموال عن مستحقها افضل
بسوي صاحب حقها زشت تر بخيلي بازداشتن مالهاست از مستحقها افزونترين

المروة استبقاء الرجل ماء وجهه اشقى الناس من
مردمي باز داشتن مردست آب روي خودرا بدبخت ترين مردمان آنكه

باع دينه بدنياه اعلم الناس بالله اكثرهم خشية لله
بفروشد دين خودرا بدنياي خود داناترين مردمان بخدا بسيار ترسي ايشانست از براي خدا

احب العباد الى الله سبحانه اطوعهم له احق الناس بالرحمة
دوست ترين بندگان بسوي خدايي كه پاكست فرمان بردارتر ايشانست مرخدارا برحمت سزاوارتر مردمان

عالم يجري عليه حكم جاهل وكريم يستولي عليه لئيم وبر يسلط
عليه فاجر. امقت العباد الى الله سبحانه الفقير المزهو
والشيخ الزاني والعالم الفاجر. افضل العدد اخ وفي
وشقيق زكي. ابعد الخلايق من الله تعالى البخيل الغني
اكثر الناس حمقا الفقير المتكبر. ابغض العباد الى الله سبحانه
العالم المتجبر. احسن المكارم عفو المقتدر وجود المفتقر
اكبر الكلفة تعنيك فيما لا يعنيك. اكبر العيب ان تعيب غيرك
بما هو فيك. اقل شي الصدق والامانة. اكثر شي الكذب
والخيانة. اعدل السيرة ان تعامل الناس بما تحب ان يعاملوك
به. اجور السيرة ان تنتصف من الناس ولا تعاملهم بمثله. افضل
الناس بانبياء الله اقولهم للحق واصبرهم على العمل به
الناس سالفة عندك من اسلفك حسن التاميل لك. اسرع

الاشياء

الاشياء عقوبة رجل عاهدته على امر وكان من نيتك
الوفاء وفي نيته الغدر بك. اكثر مصارع العقول
تحت بروق المطامع. اعجز الناس من قدر على ان
يزيل النقص عن نفسه فلم يفعل. احزم الناس من قدر
على ان يقول الحق فلم يقل. دفعة من وضع نفسه
اكبر الناس ضعة من تعاظم في نفسه. اغلب الناس
الناس من غلب هواه بعلمه. اقوى الناس من قوى
على غضبه بحلمه. افضل الحلم كظم الغيظ وملك
النفس مع القدرة. احسن العفو ما كان عن قدرة
افضل الجود ما كان على عسرة. اعدل الناس من انصف
من ظلمه. اجور الناس من ظلم من انصفه. اقوى الناس
اعظمهم سلطانا على نفسه. اعجز الناس من عجز عن اصلاح

نفسه • ابخل الناس بعرضه اسخاهم بعرضه • اعون شيء

على صلاح النفس القناعة • اجدر الناس برحمة

اقومهم بالطاعة • اقرب الناس من الله سبحانه

احسنهم ايمانا • اعيى ما يكون الحليم اذا خاطب سفيها

اول المروة طاعة الله وآخرها التنزه عن الدنايا •

اهل الدنيا عرض النوايب وذرية المصايب

ونهب الرزايا • اعظم الناس وزرا العلماء المفرطون

اشد الناس ندما عند الموت العلماء غير عاملين

اسفه السفهاء المتبجح الكلام • ابخل الناس من بخل

بالسلام • اغنى الاغنياء من لم يكن للحرص اسيرا

اجمل الامراء من لم يكن الهوى عليه اميرا • احسن

السخاء الخلق السجيح • احسن الفعل الكف عن القبيح

بخشش

افضل

افضل ما من الله سبحانه على عباده علم وعقل و

ملك وعدل • اجل الملوك من ملك نفسه وبسط منه

العدل • ادين الناس من لم تفسد الشهوة دينه • اعلم

الناس من لم يزل الشك يقينه • احق الناس بالزهادة

من عرف نقص الدنيا • افضل الناس في الدنيا

الاسخياء وفي الآخرة الاتقياء • اسوأ الناس حالا

من انقطعت مادته وبقيت عادته • اتعب الناس

قلبا من علت همته وكثرت مروته وقلت مقدرته

اشد من الموت طلب الحاجة من غير اهلها • اظهر

الناس نفاقا من امر بالطاعة ولم يعمل بها ونهى عن

المعصية ولم ينته عنها • اشد الغصص فوت الفرص

افضل الرأي ما نفت الفرص ولم يورث الغصص

اشد الناس عقوبة رجل كافى الاحسان بالاساءة اسعد
سخت‌ترین مردمان از روی عقوبت مردیست که باشد در نیکوکاری بدکار نیکبخت‌ترین

الناس من ترك لذة فانية للذة باقية • اكرم الاخلاق
مردمان آنکسی است که بگذارد لذت در گذرنده را از برای لذت پاینده گرامی‌ترین خویها

السخاء واعمها نفعا العدل • افضل العقل معرفة المرء
جوانمردیست و بسیار سودترین خویها عدلست افزونتر خردی شناختن مرد

نفسه فمن عرف نفسه عقل ومن جهلها ضل • اغنى
نفس خود را پس هرکه شناخت نفس خود را خردمند شد و هرکه ندانست نفس را گم شد توانگرترین

الناس فى الآخرة افقرهم فى الدنيا • اوفر الناس حظا
مردمان در آخرت درویش‌ترین ایشانست در دنیا بسیار بخشش‌ترین مردمان

من الآخرة اقلهم حظا من الدنيا • اشرف الاخلاق
از آخرت کم بخش‌ترین ایشانست از دنیا بزرگترین خویها

التواضع والحلم ولين الجانب • احسن الشيم اكرام
فروتنی است و بردباری و نرم پهلوی بهترین کردارها گرامی داشتن

المصاحب واسعاف الطالب • اشد الناس عذابا يوم
یار است و بر آوردن کار خواستارست سخت‌ترین مردمان از روی عذاب در روز

القيامة المتسخط لقضاء الله • اوثق سبب اخذت به سبب
قیامت خشم گیرنده است بفرمان خدا استوارتر سببی که بگیری آنرا دست آویز

بينك وبين الله سبحانه • اغنى الناس الراضى بقسم الله
که میان تو و میان خدا توانگرترین مردمان خشنودست ببخش خدای

سبحانه • اعقل الناس اقربهم من الله سبحانه • افضل
پاکست خردمندترین مردمان نزدیکترین ایشانست بخدا افزونتر

السخاء ان تكون بمالك متبرعا وبمال غيرك متورعا • اعرف
جوانمردی آنست که باشی بمال خود دهنده و بمال غیر خود پرهیزکار شناساترین

الناس

الناس بالله سبحانه اعذرهم للناس وان لم يجد لهم
مردمان بخدا عذر آورترین ایشانست از برای مردم اگرچه نیابد از برای ایشان

عذرا • احق من تطيعه من لا تجد منه بدا ولا تستطيع
عذر را سزاوارتر کسی که فرمان بری او را آنست که نیابی از و گریزی و نتوان

لامره ردا • افضل الجهاد جهاد النفس عن الهوى
فرمان او را باز گردانیدن افزونتر غزای غزای نفس است از آرزو

وفطمها عن لذات الدنيا • اعقل الناس من كان
و باز گرفتن نفس است از لذتهای دنیا خردمندترین مردمان آنست که باشد

بعيبه بصيرا وعن عيب غيره ضريرا • افضل الملوك
بعیب خود بینا و از عیب غیر خود نابینا افزونترین پادشاهان

من حسن فعله ونيته وعدل فى جنده ورعيته
آنست که نیکو باشد کار او و اندیشه او و عدل کند در سپاه خود و رعیت خود

اضيق الناس حالا من كثرت شهوته وكثرت همته
تنگ روزگارترین مردمان آنست که بسیار باشد آرزوی خود و بسیار باشد همت او

وزادت مؤنته وقلت معونته • افضل الناس
و زیاده باشد وابسته او و کم باشد یاری کننده او افزونتر مردمان

من عصى هواه وافضل منه من رفض دنياه • واشقى الناس
آنست که نافرمانی کند آرزوی خود را و افزونتر از و آنست که برکند از دنیای خود و بدبخت‌ترین مردمان

من غلبه هواه فملكته دنياه وافسد اخراه • اصدق
آنست که افزون آید برو آرزوی او پس زیردست کرد او را دنیای او و تباه کرد آخرت او راست‌ترین

الاخوان مودة افضلهم للاخوان فى السراء مساوات
برادران از روی دوستی افزونتر ایشانست مر برادران خود را در شادی برابری جو

وفى الضراء مواسات • احق من اطعته من امرك بالتقى
و در غمناکی و سختی آسان گیر سزاوارتر کسی که فرمان بری او را آنست که امر کند ترا بپرهیزکاری

ونهاك عن الهوى • احسن اللباس الورع وخير الذخر
التقوى • افضل الادب ان يقف الانسان عند
حده ولا يتعدى قدره • اعدل الناس من انصف
عن قوة واعظمهم حلماً من حلم عن قدرة • اقرب
العباد الى الله تعالى اقولهم للحق وان كان عليه • واعملهم
به وان كان فيه كرهه • اقبح من العي الزيادة عن المنطق
عن موضع الحاجة • احمد من البلاغة الصمت حين لا ينبغي
الكلام • اعون الاشياء على تزكية العقل التعليم • اجدر
الاشياء بصدق الايمان الرضا والتسليم • اعظم الحمق
الاختيال في الفقر • اغنى الغنى القناعة والتجمل
في الفاقة • افضل المال ما قضيت به الحقوق • افتح المعاصي
قطيعة الرحم والعقوق • اعرف الناس بالزمان

من لم

من لم يتعجب من احداثه • ابخل الناس من بخل بماله
وخلفه لوارثه • افضل الذخائر حسن الصنائع • افضل
الذكر القرآن به تشرح الصدور وتستنير السرائر • اشرف
اخلاق الكريم كثرة تغافله عما يعلم • اشجع الناس
من غلب الجهل بالحلم • اوهن الاعداء كيداً من اظهر
عداوته • اعظم الناس سلطاناً على نفسه من قمع غضبه
وامات شهوته • اعلم الناس بالله سبحانه اكثرهم له
مسئلة • احسن الملوك حالاً من حسن عيش الناس في
عيشه وعم رعيته بعدله • اجهل الناس المغتر بقول
مادح متملق يحسن له القبيح ويبغض اليه النصيح
اكبر الشر في الاستحقاق بموعظة المشفق الناصح
والاغترار علاوة ثناء المادح الكاشح • اصوب الرمي القول

المصيب. اعظم الناس ذلاً الطامع والحريص والمريب
اعظم الذنوب ذنبا اصرّ عليه صاحبه. اسعد الناس
بالخير العامل به. اقل ما يجب للمنعم ان لا يعصى بنعمته
اعدا عدو للمرء غضبه وشهوته فمن ملكهما عظمت
درجته وبلغ غايته. اول الهوى فتنة وآخره محنة
افضل الشيم السخاء والعفة والسكينة. احق الناس ان
يحذر السلطان الجائر والعدو القادر والصديق
الغادر. افضل العقل الاعتبار وافضل الحزم
الاستظهار واكثر الحمق الاغترار. احزم الناس
من تقدم العجز لفرط استظهاره. احزم الناس من كان
الصبر والنظر في العواقب شعاره ودثاره. اكيس
الاكياس من مقت دنياه وقطع منها امله ومناه

وصرف

وصرف عنها طمعه ورجاه. افضل المسلمين اسلاما
من كان همته لاخراه واعتدل خوفه ورجاه. افضل
المؤمنين ايمانا من كان لله سبحانه اخذه وعطاه
وسخطه ورضاه. افضل من شاورت ذوو التجارب
وشر من قارنت ذوو المعائب. افضل الفضائل
بذل الرغائب واسعاف المطالب والاحتمال في
المتاعب. انفع الكنوز معروف تودعه الاحرار
وعلم تدارسه الاخيار. احسن الناس حالا في النعم
من استدام حاضرها بالشكر وارتجع فائتها بالصبر
احمق الناس من يمنع البر ويطلب ويفعل الشر
ويتوقع ثواب الخير. انجح الامور ما احاط به الكتمان
افضل الشرف كف الاذى وبذل الاحسان. اهون شئ

لائمة الجهال • اهلك شيء استدامة الضلال • ابعد الناس
سفراً من كان سفره في ابتغاء اخ صالح • اقرب النيات
بالنجاح اعودها بالصلاح • اول المروة طلاقة الوجه
وآخرها التودد الى الناس • اول الاخلاص اليأس
مما في ايدي الناس • اول المروة البشر وآخرها
استدامة البر • اقرب ما يكون الفرج عند تضايق الامر
سبقت العباد الى الله سبحانه من كان همته بطنه
وفرجه • انعم الناس عيشاً من منحه الله سبحانه القناعة
واصلح له زوجه • اشد الناس على من حبنا وفضلنا
وناصبنا العداوة بلا ذنب سبق منا اليه الا انا
دعوناه الى الحق ودعاه سوانا الى الفتنة والدنيا
فآثروها ونصبوا العداوة لنا • اسعد الناس من عرف

فضلنا

فضلنا وتقرب الى الله بنا واخلص حبنا وعمل بما اليه
ندبنا وانتهى عما عنه نهينا فذاك منا وهو في المقامة
معنا • احسن الآداب ما كفك عن المحارم • احسن
الاخلاق ما حملك على المكارم • ابلغ الشكوى ما نطق
بظاهر البلوى • افضل التقوى ما كان على التقى
واسفر عن اتباع الهدى • اصدق المقال ما نطق به
لسان الحال • احسن المقال ما صدقه حسن الفعال
احسن الكلام ما زانه حسن النظام وفهمه الخاص والعام
اشرف الهمم رعاية الذمام وافضل الشيم صلة
الارحام • ابلغ البلاغة ما سهل في الصواب
مجازه وحسن ايجازه • اشد الناس ندامة واكثرهم
ملامة العجل النزق الذي لا يدرك عقله الا فوت

امره اسد الناس نفاقا من امر بالطاعة و لم يعمل بها
و نهى عن المعصية و لم ينته عنها اسعد الناس بالدنيا
التارك لها اسعدهم بالآخرة العامل لها افضل
المروة الحياء و عزة العفة افضل الذخائر علم
يعمل به و معروف لا يمن به اعقل الناس من لا يتجاوز
الصمت في عقوبة الجهال افضل المروة مواساة
الاخوان بالاموال و مساواتهم في الاحوال افضل
الدين قصر الامل و اعلا العبادة اخلاص العمل
افضل الايمان الاخلاص و الاحسان و اقبح الشيم
التجافي و العدوان افضل الايمان حسن الايقان
و افضل الشرف بذل الاحسان اهلك شي النسك
الارتياب و املك شي الورع و الاجتناب اكرم

حسب

96

حسب حسن الادب افضل شي كف الغضب و التنزه
عن مذلة الطلب اشرف الاقوال الصدق افضل الاعمال
لزوم الحق افضل الخلق افضاهم بالحق و احبهم الى الله
سبحانه اقولهم للصدق احسن الافعال ما وافق
الحق و افضل المقال ما طابق الصدق ادرك الناس
لحاجته ذو العقل المترفق افضل الناس اعلمهم
بالرفق و اكيسهم اصبرهم على الحق احسن الصدق
الوفاء بالعهد و افضل الجهد بذل الجهد اشرف
الشيم رعاية الود و احسن الهمم انجاز الوعد اول
ما يجب عليكم لله سبحانه شكر اياديه و ابتغاء مراضيه
اقل ما يلزمكم لله تعالى ان لا تستعينوا بنعمه على معاصيه
اول ما تنكرون من الجهاد جهاد انفسكم آخر ما تفقدون

مجاهدة اهوائكم وطاعة اولي الامر منكم • ابعد الناس
جنگ است با ارزوهای شما وفرمان برداری خداوند فرمان است از شما دورترین مردمان
من النجاح • المشتهر باللهو والمزاح • ابعد الناس من
از رستگاری نیازمندست بیهوده کی بیازی دورترین مردم از
الصلاح • الكذب وذوا الوجه الوقاح • اولى العلم بك
راستی دروغ گو وخداوند روی بی شرم است سزاوارتر دانشی بتو
ما لا يتقبل العمل الا به • اوجب العلم عليك ما انت
انست که پذیرفته نشود عمل مگر بآن واجب تر دانشی برتو انست که تو
مسؤل عن العمل به • الزم العلم بك ما دلك على صلاح
پرسیده شوی از کردن بآن والسته دانش بتو انست که راه نماید ترا بر راستی
دينك وابان لك عن فساده • احمد العلم عاقبة ما زاد
دین تو واشکارا شود مرترا از تباهی آن ستوده تر دانشی از روی عاقبت آنست که
في عملك في العاجل وازلفك في الآجل • اعجز الناس
زیاده کند در عمل تو در اول عاجل دنیا وثواب نزدیک گرداند در آخرت ناتوان ترین مردمان
آسهم لوقوع الحوادث وهجوم الاجل • افضل
باور دارنده ترین ایشانست بپدید آمدن نوپدید آمدنها وانبوهی کردن هنگام مرگ افزونتر
الناس عقلا احسنهم تقديرا لمعاشه واشدهم اهتماما
مردمان در خرد خوبتر ایشانست در اندازه کردن معاش خود وسخت ترایشانست در اندیشیدن
باصلاح معاده • احزم الناس رأيا من انجز وعده
بساز کردن کار آخرت خود آگاه ترین مردمان در اندیشه انست که بجای آورد وعده خود را
ولم يؤخر عمل يومه لغده • افقر الناس من قتر على
وپس نیندازد کار امروز را بفردا درویش ترین مردم انست که تنگ گیرد بر
نفسه مع الغنى والسعة وخلفه لغيره • احمق الناس
نفس خود مالها با انکه توانگر باشد وفراخ روزگار وباز گذارد از برای غیر خود کولترین مردم

من انكر على غيره رذيلة وهو مقيم عليها • ارجى الناس
انست که منکر شود بر غیر خود ناکسی را وخود ایستاده باشد بآن امیدوارترین مردم
صلاحا من اذا وقف على مساويه سارع الى التحول عنها
بسامان حال انست که هرگاه آگاه شود بربدیهای خود بشتابد بسوی بازگردانیدن از آنها
انصف الناس من انصف من نفسه من غير حاكم عليه
دادورترین مردم انست که دادخواهد از نفس خود بی فرماینده بر او
اجور الناس من عد جوره عدلا منه • اولى الناس بالاصطناع
ستمکارترین مردمان انست که شمارد ستم خود را عدل از او سزاوارترین مردم بنیکویی کردن باو
من اذا مطل صبر واذا منع عذر واذا اعطي شكر •
انست که هرگاه وعده داده شود شکیبد وهرگاه منع کرده شود عذرخواهد وهرگاه داده شود شکر گوید
ابلغ ما تستدر به النعمة الشكر واعظم ما تمحص به المحنة الصبر
رساتر چیزی که میکشی بآن نعمت را سپاس است وبزرگتر چیزی که باز میداری بآن رنج را شکیبایی است
احق الناس بزيادة النعمة اشكرهم لما اعطي منها • اعقل
سزاوارترین مردم بافزونی نعمت شکرکننده ترین ایشانست مرانچه را که داده شود باو خردمندترین
الملوك من ساس نفسه للرعية بما يسقط عنه حجتها وساس
پادشاهان انست که نگاهدارد نفس خود را از برای رعیت بانچه بیفتد از او گرفت وسیاست کند
الرعية بما تثبت به حجته • احب الناس الى الله سبحانه العامل
رعیت را بانچه بازدارد حجت او را دوسترین مردمان بسوی خدای پاک عمل کننده است
فيما انعم به عليه بالشكر وابغضهم اليه العامل في نعمه
در انچه انعام کرده است بآن براو بشکر خدا ودشمن ترین ایشان بسوی او عمل کننده است در نعمتهای او
بكفرها • ابلغ ما تستجلب به النقم البغي وكفران النعمة
بناسپاسی نعمتهاست رساتر چیزی که کشیده میشود بآن خشم خدا ستم وناسپاسی نعمتست
ابلغ ما تستدر به الرحمة ان تضمر لجميع الناس الرحمة
رساتر چیزی که می بارد بآن رحمت خدا انست که بدل داری از برای همه مردم مهربانی

افضل حظ الرجل عقله ان ذل اعزه وان سقط رفعه
وان ضل ارشده وان تكلم سدده • اغفل الناس
من ذل للحق فاعطاه من نفسه وعز بالحق فلم يهن
اقامته وحسن العمل به • اعقل الناس من غلب جده
هزله واستظهر على هواه بعقله • افضل الفضائل
صلة الهاجر وايناس النافر والاخذ بيد العاثر
اعظم الجهل معاداة القادر ومصادقة الفاجر والثقة
بالغادر • ابغض الخلائق الى الله تعالى الجاهل لانه
حرم ما من به على خلقه وهو العقل • اظلم الناس
من سن سنن الجور ومحا سنن العدل • ابلغ العظات
النظر الى مصارع الاموات والاعتبار بمصائر الآباء والامهات
ابلغ ناصح لك الدنيا لو انتصحت بما ترى من تغاير الحالات

وتوديك

وتؤذنك به من البين والشتات • احسن الحسنات حبنا
واسوأ السيئات بغضنا • اولى الناس بنا من والانا
وعادى من عادانا • افضل تحفة المؤمن الموت اشد
من الموت ما يتمنى الخلاص منه بالموت • اغفل الناس
انظرهم في العواقب • اورع الناس انزههم من المطالب
احق الناس بالاحسان من احسن الله اليه وبسط بالقدرة
اليه • اولى الناس بالانعام من كثرت نعم الله عليه
احسن الكلام ما تمجه الاذان ولا يتعب فهمه الافهام
اعلى الاعمال اخلاص الايمان وصدق الورع والايقان
اشفق الناس عليك اعونهم لك على صلاح نفسك
وانصحهم لك في دينك • احق من احببته من نفعه لك
وضره لغيرك • تمّ ما ورد من حكم امير المؤمنين علي ابن ابي طالب ع
و ضرر رسانیدن او باشد از برای غیر تو بعضی از آنچه وارد شده از حکمتهای امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع

في حرف الالف بلفظ انّ قال عليه السلام انّ في الخمول لراحة
انّ في الشرّ لوقاحة • انّ في القنوع لغنا • انّ في الحريص
لعنا • انّ حسن العهد من الايمان • انّ حسن التوكل
لمن صدق الايقان • انّ اعجل العقوبة عقوبة
البغي • انّ اسوء المعاصي من مغبّة الغيّ • انّ اسرع
الخير ثواب البرّ • انّ احمد الامور عاقبة الصبر • انّ
اسرع الشرّ عقاب الظلم • انّ افضل اخلاق الرجال
الحلم • انّ اعظم المثوبة مثوبة الانصاف • انّ ازين
الاخلاق العفاف • انّ ادنا الرياء شرك • انّ ذكر
الغيبة شرّ الافك • انّ اعطاء هذا المال فتنة وانّ
امساكه فتنة • انّ انفاق هذا المال في طاعة الله اعظم
نعمة وانّ انفاقه في معاصيه اعظم محنة • انّ النفوس

اذا تناسبت

اذا تناسبت ائتلفت • انّ الرحم اذا تماسّت تعاطفت
انّ من النعم تعذّر المعاصي • انّ اسعد الناس من كان
له من نفسه بطاعة الله متقاضي • انّ اهنأ الناس
عيشا من كان بما قسم الله له راضي • انّ من الفساد
اضاعة الزاد • انّ من الشقاق افساد المعاد • انّ اهل
الجنّة كل مؤمن هيّن لين • انّ الاتقياء كل سخي متعفّف
محسن • انّ اهل النار كل كفور مكّار • انّ الفجّار
كل ظلوم ختور • انّ بذل التحيّة من محاسن الاخلاق • انّ
مواساة الرفاق من كرم الاعراق • انّ منع المقتصد
احسن من عطاء المبذّر • انّ امساك الحافظ اجمل من
بذل المضيّع • انّ رواة العلم كثير ورعاته قليل • انّ
الصادق لمكرم جليل وانّ الكاذب لمهان ذليل

ان الله سبحانه يحب العقل القويم والعمل المستقيم • ان
بطن الارض ميت وظهره سقيم • ان البهائم همها بطونها
ان السباع همها العدوان على غيرها • ان النساء همهن
زينة الحيوة الدنيا والفساد فيها • ان المسلمين
مستكينون • ان المؤمنين مشفقون • ان المؤمنين
خائفون • ان المؤمنين وجلون • ان لسانك
يقتضيك ما عودته • ان من اطاعك تدعوك الى ما
الفته • ان من العبادة لين الكلام وافشاء السلام •
ان الفحش والتفحش ليسا من خلائق الاسلام • ان الحازم
من لا تغتر بالخدع • ان العاقل لا ينخدع للطمع
ان للباقين بالماضين معتبرا • ان للآخر بالاول
مزدجرا • ان كفر النعمة لوم ومصاحبة الجاهل شوم

ان الفقر

ان الفقر مذلة للنفس مدهشة للعقل جالب للهموم
ان عمرك مهر سعادتك • ان انفذته في طاعة ربك •
ان انفاسك اجزاء عمرك فلا تفنها الا في طاعة تزلفك
ان عمرك وقتك الذى انت فيه • ان الله سبحانه
يجرى الامور على ما يقتضيه لا على ما ترتضيه • ان للقلوب
خواطر سوء والعقول تزجر عنها • ان عمرك عدد
انفاسك وعليها رقيب تحصيها • ان ذهاب الذاهبين
لعبرة للمتخلفين • ان الله سبحانه يحب كل سمح اليدين
حزين الدين • ان الله سبحانه ليبغض الوقح المجترى
على المعاصى • ان الله سبحانه يحب المتعفف الحيى
التقى الراضى • ان افضل الايمان انصاف الرجل من
نفسه • ان افضل الجهاد مجاهدة الرجل نفسه • ان من

العدل ان تنصف في الحكم وتجتنب الظلم. ان من افضل
العلم السكينة والحلم. ان القبح في الظلم بقدر الحسن
في العدل. ان الزهد في الجهل بقدر الرغبة في
العقل. ان اليوم عمل ولا حساب وغدا حساب ولا عمل
ان حب الدنيا هزل وعلوها سفل. ان الله سبحانه
عند اضمار كل مضمر وقول كل قائل وعمل كل عامل
ان الزهد في ولاية الظالم بقدر الرغبة في
ولاية العادل. ان هذه القلوب اوعية فخيرها
اوعاها للخير. ان هذه الطبايع متباينة وخيرها
ابعدها من الشر. ان ولي محمد صلى الله عليه وآله وسلم
من اطاع الله وان بعدت لحمته. ان عدو محمد صلى الله
عليه وآله من عصى الله وان قربت قرابته. ان اولى

الناس

الناس بالانبياء عليهم السلام اعلمهم بما جاءوا به. ان
بشر المؤمن في وجهه وقوته في دينه وحزنه في قلبه
ان الله سبحانه ليبغض الطويل الامل السيء العمل
وقال كرم الله وجهه عند دفن رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم. ان الصبر لجميل الا عنك وان الجزع
لقبيح الا عليك وان المصاب بك لجليل وانه
قبلك وبعدك لجلل. ان من مشى على ظهر الارض
لصاير الى بطنها. ان الامور اذا تشابهت اعتبر اخرها
باولها. ان الليل والنهار مسرعان في هدم
الاعمار. ان في كل شيء موعظة وعبرة لذوي الالباب
والاعتبار. ان ماضي يومك منتقل وباقيه متهم
فاغتنم وقتك بالعمل. ان ماضي عمرك اجل وآتيه

امل والوقت عمل • ان المؤمن ليستحيي اذا مضى له عمل

في غير ما عقد عليه ايمانه • ان العدل ميزان الله

سبحانه الذي وضعه للخلق ونصبه لاقامة الحق

فلا تخالفه في ميزانه ولا تعارضه في سلطانه • ان

مالك الحامد لك في حياتك ولنا ملك بعد وفاتك

ان التقوى عصمة لك في حيوتك وزلفة لك

بعد مماتك • ان حلم الله تعالى على المعاصي جرائك

ويهلك نفسك اغراك • ان امرا لا تعلم متى يفجاك

ينبغي ان يستعد له قبل ان يغشاك • ان لله سبحانه

عبادا يستخصهم بالنعم لمنافع العباد ويقرها في

ايديهم ما بذلوها فاذا منعوها نزعها منهم وحولها

الى غيرهم • ان احسن الرأي ما خلطك بالناس وحملك

بينهم

بينهم وكفت السنتهم عنك • ان المودة يعبر عنها اللسان وعن

المحبة العيان • ان محل الايمان الجنان وسبيله

الاذان • ان لانفسكم اثمانا فلا تبيعوها الا بالجنة • ان

من باع نفسه بغير الجنة فقد عظمت عليه المحنة • ان

بذوي العقول من الحاجة الى الادب كما يظمأ الزرع الى

المطر • ان الله تعالى يحب السهل النفس السمح الخليقة

القريب الامر • ان افضل الناس من حلم عن قدرة وزهد

عن غبطة وانصف عن قوة • ان كرم الله سبحانه

لا ينقض حكمته فلذلك لا يقع الاجابة في كل دعوة

ان للا اله الا الله شروطا واني وذريتي من شروطها

ان الدنيا دار خيال ووبال وزوال وانتقال لا تساوي

لذاتها تنغيصها ولا تفي سعودها بنحوسها ولا يقوم صعودها

بهبوطها. ان من فضل الرجل ان ينصف من نفسه
ويحسن الى من اساء اليه وعزى عليه الرضوان قوما
بميت فقال ان هذا الامر ليس بكم بدا ولا اليكم انتهى وقد كان
صاحبكم هذا يسافر فعدوه في بعض سفراته فان قدم
عليكم والا قدمتم عليه. ان الله سبحانه قد وضع العقاب
على معاصيه زيادة لعباده عن نقمته. ان من باع جنة المأوى
بعاجلة الدنيا تعس جده وخسرت صفقته. ان طاعة
النفس ومتابعة اهويتها اس كل محنة وراس كل غواية
ان هذه النفوس طلعة ان تطيعوها تنزع بكم الى شر
غاية. ان النفس لا تعد شيء منزعا وانها لا تزال تنزع
الى معصية في هوى. ان مجاهدة النفس لتزمها عن
المعاصي وتعصمها عن الردى. ان هذه النفس لامارة

بالسوء

بالسوء فمن اهملها جمحت به الى المآثم. ان نفسك لخدوع
ان تثق بها يقتدك الشيطان الى ارتكاب المحارم. ان
النفس لامارة بالسوء والفحشاء فمن ائتمنها خانته
ومن استنام اليها اهلكته ومن رضي عنها اوردته
شر الموارد. ان مقابلة الاساءة بالاحسان وتغمد
الجرائم بالغفران لمن احسن الفضائل وافضل المحامد
ان المرء لا يمسي ولا يصبح الا ونفسه ظنون عنده فلا
يزال زاريا عليها ومستزيدا لها. ان النفس لجوهرة ثمينة
من صانها رفعها ومن ابتذلها وضعها. ان الكف عند
حيرة الضلال خير من ركوب الاهوال. ان بذل السؤال
اكثر من قيمة النوال فلا تستكثروا ما اعطيتموه فانه
لا يوازي قدر السؤال. ان اليسير من الله سبحانه لاكرم

من الكثير من خالقه • إنّ دعوة المظلوم مجابة عند الله سبحانه
لأنّه يطلب حقّه وإنّ الله تعالى أعدل من أن يمنع
ذا حقّ حقّه • إنّ غاية تنقصها اللحظة وتهدمها
الساعة لحرية بقصر المدّة • إنّ قادما يقدم بالفوز
والشقوة لمستحق لأفضل العدّة • إنّ غائبا يحدوه
الجديدان الليل والنهار لحري بسرعة الأوبة •
إنّ المغبون من غبن عمره وإنّ المغبوط من أنفذ عمره
في طاعة ربّه • إنّ غدا من اليوم قريب يذهب اليوم
بما فيه ويأتي الغد لاحقا به • إنّ ما تقدّم من خير
يكن لك وما يؤخّره يكن لغيرك خيره • إنّ للناس
عيوبا فلا تكشف ما غاب عنك فإنّ الله سبحانه
يحكم عليها واستر العورة ما استطعت يستر الله عليك

ماتحب

ما تحبّ ستره • إنّ المرء على ما قدّم قادم وعلى ما خلّف
نادم • إنّ عظيم الأجر مقارن عظيم البلاء فإذا أحبّ
الله سبحانه قوما ابتلاهم • إنّ الغاية أمامكم وإنّ
الساعة وراءكم تحدوكم • إنّ لكم نهاية فانتهوا إلى
نهايتكم وإنّ لكم علما فاهتدوا بعلمكم • إنّ الوفاء
توأم الصدق وما أعرف جنّة أوقى منه • إنّ أهل
المعروف من الحاجة إلى اصطناعه أكثر ممّا بأهل
الرغبة إليهم منه • إنّ الله سبحانه سطوات ونقمات
فإذا نزلت بكم فادفعوها بالدعاء فإنّه لا يدفع البلاء
إلّا الدعاء • إنّ كلام الحكيم إذا كان صوابا
كان دواء فإذا كان خطاء كان داء • إنّ أهل الجنّة
ليتراءون منازل شيعتنا كما يتراءى الرجل منكم الكواكب

في أفق السماء. إن أنصح الناس أنصحهم لنفسه وأطوعهم
لربه. إن أغش الناس أغشهم لنفسه وأعصاهم لربه
إن الدنيا ماضية بكم على سنن وأنتم والآخرة في
قرن. إن الدنيا مفسدة الدين مسلبة اليقين
وإنها لرأس الفتن وأصل المحن. إن الله سبحانه جعل
الطاعة غنيمة الأكياس عند تفريط العجزة. إن النار
لا ينقصها ما أخذ منها ولكن يخمدها أن لا تجد
حطبا وكذلك العلم لا يفنيه الاقتباس لكن بخل
الحاملين له سبب عدمه. إن الله سبحانه يعطي الدنيا
من يحب ومن لا يحب ولا يعطي الدين إلا من يحب
إن الله سبحانه يمنح المال من يحب ويبغض ولا يمنح
العلم إلا من أحبه. إن الله تعالى لا يعطي الدين

إلا لخاصته

إلا لخاصته وصفوته من خلقه. إن للإسلام غاية
فانتهوا إلى غايته واخرجوا إلى الله مما افترض عليكم
من حقوقه. إن تخليص النية من الفساد أشد على
العاملين من طول الاجتهاد. إن أمامك طريقا ذا مسافة
بعيدة ومشقة شديدة ولا غناء بك عن حسن
الارتياد وقدر بلاغك من الزاد. إن النفس التي
تطلب الرغائب الفانية لتهلك في طلبها وتشقى في
منقلبها. إن لله تعالى في السراء نعمة الإفضال و
في الضراء نعمة التطهير. إن النفس التي تجهد في
اقتناء الرغائب الباقية لتدرك طلبها وتسعد
في منقلبها. إن من أعطى من حرمه ووصل من قطعه
وعفا عمن ظلمه كان له من الله سبحانه الظهير والنصير

إنَّ مَثَلَ الدُّنيا والآخرة كرجلٍ له امرأتان إذا أرضى
أحدهما أسخطه الأخرى • إنَّ من غرّته الدنيا بمحال
الآمال وخدعته بزور الأماني أورثته كمهاً و
ألبسته عمىً وقطعته عن الأخرى وأوردته موارد الردى
إنَّ الله سبحانه أبى أن يجعل أرزاق عباده المؤمنين
إلا من حيث لا يحتسبون • إنَّ المؤمنين هيّنون
ليّنون • إنَّ المؤمنين مخبتون • إنَّ المؤمنين خائفون
إنَّ سخاء النفس عمّا في أيدي الناس لأفضل من سخاء
البذل • إنَّ الوعظ الذي لا يمجّه سمعٌ ولا يعدله نفعٌ
ما سكت عنه لسان القول ونطق به لسان الفعل
إنَّ المسكين رسول الله فمن أعطاه فقد أعطى الله سبحانه
ومن منعه فقد منع الله سبحانه • إنَّ أفضل الدين الحبّ

في الله

في الله والبغض في الله والأخذ في الله والعطاء في الله
سبحانه • إنَّ الدين شجرة أصلها الإيمان بالله وثمرها
الموالاة في الله والمعاداة في الله سبحانه • إنَّ مكرمةً
صنعتها إلى أحدٍ من الناس إنما أكرمت بها نفسك وزيّنت
بها عرضك فلا تطلب من غيرك شكر ما صنعت
إلى نفسك • إنَّ من مكارم الأخلاق أن تصل من
قطعك وتعطي من حرمك وتعفو عمّن ظلمك • إنَّ
الله تعالى يدخل بحسن النيّة وصالح السريرة من يشاء
من عباده الجنّة • إنَّ من رزقه الله عقلاً قويماً وعملاً
مستقيماً فقد ظاهر لديه النعمة وأعظم عليه المنّة
إنَّ المجاهد نفسه على طاعة الله وعن معاصيه عند الله
سبحانه بمنزلة برٍّ شهيد • إنَّ العاقل من عقله في إرشاد

ومع تأسيه في أذى يا دهر أية سديد وقول حميد. إن
الجاهل من جهله في إغواء ومن هواه في إغراء فقوله
سقيم وفعله ذميم. إن هذه القلوب تمل كما تمل
الأبدان فابتغوا لها طرائف الحكم. إن أفضل
الخير صدقة السر وبر الوالدين وصلة الرحم. إن المؤمن
يرى يقينه في عمله وإن المنافق يرى شكه في عمله
إن أولياء الله تعالى كل مستقرب أجله مكذب أمله
كثير عمله قليل زلله. إن أمرنا صعب مستصعب لا يحمله
إلا عبد امتحن الله قلبه للإيمان ولا يعي حديثنا إلا
صدور أمينة وأحلام رزينة. إن الله تعالى اطلع إلى
الأرض فاختارنا واختار لنا شيعة ينصروننا ويفرحون
لفرحنا ويحزنون لحزننا ويبذلون أنفسهم وأموالهم

فينا

فينا فأولئك منا وإلينا وهم معنا في الجنة. إن
أمرنا صعب مستصعب خشن مخشوشن سر مستسر
مقنع بسر لا يحتمله إلا ملك مقرب أو نبي مرسل
أو مؤمن امتحن الله سبحانه قلبه للإيمان. إن مع كل
إنسان ملكين يحفظانه فإذا جاء أجله خليا بينه وبينه
وإن الأجل لجنة حصينة. إن فضل القول على
الفعل هجنة وإن فضل الفعل على القول لجمال
وزينة. إن الزاهدين في الدنيا لتبكي قلوبهم وإن
ضحكوا ويشتد حزنهم وإن فرحوا ويكثر مقتهم أنفسهم
وإن اغتبطوا بما أوتوا. إن الأكياس هم الذين للدنيا
مقتوا وأعينهم عن زهرتها غضوا وقلوبهم عنها صرفوا
وبالدار الباقية تولهوا. إن العاقل يتعظ بالأدب

والبهائم لا تتعظ الا بالضرب • ان لله سبحانه ملكاً
وچهارپایان پند نگیرند مگر بزدن براستی که مر خدا را فرشته ایست که
ينادي في كل يوم يا اهل الدنيا لدوا للموت وابنوا
بانگ میکند در هر روز که ای اهل دنیا بزایید از برای مردن و بنا کنید
للخراب واجمعوا للذهاب • ان السعداء بالدنيا
از برای ویرانی و گرد آیید از برای رفتن براستی که نیکبختان بدنیا
غدا هم الهاربون منها اليوم • ان الله سبحانه امرا
فردا ایشانند که گریزانند از دنیا امروز براستی که خدای پاک فرموده است
بالعدل والاحسان ونهى عن الفحشاء والظلم • ان
بعدل و نیکویی کردن و منع فرموده از زشتیها و ستم براستی که
الله سبحانه فرض في اموال الاغنياء اقوات الفقراء
خدا فرض کرده در مالهای توانگران خوردنیهای درویشان را
فما جاع فقير الا بما منع غنياً والله سائلهم عن ذلك
پس گرسنه نشود درویشی مگر بانچه منع کرده ازان توانگری را و خدا درخواهنده است ایشان را ازین
ان المرء يشرف على امله ويقطعه حضور اجله فسبحان
براستی که مرد اسوار میشود بر امید خود قطع میکند ازو رسیدن اجل او پس پاکست
الله لا امل يدرك ولا مؤمل يترك • وسمع عليه السلام
خدا نه امیدواری دریافته میشود و نه امیدواری را که با امید گذارند و شنید حضرت مرتضی
رجلاً يقول انا لله وانا اليه راجعون فقال ان قولنا
که مردی میگفت ما از برای خداییم و ما بسوی او بازگردنده گانیم پس گفت حضرت مرتضی که براستی که گفتار ما
لله اقرار على انفسنا بالملك وقولنا انا اليه راجعون
از آن خداییم اقرارست بر نفسهای ما بملکیت خدا و گفتار ما که ما بسوی او بازگردنده ایم
اقرار على انفسنا بالملك وقولنا انا اليه راجعون اقرار
اقرارست بر نفسهای ما بملکیت خدا و گفتار ما که ما بسوی او بازگردنده ایم اقرارست

على انفسنا

على انفسنا بالهلاك • ان المرء اذا هلك قال الناس
بر نفسهای ما بهلاک شدن براستی که مرد هرگاه هلاک شود میگویند مردم
ما ترك وقالت الملائكة ما قدم الله آباءكم فقدموا
که چه گذاشته است میگویند فرشتگان که چه پیش فرستاده از برای خدا پدران شما پس پیش فرستید
بعضاً يكن لكم ذخرا ولا تخلفوا كلا فيكون عليكم كلا
بعضی ازان تا باشد مر شما را ذخیره و پس مگذارید همه را که باشد بر شما بار گرانی
ان الحازم من شغل نفسه بجهاد نفسه فاصلحها وحبسها
براستی که آگاه آنست که مشغول ساخت خود را بجنگ نفس خود پس راست ساخت نفس را و بند کرد نفس را
عن اهويتها ولذاتها فملكها وان للعاقل بنفسه
از آرزوهای او و مزهای او پس مالک خود ساخت نفس را و براستی که مر عاقل را بنفس خود
عن الدنيا وما فيها واهلها شغلا • ان الناظر
از دنیا و از انچه در دنیاست و از اهل دنیا مشغولی است براستی که بیننده
بالقلب العامل بالبصر يكون مبتدأ عمله ان ينظر عمله
بدل عمل کننده بادیده بینایی می باشد آغاز کننده در کار خود آنکه می نگرد در عمل خود
عليه ام له فان كان له مضى فيه وان كان عليه
که آیا عمل زیانست بر او یا سود است مر او را پس اگر سود است مر او را میگذراند دران و اگر زیانست بر او
وقف عنه • ان العاقل من نظر في يومه لغده
باز می ایستد ازان براستی که خردمند آنست که بنگرد در امروز خود از برای فردای خود
وسعى في فكاك نفسه وعمل لما لا بد له ولا محيص له
و بشتابد در رهایی نفس خود و عمل کند مر آنرا که ناچارست مر او را و نیست مر او را گریختن
عنه • ان اولياء الله تعالى لاكثر الناس له ذكرا وادومهم
ازان براستی که دوستان خدا مردمانی اند که یاد او بسیار کنند و دایم مر او را
له شكرا واعظمهم على بلائه صبرا • ان خير المال ما اكسب
مر او را شکر گویند و بزرگ صبر ایشان بر بلای او و صبر براستی که بهترین مال آنست که بدست آید

ثناء وشكراً واوجب ثواباً واجراً. ان الله سبحانه
جعل الذكر جلاء للقلوب تبصر به بعد العشوة و
تسمع به بعد المعاندة. ان الحازم من قيد نفسه
بالمحاسبة وملكها بالمغالبة وقتلها بالمجاهدة. ان
للذكر اهلاً اخذوه من الدنيا بدلاً فلم يشغلهم
تجارة ولا بيع عن ذكر يقطعون به ايام الحيوة و يهتفون
به في اذان الغافلين. ان من رأى عدواناً يعمل به
ومنكراً يدعى اليه فانكره بقلبه فقد سلم وبرئ ومن
انكره بلسانه فقد اوجر وهو افضل من صاحبه
ومن انكره بسيف لتكون حجة الله العليا وكلمة الظالمين
السفلى فذلك الذي اصاب سبيل الهدى وقام
على الطريق ونور في قلبه اليقين. ان من احب العباد

الى الله سبحانه عبداً اعانه على نفسه فاستشعر الحزن
وتجلبب الخوف فزهر مصباح الهدى في قلبه و
اعد القرى ليومه والنازل به. ان القرآن ظاهره انيق
وباطنه عميق لا تفنى عجائبه ولا تنقضي غرائبه ولا تنكشف
الظلمات الا به. ان افضل الناس عند الله من احيا
عقله وامات شهوته واتعب نفسه لصلاح آخرته
ان لله تعالى في كل يوم حقاً من الشكر فمن كان
اداه زاده منها ومن قصر عنه خاطر بزوال نعمته. ان
من كانت مطيته الليل والنهار فانه يسار به وان كان
واقفاً ويقطع المسافة وان كان مقيماً وادعاً. ان
الكيس من كان لشهوته مانعاً وعند الحفيظة وا
قامعاً. ان الله سبحانه قد انار سبيل الحق واوضح طريقه

فشقوة لازمة او سعادة دائمة • ان من بذل نفسه
بدبختی همراه است یا نیکبختی همیشه بدرستی که هرکه کوشش کند نفس خود را
في طاعة الله سبحانه ورسوله كانت نفسه ناجية
در فرمان خدا ورسول او باشد نفس او رستگار
سالمة وصفقته رابحة غانمة • ان في الفرار موجدة
وسلامت وسودای او سودمند وغنیمت گیر بدرستی که در گریختن از مرگ بازیافت وباز خواست
الله سبحانه والذل اللازم الدائم وان الفار غير
خداست وخواری همراه همیشه وبدرستی که گریزنده را
مزيد في عمره ولا مؤخر عن يومه • ان المرء قد يسره
در عمر زیادتی هست وتأخیر نمیشود از روز اجل او بدرستی که مرد را گاهی شاد میکند
درك ما لم يكن ليفوته ويسوءه فوت ما لم يكن
دریافتن چیزی که نبوده او را تا فوت میشد واندوهناک میسازد او را فوت چیزی که نبوده او را
ليدركه فليكن سرورك بما نلت في آخرتك وليكن اسفك
تا دریابد او را باید که باشد شادی تو بانچه میرسی در کار آخرت تو وباید که باشد حسرت تو
على ما فاتك منها وليكن همك منها لما بعد الموت
بانچه فوت میشود ترا از کار آخرت تو وباید که باشد اندیشه تو از برای پس مرگ
ان الله سبحانه اذا اراد بعبد خيرا وفقه لانفاذ اجله
بدرستی که خدا هرگاه خواهد به بنده خیری توفیق میدهد او را از برای گذرانیدن اجل او
في احسن عمله ورزقه ومبادرة مهله في طاعته قبل
در بهترین عمل او وروزی کند او را وشتابیدن درنگ او در فرمان خدا پیش
الموت • ان امامك عقبة كؤدا المخف فيها احسن حالا
از موت بدرستی که پیش تو گریوه است دشوار سبکبار درین عقبه خوشحال‌تر است
من المثقل والمبطئ عليها اقبح امرا من المسرع وان مهبطها
از گرانبار آهسته رو بران گذار کار زشت تر از شتابنده وبدرستی که فرود آمدن ان گریوه

بل

بك لا محالة الى جنة او نار • ان اعظم الناس حسرة يوم
بما تو بیشک بسوی جنت یا آتش بدرستی که بزرگترین مردمان در حسرت روز
القيمة رجل اكتسب مالا من غير طاعة الله فورثه رجلا
قیامت مردیست که بدست آرد مالی را از غیر طاعت خدا پس باز گذارد بمردی که
انفقه في طاعة الله فدخل به الجنة ودخل الاول النار
نفقه کند آن را در فرمان خدا پس در آید بسبب آن در بهشت ودر آید اول در آتش
ان الناس الى صالح الادب احوج منهم الى الفضة و
بدرستی که مردم بسوی ادب سازکار محتاج‌ترند از ایشان بسوی نقره
الذهب • ان هذا القرآن هو الناصح الذي لا يغش
وطلا بدرستی که این قرآن اوست پند گوی که خیانت نمیکند
والهادي الذي لا يضل والمحدث الذي لا يكذب
وراه نمائی که گمراه نمیسازد وسخن گوئی که دروغ نمیگوید
ان هذا الموت لطالب حثيث لا يفوته المقيم ولا يعجزه
بدرستی که این مرگ جوینده شتابنده است فوت نمیکند او را مقیم ایستاده وبیچاره نمیکند مرگ را
من هرب • ان في الموت راحة لمن كان عبد شهوته
آنکس که از وی بگریزد بدرستی که در مرگ آسایش است مر آنکسی که باشد بنده آرزوی خود
واسير اهويته لانه كلما طالت حياته كثرت سيئاته
وبنده اندیشهای خود از برای آنکه هرگاه که دراز شود زندگانی او بسیار شود گناههای او
وعظمت على نفسه جناياته • ان اخسر الناس صفقة و
وبزرگ شود بر نفس او ستمهای او بدرستی که زیانکارترین مردمانست در سخت کوشی
اخيبهم سعيا رجل اخلق بدنه في طلب ماله ولم تساعده
ونومیدترین مردم در سعی مردیست که کهنه وریزیده سازد تن خود را در جستن آرزوهای او ویاوری نکند او را
المقادير على ارادته فخرج من الدنيا بحسراته وقدم
تقدیرها بخواست او پس بیرون رود از دنیا بحسرتهای خود وفرود آید

علی الآخرة بتبعاته. ان للحق غایات لابد من انقضائها
بر منزل آخرت بر بحمهای خود براستی که حق را پایانهاست که ناچارست از سر آمدن آنها
فناجلها الی حین انقضائها فان اعمال الحیل فیها
پس درنگ کنید او را تا هنگام سر آمدن پایانهای حق پس براستی که کردارهای مکر و حیله در آن
قبل ذلک زیادة فیها. ان للمحن غایات و للغایات
پیش از آن هنگام زیاده است و بکار نمی آید براستی که محنتها را پایانهاست و پایانها را نیز
نهایات فاصبروا لها حتی تبلغ نهایاتها فالتحرک لها
آخرهاست پس صبر کنید تا برسد پایانها را آخرها پس جنبش کردن برای آن محنتها
قبل انقضائها. ان الله سبحانه فرض علیکم فرائض
پیش از آنکه بسر آید براستی که خدا بر شما واجب کرده است واجبی چند
فلا تضیعوها وحد لکم حدودا فلا تعتدوها ونهاکم
پس ضایع مکنید آن واجبها را و اندازه کرده مر شما را اندازها پس از اندازهای خدا در مگذرید و منع کرده
عن اشیاء فلا تنتهکوها وسکت عن اشیاء فلم یدعها
از چیزها پس فرو مگذارید آن چیزها را و خاموش است از چیزی چند را
نسیانا فلا تتکلفوها. ان الفرص تمر مر السحاب فا
بفراموشی و در مپیچید در آنها براستی که فرصتها میگذرد همچو گذشتن ابر پس
نتهزوها اذا امکنت فی ابواب الخیر والا عادة ندما
فرصت را غنیمت دانید هرگاه که توانا بود در کارهای خیر و اگر نه باز میگردد پشیمانی
ان حوائج الناس الیکم نعم من الله علیکم فاغتنموها
براستی که حاجتها مردم بسوی شما نعمتی است از خدا بر شما پس غنیمت دانید آن نعمت را
ولا تملوها فتحول نقما. ان خیر المال ما اورثک ذخرا
و از آن ملول مشوید که میگردد بخشم خدا براستی که بهترین مال آنست که پدید آرد از برای تو ذخیره
او ذکرا واکسبک حمدا او اجرا. ان افضل الاعمال
یا یاد خیر یا بدست آورد از برای تو ستایش یا مزدی براستی که افزون تر عملها

ما استرق به حرا او استحق به اجرا. ان مادحک الحامد
بند کرده شود آزادی را یا سزاوار کرده شود بآن مزدی براستی که ستاینده تو فریبنده
لعقلک غاش لک فی نفسک بکاذب الاطراء و زور
عقل تست پوشاننده است مرترا کار در نفس ترا بستودن دروغ و دروغ
الثناء فان حرمته نوالک ومنعته افضالک وسمک
ستایش پس اگر نومید کردانی او را از بخشش خود یا منع کنی او را از افزون دهش خود نام نهد ترا
بکل قبیح ونسبک بکل قبیحة. ان النفس خمصة و
بهر زشتی و نسبت کند ترا بهر زشتی براستی که نفس جهنده است
الاذن مجاجة فلا تخب فهمک بالالحاح علی قلبک فان
و گوش نافذه است پس مرنجان فهم خود را بمبالغه کردن بر دل خود پس براستی
لکل عضو من البدن استراحة. ان قوما عبدوا الله
مرهر عضوی را از تن طلب راحتی است براستی گروهی که پرستیدند خدا را
سبحانه رغبة فتلک عبادة التجار وقوما عبدوه
بآرزو پس اینست پرستش بازرگانان و گروهی که پرستیدند خدا را
رهبة فتلک عبادة العبید وقوما عبدوه شکرا
بترس پس اینست پرستش بندگان و گروهی که پرستیدند خدا را بشکر
فتلک عبادة الاحرار. ان الحیاء والعفة من خلائق
پس اینست عبادت آزادگان براستی که شرم و نفسگی از خویهای
الایمان وانهما لسجیة الاحرار والابرار. ان من
اهل ایمانست و براستی که این هر دو کردار آزادگان و نیکوکارانست براستی که از
ابغض الخلائق الی الله تعالی رجلا وکله الی نفسه
دشمن ترین آفریدها بسوی خدا مردیست که باز گذاشته است او را خدا بسوی نفس خود
جائرا عن قصد السبیل بغیر دلیل. ان من کانت العاجلة
که در گذرنده با از راه راست و رونده باشد بی راه نما براستی که هر که باشد دنیاوی

أملك به من الآجال. من أمور الدنيا أغلب عليه من
أمور الآخرة فقد باع الباقي بالفاني وتعوّض
البائد عن الخالد وأهلك نفسه ورضي لها بالحائل
الزائل القليل ونكب بها عن نهج السبيل. إن أول
ما تغلبون عليه من الجهاد جهاد بأيديكم ثم بألسنتكم
ثم بقلوبكم فمن لم يعرف بقلبه معروفاً ولم ينكر منكراً
قلب فجعل أعلاه أسفله. إن الموت لهادم لذاتكم
ومباعد طلباتكم ومفرق جماعاتكم قد أعلقتكم حبائله
وأقصدتكم معابله. إن الله تعالى أوصيكم بالتقوى
وجعلها رضاه من خلقه فاتقوا الله الذي أنتم بعينه
ونواصيكم بيده. إن العاقل ينبغي أن يحذر الموت
في هذه الدار ويحسن له التأهب قبل أن يصل إلى دار

تمنّى فيها الموت فلا يجده. إن تقوى الله حمت أولياء
محارمه وألزمت قلوبهم مخافته حتى أسهرت لياليهم
وأظمأت هواجرهم فأخذوا الراحة بالتعب والرّي
بالظمأ. إن للموت غمرات هي أقطع من أن تستغرق بصفة
أو تعتدل على عقول أهل الدنيا. إن الموت معقود
بنواصيكم والدنيا تطوى من خلفكم. إن
المتقين ذهبوا بعاجل الدنيا والآخرة شاركوا أهل
الدنيا في دنياهم ولم يشاركهم أهل الدنيا في آخرتهم
إن تقوى الله سبحانه في الزاد والمعاد زاد مبلغ
ومعاد منجح دعا إليها أسمع داع ووعاها خير واع
فأسمع داعيها وفاز واعيها. إن التقوى حق الله عليكم
والموجبة على الله حقكم فاستعينوا بالله عليها وتوسلوا

الى الله بها. انّ تقوى الله لم تزل عارضة نفسها على الامم
الماضين والغابرين لحاجتهم اليها غدا اذا اعاد الله
ما ابدى واخذ ما اعطى فما اقلّ من حملها حقّ حملها. انّ
لتقوى الله حبلا وثيقا عروته ومعقلا منيعا ذروته
انّ التقوى منتهى رضاء الله من عباده وحاجته
من خلقه فاتّقوا الله الذى ان اسررتم علمه وان اعلنتم
كتبه. انّ التقوى دار حصن عزيز لمن لجأ اليه والفجور
دار حصن ذليل لا يحرز اهله ولا يمنع من لجأ اليه. انّ
التقوى فى اليوم الحرز والجنّة وفى غد الطريق الى
الجنّة مسلكها واضح وسالكها رابح. انّ تقوى الله
عمادة الدين وعمارة اليقين وانها المفتاح صلاح
ومصباح نجاح. انّ من صرّحت له العبر عمّا بين يديه

من المثلات حجزه التقوى عن تقحّم الشبهات. انّ من
فارق التقوى اغرى باللذات والشهوات ووقع
فى السيّئات والتبعات. انّ تقوى الله مفتاح
سداد وذخيرة معاد وعتق من هلكة بها ينجو الهارب
وتنجح المطالب وتنال الرغائب. انّ الموت ثائر غير
مغلوب. انّ الدهر غير مخصوم ومحتكم غير مظلوم
ومحارب غير محروب. انّ اكرم الموت القتل والذى
نفسى بيده لالف ضربة بالسيف لاهون من ميتة
على الفراش. انّ الغاية القيمة وكفى بذلك واعظا
لمن عقل ومعتبرا لمن جهل وبعد ذلك ما تعلمون
من هول المطلع وروعات الفزع واستكاك الاسماع
واختلاف الاضلاع وضيق الارماس وشدّة الابلاس

ان للقلوب شهوة وكراهة واقبالا وادبارا فاتوها
من اقبالها وشهوتها فان القلب اذا اكره عمي • ان العلم
يهدي ويرشد وينجي وان الجهل يغوي ويضل
ويردي • ان للقلوب اقبالا وادبارا فاذا اقبلت
فاحملوها على النوافل واذا ادبرت فاقصروا بها
على الفرائض • ان السلطان لامين الله على الخلق
ومقيم العدل في البلاد والعباد ووزعه في
الارض • ان ابصار هذه الفحول لطوامح وهي سبب
هبابها فاذا نظر احدكم الى امراة فاعجبته فليمس اهله
فانما هي امراة بامراة • ان احسن الناس عيشا من حسن
عيش الناس في عيشه • ان احسانك الى من كادك
من الاضداد والحساد لاغيظ عليهم من مواقع اساءتك

منهم

منهم وهو داع الى صلاحهم • ان رايك لا يتسع لكل
شيء ففرغه للمهم • ان مالك لا يغني جميع الناس
فاخصص به اهل الحق • ان كرامتك لا تتسع لجميع
الناس فتوخ بها افاضل الخلق • ان ليلك ونهارك
لا يستوعبان لجميع حاجاتك فاقسمهما بين عملك و
راحتك • ان اوقاتك اجزاء عمرك فلا تنفد لك
وقتا الا فيما ينجيك • ان نفسك مطيتك فلا تجهدها ان
رفقت بها ابقيتها • انك ان اخلت بشيء من هذا التقسيم
فلا يقوم نوافل تكسبها بفرائض تضيعها • ان اخاك
حقا من غفر زلتك وسد خلتك وقبل عذرك وستر
عوراتك ونفى وجلك وحقق املك • ان الذي في
يديك قد كان له اهل قبلك وهو صائر الى من بعدك

وانما انت جامع لاحد رجلين اما رجل عمل فيما جمعت
بطاعة الله فسعد بما شقيت به او رجل عمل فيما جمعت
بمعصية الله فشقي بما جمعت وليس احد هذين اهلا
ان تؤثره على نفسك ولا تحمل له على ظهرك ان العبد
بين نعمة وذنب لا يصلحهما الا الاستغفار والشكر
ان الامر بالمعروف والنهي عن المنكر لا يقربان
من اجل ولا ينقصان من رزق ولكن يضاعفان الثواب
ويعظمان الاجر وافضل منهما كلمة عدل عند امام
جائر ان الله سبحانه امر عباده تخييرا ونهاهم تحذيرا
وكلف يسيرا ولم يكلف عسيرا واعطى على القليل
كثيرا ولم يعص مغلوبا ولم يطع مكرها ولم يرسل
الانبياء عبثا ولم ينزل الكتب عبثا وما خلق السموات

والارض

والارض وما بينهما باطلا ذلك ظن الذين كفروا فويل
للذين كفروا من النار ان العهود قلائد في الاعناق
الى يوم القيمة فمن وصلها وصله الله ومن نقضها خذله
الله ومن استخف بها خاصمته الى الذي اكدها واخذ
خلقه حفظها ان صلة الارحام لموجبات الاسلام
وان الله سبحانه امرنا باكرامها والله تعالى يصل من
وصلها ويقطع من قطعها ويكرم من اكرمها ان اكيس
الناس من اقتنى الياس ولزم القنوع والورع وبرى
من الحرص والطمع فان الطمع والحرص الفقر الحاضر
وان الياس والقناعة الغنى الظاهر ان المجاهد
لنفسه والمغالب غضبه والمحافظ على طاعة ربه
يرفع الله سبحانه له ثواب الصائم القائم وينيله

درجة المرابط الصابر • ان افضل ما استجلب الثناء السخاء
وان اجزل ما استدرت به الارباح الباقية الصدقة
ان من شغل نفسه بالمفروض عليه عن المضمون له
ورضي بالمقدور عليه وله كان اكثر الناس سلامة
في عافية وربحا في غبطة وغنيمة في مسرة • ان الله تعالى
لم يجعل للعبد وان اشتدت حيلته وعظمت طلبته
وقويت مكيدته اكثر مما سمي له في الذكر الحكيم
ولم يحل بين العبد في ضعفه وقلة حيلته ان يبلغ دون
ما سمي له في الذكر الحكيم • وان العارف لهذا
العامل به اعظم الناس راحة في منفعة وان التارك له
والشاك فيه لاعظم الناس شغلا في مضرة ان ههنا
واشار بيده الى صدره لعلما جما لو اصبت له حملة بل

اصبت

اصبت لقنا غير مأمون عليه مستعملا آلة الدين للدنيا او
مستظهرا بنعم الله على عباده وبحججه على اوليائه او منقادا
لحملة الحق لا بصيرة له في احنائه ينقدح الشك في قلبه
لاول عارض من شبهة • ان الدنيا دار عناء وفناء
وعبر وغير ومحل فتنة ومحنة • ان الدنيا قد ادبرت
واذنت بوداع وان الآخرة قد اقبلت واشرفت باطلاع
ان الدنيا دار فجايع من عوجل فيها فجع بنفسه ومن
امهل فجع باحبته • ان الدنيا معكوسة منكوسة لذاتها
تنغيص ومواهبها تغصيص وعيشها عناء وبقاؤها فناء
تجمح بطالبها وتردي راكبها وتخون الواثق بها وتزعج
المطمئن اليها وان جمعها الى انصداع ووصلها الى
انقطاع • ان من هوان الدنيا على الله ان لا يعصى الا فيها

ولا ينال ما عنده الا بتركها ان الدنيا كالحية لين مسها
قاتل سمها فاعرض عنها لقلة ما يصحبك منها وكن آنس
ما تكون بها احذر ما تكون منها. ان دنياكم هذه
لأهون في عيني من عراق خنزير في يد مجذوم
واحقر من ورقة في فم جرادة ما لعلي ونعيم يفنى
ولذة لا يبقى. ان الدنيا كالغول تغوي من اطاعها
وتهلك من اجابها وانها لسريعة الزوال وشيكة الانتقال
ان الدنيا يقبل اقبال الطالب وتدبر ادبار الهارب
وتصل مواصلة الملول وتفارق مفارقة العجول.
ان الدنيا منزل قلعة وليست بدار نجعة خيرها
زهيد وشرها عتيد وملكها يسلب وعامرها يخرب
ان الدنيا لهي الكنود العنود والصدود الحيود

الميود

الميود احوالها انتقال وسكانها ازلال عزها ذل
وجدها هزل وكثرتها قل وعلوها سفل اهلها على
ساق وسياق ولحاق وفراق وهي دار حرب وسلب
ونهب وعطب. ان الدنيا غرور حائل وظل زائل
وسناد مائل تصل العطية بالرزية والامنية بالمنية. ان
الدنيا عيشها قصير وخيرها يسير واقبالها خديعة
وادبارها فجيعة ولذاتها فانية وتبعاتها باقية. ان
الدنيا دار اولها عناء وآخرها فناء في حلالها
حساب وفي حرامها عقاب من استغنى فيها فتن و
من افتقر فيها حزن. ان الدنيا دار تنغيص ومحلة
تنغيص ساكنها ظاعن وقاطنها بائن ودرها خالب ونطقها
كاذب واموالها محزونة واعلاقها مسلوبة وهي المتصدية

للعيون والجامحة الحرون والمائنة الخؤون • ان الدنيا
دار محن ومحل فتن من ساعاها فاتته ومن قعد عنها
أتته ومن ابصر اليها اعمته ومن ابصر بها ابصرته
ان الدنيا تدني الاجال وتبيد الرجال وتباعد الامال
وتغير الاحوال من غالبها غلبته ومن صارعها صرعته
ومن عصاها الطاعة ومن تركها اتته • ان الدنيا
تخلق الابدان وتجدد الامال وتقرب المنية وتباعد
الامنية كلما اطمأن صاحبها منها الى سرور اشخصته
منه الى محذور • ان الدنيا خيرها زهيد وشرها
عتيد ولذتها قليلة وحسرتها طويلة تشوب نعيمها
ببؤس وتقرن سعودها بنحوس وتصل نفعها بضير
وتمزج حلوها بمر • ان الدنيا غرارة خدوع معطية

مسوغ

مسوغ ملبسة نزوع لا يدوم رخاؤها ولا ينقضي عناؤها
ولا يركد بلاؤها • ان الدنيا كالشبكة تلتف على من
رغب فيها وتحتوش على من اعرض عنها فلا تمل اليها
بقلبك ولا تقبل بوجهك فتوقعك في شبكتها وتلقيك
في هلكتها • ان الدنيا تعطي وترتجع وتنقاد وتمتنع
وتوحش وتونس وتطمع وتوئس تعرض عنها السعداء
ويرغب فيها الاشقياء • ان الدنيا دار بالبلاء محفوفة
وبالغدر موصوفة لا تدوم احوالها ولا يسلم نزالها
العيش فيها مذموم والامان فيها معدوم • ان الدنيا
ظل الغمام وحلم المنام والفرح الموصول بالغم والعسل
المشوب بالسم سلابة النعم اكالة الامم جلابة النقم
ان الدنيا لا تفي لصاحب ولا تصفو لشارب نعيمها

ينتقل وأحوالها تتبدل ولذاتها تفنى وتبعاتها تبقى
فأعرض عنها قبل أن تعرض عنك واستبدل بها قبل
أن تستبدل بك. إن الدنيا ربما أقبلت على الجاهل
بالاتفاق وأدبرت عن العاقل بالاستحقاق فإن
أتتك منها سهمة مع جهل أو فاتتك منها بغية مع
عقل فإياك أن تحملك ذلك على الرغبة في الجهل والزهد
في العقل فإن ذلك يزري بك ويرديك. إن نكد الدنيا
أنها لا تبقى على حالة ولا تخلو من استحالة تصلح جانبا
بفساد جانب وتسر صاحبا بمساءة صاحب فالكون فيها
خطر والثقة بها غرور والإخلاد إليها محال والاعتماد
عليها ضلال. إن الدنيا سريعة التحول لتنقل شديدة
الغدر دائمة المكر فأحوالها تتزلزل ونعيمها تتبدل

ويخافوها ينتقض ولذاتها تنقص وطالبها يذل وراكبها
يزل. إن الدنيا حلوة نضرة حفت بالشهوات و
راقت بالقليل وتحلت بالآمال وتزينت بالغرور لا
تدوم حبرتها ولا تؤمن فجعتها غرارة ضرارة حائلة
زائلة نافذة بائدة أكالة غوالة. إن الدنيا يونق
منظرها ويوبق مخبرها قد تزينت بالغرور وغرت
بزينتها دار هانت على ربها فخلط حلالها بحرامها
وخيرها بشرها وحلوها بمرها لم يصفها الله لأوليائه
ولم يضن بها على أعدائه. إن الدنيا مع كل شربة شرقا
ومع كل أكلة غصصا لا ينال منها نعمة إلا بفراق أخرى
ولا يستقبل فيها المرء يوما من عمره إلا بفراق آخر من
أجله ولا يحيى له إلا أمات له أثر. إن الدنيا دار صدق

لمن صدقها ودار عافية لمن فهم عنها ودار غناء لمن
تزود منها ودار موعظة لمن اتعظ بها قد آذنت
ببينها ونادت بفراقها ونعت نفسها واهلها فمثلت
لهم ببلائها البلاء وشوقتهم بسرورها الى السرور
راحت بعافية وابتكرت بفجيعة ترغيبا وترهيبا و
تخويفا وتحذيرا فذمها رجال غداة الندامة
وحمدها آخرون ذكرتهم فذكروا وحدثتهم فصدقوا
ووعظتهم فاتعظوا منها العبر والعبر. إن الدنيا
منتهى بصر الأعمى لا يبصر مما وراءها شيئا والبصير
ينفذها بصره ويعلم أن الدار وراءها فالبصير منها
شاخص والأعمى إليها شاخص والبصير منها متزود
والأعمى إليها متزود. إن للدنيا رجالا لا كدهم كنوز

مأخوذة

مأخوذة من مؤنته عندكم مأخوذة يكتشف بهم الدين
كلكشف أحدكم رأس قدره يلوذون كالجراد فيها يكون
جبابرة البلاد. إن الدنيا والآخرة عدوان متفاوتان
وسبيلان مختلفان فمن أحب الدنيا وتولاها
أبغض الآخرة وعاداها وهما بمنزلة المشرق والمغرب
وماش بينهما وكلما قرب من واحد بعد من الآخر
وهما بعد ضرتان. إن الدهر يجري بالباقين كجريه
بالماضين لا يعود ما قد ولى منه ولا يبقى سرمدا ما فيه
آخر فعاله كأوله متسابقة أموره متظاهرة أعلامه
لا ينفك صاحبه عن عناء وفناء وسلب وحرب. إن
الدهر موتر قوسه لا تخطي سهامه ولا يؤسى جراحه يرمي
الصحيح بالسقيم والناجي بالعطب. إن المشتغلة

عن الآخرة لم يصب صاحبها منها سبباً إلا فتحت عليه
از آخرت نمیرساند صاحب خود را از خود بدست آوردنی مگر اینکه کشاده شد برو

حرصاً عليها ولهجاً بها إن الله تعالى جعل الدنيا لما
آزی را بر خود و حرص را بدنیا براستی که خدا گردانیده است دنیا را از برای آنکسی

بعدها وابتلى فيها أهلها ليعلم أيهم أحسن عملاً
که دوری کند و گرفتار کرده است در دنیا اهل دنیا را تا معلوم شود که کدام ایشان بهترند در عمل

ولسنا للدنيا خلقنا ولا بالسعي لها أمرنا وإنما وضعنا
و نیستیم ما که از برای دنیا آفریده باشیم ما و نه از برای کوشش از برای دنیا فرمان یافته ایم ما الا نهاده شدیم ما

فيها لنبتلى بها ونعمل فيها لما بعدها إن الدنيا
در دنیا تا که گرفتار شویم ما بدنیا و کار کنیم ما در دنیا از برای آخرت براستی که دنیا

دار منها الفنا ولأهلها منها الجلاء وهي حلوة
خانه ایست که از دست مردم نیستی و مر اهل دنیا راست از دنیا بیرون رفتن واین دنیا شیرین است

خضرة قد عجلت للطالب والتبست بقلب الناظر
تازه است بتحقیق که می شتابد از برای طلبکار دنیا و می پوشاند خود را بر دل نگرنده در دنیا

فارتحلوا عنها بأحسن ما بحضرتكم من الزاد ولا تسألوا
بیرون روید از دنیا به بهترین چیزی از آنچه آماده میشود مارا از توشه و مخواهید در دنیا

فيها إلا الكفاف ولا تطلبوا منها أكثر من البلاغ
در دنیا مگر باندازه بسنده و مجوئید از دنیا بیشتر از قدرت

إن الدنيا لا يسلم منها إلا بالزهد فيها ابتلي الناس
براستی که دنیا آنست که رستگاری نیست از و مگر به پرهیزکاری در و گرفتار شدند مردمان باو

بها فتنة فما أخذوا منها لها أخرجوا منه وحوسبوا
باو بفتنه پس آنچه گرفتند از دنیا مر دنیا را بیرون کرده شدند از آنجا و حساب کرده شدند

عليه وما منها لغيرها قدموا عليه وأقاموا فيه وإنها
بران و آنچه گرفتند از دنیا از برای غیر دنیا پیشی جستند بران و باییدند در ان و براستی که دنیا

عند

عند ذوي العقول كالظل بينا تراه سابغاً حتى
نزد خردمندان همچو سایه ایست در میان ما که می بینی آنرا گسترده تا آنکه

قلص وزائداً حتى نقص وقد أعذر الله إليكم في النهي
بهم کشیده شود و بیجود تا آنکه کم شود و بتحقیق که عذر می آورد خدا بسوی شما در منع کردن شما

عنها وأنذركم وحذركم منها فأبلغ • إن الدنيا
از دنیا و بیم میدهد شما را و دور میکرداند شما را از دنیا پس مبالغه میکند براستی که دنیا

لم تخلق لكم دار مقام ولا محل قرار وإنما جعلت
آفریده نشده از برای شما خانه ایستادن و نه جای آرام گرفتن و براستی که کرده شده

لكم مجازاً لتزودوا منها الأعمال الصالحة لدار القرار
مر شما را گذرگاهی تا توشه بردارید از دنیا بعملهای راست از برای خانه آرام گرفتن

وكونوا منها على أوفاز ولا تخدعنكم العاجلة ولا
و باشید از دنیا بر شتابها و باید که نفریبد شما را دنیا

تغرنكم فيها الفتنة • إن الزهادة قصر الأمل والشكر
مغرور نگرداند شما را در دنیا فتنه براستی که پرهیزکاری کوتاهی امیدست و شکر

على النعم والورع عن المحارم فإن عزب ذلك
بر نعمتها و پرهیزکاری از حرامها پس اگر دور شود این

عنكم فلا يغلب الحرام صبركم ولا تنسوا عند النعم
از شما پس باید که غالب نشود حرام بر صبر شما و فراموش نکنید نزد نعمتها

شكركم فقد أعذر الله سبحانه إليكم بحجج مسفرة ظاهرة
شکر خود را پس بتحقیق عذر آورد خدای که پاکست بسوی شما ببندهای گویا آشکارا

وكتب بارزة العذر واضحة إن علي من أجلي جنة
و نوشته که روشن است عذر آن و آشکارا براستی که بر منست از وعده من سپری

حصينة فإذا جاء يومي انفرجت عني وأسلمتني فحينئذ
نگاهدارنده پس هرگاه که بیاید روز من بگشاید از من اندوه مرا و برهاند مرا پس این هنگام گردد

لا يطيش السهم ولا يبرأ الكلم وقال عليه السلام

وقد طلب رجل من بيت المال المسلمين شيئا وهو ممن

لا يستحق ان يعطيه ان هذا المال ليس لي ولا لك

وانما هو للمسلمين وجلب اسيافهم فان شركتهم في

حربهم شركتهم فيه والا فجنا ايديهم لا يكون لغير افواههم

ان الله سبحانه يحب ان تكون نية الانسان للناس

جميلة كما يحب ان تكون نيته في طاعته قوية غير مدخولة

ان العافية في الدين والدنيا لنعمة جميلة وموهبة جزيلة

ان الليل والنهار يعملان فيك فاعمل فيهما ويأخذان

منك فخذ منهما تم وردمن حكم امير المومنين علي ابن ابي طالب

عليه السلام في حرف الالف بالالف الشرط بلفظ

ان المحقق قال ع ان اتاكم الله بنعمة فاشكروا ان ابتلاكم

بمصيبة

بمصيبة فاصبروا ان تصبروا ففي الله من كل مصيبة

خلف ان تبذلوا اموالكم في جنب الله فان الله

مسرع الخلف ان صبرت جرى عليك القلم وانت

ماجور ان جزعت جرى عليك القدر وانت مازور

ان صبرت ادركت بصبرك منازل الابرار وان جزعت

اوردك جزعك عذاب النار ان صبرت تصبر

صبر الاحرار والا سلوت سلو الاغمار ان كان في

الكلام بلاغ ففي الصمت العافية ان كان في الغضب

الانتصار ففي الحلم حسن العاقبة وان كنت جازعا

على كل ما نفلت من يديك فاجزع على ما لم يصل اليك

ان كنت حريصا على طلب المضمون لك فكن حريصا

على اداء المفروض عليك ان استطعت ان لا يكن بينك

بينك وبين الله ذو نعمة فافعل ان احببت ان تكون
ومیان خدا خداوند نعمتی پس بکن عمل شایسته اگر دوست داری که باشی

اسعد الناس بما علمت فاعمل ان اردت قطيعة اخيك
سعادتمندترین مردمان بانچه دانسته پس عمل کن بانچه دانسته اگر خواهی جدائی از برادر خود

فاستبق له من نفسك بقية يرجع ان بدا له ذلك يوما
پس باز گذار مراورا از خود باز مانده که باز گردد دست دهد اورا این جدائی روزی

ما ان استقمت الى ودودك فاحتمل معه امرك
اگر بیزاری کنی بسوی دوست خود پس درمیان نه باو کار خود را

واستبق من سترك ما لعلك ان تندم عليه وقتا ما
و باز دار از سر خود آنکه امید داری که باشی پشیمان شوی بدان اگر باو درمیان نهی روزگاری

ان لم تدع عن كثير مما تجتنب مخافة مكروهه سمت بك
اگر باز نایستی از بسیاری از آنچه دور میکنی ازو از ترس بدی آن برآید بر تو

الاهواء الى كثير من الضرر ان عقدت ايمانك فارض
آرزوها برسانند بتو بسیاری از زیان اگر ببندی عهدهای خود را پس راضی شو

بالمقتضى عليك ولك ولا ترج احدا الا الله سبحانه
بانچه فرمان شده بر تو و برای تو و امید مدار بهیچکس مگر بخدای که پاکست او

وانتظر ما اتاك به القدر ان وقعت بينك وبين
وچشم دار آنکه برساند بتو قدر اگر افتد میان تو و میان

عدوك قصة عقدت بها صلحا والبسته بها ذمة
دشمن تو قصه که بسته باشی بدان سازگاری و پوشانیده باشی بآن ذمت را

فحط عهدك بالوفاء وارع ذمتك بالامانة واجعل
پس نگاهدار عهد را بوفا و نگاهدار پیمان خود را بامانت و راستی و بگردان

نفسك جنة بينك وبين ما اعطيت من عهدك ان
نفس خود را سپری میان خود و میان آنچه داده از عهد خود اگر

احببت

احببت سلامة نفسك وستر معايبك فاقلل كلامك واكثر
اگر دوست داری رستگاری نفس خود را و پوشش عیبهای خود را پس اندک ساز سخن خود را و بسیار ساز

صمتك بتوفر فكرك وتستنير قلبك وتسلم الناس
خاموشی خود را با اندیشه بسیار و پوشش سر دل خود و رهائی مردمان

من يدك ان لم تكن حليما فتحلم فانه قل من تشبه بقوم
از دست تو اگر نباشی تو بردبار پس تو بردباری کن براستی کم باشد اگر مانند خود کرد بگروهی

الا اوشك ان يصير منهم ان صبرت صبر الاكارم والا سلوت
مگر اینکه نزدیک باشد که بگردد از ایشان اگر صبر کنی صبر کن چو صبر مردم کرامی و اگر نه

سلو البهائم وقال عليه السلام في من اثنى عليه ان نطقوا
چو چهارپایان وگفت مرتضی درشان کسی که ستایش کرد بدو اگر گفتند

صدقوا وان صمتوا لم يسبقوا ان نظروا اعتبروا
راست گفتند و اگر خاموش گشتند نشتافتند بسخن اگر نگاه کردند پند پذیرفتند

وان اعرضوا لم يلهوا وان تكلموا ذكروا وان سكتوا
و اگر دور کرد ایشان بازی نکردند و اگر گفتند یاد حق کردند و اگر خاموش گشتند

تفكروا وقال عليه السلام في حق من ذمه ان سقم
اندیشه کردند وگفت حضرت مرتضی در حق کسی که نکوهش کرد اورا اگر بیمار باشد

فهو نادم على ترك العمل وان صح عمل امن معترا
پس او پشیمان است بر ترک عمل خوب و اگر تندرست شد ایمن شد با غرور

فاخر العمل ان دعي الى حرث الدنيا عمل وان دعي الى
دیر داشت عمل خوب را اگر خوانده شود بسوی کشت زار دنیا کار کند و اگر خوانده شود بسوی

حرث الاخرة كسل ان استغنى بطر وفتن ان افتقر قنط
کشت زار آخرت کاهلی کند اگر بی نیاز شود شادی کند و بفتنه در افتاده شود اگر درویش شود نومید شود

ووهن وان احسن اليه جحد وان احسن تطاول وامتن
دست کرد و اگر نیکوئی کند کسی باو منکر شود و اگر نیکوئی کند دست درازی کند و منت نهد

وان عرضت لمعصية واقعها بالاتكال على التوبة
ان عزم على التوبة سوّفها واصرّ على الحوبة . ان عوفي
ظن ان قد تاب . ان ابتلي ظن وارتاب . ان مرض
اخلص واناب . ان صح نسي وعاد واجرى على مظالم
العباد . ان امن افتتن لاهيا بالمعاجلة فنسي الآخرة
وغفل عن المعاد ان كانت الرعايا قبلي تشكو الحيف
رعاتها فاني اليوم اشكو الحيف رعيتي كاني المقود وهم
القادة والموزع وهم الوزعة ان عقلت امرك
او اصبت معرفة نفسك فاعرض عن الدنيا وازهد
فيها فانها دار الاشقيا وليست بدار السعداء بهجتها
زور وزينتها غرور وسحابها مقشعة ومواهبها
مرتجعة . ان امنت بالله امن منقلبك . ان اسلمت نفسك

ان كنتم راغبين لا محالة فارغبوا في جنة عرضها السموات
والارض ان كنتم عاملين فاعملوا لما يخلصكم يوم العرض
ان كنتم لا محالة متعصبين فتعصبوا لنصرة الحق واغاثة
الملهوف . ان كنتم لا محالة متسابقين فتسابقوا بجهاد
الى اقامة حدود الله والامر بالمعروف . ان كنتم لا محالة
متنافسين فتنافسوا في الخصال الرغيبة وخلال
المجد ان كنتم للنجاة طالبين فارفضوا الغفلة واللهو
والزموا الجهاد والجد . ان كنتم لا محالة متنزهين فتنزهوا
عن معاصي القلوب . ان كنتم لا محالة متطهرين فتطهروا
من دنس العيوب . ان كنتم في البقاء راغبين فازهدوا
في عالم الفناء ان كنتم للنعيم طالبين فاعتقوا
انفسكم من دار الشقاء . ان رغبتم في الفوز وكرامة

الآخرة فخذوا من الفناء للبقاء • ان كنتم تحبون الله
فاخرجوا من قلوبكم حب الدنيا • وان رأيت من نسائك
ريبة فاجعل لهن النكير على الكبير والصغير واياك
ان تكرر العتب فان ذلك يغري بالذنب ويهون العتب
ان سمت همتك لاصلاح الناس فابدأ بنفسك فان
تعاطيك صلاح غيرك وانت فاسد اكبر العيب • ان
جعلت دينك تبعا لدنياك اهلكت دينك ودنياك
وكنت في الآخرة من الخاسرين • ان جعلت دنياك تبعا
لدينك احرزت دينك ودنياك وكنت في الآخرة
من الفائزين • ان اتقيت الله وقال ان اطعت طمعا
اذلك ان تفضلت خدمت • ان توقرت اكرمت
ان تخلص تقر وقيل عليه السلام ان اهل الكوفة لا يصلحهم

الا السيف

الا السيف فقال ان لم يصلحهم الا فسادي فلا اصلحهم
الله • ان تنزهوا عن المعاصي يحببكم الله مقاودرد

من حكم امير المؤمنين علي ابن ابي طالب في حرف الالف
بلفظ انا وهي لفظ المتكلم قال عليه السلام

انا قسيم النار وخازن الجنان وصاحب الحوض وصاحب
الحوض وصاحب الاعراف وليس منا اهل البيت امام
الا فهو عارف باهل ولايته وذلك لقوله تعالى انما
انت منذر ولكل قوم هاد • انا صنو رسول الله والسابق
الى الاسلام وكاسر الاصنام ومجاهد الكفار وقامع
الاضداد • انا كاب الدنيا لوجهها وقادرها بقدرها
ورادها على عقبها • انا مع رسول الله صلوات الله عليه
وآله ومعي عترتي على الحوض فليأخذ آخذكم بقولنا

وليعمل بعملنا انا لننافس على الحوض وانا لنذود عنه اعدانا
وتستقي منه اولياؤنا فمن شرب منه شربة لم يظمأ بعدها
ابدا انا يعسوب المؤمنين والمال يعسوب الفجار
انا وضعت بكلكل العرب وكسرت ربيعة ومضر
انا مجيء في الاحسان الى من لو احسن اليه ومرتهنت
بالاحسان الى من احسنت اليه لاني اذا اتممته فقد حفظته
واذا قطعته فقد اضعته واذا اضعته فلم فعلته انا علي
دما لها اقل قدرمني على دما قلته انا شاهد لكم وحجيج
يوم القيمة عنكم انا داعيكم الى طاعة ربكم ومرشدكم
الى فرايض دينكم ودليلكم الى ما ينجيكم انا واهل بيتي
امان لاهل الارض كما ان النجوم امان لاهل السماء
انا خليفة رسول الله فيكم ومقيمكم على حدود دينكم

وداعيكم

وداعيكم الى جنة المأوى **مما ورد من حكم امير المؤمنين**
علي ابن ابي طالب عليه السلام في حرف الالف بلفظ اني
قال عليه السلام اني على بينة من ربي
وبصيرة من ديني ويقين من امري اني لعلى يقين من
ربي من ديني وغير شبهة في ديني اني لحارب املي
ومنتظر اجلي اني مستوف رزقي ومجاهد نفسي ومنه
الى قسمي اني لعلى جادة الحق وانهم لعلى مزلة الباطل
اني لعلى اقام حجج الله اقاول وعلى بصيرة دينه اجاهد
واقاتل اني لا ارفع نفسي ان تكون حاجة لا يسعها جودي
او جهل لا يسعه حلمي او ذنب لا يسعه عفوي ان يكون
زمان اطول من زماني اني كنت اذا سالت رسول
الله صلوات الله عليه وآله اعطاني واذا سكت عني

مسألته ابتدائي. اني لا ادفع نفسي عن ان انهى الناس عما لست
انتهي عنه وامرهم بما لا اسبقهم اليه بعملي او ارضى منهم بما لا يرضى
ربي. اني لا احثكم على طاعة الا واسبقكم اليها ولا انهاكم
عن معصية الا واتناهى قبلكم عنها. اني طلقت الدنيا ثلثا
بتاتا لا رجعة لي فيها والقيت حبلها على غاربها
اني اخاف عليكم كل عليم اللسان منافق الجنان يقول
تعلمون ويفعل ما تنكرون. اني امركم بالاستعداد
والاكثار من الزاد تقدمون فيه على ما تقدمون وتندمون
على ما تخلفون وتجزون بما كنتم تسلفون. اني اذا استحكمت
في الرجل خصلة من خصال الخير احتملته لها واغتفرت له
فقد ما سواها ولا استغفر له فقد عقل ولا عدم دين
لان مفارقة الدين مفارقة الامن ولا تهنأ حياة مع مخافة

مخافة وعدم

وعدم عقل عدم الحياة ولا يعاشر الاموات مما ورد

من حكم امير المومنين علي بن ابي طالب ع في حرف
الالف بلفظ انك في خطاب المفرد قال ع

انك في سبيل من كان قبلك فاجعل حدك لآخرتك ولا
تكترث بعمل الدنيا. انك لن تتقبل من عملك الا ما اخلصت
فيه ولم تشبه بالهوى واسباب الدنيا. انك لن تبلغ
املك ولم تعد اجلك فاتق الله واجمل في الطلب
انك مدرك قسمك ومضمون رزقك ومستوف ما كتب
لك فارح نفسك من شقاء الحرص ومذلة الطلب وثق
بالله وخفض في المكتسب. انك لست بسابق اجلك ولا
بمرزوق ما ليس لك فلم ذا التشقي نفسك يا شقي. انك
ان ملكت نفسك قادك افسدت معادك واوردتك

بلا انتهی وشقاء لا ینقضی انک طرید الموت الذی لا
ینجو هاربه ولابد انه مدرکه انک ان اشتغلت بفضایل
النوافل عن اداء الفرایض فلن یقوم فضل تکسبه بفرض
تضیعه انک لن تدرک ما تحب الا بالصبر عما تشتهی انک
لن تلج الجنة حتی ترجع عن غیک وتنتهی وترتدع
عن معاصیک وترعوی انک ان سالمت الله سبحانه
سلمت وفزت انک ان حاربت الله سبحانه حربت
وهلکت انک ان اقبلت علی الدنیا ادبرت انک ان
ادبرت عن الدنیا اقبلت انک ان تواضعت رفعک
الله انک ان تکبرت وضعک الله انک ان جاهلت نفسک
حزت رضاء الله انک ان انصفت من نفسک ازلفک
الله سبحانه انک ان احببت الحسنات نلت رفیع الدرجات

انک ان تورعت وتنزهت عن دنس السیئات انک ان اطعت
هواک اصمک واعماک وافسد منقلبک وارداک
انک ان احببت فنفسک تکرم والیها تحسن انک ان ابغضت
فنفسک تمتهن وایاها تغبن انک مخلوق للآخرة فاعمل
لها انک لن تخلق للدنیا فازهد فیها واعرض عنها انک
موزون بعقلک فزکه بالعلم انک مقوم بادبک فزینه
بالحلم انک من ورائک طالبا حثیثا من الموت فلا تغفل
انک لن یغنی عنک بعد الموت الا صالح عمل قدمته
فتزود من صالح العمل انک ان عملت للآخرة فاز قدحک
انک ان عملت للدنیا خسرت صفقتک انک ان یلقی
الله سبحانه بعمل اضر علیک من حب الدنیا انک لن تحمل
الی الاخرة عملا انفع لک من الصبر والرضا والخوف والرجا

متاور دین حکم امیر المومنین علی ابن ابی طالب ع فی
بعضی از آنچه فرا دو شده از حکمتهای امیر المومنین علی ابن ابی طالب ع در

حرف الالف فی خطاب الجمع بلفظ انکم قوله ع
حرف الف در گفتار جمع بلفظ انکم گفت حضرت مرتضی

انکم بأعمالکم مجازون وبها مرتهنون • انکم الی الآخرة
براستی که شما بعملهای شما جزا داده شوید و بعملهای خود درگروید براستی که شما بسوی آخرت

صائرون وعلی الله تعالی معروضون • انکم حصائد الآجال
میگرایید و بر خدا عرضه کرده اید براستی که شما بریده دروهای وعدها اید

واعراض الحمام • انکم هدف النوائب وذریة الأسقام
و خواستهای مرگید براستی که شما نشانه بلاهااید و بازماندهای بیماریها

انکم مدینون بما قدمتم ومرتهنون بما اسلفتم • انکم طرداء
براستی که شما نزدیک شونده اید بآنچه پیش فرستاده اید و درگروید بآنچه گذرانیده اید براستی که شما افتادهای

الموت الذی ان اقمتم اخذکم وان فررتم ادرکم • انکم الی
مرگید آنچنان مرگی که اگر ایستاده اید گیرنده شماست و اگر بگریزید دریابد شما را براستی که شما بسوی

العمل بما علمتم احوج منکم الی تعلم ما لم تکونوا تعلمون
عمل کردن بآنچه دانسته اید محتاج ترید از شما باموختن آنچه نمیدانید

انکم الی انفاق ما اکتسبتم منکم الی اکتساب ما تجمعون
براستی که شما بسوی دادن آنچه بدست آورده اید از شما بسوی کسب کردن آنچه گرد می آورید

انکم الی اعراب الاعمال احوج منکم الی اعراب الاقوال •
براستی که شما بسوی ساز دادن عملها محتاج ترید از شما بسوی ساز دادن گفتارها

انکم الی اکتساب صالح الاعمال منکم الی مکاسب الاموال
براستی که شما بسوی حاصل نیک عملها از شما بسوی حاصل کردن مالها

احوج محتاج ترید

انکم الی الاهتمام بما یصحبکم الی الآخرة احوج منکم الی کلما
براستی که شما بسوی سعی کردن آنچه یار کند شما را بسوی آخرت محتاج ترید از شما بسوی هرچه

یصحبکم

یصحبکم بالدنیا • انکم الی ازواد التقوی احوج منکم الی
یار کند شما را با دنیا براستی که شما بسوی توشه ساختن پرهیزکاری محتاج ترید از شما بسوی

ازواد الدنیا • انکم الی عمارة دار البقاء احوج منکم
توشه ساختن دنیا براستی که شما بسوی عمارت خانه بقا که آخرتست محتاج ترید از شما

الی عمارة دار الفناء • انکم الی حفظ ما اعطیتم اشد حاجة
بسوی عمارت خانه فنا که دنیاست براستی که شما بسوی واکردن آنچه میدهید حاجتمند ترید

من السائل الی ما اخذ منکم • انکم اغبط بما بذلتم من الراغب
از خواهنده بسوی آنچه بگیرد از شما براستی که شما سودمندترید بآنچه میدهید از روی آورنده

الیکم فیما وصله منکم • انکم الی اکتساب الادب احوج منکم
بسوی شما در خواهش در آنچه برسد باو از شما براستی که شما بسوی حاصل کردن ادب محتاج ترید از شما

الی اکتساب الفضة والذهب • انکم الی القناعة بیسیر الرزق
بسوی حاصل کردن نقره و طلا براستی که شما بسوی قناعت باندک روزی

احوج منکم الی الاکتساب والحرص فی الطلب • انکم مواخذون
محتاج ترید بسوی کسب کردن و حرص ورزیدن در طلب براستی که شما بازخواست کرده شدگانید

باقوالکم فلا تقولوا الا خیرا • انکم مجازون بافعالکم
بگفتارهای شما پس مگویید مگر خیر براستی که شما جزا داده شوید بکردارهای شما

فلا تفعلوا الا برا • انکم الی مکارم الافعال احوج منکم
پس مکنید مگر نیکوئی براستی که شما در کردارهای نیکو محتاج ترید از شما

الی بلاغة الاقوال • انکم الی اصطناع الرجال احوج منکم
بسوی گفتارهای رسا و نیکو براستی که شما بسوی نیکوکاری بامردمان محتاج ترید از شما

الی جمیع الاموال • انکم ان اغتررتم بالامال تخرمتکم بوادر
بسوی گرد آوردن مالها براستی که شما اگر فریب خورید بامیدها ببرد شما را شتابندهای

الآجال وقد فاتتکم الاعمال • انکم ان اغتنمتم صالح الاعمال
وعدها و بتحقیق که فوت شود از شما عملها براستی که شما اگر غنیمت دانید عملهای نیکو را

نلتم من الآخرة نهاية الآمال • انکم انما خلقتم للآخرة لا للدنيا

للبقاء لا للفناء • انکم ان رضيتم بالقضاء طابت عيشتکم

وفزتم بالغناء ان صبرتم على البلاء وشکرتم في الرخاء

ورضيتم بالقضاء کان لکم من الله سبحانه الرضا • انکم ان

زهدتم خلصتم من شقاء الدنيا وفزتم بدار البقاء

انکم قنعتم جزتم الغناء وخففت مؤن الدنيا • انکم ان

رغبتم في الدنيا اقتبتم اعمارکم فيما لا تبقون له ولا يبقى لکم

انکم ان امرتم عليکم الهوى اصمکم واعماکم واردکم انکم

ان اطعتم انفسکم نزعت بکم الى شر غاية • انکم ان ملکتم

شهواتکم توقت بکم الى الاشر والغواية • انکم ان قبلتم على

الله اقبلتم وان ادبرتم عنه ادبرتم • انکم ان رغبتم الى الله

غنمتم ونجوتم وان رغبتم الى الدنيا خسرتم وهلکتم

انکم ان رجوتم الله بلغکم امالکم وان رجوتم غير الله

خابت امانيکم وامالکم • انکم ان اطعتم سورة الغضب اوردکم

موارد العطب • انکم لن تحصلوا بالجهل اربا ولن تبلغوا به

من الخير سببا ولن تدرکوا به من الآخرة مطلبا • انکم في زمان

القائل فيه بالحق قليل واللسان فيه عن الصدق کليل

واللازم فيه للحق ذليل اهله معتکفون على العصيان مصطلحون

على الادهان فتاهم عارم وشيخهم آثم وعالمهم منافق وقارئهم

مماذق • ولا يعظم صغيرهم کبيرهم ولا يعول غنيهم فقيرهم

انکم ستعرضون على سبي او البراءة مني فسبوني واياکم والبراءة

مني • مما ورد من حکم امير المؤمنين علي ابن ابي طالب ع

في حرف الالف بلفظ انما من ذلک قوله عليه السلام

انما الحلم کظم الغيظ وملک النفس • انما الحزم طاعة

الله ومعصية النفس. انما الناس رجلان متبع ومبتدع

خداست و نافرمانی نفس براستی که مردمان دو گروه اند پی روی کننده اند و پدید آرنده

بدعة انما خلقتم للبقاء لا للفناء وانكم في دار بلغة ومنزل

بدعتی را براستی که شما آفریده شده اید از برای پایندگی نه از برای نیست شدن و براستی که شما در خانه بسیار اندکید و در منزل

قلعة. انما العاقل من وعظته التجارب. انما الجاهل

برکندگی براستی که خردمند آنست که پند دهد او را آزمایشها براستی که نادان

من استعبدته المطالب. انما الدنيا شرك وقع فيه

آنست که بنده کرد او را خواستها براستی که دنیا دام شرکست که در افتد در شرک

من لا يعرفه. انما الدنيا احوال مختلفة وتارات متصرفة

آنکه نمی شناسد دنیا را براستی که دنیا حالهای گوناگون و دفعهای دگرگون شده

واعراض مستهدفة وقال عليه السلام لرجل يسعى لغيره بما فيه

و خواستهای هدف گشت و گفت مرتضی مردی را که میکوشید از برای غیر خود با آنچه در وی بود

ضرار نفسه. انما انت كالطاعن نفسه ليقتل ردفه

زیان نفس او براستی که تو همچو کسی که نیزه زند نفس خود را تا بکشد همراه خود را

انما اللبيب من استسل الاحقاد. انما سادة الدنيا والآخرة

براستی که خردمند آنست که بیرون کشید کینه های درون براستی که خواجگان دنیا و آخرت

الاجواد. انما الكرم التنزه عن المساوي. انما الورع التطهر

بخشندگانند براستی که کرم پاکیزگیست از بدیها براستی که پرهیزکاری پاک کردن خود

عن المعاصي. انما النبل التبري عن المخازي. انما الشرف

از گناهها براستی که دانشوری جدائیست از رسوائیها براستی که برتری

بالعقل والادب لا بالمال والحسب. انما انت عدد ايام

بعقلست و ادب نه بمال و بزرگ زادی براستی که تو شمار روزگاری

فكل يوم يمضي عليك يمضي بعضك فخفض في الطلب

پس هر روزی که میگذرد بر تو میگذرد پاره از تو پس فرو نشین در طلب دنیا

واجمل

واجمل في المكتسب. انما يحبك من لا يملقك ويثني عليك

و نیکو ساز در کسب دست رنج را براستی که دوست میدارد ترا آنکس که تواضع نمیکند با تو و ستایش میکند بر تو

من لا يسمعك. انما سمي العدو عدوا لانه يعدو عليك

آنکس که نمی شنواند بتو براستی که نامیده شد دشمن و بد دشمن از برای آنکه او تعدی میکند بر تو

فمن داهنك في معايبك فهو العدو العادي عليك. انما

پس هر که مدارا میکند با تو در عیبهای تو پس او دشمن تعدی کننده بر تو براستی که

سمي الصديق صديقا لانه يصدقك في نفسك ومعايبك

نامیده شد صدیق یعنی دوست بصدیق یعنی دوست از برای آنکه راست میدارد ترا در نفس تو و عیبهای تو

فمن فعل ذلك فاستنم اليه فانه الصديق. انما سمي الرفيق

پس هر که بکند این پس اعتماد کن بسوی او که او دوست براستی که نامیده شد رفیق یعنی یار

الشفيق رفيقا لانه يرفقك على صلاح دينك فهو

مهربان برفیق از برای آنکه مدارا و نرمی میکند با تو بر ساختن دین تو پس او

الرفيق الشفيق. انما تعرف قدر النعم بمقاساة ضدها

یار مهربان براستی که می شناسی قدر نعمتها را بسختی کشیدن ضد نعمت

انما المراة لعبة فمن اتخذها فليغطها. انما الدنيا جيفة

براستی که زن لعبت بازیست پس هر که گرفت زن را پس باید که بپوشد روی او براستی که دنیا مرداریست

والمتواخون عليها اشباه الكلاب فلا تمنعهم اخوتهم

و برادری کنندگان بر دنیا مانندهای سگانند پس بازنمیدارد ایشان را برادری ایشان

من التهارش عليها. انما اهل الدنيا كلاب عاوية وسباع

از کندن و دریدن بر دنیا براستی که اهل دنیا سگان آواز کننده اند و درندگان

ضارية يهر بعضها بعضا ويأكل عزيزها ذليلها ويقهر

زیان کارند آواز میکند بعضی ایشان بر بعضی و میخورد توانای ایشان ناتوان ایشان را و قهر میکنند

كبيرها صغيرها نعم معقلة واخرى مهملة قد اضلت

بزرگ ایشان کوچک ایشان را چهارپایان در بندند و بعضی ایشان بی بند و گم کرده اند تحقیق گم شده

عقولها وركبت مجهولها. انما مثلي بينكم كالسراج
في الظلمة يستضيء به من ولجها. انما اباد القرون تعاقب
الحركات والسكون انما انتم ركب وقوف لا يدرون متى
بالسير يؤمرون. انما المجد ان تعطي في الغرم وتعفوا
عن الجرم انما العقل التجنب من الاثم والنظر في العواقب
والاخذ بالحزم. انما الورع التحري في المكاسب والكف
عن المطالب. انما الكرم بذل الرغائب واسعاف
الطالب. انما الدنيا متاع ايام قلايل تزول كما
يزول السراب وتقشع السحاب. انما البصير من سمع فتفكر
ونظر فابصر وانتفع بالعبر. انما الحليم من اذا اوذي
صبر واذا ظلم غفر. انما المرء مجزي بما اسلف وقادم على ما قدم
انما الكيس من اذا اساء استغفر واذا اذنب ندم انما زهد الناس

فطلب

في طلب العلم لكثرة ما يرون من قلة عمل من علم بما علم انما حظ
احدكم من الارض ذات الطول والعرض قيد قده متعفرا
على خده. انما الدنيا دار ممر والآخرة دار مستقر فخذوا
من ممركم لمستقركم ولا تهتكوا استاركم عند من يعلم
اسراركم. انما مثل الدنيا كمثل قوم سفر نبا بهم منزل
جديب فأموا منزلا خصيبا وجنابا مريعا فاحتملوا
وعثاء الطريق وخشونة السفر وجشوبة المطعم ليأتوا
سعة دارهم ومحل قرارهم. انما ينبغي لاهل العصمة و
المصنوع اليهم في السلامة ان يرحموا اهل المعصية والذنوب
وان يكون الشكر على معافاتهم هو الغالب عليهم والحاجز
لهم. انما قلب الحدث كالارض الخالية مهما القي فيها من
كل شيء قبلته. انما طبايع الابرار طبايع محتملة للخير

مهما جهلت منه احتملته. انما المرء في الدنيا عرض تنتضل
المنايا ونهب تبادره المصائب والحوادث. انما لك
من مالك ما قدمته لآخرتك وما اخرته فللوارث. انما
الناس عالم ومتعلم وما سواهما فهمج. انما السعيد من خاف
العقاب فأمن ورجا الثواب فأحسن واشتاق الى
الجنة فادلج. انما يستحق اسم الصمت المنقطع عن الاجابة
والا فالعي به اولى. انما حض على المشاورة لان راي المشير
صرف وراي المستشير مشوب بالهوى. انما سميت الشبهة
شبهة لانها تشبه الحق فاما اولياء الله تعالى فضياؤهم
فيها اليقين ودليلهم سمت الهدى واما اعداء الله فدعاؤهم
اليها الضلال ودليلهم العمى. انما العالم من دعاه علمه
الى الورع والتقى والزهد في عالم الفناء والتوله

جنة المأوى

بجنة المأوى. انما الائمة قوام الله على خلقه وعرفاؤه على
عباده ولا يدخل الجنة الا من عرفهم وعرفوه ولا يدخل
النار الا من انكرهم وانكروه. انما المستحفظون لدين الله الذين
اقاموا الصلوة ونصروه وحاطوه من جميع جوانبه وحفظوه
على عباد الله ورعوه. انما يعرف الفضل لاهل الفضل
اولوا الفضل. انما سراة الناس اولوا الاحلام الرغيبة
والهمم الشريفة وذوو النبل. مما ورد من حكم امير المؤمنين
علي ابن ابي طالب ع في حرف الالف بلفظ آفة
قال ع آفة الايمان الشرك. آفة اليقين الشك
آفة النعم الكفران. آفة الطاعة العصيان. آفة الشرف
الكبر. آفة الزكاء المكر. آفة العبادة الرياء. آفة المجد
عوائق القضاء. آفة السخاء المن. آفة الدين سوء الظن

افة العقل الهوى • افة النفس الوله بالدنيا • آفة المشاورة
انتقاض الآراء • آفة الملوك سوء السيرة • افة الوزراء
خبث السريرة • آفة العلماء حب الرياسة • افة الزعماء
ضعف السياسة • افة الجند مخالفة القادة • آفة الرياضة
غلبة العادة • افة الرعية مخالفة الطاعة • آفة الورع
قلة القناعة • آفة القضاة الطمع • آفة العدول
قلة الورع • آفة الشجاعة اضاعة الحزم • افة القوى
استضعاف الخصم • افة الحلم الذل • آفة العطاء المطل
افة الاقتصاد البخل • آفة الهيبة المزاح • آفة الطلب
عدم النجاح • آفة الملك ضعف الحماية • آفة العهد
قلة الرعاية • آفة الرياسة الفخر • افة النقل كذب
الرواة • افة العلم ترك العمل به • آفة العمل ترك

الاخلاص

الاخلاص فيه • آفة الجود الفقر • افة العامة العالم
الفاجر • افة العدل الظالم الجائر • افة العمران جور
السلطان • آفة القدرة منع الاحسان • افة اللب العجب
افة الحديث الكذب • آفة الاعمال عجز العمال • آفة
الآمال حضور الآجال • آفة الوفاء الغدر • افة الحزم
فوت الامر • افة الامانة الخيانة • افة الفقهاء عدم
الصيانة • آفة الجود التبذير • آفة المعاش سوء التدبير
افة المعاش سوء التدبير • افة الكلام الاطالة • افة العمل
البطالة • افة النجح الكسل • افة الغناء البخل • افة الامل
الاجل • افة الخير قرين السوء • آفة الاقتدار البغي
والعتق مما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب ع
في حرف الالف بلفظ اذا بمعنى الشرط قال ع

اذا نطقت فاصدق • اذا ملكت فارفق • اذا اعطيت
فاشكر • اذا ابتليت فاصبر • اذا عاقبت فارفق • اذا عاتبت
فاستبق • اذا احببت فلا تكثر • اذا ابغضت فلا تهجر
اذا اصنعت معروفا فاستره • اذا اصنع اليك معروفا
فانشره • اذا امدحت فاختصر • اذا ذممت فاقصر • اذا
وعدت فانجز • اذا اعطيت فاوجز • اذا عزمت
فاستشر • اذا امضيت فاستخر • اذا حدثت فاصدق
اذا ملكت فاعتق • اذا رزقت فانفق • اذا جنيت
فاعتذر • اذا جنى عليك فاغتفر • اذا عاقدت فاتمم
اذا استبنت فاعزم • اذا وليت فاعدل • اذا رايت
فافعل • اذا اهنت فلا تستحن • واذا ائتمنت فلا تخن
اذا صنع اليك معروفا فاذكره • اذا اصنعت معروفا

فانسه

فانسه • اذا رزقت فاوسع • اذا حرمت فاقنع • اذا اطمعت
فاشبع • اذا تاكد الاخاء سمج الثناء • اذا احييت فاكرم
حق الاخاء • اذا حضرت الآجال افتضحت الآمال • اذا
بلغتم نهاية الآمال فاذكروا بغتات الآجال • اذا تغيرت
نية السلطان تغير الزمان • اذا استشاط السلطان
تسلط الشيطان • اذا تم العقل نقص الكلام • اذا اكلت
عالب شود شیطان هرگاه اتمام شود خرد کم شود سخن هرگاه فرود آئی
اللئام فاعتلل بالصيام • اذا انعمت بالنعم فقد قضيت
نزد ناکسان پس بهانه جوئی بروزه‌ها هرگاه بدهی نعمتی را بتحقیق که بجا آورده‌ئی
شكرها • اذا اصبرت للمحنة فنلت حدها • اذا اضرت
شکر آن نعمت را هرگاه صبر کنی در رنجی پس بپا برسی بپایان آن رنجی هرگاه نقصان کند
النوافل بالفرائض فارفضوها • اذا عقدتم على عزايم
سنتها فرضها را پس ترک کنید سنتها را هرگاه عهد کنید بدوری آوردن
خير فامضوها • اذا طالت الصحبة تاكدت الحرمة • اذا
نیکوئی پس بجا آرید آن عهدها را هرگاه دراز گشت صحبت سخت شود حرمت هرگاه
كثرت القدرة قلت الشهوة • اذا املقتم فتاجروا الله
بسیار شود توانائی کم شود آرزو هرگاه بیچیز شوید بازرگانی کنید در راه خدا
بالصدقة • اذا غلبت عليكم اهواكم اوردتكم موارد الهلكة
بصدقه دادن هرگاه غالب شود بر شما آرزوهای شما بنهند شما را در جایهای هلاک

اذا فسدت النية وقعت البلية • اذا حضرت المنية
افتضحت الامنية • اذا رايتم الخير فخذوا به • اذا رايتم
الشر فابعدوا عنه • اذا قل الخطاب كثر الصواب • اذا
~~رايتم الشر فابعدوا عنه • اذا قل الخطا ازدحم الجواب~~
نفي الصواب • اذا خفت الخالق فررت اليه • اذا قلت
الطاعات كثرت السيئات • اذا ظهرت الخيانات ارتفعت
البركات • اذا نزل القدر بطل الحذر • اذا احب الله
عبدا وعظه بالعبر • اذا ملك الاراذل هلك الافاضل
اذا ساد السفل خاب الامل • اذا استولى اللئام
اضطهد الكرام • اذا فسد الزمان ساد اللئام • اذا حلت
المقادر بطلت التدابير • اذا قلت المقدرة كثر التعلل
بالمعاذير • اذا ابيض اسودك مات اطيبك • اذا رايت الله

سبحانه

سبحانه يونسك بذكره فقد احبك • اذا رايت الله يوحشك
من ذكره فقد ابغضك • اذا احببت السلامة فاجتنب
مصاحبة الجهول • اذا قلت العقول كثر الفضول
اذا رايت عالما فكن خادما • اذا فارقت ذنبا فكن عليه
نادما • اذا رايت الله سبحانه يتابع عليك النعم مع المعاصي
فهو استدراج لك • اذا تفقه الرفيع تواضع • اذا تفقه
الوضيع ترفع • اذا قام احدكم الى الصلوة فليصل
صلوة مودع • اذا اردت ان تطاع فاسئل ما يستطاع
اذا حسن الخلق لطف النطق • اذا قويت الامانة كثر
الصدق • اذا كمل العقل نقص الشهوة • اذا تباعدت
المصيبة قربت السلوة • اذا طلبت العز فاطلبه بالطاعة
اذا طلبت الغناء فاطلبه بالقناعة • اذا لم يكن ما تريد

فرد ما يكون • اذا ظهرت الريبة ساءت الظنون • اذا لم يكن
بی بجاه انجه نشود هركاه اشكارا شود بدكمانی بد شود هركاه نشود

ما تريد فلا تبل كيف كنت • اذا غلبت على الكلام فاياك
انجه تو خواهی بس باك مدار هرجونكه خواهی هركاه استواری بر سخن بر تو باد كه

ان تغلب على السكوت • اذا كثرت ذنوب الصديق
استوار شوی بر خاموشی هركاه بسيار شود كناهان دوست

قل السرور به • اذا ابصرت العين الشهوة عميت عن
كم شود شادی ازان هركاه ببيند چشم را ارزو را كور شود از

العاقبة • اذا احب الله عبدا الهمه حسن العبادة
پايان كار هركاه دوست دارد خدا بنده را در دل انداز دل او نيكو بندكی را

اذا قرن العزم بالحزم كملت السعادة • اذا قصرت يدك
هركاه نزديك شود قصد كردن بكاری باكاهی تمام شود سعادت هركاه كوتاه شود دست تو

بالمكافات فاطل لسانك بالشكر • اذا نزلت بك النعمة
بجزا دادن بس دراز كن زبان خود را بشكر هركاه فرود ايد بتو نعمت

فاجعل قراها الشكر • اذا رايت مظلوما فاعنه على
بس بكردان دوستكانی ان را شكر هركاه ببينی ستمديده بس ياری كن اورا بر

الظالم • اذا رعيت المكارم فاجتنب المحارم • اذا البقاء
ستمكار هركاه نكاه داری نيكوييها را بس دوری كزين از حرامها هركاه پايندكی

لا يوجد فالنعيم زايل • اذا كان القدر لا يرد فالاحتراس
يافته نشود بس اسايش پاينده نيست هركاه باشد كه تقدير رد نشود بس خود را نكاه داشتن

باطل • اذا استخلص الله عبدا الهمه الديانة • اذا احب
باطلاست هركاه بركزيند خدا بنده را در دل انداز دل او را دين داری هركاه دوست دارد

الله سبحانه عبدا حبب اليه الامانة • اذا قويت فاقو على
خدا بنده را دوست كرداند بسوی او امانت را هركاه استوار شوی پس استوار شو بر

طاعة الله

طاعة الله سبحانه • اذا ضعفت فاضعف عن معاصي الله
طاعت خدا هركاه ضعيف شوی بس ضعيف شو از كناهان و نافرمانی خدا

اذا فقهت فتفقه في دين الله سبحانه • اذا اتقيت فاتق
هركاه دانا شوی بس دانا شو در دين خدای كه پاكست او هركاه پرهيزكاری كنی بس بپرهيز

محارم الله • اذا هرب الزاهد من الناس فاطلبه • اذا طلب
از حرامهای خدا هركاه بكريزد پرهيزكاری از مردم پس بجو تو اورا هركاه بجويد

الزاهد الناس فاهرب منه • اذا اكرم الله عبدا شغله
زاهد مردم را بس بكريز ازو هركاه كرامی دارد خدا بنده را مشغول سازد اورا

بمحبته • اذا اصطفى الله عبدا جلببه خشيته • اذا رايت
بدوستی خود هركاه بركزيند خدا بنده را در پوشاند اورا ترسی خود هركاه كه بينی كه

ربك يتابع عليك النعم فاحذره • اذا رايت ربك يوالي
پروردكار تو پيابی ميفرستد بر تو نعمتها را پس بترس ازو هركاه ببينی كه پروردكار پيابی ميفرستد

عليك البلاء فاشكره • اذا تكلمت بالكلمة ملكتك وان سكت
بر تو بلا را بس شكر كن اورا هركاه كويا شوی بسخنی خداوند تو شود ان سخن و اكر خاموش شوی

عنها ملكتها • اذا اخذت نفسك بطاعة الله اكرمتها
ازان سخن تو خداوند ان سخنی هركاه بكيری نفس خود را بفرمان خدا كرامی داشته باشی نفس خود را

وان ابذلتها في معاصي الله ابتذلتها • اذا اضللت عن
واكر باز داری نفس خود را در نافرمانيهای خدا خوار كرده باشی نفس را هركاه كمراه شوی از

حكمة الله فقف عند قدرته فانه ان فاتك من حكمته
حكمت خدا بس بايست نزد توانائی او بس براستی كه او اكر نرهد بتو از حكمت خود

ما يشفيك فلن يفوتك من قدرته ما يكفيك • اذا
انچه شفا بخشد ترا بس بازنكذارد از تو از قدرت خود انچه بسند باشد مر ترا هركاه

وثقت بمودة اخيك فلا تبال متى لقيته ولقيك
اعتماد كنی بدوستی برادر خود بس باك مدار هركاه ببينی تو او و يا برسد او بتو

اذا حلمت عن السفيه غممته فزده غماً بحلمك عنه اذا احسنت
الى اللئيم ترك باحسانك اليه اذا لم تكن عالماً ناطقاً
فكن مستمعاً واعياً اذا صعدت روح المؤمن الى السماء
تعجبت الملائكة وقالت عجباً كيف نجا من دار فسد فيها
خيارنا اذا علوت فلا تفكر فيمن دونك من الجهال
ولكن اقتد بمن فوقك من العلماء اذا كان هجوم الموت
لا يؤمن فمن العجز ترك التاهب له اذا امضيت امراً فامضه
بعد الروية ومراجعة المشورة ولا تؤخر عمل يوم الى غد
وامض لكل يوم عمله اذا نفذ حكمك في نفسك تداعت
انفس الناس الى عدلك اذا اردت ان تعظم محاسنك
عند الناس فلا تعظم في عينك اذا بلغ اللئيم فوق
مقداره تنكرت احواله اذا رايت في غيرك خلقاً ذميماً

فتجنب

فتجنب من نفسك امثاله اذا احب الله عبداً اخطر عليه العلم
اذا احب الله عبداً زينه بالسكينة والحلم اذا احب الله
عبداً الهمه الصدق اذا اكرم الله عبداً اعانه على اقامة
الحق اذا اوحشت العاقل فقد اوجعته عتاباً اذا حلمت عن
الجاهل فقد اوسعته عتاباً اذا قدمت الفكر في افعالك
حسنت عواقبك في كل امر اذا وصلت اليكم اطراف النعم فلا
تنفروا اقصاها بقلة الشكر اذا صعبت عليك نفسك فاصعب
لها تذل لك وخادع نفسك عن نفسك تنقد لك اذا
خفت صعوبة امر فاصعب له يذل لك وخادع الناس عن
امثاله يذل لك اذا اخذت لك القدرة على ظلم الناس فاذكر
قدرة الله سبحانه على عقوبتك وذهاب ما اتيت اليهم عنهم
وبقاءه عليك اذا احب الله عبداً ابغض اليه المال وقصر

الآمال. اذا احب الله بعبد شرا حبب اليه المال وبسط منه

الآمال. اذا احب الله عبدا رزقه قلبا سليما وخلقا قويما

اذا اراد الله بعبد خيرا منحه عقلا قويما وعملا مستقيما. اذا

اراد الله بعبد خيرا اعف بطنه وفرجه. اذا اراد الله

بعبد خيرا الهمه القناعة فاصلح له زوجه. اذا اراد الله بعبد

خيرا اعف بطنه عن الطعام وفرجه عن الحرام. اذا اراد الله

سبحانه صلاح عبد الهمه قلة الكلام وقلة الطعام وقلة

المنام. اذا بنى الملك على قواعد العدل ودعائم العقل

نصر الله مواليه وخذل معاديه. اذا هممت بامر فاجتنب

ذميم العواقب فيه. اذا اهديت لقصدك فكن اخشع ما يكون

لربك. اذا عجز عن الضعفاء نيلك فليسعهم رحمتك. اذا كان

الرفق خرقا كان الخرق رفقا. اذا كنت في ادبار والموت

في اقبال

في اقبال فما اسرع الملتقى. اذا امكنت الفرصة فانتهزها

فان اضاعة الفرصة غصة. اذا اراد الله سبحانه ازالة نعمة

عن عبد كان اول ما يغير عقله واشد شيء عليه فقده. اذا

اقبلت الدنيا على عبد كسته محاسن غيره واذا ادبرت عليه

سلبته محاسنه. اذا اراد احدكم ان لا يسأل الله سبحانه شيئا

الا اعطاه فلييأس من الناس ولا يكن له رجاء الا الله سبحانه

اذا هبت امرا فقع فيه فان شدة توقيه اشد من الوقوع فيه

اذا زادك السلطان تقريبا فزده اجلالا. اذا زاد الكريم

اخلالا فزده اذلالا. اذا مطر التحاسد نبت التفاسد. اذا

ثبت الود وجب الترافد والتعاضد. اذا اراد الله بعبد خيرا

فقهه في الدين والهمه اليقين. اذا فاتك من الدنيا شيء

فلا تحزن واذا احسنت فلا تمتن. اذا جمعت المال فانت فيه

وكيل لغيرك يسعد به وتشقى انت اذا قدمت مالك لاخرتك
وكيل غير خودى نيكبخت ميشود او وبدبخت ميشوى تو باو هرگاه پيش فرستى مال خودرا از براى آخرت خود

واستخلفت الله سبحانه على من خلفته من بعدك سعدت بما
وخليفه گردانى خدارا بر انكس كه بازدارى بجاى خود از پس خود نيكبخت شوى بآنچه

قدمت واحسن الله لك الخلافة على من خلفت • اذا اراد الله
پيش فرستى تو ونيكو كند خدا از براى تو خليفگى را بر انكس كه خليفه ساخته بود هرگاه خواهد خدا

بعبد خيرا الهمه القناعة فاكتفى بالكفاف واكتسى العفاف
براى بنده خيرى در دل اندازد اورا قناعت پس راضى شود بآنچه اورا بسنده باشد ودر پوشد پوشش پرهيزكارى

اذا اراد الله بعبد خيرا الهمه الاقتصاد وحسن التدبير
هرگاه خواهد خدا براى بنده خيرى در دل اندازد اورا ميانه روى وتدبير نيكو

وجنبه سوء التدبير والاسراف • اذا امتلى البطن من المباح
ودور كند اورا از بد تدبيرى واز دادن وخرج كردن هرگاه پر شود شكم از مباح

عمي القلب عن الصلاح • اذا اعرضت عن دار الفناء وتوليت
كور شود دل از راستى هرگاه روى گردانى از خانه نيستى وشيفته شوى

بدار البقاء فقد فاز قدحك وفتحت لك ابواب النجاح
بخانه پايندگى پس بتحقيق برسد تير بخت تو وگشاده شود برتو درهاى شادى

وظفرت بالفلاح • اذا اتخذت وليك اخا فكن له عبدا
وفيروز شوى برستگارى هرگاه بگيرى دوست خودرا برادر پس باش بنده او

وامنحه صدق الوفاء وحسن الصفاء • اذا كان في الرجل خلة
وببخش باو وفاء راست وخوبى پاكدرونى هرگاه باشد در مرد دوستى

رايقة فانتظر منه اخواتها • اذا دعاك القرآن الى خلة جميلة
پاكيزه پس چشم دار ازو خواهران ويرا هرگاه بخواند ترا قرآن نزديكى بدوستى زيبا

فخذ نفسك بامثالها • اذا اتتك المحن فاقعد لها فان قيامك
پس بگير نفس خودرا بمانندهاى آن هرگاه بيايد بتو رنجها پس بنشين براى رنجها براستى ايستادن تو

فيها

فيها زيادة فيها • اذا احسنت القول فاحسن العمل لتجمع بذلك
در رنجها افزونيست در رنجها هرگاه نيكو كنى گفتار را پس نيكو كن عملها را تا جمع كنى باين

بين مزية اللسان وفضيلة الاحسان • اذا امنت بالله سبحانه
ميان زيادتى زبان وافزونى نيكوئى هرگاه ايمان آوردى بخدا

واتقيت محارمه احلك دار الامان واذا ارضيته تعمدك
وپرهيزى از حرامهاى خدا فرود آرد ترا در خانه رستگارى وهرگاه خشنود سازى خدارا فرو گيرد ترا

بالرضوان • اذا سألت فاسئل تفقها ولا تسئل تعنتا فان
بخشنوديهاى خود هرگاه بخواهى چيزى بخواه دانائى را ومخواه سركشى را بدرستى

الجاهل المتعلم شبيه بالعالم وان العالم المتعنت شبيه
كه نادان طلبكار دانش مانند است بدانا وداناى سركش مانند است

بالجاهل • اذا اتقيت المحرمات وتورعت عن الشبهات
بنادان هرگاه بپرهيزى از حرامها وپرهيزى از آميزش بحرامها

واديت المفترضات وتنفلت بالنوافل فقد اكملت في
وبجاى آرى فرضها را وبگذارى سنتها را پس بتحقيق كه تمام ساخته باشى در

الفضائل اذا كانت لك الى الله سبحانه حاجة فابدأ بالصلوة على
فضيلتها را هرگاه باشد مر ترا بخدا حاجتى پس بنياد كن بنماز بر

النبي صلوات الله عليه وآله ثم اسئل الله حاجتك فان الله
پيغمبر دعاهاى خدا بر او باد وبر آل او پس بخواه از خدا حاجت خودرا پس براستى كه خدا

سبحانه اكرم ان يسئل حاجتين فيقضي احدهما ويمنع
كرم بيشتر دارد از آنكه خواسته شود ازو دو حاجت پس برآرد يكى از آن دو وباز دارد

الاخرى اذا استولى الصلاح على الزمان واهله ثم اساء الظن رجل
ديگرى را هرگاه استوار شود راستى بر روزگار وبر اهل روزگار پس بدگمان شود مردى

برجل لم يظهر منه حزية فقد ظلم واعتدى • اذا استولى الفساد
با مردى كه آشكار نشود ازو رسوائى پس ستم كرده باشد واز اندازه درگذشته باشد هرگاه استوار شود تباهى

على اللسان وأهله ثم أحسن الظن برجل فقد عرفها • إذا رأى
أحدكم المنكر ولم يستطع أن ينكره بيده ولسانه وأنكره بقلبه
وعلم الله صدق ذلك منه فقد أنكره • إذا زكي أحد منكم
المتقين خاف مما يقال له فيقول لا أنا أعلم بنفسي من غيري وربي
أعلم بي مني اللهم لا تؤاخذني بما يقولون واجعلني أفضل مما
يظنون • إذا رأيتم الخير فسارعوا إليه وإذا رأيتم الشر فتباعدوا
عنه وكونوا بالطاعات عاملين وفي المكارم متنافسين ولكم
محسنين فائزين • إذا وجدت من أهل الفاقة من يحمل لك الزاد
إلى يوم القيامة فيوافيك به غدا حيث تحتاج إليه فاغتنمه
وحمله إياه وأكثر من تزويده وأنت قادر عليه فلعلك أن تطلبه
فلا تجده • إذا أنكرت من عقلك شيئا فاقتد برأي عاقل يزيل
ما أنكرته • إذا سمعتم العلم فاكظموا عليه ولا تشوبوه بهزل فتمجه

القلوب

القلوب • إذا رمتم الانتفاع بالعلم فاعملوا به وأكثروا الفكر في
معانيه تعه القلوب • إذا غلبت عليك الشهوة فاغلبها بالاختصار
إذا غلب عليك الغضب فاغلبه بالحلم والوقار • إذا فاجأك البلاء
فتحصن بالصبر والاستظهار • إذا ظهر عدو الصديق سهل
هجره • إذا كرم أصل الرجل كرم مغيبه ومحضره • إذا لم تنفع الكرامة
فالإهانة أحزم وإذا لم ينجع السوط فالسيف أحسم • إذا كنت
جاهلا فتعلم وإذا سئلت عما لا تعلم فقل الله ورسوله أعلم • إذا
سمعت من المكروه ما يؤذيك فتطأطأ له يخطئك • إذا كتبت
كتابا فأعد فيه النظر قبل ختمه فإنما تختم على عقلك • إذا زاد
عجبك بما أنت فيه من سلطانك فحدثت لك أبهة أو
مخيلة فانظر إلى عظم ملك الله وقدرته مما لا تقدر عليه من نفسك
فإن ذلك يلين من جماحك ويكف من غربك ويفيء إليك بما عزب من عقلك

اذا شاب العاقل شب عقله اذا شاب الجاهل شب جهله اذا قل اهل
التفضل هلك اهل التجمل اذا رغبت في صلاح نفسك فعليك بالاقتصاد
والقنوع والتقلل اذا طابق الكلام نية المتكلم قبله السامع
واذا خالف نيته لم يحسن موقعه من قلب السامع اذا علم الرجل
زاد ادبه وتضاعفت خشيته من ربه اذا كانت محاسن الرجل
اكثر من مساويه فذلك الكامل واذا كان متساوي المحاسن
والمساوي فذلك المتماسك واذا زادت مساويه على محاسنه
فذلك الهالك اذا كثر الناعي اليك قام الناعي بك اذا احب الله
عبدا الهمه رشده ووفقه لطاعته اذا كان الحلم مفسدة كان
العفو معجزة مما ورد من حكم امير المؤمنين علي ابن ابي طالب في حرف الباء
بالباء الزايدة قوله بالشكر تدوم النعم بالتواضع تكون الرفعة بالافضال
تعظم الاقدار بالصمت يكثر الوقار بحسن الموافقة تدوم الصحبة

بالوقار

بالوقار تكثر الهيبة بالحلم تكثر الانصار بالهدى يكثر
الاستبصار بالايثار يستحق الاحسان بالاحسان
يستعبد الانسان بالمن يكدر الاحسان بالنصفة
تدوم الوصلة بالمواعظ تجلى الغفلة بالعلم تعرف
الحكمة بالتواضع تزان الرفعة بالتودد تكون المحبة
بالبخل تكثر المسبة بالتوفيق تكون السعادة بالجود
تكون السيادة بالشكر يستجلب الزيادة باليقين
تتم العبادة بحسن العشرة تدوم المودة بالرفق تتم
المروة بكثرة المن تكدر الصنيعة بكثرة الجزع تعظم الفجيعة
بالمكاره تنال الجنة بالصبر تخف المحنة بالايمان يكون
النجاة بالعافية توجد لذة الحياة بالعقل يستخرج غور
الحكمة بذكر الله يستنزل النعمة بالايمان يستدل

على الصالحات. بالعدل تتضاعف البركات. بالعقل
بر عملهای راست . بعدل . افزون میشود . برکتها . بعقل
تنال الخيرات. بالبر يملك الحر. بفعل المعروف
یافته میشود . نیکوییها . بنیکویی . خداوند میشود . ازاده . بکردن نیکویی
تستدام الشكر. بالعدل تصلح الرعية. بالفكر
پایداری داده میشود . ستایش . بعدل . سازمی یابد . رعیت . باندیشه
تصلح الروية. بالتعلم ينال العلم. بالكظم يكون الحلم. بالعلم
راست می اید . بیاموختن . رسیده میشود . بدانش . بفروخوردن خشم . می باشد . بردباری . بدانش
تكون الحياة. بالصدق تكون النجاة. بالكذب تتزين
می باشد . زندگی . براستی . می باشد . رستگاری . بدروغ . اراسته می باشد
اهل النفاق. بالشره تشان الاخلاق. بالصدق
خداوندان نفاق . باز . عمناک میشود . خویها . براستی
تكمل المروة. بالتواخي في الله تثمر الاخوة.
تمام میشود . جوانمردی . برادرخواندگی . در راه خدا . میوه میدهد . برادری
بالتأني تسهل المطالب. بالصبر تدرك الرغائب
باهستگی . آسان میشود . آرزوها . بصبر . دریافته میشود . آرزوها
بالصحة تستكمل اللذة. بالزهد تثمر الحكمة. بالظلم
بتندرستی . تمام می شود . مزه زندگی . بپرهیزکاری . میوه میدهد . حکمت . بستم
تزول النعم. بالبغي تجلب النقم. بالافضال تسترق
جدا میشود . نعمتها . بستم . کشیده می اید . خشمهای خدا . بافزون بخشیدن . بنده کرده میشود
الاعناق. بحسن العشرة تأنس الرفاق. بالعلم تستقيم
گردنها ازادها . بخوش گذرانیدن . خو میگیرند . همراهان . بدانش . راست می شود
المعوج. بالحق يستظهر المحتج. بالرفق تدرك المقاصد
کج . براستی . پشتی می یابد . حجت جو . بنرمی . دریافته میشود . مرادها

تحمل

تحمل المؤن تكثر المحامد. بالعفاف تزكو الاعمال. بالصدقة
ببرداشتن . بارها . زیاده میشود . بپرهیزکاری . پاک میشود . عملها . بصدقه
تفسح الاجال. بالدعاء يستدفع البلاء. بحسن الافعال
فراخ میشود . وعدها . بدعا . دفع کرده میشود . بلا . بنیکوی کارها
يحسن الثناء. بالاخلاص ترفع الاعمال. بالطاعة يكون
نیکو میشود . سپاس . بپاکیزگی . بلند کرده میشود . کارها . بطاعت . می باشد
الاقبال. بالقناعة يكون العز. بالطاعة يكون الفوز
پیش آمد . بخرسندی . میباشد . عزت . بطاعت . می باشد . فیروزی
بالتكبر يكون المقت. بالتواني يكون الفوت. بالفناء
بتکبر . میباشد . خشم . بکاهلی . میباشد . از دست دادن . بنیستی
تختم الدنيا. بالحرص يكون العناء. باليأس يكون الغناء
آخر میشود . دنیا . باز . میباشد . رنج . بنومیدی . می باشد . بی نیازی
بالمعصية يكون الشقاء. بعوارض الآفات تتكدر
بنافرمانی خدا . میباشد . بدبختی . بابدید آمدنهای . رنجها . تیره میشود
النعم. بالايثار يستحق اسم الكرم. بقدر اللذة
نعمتها . سزاوار یافته میشود . نام . کرم . باندازه . مزه
يكون التنغيص. بقدر السرور يكون التنغيص
می باشد . تنگدلی . باندازه . شادی . می باشد . تنگ است دلی
بركوب الاهوال تكتسب الاموال. بالصدق تتزين
بسواری . بر ترسها . بدست آورده میشود . مالها . براستی . آرایش می یابد
الاقوال. بالسخاء تزان الافعال. بالاخلاص تتفاضل
گفتارها . بسخاوت . آرایش یابد . کردارها . بپاکی . افزونی می یابند
العمال. بالجود تسود الرجال. بلين الجانب تأنس
عملداران . ببخشش . مهتر میشوند . مردان . بنرمی . خو . خو میگیرند باهم

النفوس بالاقبال تطرد النحوس بحسن الاخلاق
يطيب العيش بكثرة الغضب يكون الطيش بعدل
المنطق تجب الجلالة. بالعدول عن الحق تكون
الضلالة بالسيرة العادلة يقهر المناوي باكتساب
الفضائل تكبت المعادي. بدوام ذكر الله تنجاب
الغفلة بحسن العشرة تدوم الوصلة بتكرار الفكر
ينجاب الشك بدوام الشك يحدث الشرك [illegible]
بالحكمة يكشف غطاء العلم بوفور العقل يتوفر الحلم
بالعقول تنال ذروة الخيرات بالصبر تدرك معالي الامور
بقدر الهمم تكون الهموم. بقدر القنية يكون الحزن
والغموم. بالتقوى تقطع حمة الخطايا. بالورع
يكون التنزه من الدنايا بحسن الاخلاق تدر الارزاق

بحسن الصحبة

بحسن الصحبة تكثر الرفاق بصدق الورع يحصن الدين
بالرضا بقضاء الله يستدل على حسن اليقين. بالصالحات
يستدل على الايمان. بحسن التوكل يستدل على حسن
الايقان. بكثرة التواضع يستدل على تكامل الشرف
بكثرة التكبر يكون التلف. بصحة المزاج يوجد
لذة الطعم باصالة الرأي يقوى الحزم بتركك مالا
يعنيك يتم لك العقل بكثرة الاحتمال يكثر
الفضل بالايثار على نفسك تملك الرقاب بتجنب
الرذائل تنجو من العاب. بالعمل يحصل الثواب
لا بالكسل بحسن العمل تجني ثمرة العلم لا بحسن
بالعمل تحصل الجنة لا بالامل. بالاعمال الصالحات
تعلو الدرجات بغلبة العادة الوصول الى اشرف

المقامات. بالاحسان تملك القلوب. بالسخاء تستر العيوب
بخفض الجناح تنتظم الامور. بالفجايع تتنغص السرور
بالطاعة تزلف الجنة للمتقين. بالمعصية توصد النار
للغاوين بتقدير اقسام الله للعباد قام وزن العالم
وتمت هذه الدنيا لاهلها. بالصدق والوفاء تكمل
المروة لاهلها بالرفق تهون الصعاب. بالتاني تسهل
الاسباب بالاحتمال والحلم يكون لك الناس انصارا
واعوانا باغاثة الملهوف تكون لك من عذاب الله
حصنا بفضل الرسول يستدل على عقل المرسل. بالبشر
وبسط الوجه يحسن موقع البذل. بايثار حب العاجلة
صار من صار الى سوء الاجلة بقدر علو الرفعة
يكون نكاية الوقعة. بالتقوى قرنت العصمة بالعفو

يستشد

يستشد الرحمة. بالعقل كمال النفس بالمجاهدة صلاح
النفس بالعقل صلاح كل امر. بالجهل يستثار كل
شر. بالفكر تنجلي غياهب الامور. بالايمان يرتقى الى ذروة
السعادة ونهاية الحبور. بالتوبة تمحص السيئات. بالا
يستدل على الصالحات. بالطاعة يكون الاقبال
بالتقوى تزكو الاعمال. بكثرة الافضال يعرف الكريم
بكثرة الاحتمال. يعرف الحليم بالاحسان تملك الاحرار
بحسن الوفاء يعرف الابرار. بحسن الطاعة يعرف
بالادب يشحذ الفطن بالورع يتزكى المؤمن
بالجود يبتنى المجد ويجلب الحمد. بالاحسان
تتغمد الذنوب بالغفران تعظم المجد بالرفق تدرك
المقاصد. بالبذل تكثر المحامد. بالاحسان تملك

القلوب. بالافضال تستر العيوب. بالتودد تتأكد المحبة
بالرفق تدوم الصحبة. ببذل الرحمة تستنزل
الرحمة. ببذل النعمة تستدام النعمة. بالتعب الشديد
تدرك الدرجات الرفيعة والراحة الدائمة. بصلة الرحم
تستدر النعم. بقطيعة الرحم تستجلب النقم. بتكرار الفكر
تسلم العواقب. بحسن النيات تنجح المطالب. بالتنظر في العواقب
تؤمن المعاطب. بالاستبصار يحصل الاعتبار. بلزوم
الحق تحصل الاستظهار. بالاحسان تسترق الرقاب
يملك الشهوة التنزه عن كل عاب. بالبكاء من خشية الله
تمحص الذنوب. بالرضا عن النفس تظهر السوآت
والعيوب. بالتوبة تكفر الذنوب. ببلوغ الآمال
يهون ركوب الاهوال. بالاطماع تذل رقاب الرجال

مما ورد

مما ورد من حكم امير المؤمنين علي ابن ابي طالب عليه السلام

في حرف الباء بلفظ بادروا بادر قال عليه السلام

بادر الطاعة تسعد. بادر الخير ترشد. بادر الفرصة
قبل أن تكون غصة. بادر البر فان اعمال البر فرصة
بادروا العمل واكذبوا الامل ولاحظوا الاجل.
بادروا الامل وخافوا بغتة الاجل تدركوا افضل
الامل. بادروا بالعمل عمرا ناكسا. بادروا بالعمل مرضا
حابسا وموتا خالسا. بادروا قبل قدوم الغائب
المنتظر. بادروا قبل اخذ العزيز المقتدر. بادروا
قبل الضنك والمضيق. بادروا قبل الروع والزهوق
بادروا في مهل البقية وانف المشية وانتظار التوبة
وانفساخ الحوبة. بادروا والابدان صحيحة والالسن

مُطْلَقَةٌ والتوبة مسموعة والأعمال مقبولة. بادروا
آجالكم بأعمالكم وابتاعوا ما يبقى لكم بما يزول عنكم
بادروا بأموالكم قبل حلول آجالكم تزكّكم وتصلحكم
وتزلفكم. بادروا الموت وغمراته ومهّدوا له قبل
حلوله واعدّوا له قبل نزوله. بادروا في فسحة الأجل
وراحة الأجساد ومهل البقيّة وأنف المشيّة. بادروا
بأعمالكم وسابقوا آجالكم فإنكم مدينون بما أسلفتم
ومجازون بما قدّمتم ومطالبون بما خلّفتم. بادروا
آجالكم بأعمالكم فإنكم مرتهنون بما أسلفتم ومطالبون
بما خلّفتم. بادروا الأمل وسابقوا هجوم الأجل فإنّ
الناس يوشك أن ينقطع بهم الأمل فيرهقهم
الأجل. بادروا صالح الأعمال والخناق مهمل والروح

مهل

مهل. بادر شبابك قبل هرمك وصحتك قبل سقمك
بادر غناك قبل فقرك وحياتك قبل موتك. تم ما ورد
من حكم أمير المؤمنين علي ابن أبي طالب عليه السلام
في حرف الباء الثابتة بلفظ بئس من ذلك قوله
عليه السلام بئس الزاد الحمق. بئس الشيمة الخرق
بئس الرفيق الحرص بئس الاختيار النقص. بئس الشيمة
النميمة. بئس الطمع الشره. بئس الطعام الحرام
بئس القوت أكل مال الأيتام. بئست القلادة قلادة
الآثام. بئس الصديق الملوك. بئس السجية الغلول
بئس العادة الفضول. بئس القرين الجهول
بئس الوجه الوقاح. بئس الشيمة الإلحاح. بئس
القرين الغضب. بئس الجار جار السوء. بئس الرفيق

الحسود. بئس العشير الحقود. بئس العمل المعصية
بئس الرجل من باع دينه بدنيا غيره. بئس السياسة
الجور. بئس الذخر فعل الشر. بئس الظلم ظلم المستسلم
بئس الكسب الحرام. بئس قرين الورع الشبع. بئس
قرين الدين الطمع. بئس المنطق الكذب. بئس النسب
سوء الادب. بئس الشئ التفرقة بين الاليفين. بئس
القلادة قلادة الدين. بئس الاستعداد الاستبداد
بئس الزاد الى المعاد العدوان على العباد. بئس
الغريم النوم يفني قصير العمر ويفوت كثير الاجر
بئس القرين الغضب يبدي المعائب ويدني الشر
ويباعد الخير. بئس الخليقة البخل. بئس الشيمة
الامل يفني الاجل ويفوت العمل. بئست الدار الدنيا

بئس الاختيار

بئس الاختيار التعوض بما يفنى عما يبقى. ما ورد من حكم المتقي
علي ابن ابي طالب عليه السلام في حرف الباء المثناة
باللفظ المطلق قال عليه السلام بكر السبت والخميس
بركة. بر الوالدين اكبر فريضة. بطن المرء عدوه
بعد المرء عن الدنية فتوة. بركة المال في الصدقة
بر الرجل ينبئ عن قوة جنانه. باكر الطاعة تسعد
بادر الخير ترشد. بكاء العبد من خشية الله يمحص
ذنوبه. بلاء الرجل على قدر ايمانه ودينه. بركة
العمر في حسن العمل. بلاء الرجل في طاعة الطمع
والامل. بذل العلم زكوة العلم. بالعلم تدرك درجة
الحلم. بذل العطاء زكوة النعماء. بقية السيف انمى
عددا واكثر ولدا. بذل الجاه زكوة الجاه. باكروا

فالبركة في المباكرة وشاوروا فالنجح في المشاورة
بذل ماء الوجه في الطلب اعظم من قدر الحاجة
وان عظمت وانجح فيها الطلب نجح لعالم
علم فكف وخاف البيات فاعدوا سعدان سبل
افصح. وان ترك صمت كلامه جواب وسكوته
عن غير عي عن الجواب بذل التحية من حسن
الاخلاق والسجية بذل اليد بالعطية اجمل
منقبة وافضل سجية بذل الوجه الى اللئام
الموت الاكبر. بشر نفسك اذا ظفرت بالنجح
والظفر بروا اباكم بركم ابناكم بروا ابناءكم
وواسوا فقراكم واووا ضعفاءكم بينكم وبين
الموعظة حجاب من الغفلة والغرة. بعد الاحمق

حرص

خير من قربه وسكوته خير من نطقه بشرك اول
برك ووعدك اول عطائك بشرك يدل على
كرم نفسك وتواضعك يبنى عن شرف خلقك
بقاؤك الى فناء وفناؤك الى بقاء بيعوا ما يفنى
بما يبقى وتعوضوا بنعيم الاخرة عن شقاء الدنيا
بسط اليد بالعطاء يجزل الاجر ويضاعف الجزاء في ذكر
رسول الله صلى الله عليه وسلم بلغ عن ربه معذرا
ونصح لامته منذرا ودعا الى الجنة مبشرا بنا اهتدى
الظلماء وبنا تسنمتم العليا وبنا انفجرتم عن السرار
بنا فتح الله وبنا يختم وبنا يمحو ما يشاء ويثبت
وبنا يدفع الله الزمان الكلب وبنا ينزل الغيث
فلا يغرنكم بالله الغرور. وقال عليه السلم في صفة

المؤمن بشره في وجهه وحزنه في قلبه
أوسع شيء صدرا وأذل شيء نفسا
يكره الرفعة ويشنأ السمعة طويل غمه بعيد
همه كثير صمته مشغول وقته صبور شكور
مغمور بفكرته ضنين بخلته سهل الخليقة لين
العريكة نفسه أصلب من الصلد وهو أذل
من العبد مما ورد من حكم أمير المؤمنين علي ابن أبي طالب
عليه السلام في حرف التاء وقال عليه السلام
تاجر الله تربح. توسل بطاعة الله تنجح. تمام العلم
استعماله. تمام العمل استكماله. توق معاصي الله تفلح.
تفأل بالخير تنجح. تواضع لله يرفعك. تمسك بطاعة
الله يزلفك. تعجيل المعروف ملاك المعروف. تضييع المعروف

وضعه في غير معروف. تأخير العمل عنوان الكسل.
تصفية العمل أشد من العمل. تاج الملك عدله.
تزكية الرجل عمله. تواضع المرء يرفعه. تكبر المرء
يضعه. تقرب العبد إلى الله سبحانه بإخلاص نيته.
تعلم تعلم تكرم تكرم. تفضل تخدم واعلم تقدم.
الشرف التواضع. تمام السؤدد ابتداء الصنائع. تمام
العلم العمل بموجبه. تمام الإحسان ترك المن
به. تنزل المثوبة على قدر المصيبة. تنزل من الله
المعونة على قدر المؤونة. تكاد ضمائر القلوب
تطلع على سرائر الغيوب. تجرع غصص الحلم
يطفئ نار الغضب. تحري الصدق وتجنب الكذب
أجمل شيمة وأفضل أدب. تأمل العيب عيب.

تهوين الذنب أهون من ركوب الذنب. تجنّب
السماح نجاح وتجنّب الاستدراك إصلاح
تدبّروا آيات القرآن واعتبروا به فإنه أبلغ
العبر. تمييز الباقي من الفاني من أشرف النظر
تاج الرجل عفافه وزينته إنصافه. بقية المؤمن
في قلبه وتوبته في اعترافه. تلوّح زلة العاقل
له أمضّ من عتابه. ترك جواب السفيه أبلغ
جوابه. توقّوا المعاصي واحتسبوا أنفسكم عنها
فإن الشقي من أطلق فيها عنانه. تكلموا تعرفوا
فإن المرء مخبوء تحت لسانه. توخّ رضا الله وتوقّ
سخطه وتمنّع قلبك بخوفه تحرّ رضاء الله
برضاك بقدره. تحبّب إلى الله تعالى بالرغبة

فيما لديه

فيما لديه. توكّل على الله فإنه سبحانه فإنه يزلف
قد توكّل بكفاية المتوكلين عليه. تقرّب إلى الله
سبحانه فإنه يزلف المتقربين إليه. تحبّب إلى الناس
بالزهد فيما بين أيديهم تفز بالمحبة منهم. تحلّ
باليأس مما في أيدي الناس تسلم من غوائلهم
وتحرز المودة منهم. تمسّك بكل صديق أفادك عند
نكبة الشدة. تجلبب الصبر واليقين فإنه نعم
في الرخا والشدة. تأميل الناس خيرك من خوفهم
تكاملك بالسخاء والورع فهما حلية الإيمان وأشرف
خلالك. تارك العمل بالعلم غير واثق بثواب
العمل. تارك التأهب للموت واغتنام المهل
غافل عن هجوم الأجل. ترحّلوا فقد جدّ بكم

واستعدوا للموت فقد اظلكم تحققوا فان الغاية
امامكم والساعة من ورائكم تحدوكم تذل الامور
للمقادير حتى تكون الحتف في التدبير تزودوا من
ايام الفناء للبقاء فقد دللتم على الزاد وامرتم
بالظعن وحثثتم على المسير تيسر لسفرك وشم
برق النجاة وارحل مطايا التشمير تعرف حمق الرجل
في اشر النعمة وكثرة الذل في المحنة ترك
الذنب شديد واشد منه ترك الجنة تولوا
من انفسكم تاديبها واعدلوا بها عن ضراوة
عاداتها تولي الاراذل والاحداث الدول دليل
انحلالها وادبارها تاتينا اشياء نستكثرها اذا جمعنا
ها ونستقلها اذا قسمناها تحر من امرك

ما يقوم به عذرك وتثبت به حجتك ويفي اليك
برشدك تقاض نفسك بما يجب عليها تامن تقاضي
غيرك لك واستقض عليها تغن عن استقضاء غيرك
عليك ترك الشهوات افضل عبادة واجمل عادة
تجاوز مع القدرة واحسن مع الدولة تكمل لك
السيادة تعلموا العلم تعرفوا به واعملوا به تكونوا
من اهله تحبب الى خليلك تحببك واكرمه
بكرمك واثره على نفسك يوثرك على نفسه واهله
تجرع الغصص فاني لم ار جرعة احلى منها عاقبة
ولا الذ مغبة تبتنا الاخوة في الله على التناصح
في الله والتباذل في الله والتعاون على طاعة الله
والتناهي عن معاصي الله والتناصر في الله واخلاص

الحمية تخلص النية من الفساد أشد على العاملين
من طول الاجتهاد. تحلوا بالأخذ بالفضل والكف
عن البغي والعمل بالحق والانصاف عن النشر واجتناب
الفساد واصلاح المعاد. تزودوا من الدنيا ما تحرزون
به أنفسكم غدا وخذوا من الفناء للبقاء. تسربلوا
الحياء وادرعوا الوفاء واحفظوا الإخاء واقلوا محادثة
النساء يكمل لكم السناء. تعالى الله من قوي ما أحلمه
وتواضعت من ضعيف ما أجرأك على معاصيه.
تعنوا الوجوه لعظمة الله وتجلى القلوب من
مخافته وتتمالك النفوس على مراضيه تنفسوا
قبل ضيق الخناق وانقادوا قبل عنف السياق
تجنبوا البخل والنفاق فهما من أذم الأخلاق.

تعلموا

تعلموا القرآن فإنه ربيع القلوب واستشفوا بنوره
فإنه شفاء الصدور. تعرف حماقة الرجل في ثلاث
كلامه فيما لا يعنيه وجوابه عما لا يسئل عنه وتهوره
في الامور. تواضعوا لمن تتعلمون منه العلم ولمن
تعلمونه ولا تكونوا من جبابرة العلماء فلا يقوم
جهلكم بعلمكم. تجنبوا التضاغن القلوب وتشاحن
الصدور وتدابر النفوس وتخاذل الأيدي. تملكوا
أمركم تفكر قبل أن تعزم وشاور قبل أن تقدم
وتدبر قبل أن تهجم. تجرع مضض الحلم فإنه
رأس الحكمة وثمرة العلم. تعلم العلم فإنك
إن كنت غنيا زانك وإن كنت فقيرا صانك
توخ الصدق والأمانة ولا تكذب من كذبك

ولا تخن من خانك، تعلّموا العلم وتعلّموا مع العلم
السكينة والحلم فانّ العلم خليل المؤمن والحلم
وزيره وقال عليه السلام في حقّ من ذمّه
تغلبه نفسه على ما بطن ولا تغلبها على ما استيقن
قد جعل هواه اميره واطاعه في سائر اموره، توقّوا
البرد في اوّله وتلقّوه في آخره فانّه يفعل في الابدان
كما يفعل في الاغصان اوّله يحرق وآخره يورق وقال
عليه السلام في ذكر الاسلام تبصرة لمن عزم وآية
لمن توسّم وعبرة لمن اتّعظ ونجاة لمن صدّق،
تحرّ رضاء الله وتجنّب سخطه فانّه لا يد لك بنقمته
ولا غناء بك عن مغفرته ولا ملجأ لك منه الّا اليه
توقّ سخط من لا ينجيك الّا طاعته ولا يردّ بك الّا

معصيته

معصيته ولا يسعك الّا رحمته فالتجئ اليه وتوكّل
عليه، ترعّ عن الشيء اذا منعته بقلّة ما يمنعك اذا
اوتيته تنافسوا في الاخلاق الرغيبة والاخلاق
العظيمة والاخطار الجليلة يعظم لكم الجزاء بادروا
المكارم وسارعوا الى تحمّل المغارم واسعوا في حاجة
من هو نائم يحسن لكم في الدارين الجزاء وتنالوا
من الله عظيم الحباء، تعصّبوا لخلال الحمد
من الحفظ للجار والوفاء بالذمام والطاعة لله
والمعصية للكبر وتحلّوا بمكارم الخلال، تبادروا
الى محامد الافعال وفضائل الخلال وتنافسوا
في صدق الاقوال وبذل الاموال، تقرّبوا الى الله
سبحانه بالسجود والركوع والخضوع لعظمته والخشوع

تأدّم بالجوع وتأدّب بالقنوع. تداو من داء الفترة
في قلبك بعزيمة ومن كرى الغفلة في ناظرك
بيقظة. تمسّك بحبل القرآن وانتصحه وحلّل حلاله
وحرّم حرامه واعمل بعزائمه واحكامه. تحرّ لنفسك
من كل خلق احسنه فان الخير عادة. تجنّب
من كل خلق اسواه وجاهد نفسك على تجنّبه
فان الشر لجاجة. تجاوز عن الزلل واقل العثرا
ترفع لك الدرجات. تعهّد الذنوب بالغفران سيّما
في ذوي المروّة والهيآت. تحمّل البرّ زيادة
في البرّ. تأخير الشيء افادة خير. تغافل يحمد امرك
تحمّل يحمد قدرك. تدارك في عمرك ما ضيّعته
في اوله يسعد منقلبك. تركية الاشرار من

اعظم

اعظم الاوزار. تفكّرك يفيدك الاستبصار ويكسبك
الاعتبار. تكبّرك في الولاية ذلّ في العزل. تكبّرك
بما لا يبقى لك ولا تبقى له من اعظم الجهل. تجمّل اليأس
احد الظفرين. توقّع الفرج احد الراحتين. تعلّم علم
من يعلم وعلّم علمك من يجهل فاذا فعلت ذلك
علمت ما جهلت وانتفعت بما علمت. تتبّع العورات
من اعظم السوءات. تتبّع العيوب من اقبح وشرّ السيئات
تواضع الشريف يوجب كرامته. تكبّر الدني يدعو الى
اهانته. تناس مساوي الاخوان تستدم مودتهم
تجنّبوا المنى فانها تذهب ببهجة نعم الله عندكم
واستصغارها لديكم وعلى قلّة الشكر منكم لما ورد
من حكم امير المؤمنين علي ابن ابي طالب عليه السلام

في حرف الثاء من ذلك بلفظ ثمرة قال عليه السلام

ثمرة العلم معرفة الله ثمرة الايمان الفوز عند الله ثمرة
الوعظ الانتباه ثمرة العقل الاستقامة ثمرة الحزم
السلامة ثمرة الخوف الامن ثمرة المقتنيات الحزن
ثمرة العفة الصيانة ثمرة الدين الامانة ثمرة الفكر
السلامة ثمرة اللجاج العطب ثمرة العجز فوت الطلب
ثمرة الحرص العناء ثمرة القناعة الغناء ثمرة العلم العبادة
ثمرة اليقين الزهادة ثمرة العقل لزوم الحق ثمرة الادب
حسن الخلق ثمرة التفريط ملامة ثمرة الفوت ندامة
ثمرة العجب البغضاء ثمرة المراء الشحناء ثمرة الرضا الغناء
ثمرة الطمع الشقاء ثمرة الطاعة الجنة ثمرة الوله بالله
عظيم المحنة ثمرة الحياء العفة ثمرة التواضع المحبة

ثمرة الكبر

ثمرة الكبر المسبة ثمرة العجلة العثار ثمرة العقل صحبة
الاخيار ثمرة التجربة حسن الاختيار ثمرة الزهد
الراحة ثمرة الشك الحيرة ثمرة الشجاعة الغيرة
ثمرة الكرم صلة الرحم ثمرة الشكر زيادة النعم
ثمرة طول الحيوة السقم والهرم ثمرة العلم العمل به
ثمرة العمل الاجر عليه ثمرة الانس بالله الاستيحاش
من الناس ثمرة العقل مداراة الناس ثمرة البشر التعمي
على العيوب ثمرة الذكر استنارة القلوب ثمرة الحسد
شقاء الدنيا والاخرة ثمرة التقوى سعادة الدنيا
والاخرة ثمرة الاخوة حفظ الغيب واهداء العيوب
ثمرة القناعة الاجمال في المكتسب والعزوف عن الطلب
ثمرة الدين قوة اليقين ثمرة الورع صلاح النفس

والدين. ثمرة العفة القناعة. ثمرة الورع النزاهة.
ثمرة الطمع ذل الدنيا والآخرة. ثمرة الكذب والمهانة
في الدنيا والعذاب في الآخرة. ثمرة الأمل فساد العمل.
ثمرة العلم اخلاص العمل. ثمرة العقل الصدق. ثمرة
القناعة العز. ثمرة الحكمة الفوز. ثمرة الحلم الرفق.
ثمرة الرغبة التعب. ثمرة الحرص النصب. ثمرة العمل الصالح
كاصله. ثمرة العمل السيئ كاصله. ثمرة المعرفة العزوف
عن دار الدنيا. ثمرة الايمان الرغبة في دار البقاء.
ثمرة الحكمة التنزه عن الدنيا والوله بجنة المأوى.
ثمرة العقل مقت الدنيا وقمع الهوى. ثمرة المجاهدة
قهر النفس. ثمرة المحاسبة اصلاح النفس. ثمرة التوبة
استدراك فوارط النفس. مما ورد من حكم امير المؤمنين

علي ابن

علي ابن ابي طالب عليه السلام في حرف الثاء بلفظ
ثلاث وثلاثة قال عليه السلام ثلاث من كن فيه
كمل ايمانه العقل والعلم والحلم. ثلاث ليس عليهن
مستزاد حسن الادب ومجانبة الريب والكف عن المحارم.
ثلاث فيهن المروة غض الطرف وغض الصوت
ومشي القصد. ثلاث فيهن النجاة لزوم الحق وتجنب
الباطل وركوب الجد. ثلاث لا يستودع عن سر المرأة
واللئام والاحمق. ثلاث لا يهنى لصاحبهن عيش
الحقد والحسد وسوء الخلق. ثلاثة يمتحن بها عقول
الرجال هن المال والولاية والمصيبة. ثلث مهلكات
طاعة النساء وطاعة الغضب وطاعة الشهوة. ثلث
لا يستحيي منهن خدمة الرجل ضيفه وقيامه عن

بجلسه لابيه ومعلمه وطلب الحق وان قلّ ثلث هنّ
جماع المروة عطاء من غير مسئلة ووفاء من غير
وعد وجود مع اقلال ثلث من كنّ فيه استكمل الايمان من
اذا رضي لم يخرجه رضاه الى باطل واذا غضب لم يخرجه
غضبه عن حق واذا قدر لم ياخذ ما ليس له ثلثة
هنّ المروة جود مع قلة واحتمال من غير مذلة وتعفف
عن المسئلة ثلث من كنّ فيه رزق من خير الدنيا
والاخرة هنّ الرضا بالقضا والصبر على البلاء والشكر
في الرخا ثلث من كنّ فيه فقد استكمل الايمان العدل
في الغضب والرضا والقصد في الفقر والغنا واعتدال
الخوف والرجا ثلث من كنوز الايمان كتمان المصيبة
والصدقة والمرض ثلث من اعظم البلاء كثرة العائلة

وغلبة الدين

وغلبة الدين ودوام المرض ثلثة لا ينتصفون
من ثلثة العاقل من الاحمق والبر من الفاجر
والكريم من اللئيم ثلثة هنّ جماع اسداء النعم
ورعاية الذمم وصلة الرحم ثلثة هنّ زينة المؤمن
تقوى الله وصدق الحديث واداء الامانة ثلثة
هنّ شين الدين البخل والعجز والخيانة ثلاثة
يوجبن المحبة الدين والتواضع والسخاء ثلثة
جماع جماع الدين العفة والورع والحياء ثلثة
مهلكة الجراة على السلطان وائتمان الخوان
وشرب السم للتجربة ثلثة تدل على عقول اربابها
الرسول والكتاب والهدية ثلث هنّ المحرقات
الموبقات فقر بعد غني وذل بعد عز وفقد

الاحنة. ثلث يهدن القوي فقد الاحبة والفقر
في الغربة ودوام الشدة. ثلث يوجبن المحبة حسن
الخلق وحسن الرفق والتواضع. ثلث هن كمال الدين
الاخلاص واليقين والتقنع. ما روي من حكم امير المؤمنين
علي ابن ابي طالب عم باللفظ المطلق قال عليه السلام ثوب
التقى اشرف الملابس. ثوب العافية اهنى الملابس. ثواب
عملك افضل من عملك. ثيابك على غيرك ابقى منها
عليك. ثواب العمل على قدر المشقة فيه. ثواب الصبر
يذهب مضض المصيبة. ثواب الاخرة ينسي مشقة الدنيا
ثواب المصيبة على قدر الصبر عليها. ثواب الصبر
اعلا الثواب. ثواب الجهاد اعظم الثواب. ثواب الله
لاهل طاعته وعقابه لاهل معصيته. توبوا من الغفلة

وتنبهوا

وتنبهوا من الرقدة وتاهبوا للنقلة وتزودوا للرحلة.
ثمن الجنة العمل الصالح. ثقلوا موازينكم بالعمل الصالح
ثمن الجنة الزهد في الدنيا. ثواب العلم يحلك ولا
يبلي ويبقيك ولا يفنى. ثواب الدين بقوة اليقين
ثابروا على صالح المؤمنين والمتقين. ثقلوا موازينكم بالصدقة
ثروة الدنيا فقر الاخرة. ثروة العلم تنجي وتبقى. ثروة
المال تردي وتفني. ثروة العاقل في علمه وعمله. ثروة
الجاهل في ماله وامله. ثابروا على اغتنام عمل لا يفنى
ثوابه. ثابروا على الاعمال الموجبة لكمال الخلاص من النار
والفوز بالجنة. ثابروا على اقتناء المكارم وتحملوا اعباء
المغارم تحرزوا قصبات المغانم. ثابروا على الطاعات
وسارعوا الى الخيرات وتجنبوا السيئات وبادروا بالعمل

الحسنات وتجنبوا ارتكاب المحارم ثواب العمل ثمرة العلم

ثبات الدول باقامة العدل مما ورد من حكم امير المؤمنين

علي ابن ابي طالب عم في حرف الجيم قال عليه السلام

جد بما تجد تحمد جالس العلماء تسعد جمال الرجل حلمه

جليس الخير نعمة جليس الشر نقمة جالس العلماء

تزدد علما جالس الحلماء تزدد حلما جالس الفقراء

تزدد شكرا جد تسد واصبر تظفر جود الولاة بفيء المسلمين

جور وختر جود الفقير افضل الجود جودوا بالموجود

وانجزوا الوعود واوفوا بالعهود جود الفقير بخله وفقر

البخيل بذله جود الرجل يحببه الى اضداده وبخله

يبغضه الى اولاده جار الله سبحانه امن وعدوه خائف

جنب نفسك في طاعة الله بالصبر على اداء الفرائض

والدؤوب

والدؤوب في النوافل والوظائف جودوا بما يفنى تعتاضوا عنه

بما يبقى جودوا في الله وجاهدوا انفسكم على طاعته يعظم

لكم الجزاء ويحسن لكم الحباء جار السوء اعظم الضراء واشد

البلاء جماع الخير في العمل بما يبقى والاستهانة بما يفنى

جوار الله مبذول لمن اطاعه وتجنب مخالفته جاور

من تامن شره ولا يعدوك خيره جار الدنيا محروب ومرفوده

مسلوب جود الدنيا فناء وراحتها عناء وسلامتها عطب

ومواهبها سلب جانبوا الكذب فانه مجانب الايمان جانبوا

القذف فانه مجانب القرآن جانبوا الخيانة فانها مجانبة

الاسلام جانبوا التخاذل والتدابر وقطيعة الارحام جمال

الرجل في الوقار جمال الحر تجنب العار جاملوا الاشرار

وجالسوا الاخيار جمال المؤمن ورعه جمال العبد الطاعة

جمال العيش القناعة، جمال الاحسان ترك الامتنان
جمال القرآن البقرة وآل عمران، جمال المعروف اتمامه، جمال
العالم عمله بعلمه، جمال العلم نشره وثمرته العمل به
وصيانته وضعه في اهله، جهاد النفس مهر الجنة
جهاد الهوى ثمن الجنة، جهاد النفس افضل جهاد
جميل القصد يدل على طهارة المولد، جاهد نفسك
وحاسبها محاسبة الشريك شريكه وطالبها بحقوق الله
مطالبة الخصم خصمه فان اسعد الناس من انتدب
لمحاسبة نفسه، جهاد النفس ثمن الجنة فمن جاهدها
ملكها وهي اكرم ثواب الله لمن عرفها، جعل الله سبحانه
اسماعا لتعي ما عناها وابصارا لتجلو عن عشاها، جهل
الغني يضعه وعلم الفقير يرفعه، جميل النية سبب

لبلوغ

لبلوغ الامنية، جهل المشير هلاك المستشير، جهل الشباب
معذور وعلمه محقور، جمال الخبر في المشاورة والاخذ
بقول النصيح، جماع الدين في اخلاص العمل وتقصير الامل
وبذل الاحسان والكف عن القبيح، جماع الشر في الاغترار
بالمهل والاتكال على الامل، جهاد النفس بالعلم
عنوان العقل، جهاد الغضب بالحلم برهان النبل
جماع الشر في مقارنة قرين السوء، جماع الغرور في
الاستنامة الى العدو، جميل القول دليل وفور العقل
جميل الفعل ينبئ عن طيب الاصل، جعل الله لكل شيء
قدرا ولكل قدر اجلا، جعل الله لكل عمل ثوابا ولكل
شيء حسابا ولكل اجل كتابا، جعل الله سبحانه حقوق عباده
مقدمة على حقوقه فمن قام بحقوق عباد الله كان ذلك

مُؤدّيًا الى القيام بحقوق الله. جماع الخير في الموالاة في
والمعاداة في الله والمحبة في الله والبغض في الله
وقال عليه السلام في حق من ذمه: جعل خوفه
من العباد نقدًا ومن خالقه ضمانًا ووعدًا. جالس
اهل الورع والحكمة واكثر مناقشتهم فانك ان كنت
جاهلًا أعلموا وان كنت عالمًا ازددت علمًا. في ذكر
ابليس: جعلهم مرمى نبله وموطأ قدمه ومأخذ يده.
جماع المروءة ان لا تعمل في السر ما تستحي منه في العلانية
جالس العلماء يزد علمك ويحسن ادبك وتزك نفسك
جالس الحكماء يكمل عقلك وتشرف نفسك وينتف عنك
جهلك. جاز بالحسنة وتجاوز عن السيئة ما لم يكن
ثلمًا في الدين ووهنًا في سلطان. جعل الله سبحانه العدل

قوام

162

قوام الانام وتنزيهًا من المظالم والآثام وتسنية
للاسلام. جمال الدين الورع. جمال الشي الطمع. جمال
السياسة العدل في الامرة والعفو مع القدرة. جمال
الاخوة احسان العشرة والمواساة في العسرة. جماع
الحكمة الرفق وحسن المداراة. جماع الشر اللجاج
وكثرة المماراة. جماع الخير في اعمال البر. جماع الفضل
في اصطناع الحر والاحسان الى الخير. جحود الانسان
يجد واعلى قبح الامتنان جحود الانسان يوجب الحرمان
جاور القبور تعتبر جاور العلماء تستبصر. في حق
من ذمهم: جعلوا الشيطان لامرهم ملاكًا واتخذهم
له اشراكًا فباض وفرخ في صدورهم ودب ودرج في حجورهم
فنظر باعينهم ونطق بالسنتهم وركب بهم الزلل وزين

لهم الخطل فعل في شركة الشيطان في سلطانه ونطق
بالباطل على لسانه مما ورد من حكم امير المومنين علي بن
ابي طالب عليه السلام في حرف الحاء بلفظ حسن قال
عليه السلام حسن الصورة اول السعادة حسن الشكر
يوجب الزيادة حسن الصورة الجمال الظاهر حسن البنية
جمال السرائر حسن العقل جمال البواطن والظواهر حسن
الخلق للنفس وحسن الخلق للبدن حسن الخلق افضل
الدين حسن الشيمة حصن القدرة حسن العشرة يستديم
المودة حسن الصحبة تزيد في محبة القلوب حسن الادب
يستر قبح النسب حسن الدين من قوة اليقين حسن الادب
خير ذي ازر وافضل قرين حسن الظن راحة القلب
وسلامة الدين حسن النية من سلامة الطوية حسن

السياسة

السياسة يستديم الرئاسة حسن التدبير وتجنب التبذير
من حسن السياسة حسن السياسة قوام الرعية
حسن العدل نظام البرية حسن الحلم دليل وفور العلم
حسن الظن يخفف الهم وينجي من تقلد الاثم حسن الظن
من احسن الشيم وافضل القسم حسن التوفيق خير قائد
حسن العقل افضل رائد حسن اللقاء يزيد في تاكيد
الاخاء يجزل الاجر ويحمد الثناء حسن العفاف من شيم
الاشراف حسن التقدير مع الكفاف خير من السعي
في الاسراف حسن ظن العبد بالله على قدر رجائه له
حسن توكل العبد على الله سبحانه على قدر ثقته به
حسن التدبير ينمي قليل المال وحسن التبذير يفني كثيره
وسوء التدبير يفني كثيره حسن الظن من افضل السجايا

واجزل العطايا حسن البشر اول العطاء واسمح السخاء
وافزونتر بخششهاست خوبي كشاده رويي خوشي بخشش واسانتر سخاوتست

حسن الظن ان تخلص العمل وترجو من الله ان يعفو
خوشي گماني است كه پاكيزه گرداني عمل را واميدواري از خدا انكه درگذرد

عن الزلل حسن الاختيار واصطناع الاحرار وفضل
از لغزيدن خوبي بركزيدن ونيكويي كردن با ازادگان وافزوني

الاستظهار من دلايل الاقبال حسن العفاف والرضا
پشتي جستن از نشانهاي پيش كرفتن ونيكبختي است خوبي پرهيزكاري وخشنودي

بالكفاف من دعايم الايمان حسن الزهد من افضل الايمان
نا بخور بسنده باشد از ستونهاي ايمانست خوبي پارسايي از افزونتر ايمانست

والرغبة في الدنيا يفسد الايقان حسن الخلق خير قرين
ودوستي در دنيا تباه مي سازد درست داني را خوشي خو بهتر همنشيني است

والعجب داء دفين حسن التوفيق خير معين وحسن
وخود بسندي دردي است بنهان خوشي سازي بخت بهتر ياري كننده است وكردار نيكو

العمل خير قرين حسن الخلق من افضل القسم واحسن
بهتر همنشيني است خوشي خو از افزونترين قسمتهاست وبهتر

حسن الظن ينجي من تقلد الاثم حسن القناعة من العفاف
خوشي گماني مي رهاند از گرفتاري گناه خوشي قناعت از پارسايي است

من شيم الاشراف حسن السيرة عنوان حسن السريرة
از كردهاي بزرگانست خوبي كردار نشانه وعنوان خوبي كردارست

حسن السيرة جمال القدرة وحسن الامرة حسن وجه
خوشي كردار زيبايي توانايي است وخوشي فرمان دهي خوش رويي

المومن حسن عناية الله به حسن البشر احد البشارتين
مسلمانان خوشي عنايت خداست با مسلمان خوشي بجهره يكي از دو مژده است

حسن اللقاء

164

حسن اللقاء احد النجحين حسن الخلق احد العطائين حسن
خوشي لقا يكي از دو رستگاريست خوشي خلقي يكي از دو بخشش خوشي

السماح احد الرباحين حسن الادب افضل نسب واشرف
دهايي يكي از دو راحت است خوشي ادب افزونتر پيوند نسب وبلند

سبب حسن الياس اجمل من ذل الطلب حسن الاخلاق
چاره ايست خوشي ناميد بودن زيباتر است از خواري خواستن خوشي خويها

برهان كرم الاعراق حسن الاخلاق يدر الارزاق ويونس
نماينده كرامي بودن ونيكويي رگهاست خوش خويها مي باراند روزيها را وخو گر مي سازد

الرفاق حسن الخلق راس كل بر حسن البشر شيمة كل حر
ياري ياران را خوشي خلق سر هر نيكويي است خوشي كشاده رويي كردار هر آزاديست

حسن الصبر طليعة النصر حسن الصبر عون على كل
خوشي شكيبايي پيشرو فيروزيست خوشي صبر ياريست بر هر كاري

امر حسن الصبر ملاك كل امر حسن الصبر ملاك كل
كاري خوشي صبر بنياد هر كاريست خوشي

التوبة يمحو الحوبة حسن الاستغفار يمحص الذنوب
توبه وبازگشتن بخدا ناچيز ميكرداند گناه را خوبي امرزش خواستن از خدا پاك ميكند گناهها را

حسن الخلق يورث المحبة ويوكد المودة حسن العمل
خوبي خو بيد مي آورد دوستي را واستواري سازد دوستي را خوبي كردار

خير ذخر وافضل عدة حسن البشر من دعايم النجاح
بهتر بس اندازيست وافزونتر ساختيست خوشي كشاده رويي از ستونهاي رستكاريست

حسن الاستدلال عنوان الصلاح والله اعلم مما ورد من
خوشي دليل گرفتن نمونه شايستگي است — بعضي از ان وارد شده

حكم امير المومنين علي ابن ابي طالب عم في حرف الحاء باللفظ المطلق
حكمتهاي امير المومنين علي ابن ابي طالب در حرف حا بلفظ مطلق

قال عليه السلام حب الدنيا راس كل خطيئة، حب النباهة
راس كل بلية، حب الدنيا راس الفتن واصل المحن، حب
الدنيا سبب الفتن، حب الرياسة راس المحن، حب الدنيا
يوجب الطمع، حب الفقر يكسب الورع، حب المال يفسد المآل
حب المال يقوي الآمال ويفسد الاعمال، حب المال يوهن
الدين ويفسد اليقين، حب الاطراء والمدح من اوثق فرص
الشيطان، حب الدنيا يفسد العقل ويصم القلب عن سماع
الحكمة ويوجب اليم العقاب، حب العلم وحسن الحلم
ولزوم الصواب من فضائل اولي الالباب، حلاوة الآخرة
تذهب مضاضة شقاء الدنيا، حلاوة الدنيا مرارة الآخرة
وسوء العقبى، حلاوة الظفر تمحو مرارة الصبر، حلاوة الامن
ينكدها مر الخوف والحذر، حلاوة المعصية يفسدها اليم

العقوبة

العقوبة، حلاوة الشهوة ينغصها عار الفضيحة، حلو الدنيا
صبر وغذاؤها سمام واسبابها رمام، حي الدنيا يعرض
يموت وصحيحها عرض الاسقام ووديعة الحمام، حسب الخلا
الوفاء، حفظ عهدك بالوفاء يحسن لك الجزاء، حسب
الرجل ماله وكرمه دينه، حسب الرجل عقله ومروته
خلقه، حسب المرء علمه وجماله عقله، حسب الادب
اشرف من حسب النسب، حاسبوا انفسكم تامنوا من الله
الرهب وتدركوا عنده الرغب، حسبك من توكلك
ان لا ترى لرزقك مجريا الا الله سبحانه، حسبك من
القناعة غناؤك بما قسم الله لك، جد السنان يقطع
الاوصال، وجد اللسان يقطع الآجال، جد اللسان امضى
من جد السنان، حفظ اللسان وبذل الاحسان من افضل

فضايل الانسان. حد الحكمة الاعراض عن دار الفناء والتوله
بدار البقاء. حد العقل النظر في العواقب والرضا بما يجري
به القضاء. حرام على كل عقل مغلول بالشهوة ان ينتفع
بالحكمة. حفظ الدين ثمرة المعرفة وراس الحكمة
حرام على كل قلب متوله بالدنيا ان تسكنه
التقوى. حد العقل الانفصال عن الفاني والاتصال
بالباقي. حصنوا اموالكم بالزكوة. حصنوا الاعراض
بالاموال. حسن الافعال مصداق حسن الاقوال
حصنوا الدين بالدنيا ولا تحصنوا الدنيا بالدين
حصلوا الاخرة بترك الدنيا ولا تحصلوا بترك
الدين الدنيا. حاصل الاماني الاسف. حاصل المقاصد
التلف. حاصل التواضع الشرف. حق وباطل ولكل

اهل

اهل. حفظ التجارب راس العقل. حق يضر خير من
باطل يسر. حق الله سبحانه عليكم في اليسر البر والشكر
وفي العسرى الرضا والصبر. حسن الصبر ملاك كل امر
حق على العاقل ان يضيف الى رايه راي العقلاء ويضم
الى علمه علوم العلماء. حفظ العقل بمخالفة الهوى
والعزوف عن الدنيا. حفظ ما في الوعاء بشد الوكاء
حق على العاقل ان يستديم الاسترشاد ويترك الاستبداد
حق على العاقل العمل للمعاد والاستكثار من الزاد
حفظ ما في يدك خير لك مما في يد غيرك. جاهد
نفسك لنفسك فان غنى هامن الانفس لها حسب
غيرك. حكمة الدني رفعه وجهل الغني يضعه. حسد
الصديق من سقم المودة. حراسة النعم في صلة

الرَّحِمِ. حُلولُ النِّقَمِ في قطيعةِ الرحمِ. حارِبوا هذه القلوبَ
فإنّها سريعةُ الدَّثارِ. حكمَ على أهلِ الدُّنيا بالشَّقاءِ والفناءِ
والدَّمارِ والبَوارِ. حاسِبوا أنفسَكم قبلَ أن تُحاسَبوا
وزِنوها قبلَ أن تُوزَنوا. حاسِبوا أنفسَكم بأعمالِها
وطالِبوها بأداءِ المفروضِ عليها والأخذِ من فنائها
لبقائها وتزوّدوا وتأهّبوا قبلَ أن تُبعَثوا. حُفّتِ الدُّنيا
بالشَّهواتِ وتحبّبتْ بالعاجلةِ وتزيّنتْ بالغرورِ وتحلّتْ
بالآمالِ. وحاربوا أنفسَكم على الدُّنيا واصرفوها عنها فإنّها
سريعةُ الزَّوالِ كثيرةُ الزِّلزالِ وشيكةُ الانتقالِ
حديثُ كلِّ مجلسٍ يُطوى مع بساطِه. حكمَ على مُكثِري
الدُّنيا بالفاقةِ وأُعينَ من غنيَ عنها بالرّاحةِ. حقٌّ على
العاقلِ أن يقهرَ هواه قبلَ ضدِّه. حقٌّ على الملكِ أن يسوسَ

نفسه

نفسَه قبلَ جندِه. حُزنُ القلوبِ يمحّصُ الذُّنوبَ. حُسنُ التَّوبةِ
يمحو الحوبَ. وقال عليه السَّلام في وصفِ المنافقين: حسدوا
الرَّخاءَ وأكّدوا البلاءَ وقنّطوا الرَّجاءَ، لهم بكلِّ طريقٍ صريعٌ
وإلى كلِّ قلبٍ شفيعٌ ولكلِّ شجوٍ دموعٌ. وسُئلَ عليه السَّلام
عن الجماعِ فقال: حياءٌ يرتفعُ وعوراتٌ تجتمعُ أشبهُ شيءٍ
بالجنونِ، الإصرارُ عليه هرمٌ والإفاقةُ منه ندمٌ، ثمرُ حلالِه
الولدُ، إن عاشَ افتتنَ وإن ماتَ أحزنَ. حياءُ الرَّجلِ من نفسِه
ثمرةُ الإيمانِ. حُسنُ الخلقِ يورثُ المحبّةَ ويؤكّدُ المودّةَ
حُسنُ العملِ خيرُ ذخرٍ وأفضلُ عدّةٍ. حاصلُ المنى الأسفُ
وثمرتُها التَّلفُ. حلّوا أنفسَكم بالعفافِ وتجنّبوا التَّبذيرَ
والإسرافَ. ما وردَ من حِكَمِ أميرِ المؤمنين عليِّ بنِ أبي طالبٍ
عليه السَّلام في حرفِ الخاءِ بلفظِ خير. قال عليه السَّلام

خير المواهب العقل. خير السياسات العدل. خير الغنى
بهترین بخششها عقلست. بهترین سیاستها عدلست. بهترین توانگری
غنى النفس. خير الجهاد جهاد النفس. خير العلم ما نفع
توانگری نفس است. بهترین غزا غزای نفس است. بهترین علم آنست که سود بخشد
خير المواعظ ما ردع. خير المكارم الايثار. خير الاختيار
بهترین پندها آنست که باز دارد از ناحق. بهترین نیکویها برگزیدن است. بهترین گزینش
صحبة الاخيار. خير البر ما وصل الى الاحرار. خير الثناء
همنشینی نیکانست. بهترین نیکویی آنست که برسد به آزادگان. بهترین ستایش آنست که
ما جرى على السنة الابرار. خير اعمالك ما قضى فرضك
بگذرد بر زبانهای نیکوکاران. بهترین عملهای تو آنست که بجا آرد فرضها را
خير اموالك ما وقى عرضك. خير الاعمال ما اكسب
بهترین مالهای تو آنست که نگاه دارد عرض ترا. بهترین عملها آنست که بجا آرد
شكرا. خير الاموال ما استرق حرا. خير ما جربت ما وعظك
شکری. بهترین مالها آنست که بنده و برده سازد آزاد را. بهترین چیزی آزموده آنست که پند بخشد ترا
خير الامور ما اصلحك. خير الدنيا حسرة وشرها ندم
بهترین کارها آنست که سامان کند ترا. خوب دنیا حسرتست و بدی دنیا پشیمانی
خير الضحك التبسم. خير الحلم التحلم. خير الاعمال ما اصلح
بهترین خنده تبسم یعنی نیم خنده است. بهترین بردباری بازکشیدنست. بهترین عملها آنست که
الدين. خير الامور ما اسفر عن اليقين. خير العلم ما قارنه
دین را. بهترین کارها آنست که ظاهر کند از راستی. بهترین دانش آنست که نزدیک شود
العمل. خير الكلام ما لا يمل ولا يقل. خير الامور ما ادى
با آن عمل. بهترین سخن آنست که ملول نسازد و کم نبود. بهترین کارها آنست که بیارد
الى الاخلاص. خير العمل ما صحبه الاخلاص. خير اعوان
بسوی رهائی. بهترین کاری آنست که یار کرده شد با او اخلاص. بهترین یاری کنان

الدين

الدين الورع. خير الامور ما عرى عن الطمع. خير البر ما وصل
دین پرهیزکاریست. بهترین کارها آنست که خالی بود از طمع. بهترین نیکویی آنست که برسد
الى المحتاج. خير الاخلاق ابعدها من اللجاج. خير الصدقة
بسوی محتاج. بهترین خوبها دورترین آنست از ستیزه. بهترین صدقه
اخفاها. خير الهمم اعلاها. خير الاخوان اقلهم مصانعة
پنهانترین است. بهترین همتها بلندترین است. بهترین برادران کمتر ایشانست در حیله کردن
في النصيحة. خير السخاء ما صادف موضع الحاجة. خير
در نصیحت. بهترین جوانمردی آنست که بازرساند بجای حاجت. بهترین
النفوس ازكاها. خير الشيم ارضاها. خير الاختيار موالاة
نفسها پاکیزه‌ترین است. بهترین کردارها خشنودترین است. بهترین گزینش دوستی است
الاخيار. خير المعروف ما اصيب به الابرار. خير الكرم
با نیکان. بهترین نیکویی آنست که رسانیده شود به نیکان. بهترین بخشش
جود بلا طلب مكافاة. خير الاخوان من لا يحوج اخوانه
بخشش است بی خواست جزای آن. بهترین برادران آنست که محتاج نگرداند برادران خود را
الى سواه. خير اخوانك من عنفك في طاعة الله سبحانه
بسوی غیر خود. بهترین برادران تو آنست که درشتی کند در فرمانبرداری خدای که پاکست
خير ما استنجحت به الامور ذكر الله سبحانه. خير اخوانك
بهترین چیزی که بآن طلب برآمدن کارها کنی یاد خداست. بهترین برادران تو
من واساك وخير منه من كفاك. خير اخوانك من
آنست که آسان کرد بر تو و بهتر از او آنست که کارسازی تو کند. بهترین برادران تو آنست که
اذا احتجت اليه كفاك وان احتاج اليك اعفاك.
هرگاه محتاج شوی بسوی او بسازد احتیاج ترا و اگر محتاج گردد بسوی تو درگذراند از تو
خير من صاحبت ذوو العلم والحلم. خير من شاورت
بهترین کسی که یاری کنی خداوندان علم و حلم اند. بهترین کسی که مشورت کنی با او

ذوي الغنى والعلم واولي التجارب والحزم. خير الامور ما اسفر

عن الحق. خير الاعمال ما زانه الرفق. خير الاموال ما قضي به

اللوازم. خير الاعمال ما اعان على المكارم. خير الخلائق

الرفق. خير الكلام الصدق. خير الاخوان من لم يكن على

اخوانه مستقصيا. خير الامراء من كان على نفسه اميرا.

خير المعروف ما لم يتقدمه المطل ويتعقبه المن.

خير الناس من اذا غضب حلم وان ظلم غفر وان اسيء اليه

احسن. خير الناس من نفع الناس. خير الناس من

تحمل مؤونة الناس. خير خصال النساء شر خصال

الرجال. خير الخلال صدق المقال ومكارم الافعال.

خير الملوك من امات الجور واحيا العدل. خير الدنيا

زهيدها وشرها عتيدها. خير الشكر ما كان كافلا بالمزيد

خير الاجتهاد

خير الاجتهاد ما قارنه التوفيق. خير اخوانك من كثر اغضابه لك

في الحق. خير الاستعداد ما اصلح المعاد. خير الآراء ابعدها

عن الهوى واقربها من السداد. خير من صحبت من لا

يحوجك الى حاكم بينك وبينه. خير اخوانك من واساك

بخيره وخير منه من اغناك عن غيره. خير الاخوان انفعهم

وشرهم اغشهم. خير الناس اورعهم وشرهم افجرهم.

خير الاخوان من اذا فقدته لم تحب البقاء بعده. خير

العباد من اذا احسن استبشر واذا اساء استغفر. خير الناس

من اذا اعطي شكر واذا ابتلي صبر واذا ظلم غفر اخوانك

من سارع الى الخير وجذبك اليه وامرك بالبر واعانك

عليه. خير اخوانك من دعاك الى صدق المقال بصدق مقاله

وندبك الى افضل الاعمال بحسن اعماله. خير العلم ما اصلحك

يومك وشر ما استفسدت به قومك خير الناس من اخرج
الحرص من قلبه وعصى هواه في طاعة ربه خير الناس
من طهر من الشهوات قلبه وقمع غضبه وارضى ربه
خير الناس من كان في يسره سخيا شكورا خير الناس
من كان في عسره مؤثرا صبورا خير اخوانك من دلك
على هدى واكسبك تقى وصدك عن اتباع هوى
خير من صحبت من ولهك بالاخرى وزهدك في الدنيا
واعانك على طاعة المولى خير الناس من زهدت
نفسه وقلت رغبته وماتت شهوته وخلص ايمانه
وصدق ايقانه خير الامور ما سهلت مباديه وحسنت
خواتمه وحمدت عواقبه خير الامور اعجلها عائدة
واحمدها عاقبة خير اموالك ما كفاك خير اخوانك
من واساك

من واساك خير ما ورثت الآباء الابناء الادب خير
العطاء ما كان عن غير طلب ما ورد من حكم امير المومنين
علي ابن ابي طالب عليه السلام في حرف الخاء باللفظ
المطلق قال عليه السلام خذ على عدوك بالفضل
فانه احد الظفرين خذ بالعدل واعط بالفضل بخر
بالفضل المتقين خذ من امرك ما يقوم به عذرك
وتثبت به حجتك خذ مما لا يبقى لك لما يبقى لك ولا
تفارقك خذ القصد في الامور فمن اخذ القصد خفت
عليه المؤن خذ الحكمة انى كانت فان الحكمة ضالة
كل مومن خذ من فضل الدنيا ما يكفيك ودع منه
كثيرها ما يطغيك خذ بالحزم والزم العلم تحمد
عواقبك خذ من نفسك لنفسك وتزود من يومك

من تولعدك واغتنم عفو الزمان وانتهز فرصة الامكان
جور السلطان اشد على الرعية من جور السلطان. خذ
الحكمة ممن اتاك بها وانظر الى ما قال ولا تنظر
الى من قال. خذ وامن كرائم اموالكم مما ترفع ربكم
سيئ الاعمال. خذ من الدنيا ما اتاك وتول عما تولى
منها عنك فان لم تفعل فاجمل في الطلب. خالطوا
الناس بما يعرفون ودعوهم مما ينكرون ولا تحملوهم
على انفسكم وعلينا فان امرنا صعب مستصعب. خف
ربك وارج رحمته يومنك مما تخاف وينيلك ما ترجو
خرق علم الله سبحانه باطن السترات واحاط بغموض
عقايد السريرات. خف تامن ولا تامن تخف. خير الاعمال
اعتدال الرجاء والخوف. خف ربك خوفا يشغلك عن

رجاية

رجايه وارج رجاء لا تومن خوفه. خالف من خالف الحق
الى غيره ودعه وما رضي لنفسه. خف الله خوف
من شغل بالفكر قلبه فان الخوف مطية الامن وسجن
اليقين عن المعاصي. خير الامور النمط الاوسط اليه يرجع
الغالي وبه يلحق التالي. خلط ابناء الدنيا راس البلوى
وفساد التقوى. خالف الهوى تسلم واعرض عن الدنيا
تغنم خذوا مهل الايام وحوطوا قواصي الاسلام
وبادروا هجوم الحمام خلف لكم عبر من اثار الماضين
لتعتبروا بها. خادع نفسك عن العبادة وارفق بها
وخذ عفوها ونشاطها الا ما كان مكتوبا من الفريضة
فانه لا بد من ادائها. خذوا من اجسادكم تجودوا بها
على انفسكم واسعوا في فكاك رقابكم قبل ان تغلق رهاينها

خفض العثرات الى الحق حيث كان. خرض الناس في الشر

مقدّم الكائن. خالقوا الناس باخلاقهم وزايلوهم في

الاعمال. خلّتان لا يجتمع في مومن سوء الخلق والبخل.

خالطوا الناس مخالطة ان متّم بكوا عليكم وان غبتم

حنّوا اليكم. خالطوا الناس بالسنتكم واجسادكم وزايلوهم

بقلوبكم واعمالكم. خلطة ابناء الدنيا تشين الدين

وتضعف اليقين. خفض الصوت وغضّ البصر

ومشي القصد من امارة الايمان وحسن التدين.

خطر الدنيا يسير وحاصلها حقير وبهجتها زور

ومواهبها غرور. خيانة المستسلم والمستشير قطع الامور

واعظم الذنوب وموجب عذاب السعير. وقال عليه السلام

في حق قوم ذمّهم. خفّت عقولهم وسفهت حلومهم

فانتم

فانتم غرض لنابل واكلة لآكل وفريسة لصائل. وقال عم

ايضا في حق مثلهم من الذمّ. خذلوا الحق ولم ينصروا

الباطل. خلوّ القلب من التقوي يملاه من فتن الدنيا. خمسة

ينبغي ان يهانوا الداخل بين اثنين لم يدخلاه في امرهما

والمتأمّر على صاحب البيت والمتقدم على مائدة لم يدع اليها

والمقبل بحديثه على غير مستمع والجالس في المجالس التي

لا يستحقها. خمس يستقبح من خمس كثرة الفجور من العلماء والحرص

في الحكماء والبخل في الاغنياء والقحة في النساء ومن المشايخ

الزنا. خصلتان فيهما جماع المروة. اجتناب الرجل ما يشينه

واكتسابه ما يزينه. خذ وامن كل علم احسنه فان النحل

ياكل من كل زهرة ازينه فيتولد منه جوهران نفيسان

احدهما فيه شفاء الناس والآخر يستضاء به. خلوا الصدر

من الغل والحسد من سعادة خلوص الود والوفاء بالوعد
من حسن العهد وقال عم في ذكر رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم خرج من الدنيا خميصا وورد الآخرة سليما لم يضع
حجرا على حجر حتى مضى لسبيله واجاب داعي ربه خاب رجا
ومطلبه من كانت الدنيا امله واربه خذ العفو من الناس
ولا تبلغ من احد مكروهه خليل المرء دليل عقله وكلامه
برهان فضله خير كل شيء جديده وخير الاخوان قديمه
خالف نفسك تستقم وخالط العلماء تعلم خشية الله جماع
الايمان خوف الله ليستتم الايمان خف الله يؤمنك
ولا تامنه فيعذبك خذ ما لا تبقى لك ولا تبقى له لما
لا تفارقه ولا يفارقك خير الاصحاب اعونهم على الخير
واعملهم بالبر وارفقهم بالمصاحب خذ من صالح العمل

وخالط

وخالط خير خليل فان المرء بما اكتسب وهو في الآخرة مع من احب
خدمة الجسد اعطاؤه ما يستدعيه من الملاذ والشهوات
وفي ذلك هلاك النفس خدمة النفس صيانتها عن اللذات
والمقتنيات ورياضتها بالعلوم واجهادها بالعبادات
والطاعات وفي ذلك نجاة النفس خوافي الاخلاق تكشفها
المعاشرة خوافي الآراء تكشفها المشاورة مما ورد من حكم
امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام في حرف الدال
قال عم دليل عقل الرجل قوله دليل اصل المرء فعله
دليل دين العبد ورعه دليل غيرة الرجل عفته دليل ورع
المرء نزاهته دولة الكريم تظهر مناقبه دولة اللئيم تكشف
مساويه ومعايبه دولة الجاهل كالغريب المتحرك الى النقلة
دولة العاقل كالنسيب تحن الى الوصلة دولة العادل من الواجبات

دولة الجاهل من الممكنات، دولة الاكارم من افضل الغنائم
دولة اللئام مذلة الكرام، دولة الاشرار محن الاخيار
دولة الفجار مذلة الابرار، دولة اللئام نوائب الايام
دار الوفاء لا تخلو من كريم ولا تستقر بها لئيم، دولة الاوغاد
مبنية على الجور والفساد، دعوا طاعة البغي والعناد
واسلكوا سبيل الطاعة والانقياد، تسعدوا في المعاد
درهم ينفع خير من دينار يصرع، دلالة حسن الورع
عزوف النفس عن مذلة الطمع، درهم الفقراء ازكى
عند الله من دينار الغني، داع دعى وراع رعى فاستجيبوا
للداعي واتبعوا الراعي، دار بالبلاء محفوفة وبالغدر
موصوفة ولا تدوم احوالها ولا يسلم نزالها، دار هانت على
ربها فخلط حلالها بحرامها وخيرها بشرها وحلوها بمرها

دار البقاء

دار البقاء محل الصديقين وموطن الابرار والصالحين
دار الفناء مقيل العاصين ومحل الاشقياء والمبعدين
دار الناس يستمتع باخائهم والقهم بالبشر تمت اضغانهم
دار عدوك واخلص لودودك تحفظ الاخوة وتحرز
المروة، دع الكلام فيما لا يعنيك وفي غير موضعه
فرب كلمة سلبت نعمة ولفظة اتت على مهجة
ما يريبك الى ما لا يريبك، دع ما لا يعنيك واشتغل
بمهمك الذي ينجيك، دع المزاح فانه لقاح الضغينة
دع السفه فانه يزري بالمرء ويشينه، دع الحدة
وتفكر في الحجة وتحفظ من الخطل تامن الزلل
دع الحسد والحقد والكذب فانهن ثلث تشين الدين
وتهلك الرجل، دع القول فيما لا تعرف والخطاب

نيما اكلف وامسك عن طريق اذا خفت ضلالته دع
الانتقام فانه من اسوء افعال المقتدر ولقد اخذ
جوامع الفضل من رفع نفسه عن سوء المجازاة دوا
الفتن من اعظم المحن. دوام الطاعات وفعل الخيرات
والمبادرة الى المكرمات من كمال الايمان وافضل الاحسان
دوام الظلم يسلب النعم ويجلب النقم دوام العافية
اهناء عطية وافضل قسم دوام الذكر ينير القلب
والفكر. دوام الصبر عنوان الظفر والنصر. دوام الغفلة
تعمي البصيرة. دوام العبادة برهان السعادة. دوام الشكر
عنوان درك الزيادة. دوام الفكر يؤمن الزلل وينجي
من الغير. دوام الاعتبار يؤدي الى الاستبصار ويثمر
الازدجار. درك الخيرات بلزوم الطاعات. درك

السعادات

السعادات بمبادرة الخيرات والاعمال الزاكيات. دوام
النفس في الصوم عن الهوى والحمية عن لذات
الدنيا. داووا بالتقوى الاسقام وبادروا بها الحمام
واعتبروا بمن اضاعها ولا يعتبرن بكم من اطاعها
داووا الغضب بالصمت والشهوة بالعقل وداووا الجور بالعدل
وداووا الفقر بالصدقة والبذل. دعاكم ربكم سبحانه
فنفرتم ووليتم. ودعاكم الشيطان فاستجبتم واقبلتم
دعاكم الله سبحانه الى دار البقاء وقرار الخلود والنعماء
ومجاورة الانبياء والسعداء فعصيتم واعرضتم دعتكم
الدنيا الى دار الشقاء ومحل الفناء وانواع البلاء
والعناء فاطعتموها وبادرتم واسرعتم. مما ورد من حكم
امير المؤمنين علي ابن ابي طالب عم في حرف الذال قال عم
ذكر الله سبحانه مجالسة

ذكر الله مؤانسة، ذكر الله نور الايمان، ذكر الله مطردة
الشيطان، ذكر الله شيمة المتقين، ذاكر الله
من الفائزين، ذكر الله جلاء الصدور وطمأنينة
القلوب، ذكر الله قوت النفوس ومجالسة المحبوب
ذكر الله يثمر البصائر ويونس الضمائر، ذكر الله
يستنجح به الامور ويستنير به السرائر، ذكر الله دواء
اعلال النفوس، ذكر الله طارد الادواء والبؤس، ذكر الله
راس مال كل مؤمن وربحه السلامة من الشيطان
ذكر الله دعامة الايمان وعصمة من الشيطان، ذكر
بهجة كل محسن وشيمة كل مؤمن، ذكر الله مسرة كل
متق ولذة كل موقن، ذكر الآخرة دواء وشفاء، ذكر الله
ادواء الادواء، ذكر الموت يهون اسباب الدنيا، ذل الرجال

في خيبة

في خيبة الآمال، ذو العقل لا ينكشف الا عن احتمال
وآجال وانفصال، ذهاب البصر خير من عمى البصيرة
ذهاب النظر خير من النظر الى ما يوجب الفتنة، ذر الطمع
والشره وعليك بلزوم العفة والورع، ذر ما قل
لما كثر وما ضاق لما اتسع، ذر الاسراف مقتصدا واذكر
في اليوم غدا، ذلل قلبك باليقين وقرعه بالفناء
فجايع الدنيا، ذر السرف فان المسرف لا يحمد جوده
ولا يرحم فقره، ذر العجل فان العجل في الامور لا يدرك
مطلبه ولا يحمد امره، ذروة الغايات لا ينالها الا ذوو
التهذيب والمجاهدات، ذمتي بما اقول رهينة
وانا به زعيم انه من صرحت له العبر عما بين يديه
من المثلات حجزه التقوى عن تقحم الشبهات، ذل

في نفسك وعزّ في دينك وصَونَ آخرتك وابذل دنياك
ذبّ عن شنايع الدين وحفظ ثغور المسلمين واخرِه
وأمانتك بانصافك من نفسك والعمل بالعدل
في رعيّتك . ذو الافضال مشكور السيادة والمروّة
محمود العادة . ذو الكرم جميل الشيم مسدٍّ للنعم وصول
للرحم . ذو الشرف لا تبطره منزلة نالها وان عظمت كالجبل
الذي لا تزعزعه الرياح والذي تبطره ادنى منزلة
كالكلاء الذي تحرّكه مرّ النسيم . ذوو العيوب
يحبّون اشاعة معايب الناس ليتّسع لهم العذر في
معايبهم . ذلّلوا انفسكم بترك العادات وقودوها الى
فعل الطاعات وحمّلوها اعباء المغارم وحلّوها بـ
المكارم وصونوها عن دنس المآثم . ذكّ عقلك

بالادب

بالادب كما تذكي النار بالحطب ذلّل نفسك بالطاعات
وحلّها بالقناعة وخفّض في الطلب واجمل في المكتسب
ذلّ الرجال في المطامع وفناء الآجال في غرور الآمال
واثنى عليه السلام على رجل فقال . ذاك ينفع سلمه
ولا يخاف ظلمه اذا قال فعل واذا ولي عدل
مما ورد من حكم امير المؤمنين علي ابن ابي طالب عليه السلام
في حرف الراء بلفظ رحم الله قال عم رحم الله امرءاً
عرف قدره ولم يتعدّ طوره . رحم الله عبداً راقب ذنبه
وخاف ربّه . رحم الله امرءاً تفكّر فاعتبر وابصر
رحم الله امرءاً اتّعظ وازدجر وانتفع بالعبر . رحم الله
امرءاً جعل الصبر مطيّة حياته والتقوى عدّة وفاته
رحم الله امرءاً بادر الاجل واحسن العمل لدار اقامته

ومحلّ كرامته. رحم الله امرأً قصّر الأمل وبادر الأجل واغتنم المهل وتزوّد من العمل. رحم الله امرأً سمع حكماً فوعى ودُعي إلى رشادٍ فدنا وأخذ بحجزة هادٍ فنجا. رحم الله امرأً علم أنّ نفسه خطاه إلى أجله فبادر عمله وقصّر أمله. رحم الله رجلاً رأى حقّاً فأعان عليه ورأى جوراً فردّه وكان عوناً بالحقّ على صاحبه. رحم الله امرأً بادر الأجل وأكذب الأمل وأخلص العمل. رحم الله امرأً أحيى حقّاً وأمات باطلاً ودحض الجور وأقام العدل. رحم الله امرأً ألجم نفسه عن معاصي الله بلجامها وقادها إلى طاعة الله بزمامها. رحم الله امرأً قمع نوازع نفسه إلى الهوى فصانها وقادها إلى طاعة الله بعنانها. رحم الله امرأً

احزمها

أخذ من حياةٍ لموتٍ ومن فناءٍ لبقاءٍ ومن ذاهبٍ لدائم. رحم الله امرأً تورّع عن المحارم وتحمّل المغارم ونافس في مبادرة جزيل المغانم.

مما ورد من حكم أمير المؤمنين علي ابن أبي طالب عم في حرف الراء بلفظ رأس

قال عم رأس الإيمان الصدق. رأس الحكمة لزوم الحقّ. رأس العلم الترفّق. رأس الجهل الخرق. رأس الإسلام الأمانة. رأس النفاق الخيانة. رأس الدين صدق اليقين. رأس الإحسان الإحسان إلى المؤمنين. رأس ستر المعائب السخاء. رأس كل شرٍّ القحة. رأس الاعتبار الفكر. رأس العلم الحلم. رأس الفضائل العلم. رأس الحلم الكظم. رأس التقوى ترك الشهوة. رأس الفضائل ملك الغضب وإماتة الشهوة. رأس الجهل الجور. رأس

الإيمان الصبر. رأس السخف العنف. رأس الورع غض
الطرف. رأس المعايب الشرّ. رأس الرذائل الحسد
رأس العيوب الحقد. رأس الآفات الوله باللذات
رأس الدين اكتساب الحسنات. رأس العقل التودّد
إلى الناس. رأس الجهل معاداة الناس. رأس الورع
ترك الطمع. رأس الحكمة تجنّب الخدع. رأس السخاء
تعجيل العطاء. رأس السخاء الزهد في الدنيا. رأس
الحكمة مداراة الناس. رأس الإيمان الإحسان إلى
الناس. رأس الفضائل اصطناع الأفاضل. رأس
الرذائل اصطناع الأراذل. رأس الطاعة الرضا.
رأس الدين مخالفة الهوى. رأس الحكمة لزوم الحق
وطاعة المحق. رأس الإيمان حسن الخلق والتحلّي بالصدق

رأس الكفر

رأس الكفر الخيانة. رأس الإيمان الأمانة. رأس الغنا
الرضا. رأس العقل مجاهدة الهوى. رأس الآفات
الوله بالدنيا. رأس الإسلام لزوم الصدق. رأس
السياسة استعمال الرفق. رأس العلم التمييز بين الأخلاق
وإظهار محمودها وقمع مذمومها. تمّ ورد حكم
أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام في حرف
الراء بلفظ رُبّ. قال عليه السلام رُبّ واثق
خجل. رُبّ آمن وجل. رُبّ ساعٍ لقاعد. رُبّ
ساهر لراقد. رُبّ كلام كلام. رُبّ كلام كالحسام.
رُبّ عادل جائر. رُبّ رابح خاسر. رُبّ دائب
مضيّع. رُبّ متودّد. رُبّ عاطب بعد السلامة.
رُبّ سالم بعد الندامة. رُبّ عطب تحت طلب

رب طرب يعود بالحرب . رب كلمة سلبت نعمة
رب زهد عادت نقصة . رب غنى اذل من فقر
رب نفقة اعز من اسد . رب حرف جلب حتفا . رب
امن انقلب خوفا . رب ساع فيما يضره . رب كادح لمن
لا يشكره . رب لغو يجلب شرا . رب لهو يوحش حرا
رب قول اشد من صول . رب فتنة اثارها قول . رب
امنية تحت منية . رب عمل افسدته النية . رب
اجل تحت امل . رب نية انفع من عمل . رب صلف او
ربت تلفا . رب سلب عاد خلفا . رب عالم قتله علمه
رب جاهل نجاه جهله . رب حريص قتله حرصه . رب
كلام جوابه السكوت . رب نطق احسن من الصمت
رب دواء جلب داء . رب داء انقلب شفاء . رب رجاء

يودي

يودي الى الحرمان . رب ارباح تؤل الى الخسران . رب
لسان اتى على انسان . رب خوف يعود بالامان . رب
طمع كاذب لامل خايب . رب رجاء خايب لامل كاذب
رب حرب جنيت من لفظة . رب صبابة غرست من
لحظة . رب مغبوط بنعماء هو داؤه . رب مرحوم من بلائه
هو دواؤه . رب مبتلى مصنوع له بالبلوى . رب منعم عليه
مستدرج بالنعمى . رب جهل انفع من حلم . رب حرب
اعود من سلم . رب سكوت ابلغ من كلام . رب كلام
انفذ من السهام . رب لذة فيها الحمام . رب غنى افقر
من فقير . رب ابهة احقر من كل حقير . رب فقر اغنى
من كل غنى . رب فقر عاد بالغنى الباقي . رب غنى اورث
الفقر الباقي . رب مخوف لا يحذر . رب قاعد عما يسره

رُبَّ جامعٍ لمن لا يشكره • ربّ قريبٍ أبعدُ من بعيد • ربَّ
صديقٍ حسود • ربّ بعيدٍ أقربُ من كلّ قريب • ربّ غنيٍّ
غيرُ حبيب • ربّ محتالٍ صرعته حيلته • ربّ متحرّزٍ من
شيءٍ فيه آفته • ربّ صديقٍ تؤتى من جهله لا من نيّته •
ربّ ملومٍ ولا ذنبَ له • ربّ متنسّكٍ ولا دينَ له • ربّ
ذنبٍ مقدارُ العقوبة عليه إعلامُ المذنب • ربّ جرمٍ أغنى
عن الاعتذار عنه الإقرارُ به • ربّ مواصلةٍ خيرٌ منها
القطيعة • ربّ موهبةٍ خيرٌ منها الفجيعة • ربّ كبيرٍ من
ذنبك تستصغره • ربّ صغيرٍ من عملك تستكثره • ربّ
يسيرٍ أنمى من كثير • ربّ صغيرٍ أجسم من كبير • ربّ مزحةٍ
أدّت إلى تضليلك • ربّ مواصلةٍ أدّت إلى تنقيص • ربّ
أخٍ لم تلده أمّك • ربّ علمٍ أدّى إلى مضلّتك • ربّ مملوكٍ

لا يستطاع

لا يستطاع فراقُه • ربّ فائتٍ لا يُدرك لحاقُه • ربّ ناعمٍ
من الدنيا عندك متّهم • ربّ مدّعٍ للعلم ليس بعالم
ربّ صادقٍ من خبث الدنيا عندك مكذَّب • ربّ مخذولٍ
من الدنيا عندك غنيٌّ محتسب • ربّ آمنٍ غير مؤتمن
ربّ زاجرٍ مزدجر • ربّ واعظٍ غير مرتدع • ربّ عالمٍ غير
منتفع • ربّ خيرٍ وافاك من حيث لا تبغيه • ربّ شرٍّ
فاجأك من حيث لا تحتسبه • ربّما انتصح غير الناصح
ربّما غشّ الناصح • ربّما أصاب الأعمى قصدَه • ربّما أخطأ
البصيرُ رشدَه • ربّما كان الدواءُ داءً • ربّما كان الداءُ شفاءً
ربّما سألت الشيء فلم تُعطه • وأُعطيت خيرًا منه • ربّما
شرق شاربُ الماء قبل ريّه • ربّما أدرك الظنُّ الصواب
ربّما عزّ الطلب والاكتساب • ربّما أدرك العاجزُ حاجته

ربما خرس البليغ عن حجته . ربما عمي اللبيب عن الصواب
ربما ارتج على الفصيح الجواب . ربما تحممت الامور
ربما تنقص الشيء وربما اتيت من مأمنك . ربما
ذهبت من تنبيك مما ورد من حكم امير المؤمنين علي ابن ابي
طالب عليه السلام في حرف الراء باللفظ المطلق عليه السلام
رغبتك في زاهد فيك ذل . رغبتك في مستحيل جهل
راكب المعصية مثواه نار . راكب الظلم مدركه البوار
راكب الطاعة منقلبه الجنة . راكب العجلة مشرف
على الكبوة . راكب اللجاج متعرض للبلاء . رد الشهوة
اقضى لها وقضاها اشد لها . راكب الظلم يكبو به
مركبه . راكب العنف يتعذر عليه مطلبه . ردع النفس
عن الهوى هو الجهاد الاكبر . رد الحجر من حيث جاءك

فانه لا يرد

فانه لا يرد الشر الا الشر . ردع النفس عن الهوى هو الجهاد
النافع . ردع الحرص بحسم الشره والمطامع . رد الغضب
بالحلم ثمرة العلم . روحوا في المكارم وادلجوا في جا
من هو نائم . ردع النفس عن تسويل الهوى
عن زخارف الدنيا ثمرة العقل . ردع النفس عن
تسويل الهوى ثمرة النبل . روّ قبل العمل تنج من
الزلل . ردع الهوى من شيمة العقلاء . ردع الشهوة
والغضب جهاد النبلاء . ردوا البادرة بالحلم
ردوا الجهل بالعلم . رد من نفسك عند الشهوات
واقمها على كتاب الله عند الشبهات . ردع النفس
وجهادها عن اهويتها رفع الدرجات وبضاعف الحسنات
رضا المتعنت غاية لا تدرك . رضا الله سبحانه غاية

أقرب ما تذرك. رضا الله سبحانه مقرون بطاعته
رزقك يطلبك فارح نفسك من طلبه. رضاك
عن نفسك من فساد عقلك. رضاك بالدنيا
من سوء اختيارك وشقاء جدك. رضي بالذل
من كشف ضره لغيره. رحمة الضعفاء تستنزل الرحمة
رضي بالحرمان طالب الرزق من اللئام. رأي الشيخ
احب الي من جلد الغلام. ركوب الاهوال يكسب
الاموال. ركوب الاطماع يقطع رقاب الرجال. رغبة
العاقل في الحكمة وهمة الجاهل في الحماقة. ركوب
المعاطب عنوان الحماقة. رأي الرجل ميزان عقله
رزق كل امرئ مقدر كتقدير اجله. رأي العاقل
ينجي رأي الجاهل يردي. رأي الرجل على قدر تجربته

رزق المر

رزق المرء على قدر نيته. رب المعروف احسن من ابتدائه
رفق المرء وسخاؤه يحببه الى أعدائه. رحمة من لا يرحم
تمنع الرحمة واستبقاء من لا يبقى يهلك الامة. رسول
الرجل ترجمان عقله وكتابه ابلغ من نطقه. رويدا
يسفر الظلام كأن قد وردت الاظعان يوشك من اسرع
ان يلحق. رسل الله سبحانه تراجمة الحق والسفراء بين الخالق
رتبة العلم اعلى المراتب. راقب العواقب تنج من المعاطب
رسولك ترجمان عقلك واحمالك دليل حلمك. رسولك
ميزان نبلك وقلمك ابلغ من ينطق عنك. رفاهية
العيش في الامن. رزانة العقل تختبر في الفرح
والحزن. رضا العبد من نفسه مقرون بسخط ربه.
رضا المرء عن نفسه برهان سخافة عقله. رب الفعل

کیلا تعاب بما تفعل وتد المتانی افضل من بدیهة العجل

مما وجدت من حکم امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب عم فی حرف الزاء قال

زکوة العلم نشره زکوة الجاه بذله زکوة الحلم الاحتمال

زکوة المال الافضال زکوة القدرة الانصاف زکوة

الجمال العفاف زکوة الظفر الاحسان زلة اللسان انکی

من اصابة السنان زکوة البدن الجهاد والصیام

زکوة الیسار بر الجیران وصلة الارحام زکوة الصحة

السعی فی طاعة الله زکوة الشجاعة الجهاد فی سبیل الله زکوة

السلطان اغاثة الملهوف زکوة النعم اصطناع المعروف

زکوة العلم بذله لمستحقه واجتهاد النفس العمل به زیادة

زیادة الفعل علی القول احسن فضیلة ونقص الفعل

علی القول اقبح رذیلة زد من طول املک فی قصر اجلک

ولا تغرنک

ولا تغرنک صحة جسمک وسلامة امسک فان مدة العمر

قلیلة وسلامة الجسم مستحیلة زین المصاحب الاحتمال

زین الریاسة الافضال زین العلم زین النعم الرحم

زین الشیم رعی الذمم زین الدین العقل زین الملک

العدل زین الایمان الورع زین العبادة الخشوع

زین الحکمة الزهد فی الدنیا زین الدین الصبر والرضا

زلة العالم تفسد العوالم زیارة بیت الله امن من

عذاب جهنم زلة العالم کانکسار السفینة تغرق

وتغرق معها غیرها زوال النعم بمنع حقوق الله منها

والتقصیر فی شکرها زلة الرای تاتی علی الملک وتؤذن

بالهلک زهدک فی الدنیا ینجیک ورغبتک فیما یردیک

زلة اللسان تاتی علی الانسان زلة اللسان اشد من جرح

البستان. زلة العاقل محذورة. زلة الجاهل معذورة
زلة العاقل شديد النكاية. زلة العالم كبيرة الجناية
زيادة العقل تنجي. زيادة الجهل تردي. زوال الدول
باصطناع السفل. زيادة الشكر وصلة الرحم تزيدان
في النعم وتفسحان في الاجل. زهد المرء فيما يفنى على قدر
يقينه بما يبقى. زاد المرء الى الآخرة الورع والتقى. زيادة
الدنيا تفسد الآخرة. زين في الله اهل طاعته وخذ
لهداية من اهل ولايته. زوروا في الله وجالسوا
واعطوا في الله وامنعوا في الله زايلوا اعداء الله وواصلوا
اولياء الله. زخارف الدنيا تفسد العقول الضعيفة
زمان العادل خير الازمنة. زمان الجائر شر الازمنة
وقال عم عنه في ذكر الايمان. زلفى لمن ارتقب

وثقة

وثقة لمن توكل وراحة لمن فوض وجنة لمن صبر
زد في اصطناع المعروف واكثر من اسداء الاحسان
فانه ابقى ذخرا واجمل ذكرا. زلة المتوقي اشد زلة
المتوقي اشد زلة وعلة اللوم اقبح علة. زيادة الشره دناءة
ومذلة. زينة القلوب اخلاص الايمان. زينة الاسلام
اعمال الاحسان. زينة البواطن اجمل من زينة الظواهر
زلة اللسان استهلاك. زيادة الشبع تزري بالمرء
زيادة الشح تفسد الفتوة وفساد الاخوة. زلة القدم
اهون استدراك. زين الايمان طهارة السرائر وحسن
العمل في الظواهر. زنوا انفسكم قبل ان توازنوا وحاسبوها
قبل ان تحاسبوا وتنفسوا من ضيق الخناق قبل عنف السياق

مما ورد من حكم امير المؤمنين علي ابن ابي طالب عم في حرف السين
بلفظ سين قال عم

سبب المحبة السخاء. سبب الايتلاف الوفاء. سبب صلاح
الدين الورع. سبب فساد اليقين الطمع سبب صلاح
الايمان التقوى سبب فساد العقل الهوى. سبب الشقاء
حب الدنيا. سبب زوال النعم الكفران. سبب المحبة
الاحسان سبب العطب طاعة الغضب. سبب تزكية
الاخلاق حسن الادب. سبب الكمد الحسد. سبب الفتن
الحقد سبب السيادة السخاء. سبب الشحناء كثرة المرا
سبب الهياج اللجاج. سبب زوال اليسار منع المحتاج
سبب العفة الحياء سبب صلاح النفس العزوف عن الدنيا
سبب الفقر الاسراف سبب الفرقة الاختلاف. سبب القناعة
العفاف. سبب الشره غلبة الشهوة. سبب الفجور الخلوة
سبب الوقار الحلم. سبب الخشية العلم. سبب السلامة

الصمت

الصمت. سبب الفوت الموت. سبب الاخلاص اليقين
سبب الورع قوة الدين. سبب الحيرة الشك. سبب
فساد الدين الهوى. سبب فساد العقل حب الدنيا. سبب
المزيد الشكر سبب تحول النعم الكفر سبب المحبة البشر
سبب صلاح النفس الورع. سبب فساد الورع الطمع
سبب التبذير سوء التدبير ما ورد من حكم امير المؤمنين
علي بن ابي طالب عم في حرف السين باللفظ المطلق قال عم
سنة الكرام ترادف الانعام. سنة اللئام قبح الكلام سلاح
الحرص الشره. سلاح اللؤم الحسد. سلاح الشر الحقد سنة
سنة الكرام الوفاء بالعهود. سنة اللئام الجحود. سنة الكرام
الجود. سلاح المؤمن الدعاء. سلاح الموقن الصبر على البلاء
والشكر في الرخاء. سعادة المرء القناعة. سلاح المذنب

الاستغفار سلاح الحازم الاستظهار سنة الابرار حسن
الاستسلام سنة الاخيار لين الكلام وافشاء السلام
سوء الخلق شوم والاساءة الى المحسن لوم سوء الخلق شر قرين
سوء النية داء دفين سوء الفعل دليل لوم الاصل سلطان
الدنيا ذل وعلوها سفل سوء التدبير سبب التدمير سوء
التدبير مفتاح الفقر سوء الظن بالمحسن شر الاثم واقبح
الظلم سوء الظن بمن لا يخون من اللوم سوء الظن يفسد
الامور ويبعث على الشرور سرور الدنيا غرور ومتاعها
ثبور سلطان العاقل ينشر مناقبه سلطان الجاهل يبدي
معايبه سامع ذكر الله ذاكر ساعة ذل لا تفي بعز الدهر
سامع هجر القول شريك القائل ساعد اخاك على كل حال
وزل معه حيث ما زال سامع الغيبة احد المغتابين سادة

اهل الجنة

اهل الجنة الاتقياء المتقون سوف يأتيك اجلك فاجمل
في الطلب سوف يأتيك ما قدر لك فخفض في المكتسب
سوسوا ايمانكم بالصدقة سوسوا انفسكم بالورع وداووا
مرضاكم بالصدقة سياسة النفس افضل سياسة ورياسة
العلم اشرف رياسة سياسة الدين بحسن اليقين سادة
اهل الجنة المخلصون سياسة العدل ثلث لين في حزم
واستقصاء في عدل وافضال في قصد سوء الخلق يوحش
القريب وينفر البعيد سرور المؤمن بطاعة ربه وحزنه على
ذنبه سل عما لا بد لك من علمه ولا تعذر في جهله سل
عن الرفيق قبل الطريق سلوا الله سبحانه العفو والعافية
وحسن التوفيق سل عن الجار قبل الدار سادة اهل الجنة
الانبياء الابرار سنة تحيى بها عقول الرجال الصالحة

وللعامّة والولاية والعزل والغنا والفقر. سلوا الله
سبحانه العافية من تسويل الهوى وفتن الدنيا. سادة
الناس في الدنيا الاسخياء وفي الآخرة الاتقياء.
سالم الله تسلم أخراك. سالم الناس تسلم دنياك. سلّم
الله تسلم واعمل للآخرة تغنم. سلّموا الامر لله سبحانه وامر
وليّه فانكم لن تضلوا مع التسليم. سلامة العيش في المداراة.
ستّة تختبر بها عقول الناس الحلم عند الغضب والقصد
عند الرغب والصبر عند الرهب وتقوى الله في كل حال
وحسن المداراة وقلّة المماراة. سلامة الدين في اعتزال
الناس. سلامة الدين والدنيا في مداراة الناس.
سهر الليل شعار المتقين وشيمة المشتاقين. سهر
العيون بذكر الله خلصان العارفين وحلوان المقربين

سهر الليل

سهر الليل في طاعة الله ربيع الاولياء وروضة السعداء.
سهر الليل بذكر الله سبحانه غنيمة الاولياء وسجيّة
الاتقياء. سيّئة تسوءك خير من حسنة تعجبك. سرّك
سرورك ان كتمته وان اذعته كان ثبورك. سامع الغيبة
شريك المغتاب. سمع الاذن لا ينفع مع غفلة القلب.
سلّم الشرف التواضع والسخاء. ساع سريع نجا وطالب
بطيء رجا. سخف المنطق يزري بالبهاء والمروّة. سوء
المنطق يزري بالقدر ويفسد الاخوة. ساهل الدهر
ما ذلّ لك قعوده ولا تخاطر بشيء رجاء اكثر منه. سعاية
الجاهل في احراز دنيه والعمل الآخرة. سوء الظن يردي
مصاحبه وينجي مجانبه. سبع أكول حطوم خير من
غشوم ظلوم. سوء الخلق شؤم والاساءة الى المحسن لؤم

سوء الجوار والاساءة الى الابرار من أعظم اللؤم. سفك الدماء

بغير حقها يدعو الى حلول النقمة وزوال النعمة

سل المعروف من ينساه واصطنعه من يذكره. سرك

اسيرك فان افشيته صرت اسيره. ستة يختبر بها

اخلاق الرجال الغضب والامن والرهب والمنع والرغب

ستة يختبر بها دين الرجل قوة الدين وصدق اليقين

وشدة التقوى ومغالبة الهوى وقلة الرغب والاجمال

في الطلب. سنام الدين الصبر واليقين ومجاهدة الهوى

ستة لا يمارون الفقيه والرئيس والدني والبذي والمرأة

والصبي. سلوني قبل ان تفقدوني فاني بطرق السماء

اخبر منكم بطرق الارض سارعوا الى الطاعات وسابقوا

الى فعل الصالحات فان قصرتم فاياكم ان تقصروا

عن اداء

القرآن

عن اداء الفرض. سلوني قبل ان تفقدوني فوالله ما في

آية الا وانا اعلم فيمن نزلت واين نزلت في سهل او

جبل وان ربي وهب لي قلبا عقولا ولسانا ناطقا

ست من قواعد الدين اخلاص اليقين ونصح المسلمين

واقامة الصلوة وايتاء الزكوة وحج البيت والزهد في الدنيا

سوء الخلق نكد العيش وعذاب النفس. سوء الخلق

يوحش النفس ويرفع الانس. سلوا القلوب عن المودات

فانها شواهد لا تقبل الرشا. سهر العيون بذكر الله سبحانه

فرصة السعداء ونزهة الاولياء. سابقوا الاجل فان

الناس يوشك ان ينقطع بهم الامل فيرهقهم الاجل

سابقوا الاجل واحسنوا العمل تسعدوا بالمسير. سفهك

على من فوقك جهل مردي سفهك على من دونك

جمل مؤدي سفهك على من في درجتك نفار
الديكين وهراش الكلبين ولن يتفرقا
الا مجروحين او مفضوحين ولكن ذلك فعل الحكماء
وسنة العقلاء ولعله ان يحلم عنك فيكون اوزن
منك واكرم وانت انقص منه والام وقال عليه السلام
في ذكر رسول الله صلوات الله عليه وآله. سنته القصد
وفعله الرشد وقوله الفصل وحكمه العدل كلامه بيان
وصمته افصح لسان سلوا الله سبحانه الايمان واعملوا
بموجب القرآن. سكون النفس الى الدنيا من اعظم الغرور
سكر الغفلة والغرور ابعد افاقة من سكر الخمور
سوء العقوبة من لوم الظفر. هادرة من حكم امير المؤمنين
علي بن ابي طالب عم في حرف الشين قال عليه السلام

شكر اهلك

شكر اهلك بطول الثناء. شكر من فوقك بصدق الولاء
شكر نظيرك بحسن الاخاء. شكر من دونك بسيب العطاء
شكر المنعم عصمة من النقم. شكر الاله يدر النعم. شكر النعم
يقضي بمزيدها ويوجب تجديدها. شكر النعم امان
من تحويلها وكفيل بتأبيدها. شكر المؤمن يظهر
في عمله. شكر المنافق لا يتجاوز لسانه. شكر نعمة سالفة
يقضي بتجديد نعم مستانفة. شكر النعم يضاعفها و يزيدها
شكر النعم يوجب مزيدها وكفرها برهان جحودها. شكر
النعمة امان من حلول النقمة. شكر العالم على علمه
عمله به وبذله لمستحقه. شكرك للراضي عنك
يزيده رضى ووفاء. شكرك للساخط عليك توجب
لك منه صلاحا وتعطفا. وقال عم لرجل هناه بولد

شكرت الواهب وبورك لك في الموهوب وبلغ اشده
ورزقت بره شكر الاحسان من اثنى على مسديه وذكر
بالجميل موليه مما ورد من حكم امير المؤمنين علي ابن
ابي طالب عليه السلام في حرف الشين بلفظ شر
شر الافعال ما جلب الآثام شر الاموال ما اكتسب المآثم
شر الآراء ما خالف الشريعة شر الافعال ما هدم
الصنيعة شر الناس من يظلم الناس شر الناس
من يتقي الناس شره صحب المرء الحسد شر ما سكن
القلب الحقد شر المصائب الجهل شر الملوك من خالف
العدل شر الاموال مال لم يغن عن صاحبه شر المال
ما لا ينفق في سبيل الله ولا تؤدى زكاته شر البلاد بلد
لا امن فيه ولا خصب شر الناس من لا يقبل العذر ولا

يقبل

الذنب

الذنب شر الزوجات من لا تواتي شر الولاة من يخافه
شر الاولاد العاق شر الاخلاق الكذب والنفاق شر
اخوانك من ارضاك بالباطل شر من صاحبت الجاهل
شر الوزراء من كان للاشرار وزيرا شر الامراء من كان
الهوى عليه اميرا شر العلم ما افسدت به رشادك
شر العمل ما افسدت به معادك شر ما القي في القلب الغلول
شر ما شغل به المرء الفضول شر الثناء ما جرى على السنة
الاشرار شر اخوانك من احوجك الى مداراة والجاك
الى اعتذار شر لا يدوم خير من خير لا يدوم شر الناس
من يرى انه خيرهم شر الناس من لا يبالي ان يراه الناس
مسيئا شر القول ما نقض بعضه بعضا شر اخوانك
من يتبع لك شر يومه شر الناس من لا يشكر النعمة ولا

الحرمة

شر الاصدقاء من تكلف له. شر العلم علم لا يعمل به. شر الاخوان
الخاذل. شر الاصحاب الجاهل. شر الاموال ما لم يخرج
منه حق الله سبحانه. شر الاوطان ما لم يأمن فيه
القطان. شر الناس من سعى بالاخوان ونسي الاحسان
شر الاخوان المواصل عند الرخاء المفاصل عند البلاء.
شر اخوانك من اغراك بهوى وهلك بالدنيا. شر القضاة
من جارت اقضيته. شر الامراء من ظلم رعيته. شر الامور
اكثرها شكا. شر الرؤيا اكذبها. شر الفقر المبي. شر المحن
حب الدنيا. شر الفقر فقر النفس. شر الامور الرضا
عن النفس. شر الايمان ما دخله الشك. شر اخوانك
من داهنك في نفسك وساترك عيبك. شر الخلائق
الكبر. شر الاشرار من تبجح بالشر. شر الشيم الكذب. شر ما ضيع

فيه العمر

فيه العمر اللعب. شر اخوانك الغاش المداهن. شر النوال ما تقدمه
المطل وتعقبه المن. شر الناس من لا يرجى خيره ولا يؤمن
شره. شر اخوانك من يثبط عن الخير ويبطئك معه. شر الناس
من لا يعتقد الامانة ولا يجتنب الخيانة. شر الناس من لا
يعفو عن الهفوة ولا يستر العورة. شر الناس من يعين
على المظلوم. شر الناس من ادرع اللوم ونصر الظلوم. شر
اخوانك واغشهم لك من اغراك بالعاجلة والهاك
عن الآجلة. شر الناس من كان متتبعا لعيوب الناس عميا
عن معايبه. شر الناس من يخشى الناس في ربه ولا يخشى
ربه في الناس. شر الناس من يبتغي الغوائل للناس
شر الاصحاب السريع الانقلاب. شر الاتراب الكثير الارتياب
شر القلوب الشاك في ايمانه. شر المحسنين الممتن باحسانه.

شر الامور التسخط للقضاء. شر الفتن محبة الدنيا. شر الناس
من لا يثق باحد لسوء ظنه ولا يثق به احد لسوء فعله. شر الناس
من يتقيه الناس مخافة شره. شر الناس من كافى على الجميل
بالقبيح وخير الناس من كافى على القبيح بالجميل. شر الناس
الطويل الامل السيء العمل. شر آفات العقل الكبر. شر اخلاق
النفس الجور. تمام نهر حكم امير المؤمنين علي ابن ابي طالب
عم في حرف الشين المطلق قال عم شاور قبل ان تعزم وفكر
قبل ان تقدم. شاور ذوي العقول تأمن الزلل والندم. شاور
في امورك الذين يخشون الله ترشد. شدة الحقد من شدة
الحسد. شرف الرجل نزاهته وجماله ومروته. شرف المؤمن
ايمانه وعزه بطاعته. شافع المذنب خضوعه بالمعذرة.
شافع المذنب اقراره وتوبته اعتذاره. شتان بين عملين عمل تذهب

لذته وتبقى

لذته وتبقى مثوبته. شجاعة الرجل على قدر همته وغيرته
على قدر حميته. شيئان لا يعرف فضلهما الا من فقدهما الشباب
والعافية. شيئان لا يعرف قدرهما الا من سلبهما الغنى والقدرة.
شيئان لا ينفك منهما المرض وذو القرابة. شيئان لا تسلم
عاقبتهما الظلم والشر. شيئان لا يبلغ غايتهما العلم. شيئان
لا يوزن ثوابهما العفو والعدل. شيئان هما ملاك الدين الصدق
واليقين. شيئان لا توازن ثوابهما حسن الورع والاحسان الى
المؤمنين. شدة الحرص من قوة الشره وضعف الدين. شدة الجبن
من عجز النفس وضعف اليقين. شغل من الجنة والنار
امامه شغل من كانت النجاة ومرضاة الله مرامه. شيمة
العقلاء قلة الشهوة وقلة الغفلة. شيمة الاتقياء اغتنام
المهلة والتزود للرحلة. شقوا امواج الفتن بسفن النجاة

يشتوقوا انفسكم الى نعيم الجنة فحبّوا الموت وتمقتوا الحياة
شرع الله سبحانه لكم الاسلام فسهّل شرايعه واعزّ
اركانه على من حاربه. شرّ الاعداء ابعدهم غورا واخفاهم
مكيدة. شرّ الالفة اطّراح الكلفة. شرط المصاحبة
قلّة المخالفة. شين العلم الصلف. شين السخاء السرف.
شيعتنا كالنحل لو عرفوا ما في جوفها لاكلوها. شيعتنا
كالاترجة طيب ريحها حسن ظاهرها وباطنها. وقال
عليه السلام في ذكر القرآن: شافع مشفّع وقائل مصدّق.
شافع الخلق العمل بالحق ولزوم الصدق. شاركوا
الذي قد اقبل عليه الرزق فانه اجدر بالحظ
واخلق بالغناء. شيمة ذوى الالباب الاقبال
على دار البقاء والاعراض عن دار الفناء والتوله بجنة

الماوي

الماوي. مما ورد من حكم امير المؤمنين علي ابن ابي طالب عليه السلام
في حرف الصاد بلفظ صلاح عم. صلاح العمل بصلاح النية.
صلاح البدن الحمية. صلاح العيش التدبير. صلاح الراي
بنصح المستشير. صلاح الدين الورع. صلاح النفس قلة
الطمع. صلاح الايمان الورع وفساده الطمع. صلاح العقل
الادب. صلاح التقوى تجنّب الريب. صلاح المعاد
العمل. صلاح العبادة التوكل. صلاح البرية العقل.
صلاح الرعية العدل. صلاح النفس مجاهدة الهوى.
صلاح الآخرة رفض الدنيا. صلاح السراير برهان البصاير.
صلاح الظواهر عنوان صحة الضماير. صلاح الانسان
في حسن اللسان وبذل الاحسان. صلاح الدين
بحسن اليقين. مما ورد من حكم امير المؤمنين علي ابن ابي طالب

باب

عم في حرف الصاد باللفظ المطلق عليه السلام صحة الدنيا اسقام

ولذاتها الام صحة الاجسام من اهنأ الاقسام صحة الضمائر

من افضل الذخائر صدق الايمان وصنايع الاحسان

افضل الذخائر صحة الود من كرم العهد صحة الامانة

عنوان حسن المعتقد صواب الراي يومن الزلل صواب

الفعل يزين الرجل صواب الراي بالدول ويذهب

بذهابها صيانة المرأة انعم لحالها وادوم لجمالها صواب

الجاهل كالزلة من العاقل صن ايمانك من الشك

فان الشك يفسد الايمان كما يفسد الملح العسل صواب

الراي باجالة الافكار صاحب السوء قطعة من النار

صاحب المعروف لا يعثر واذا عثر وجد متكا صحبة

الاخيار تكسب الخير كالريح اذا مرت بالطيب حملت طيبا

صاحب السلطان

صاحب السلطان كراكب الاسد يغبط بموضعه وهو اعرف

بموضعه صبرك على المصيبة يخفف الرزية ويجزل المثوبة

صديق الجاهل متعوب منكوب صاحب المال متعوب

والغالب بالشر مغلوب صن الدين حصن دولتك

والشكر حرز نعمتك فكل دولة يحوطها الدين لا تغلب

وكل نعمة يحرزها الشكر لا تسلب صاحب الاخوان بالاحسان

وتغمد الذنوب بالغفران صنايع المعروف تقي مصارع الهوان

صنايع الاحسان من فضايل الانسان صاحب العقلاء

تغنم واعرض عن الدنيا تسلم صلة الرحم تدر النعم وتدفع

النقم صاحب العقلاء وجالس العلماء واغلب الهوى

ترافق الملا الاعلى صاحب الحكماء وجالس الحلماء واعرض

عن الدنيا تسكن جنة المأوى صحبة الاشرار تكسب الشر

كالربيع اذا امطرت بالمنن حلت نعتنا. صنائع المعروف تديم النعماء
وتدفع البلاء. صحبة الاحمق عذاب الروح. صحبة
اللبيب حياة الروح. صلة الرحم من اشرف الشيم. صلة
الرحم منماة للعدد مثراة للنعم. صلة الرحم تسوء العدو
وتقي مصارع السوء. صلوا الذي بينكم وبين الله تسعدوا
صلة الارحام تثمر الاموال وتنسئ الآجال. صدقة السر
تطفئ الخطيئة. وصدقة العلانية مثراة في المال. صل
مجملك بثباتك وسطوتك برفقك وشرك بخيرك
وانصر العقل على الهوى تملك النهى. صدق ما سلف
من الحق واعتبر بما مضى من الدنيا فان بعضها يشبه بعضا
وآخرها لاحق باولها. صدقة العلانية تدفع ميتة السوء
صلة الرحم توجب المحبة وتكبت العدو. صنيع المال زوال

بزوال

بزواله. صديق كل امرئ عقله وعدوه جهله. صديق الا
حمق
في تعب. صديق الجاهل معرض للعطب. صديقك من نهاك
وعدوك من اغراك. صن الدين جنة حياتك والتقوى
عدة وفاتك. صدق الرجل على قدر مروته. صيانة المرء
على قدر ديانته. صن دينك بدنياك تربحهما ولا تصن
دنياك بدينك فتخسرهما. صار الفسوق في الناس نسبا
والعفاف عجبا ولبس الاسلام لبس الفرو مقلوبا.
صن الدين بالدنيا ينجيك ولا تصن الدنيا بالدين
فترديك. صل الذي بينك وبين الله سبحانه تسعد
بمنقلبك. صمت يعقبك السلامة خير من نطق يعقبك
الملامة. صمت يكسوك الكرامة خير من قول يكسبك
الندامة. صمت يكسبك الوقار خير من كلام يكسوك

صحبة الأشرار توجب سوء الظن بالأخيار. صمت تحمد
عاقبته خير من كلام تذم مغبته. صدق إخلاص
المرء يعظم زلفته ويجزل مثوبته. صمتك حتى تستنطق
أجمل من نطقك حتى تسكت. صيام أيام البيض
من كل شهر ترفع الدرجات ويعظم المثوبات. صيام القلب
عن الفكر في الآثام أفضل من صيام المرء عن الطعام.
صوم النفس عن لذات الدنيا أنفع الصيام. صدر العاقل
صندوق سره. صمت الجاهل ستره. صدق الأجل يفضح
كذب الأمل. صلة الرحم توسع الآجال وتنمي الأموال.
صلة الأرحام مثراة في الأموال مرفعة للآجال. صمداً صمداً
حتى يتجلى لكم عمود الحق وأنتم الأعلون والله معكم
ولن يتركم أعمالكم صافوا الشيطان بالمجاهدة واغلبوه

بالمخالفة

بالمخالفة تزكوا أنفسكم وتعلوا عند الله درجاتكم. صلة الأرحام
من أفضل شيم الكرام. صلة الرحم عمارة النعم ودافعة النقم
صلة الرحم تنمي العدد وتوجب السؤدد. وسئل عليه السلام
عن العالم العلوي فقال صور عارية عن المواد عالية
عن القوة والاستعداد تجلى لها فأشرقت وطالعها فتلألأت
وألقى في هويتها مثاله فأظهر عنها أفعاله وخلق الإنسان
ذا نفس ناطقة إن زكاها بالعلم والعمل فقد شابهت
جواهر أوائل عللها وإذا اعتدل مزاجها وفارقت الأضداد
فقد شارك بها السبع الشداد. صبرك على تجرع الغصص
يظفرك بالفرص. صنفان لا يقبل الله سبحانه الأعمال
إلا بهما التقى والإخلاص. صوم الجسد الإمساك عن الأغذية
بإرادة واختيار خوفاً من العقاب ورغبة في الثواب والأجر

صوم النفس امساك الحواس الخمس عن سائر المآثم وخلو القلب
من جميع اسباب الشر. صوم القلب خير من صيام اللسان
وصوم اللسان خير من صيام البطن. صابروا انفسكم
على فعل الطاعات وصونوها عن دنس السيئات تجدوا حلاوة
الايمان. تم ما ورد من حكم امير المؤمنين علي ابن ابي طالب عم في حرف الضاد
قل عم ضرورات الاحوال تذل رقاب الرجال. ضرورات الاحوال
تحمل على ركوب الاهوال. ضرورة الفقر تبعث على قطع الامر
ضادوا الغضب بالحلم تحمدوا عواقبكم في كل امر. ضالة العاقل
الحكمة فهو احق بها حيث كانت. ضالة الحكيم الحكمة فهو
يطلبها حيث كانت. ضالة الجاهل غير موجودة. ضرام الشهوة
تبعث على تلف المهجة. ضلال الدليل هلاك المستدل
ضياع العقول في طلب الفضول. ضلة الرأي تفسد المقاصد

ضلال العقل

ضلال العقل يبعد من الرشاد ويفسد المعاد. ضرر الفقد
احمد من اشر الغنا. ضياع العمر بين الآمال والمنى
من اهتدى بغير هدى الله ضل. ضياع من كان له مقصد
غير الله. ضروب الامثال تضرب لاهل النهى والالباب
ضرام نار الغضب يبعث على ركوب العطب. ضلال
النفوس بين دواعي الشهوة والغضب. ضادوا الجزع
بالصبر. ضادوا الشره بالعفة. ضادوا القسوة بالرقة
ضادوا الحرص بالقنوع. ضادوا الكبر بالتواضع. ضادوا
الجور بالعدل. ضادوا الهوى بالعقل. ضادوا الشك
بالايمان. ضادوا الشح بالسخى. ضادوا الشهوة بالقمع
ضادوا الطمع بالورع. ضادوا الاساءة بالاحسان
ضادوا الغفلة باليقظة. ضادوا الغباوة بالفطنة

ضادوا الغضب بالحلم ضادوا الجهل بالعلم

ضادّ التواني بالعزم ضادّوا التفريط بالحزم ضبط اللسان

ملك واطلاقه هلك ضابط نفسه عن دواعي اللذات

مالك ومهملها هالك. ضبط النفس عند حادث الغضب

يؤمن مواقع العطب. ضبط النفس عند الرغب والرهب

من افضل الادب. ضاربوا عن دينكم بالظبا وصلوا

السيوف بالخطا وانتصروا بالله تظفروا وانصروا. ضادّوا

الشهوة مضادّة الضد وحاربوها محاربة العدو العدو.

ضلال العقل اشدّ ضلة وذلة الجهل اعظم ذلة. مما ورد من حكم

امير المؤمنين علي بن ابي طالب عم في حرف الطاء بلفظ طوبى

قال عم طوبى لمن صمت الا عن ذكر الله طوبى للمنكسرة قلوبهم

من اجل الله. طوبى لمن راقب ربه وخاف ذنبه طوبى

لمن اشعر التقوى قلبه. طوبى لمن حافظه على طاعة

طوبى

طوبى لمن خلا عن الغل صدره وسلم من الغش قلبه

طوبى لمن شغل بالذكر لسانه. طوبى لمن الزم نفسه

مخافة ربه واطاعه في السر والجهر طوبى لمن اطاع

ناصحا يهديه ويجتنب غاويا يرديه. طوبى لمن قصر

همته على ما يعنيه وجعل كل جدّه لما ينجيه. طوبى

لكل نادم على زلته مستدرك فارط عثرته. طوبى

لمن قصر امله واغتنم مهله. طوبى لمن بادر اجاله

واخلص عمله. طوبى لمن كان له من نفسه شغل شاغل

عن الناس. طوبى لمن سعى في فكاك نفسه قبل ضيق

الانفاس وشدة الابلاس. طوبى لمن غلب نفسه ولم

تغلبه وملك هواه ولم يملكه. طوبى لمن كظم

غيظه ولم يطلقه وعصى امرة نفسه فلم تهلكه

طوبى لمن وفق لطاعته وبكى على خطيئته

طوبى لمن ذكر المعاد فاستكثر من الزاد. طوبى لمن حسن
الى العباد وتودد للعباد. طوبى لمن تجلبب القنوع
وتجنب الاسراف. طوبى لمن تحلى بالعفاف ورضى
بالكفاف. طوبى لمن كذب مناه واخرب دنياه لعمارة
اخراه. طوبى لمن اطاع محمود تقواه وعصى مذموم هواه.
طوبى لمن بادر الهوى قبل تغلق ابوابه. طوبى لمن بادر صالح
العمل قبل ان ينقطع اسبابه. طوبى لمن صلحت سريرته
وحسنت علانيته وعزل عن الناس شره. طوبى لمن سلك
طريق السلامة ببصر من بصره وطاعة هاد امره. طوبى
لمن اخلص لله عمله وعلمه وحبه وبغضه واخذه وتركه
وكلامه وصمته. طوبى لمن وفق لطاعته وحسنت خليقته
واحرز امر آخرته. طوبى لمن ذل في نفسه وعز بطاعته وقنع

بقناعته

بقناعته. طوبى لمن جعل الصبر مطية نجاته والتقوى
عدة وفاته. طوبى لمن نوّر قلبه ببرد اليقين. طوبى
لمن عمل بسنة الدين واقتفى اثر النبيين. طوبى لمن قدم
خالصا وعمل صالحا واكتسب مذخورا واجتنب محذورا.
طوبى لمن كابد هواه وكذب مناه ورمى غرضا واحرز
عوضا. طوبى لمن ركب الطريقة الغرا ولزم المحجة البيضا
وتوله بالآخرة واعرض عن الدنيا. طوبى لمن تقلد قلادة
العزوف. طوبى لمن تعمم عليه مشتبهات الامور. طوبى
لمن بادر الاجل واغتنم المهل وتزود من العمل. طوبى
لمن استشعر الوجل وكذب الامل وتجنب الزلل. طوبى
لمن خاف العقاب وعمل للحساب وصاحب العفاف
وقنع بالكفاف ورضي عن الله سبحانه. طوبى لمن كان

له من نفسه شغل شاغل والناس منه في راحة وعمل بطاعة
الله سبحانه طوبى لمن خاف فامن. طوبى لمن ذكر المعاد
فاحسن طوبى لنفس ادت لربها فرضها. طوبى لعين هجرت
في طاعة الله غمضها مما ورد من حكم امير المؤمنين علي ابن ابي طالب
عليه السلام في حرف الطاء باللفظ المطلق وعليه السلام
طاعة الهوى تفسد العقل طاعة النساء غاية الجهل طاعة
الشهوة تفسد الدين. طاعة الحرص تفسد اليقين طاعة
الامل تفسد العمل. طاعة الجهول تدل على الجهل طلاق الدنيا
مهر الجنة. طلب الدنيا راس الفتنة طلب الجنة بلا عمل
حمق. طلب الثناء بغير استحقاق خرق. طالب الخير من اللئام
محروم طالب الدنيا بالدين معاقب مذموم طلب الجمع
بين الدنيا والاخرة من خداع النفس طالب الخير بعمل الشر

فاسد العمل

فاسد العقل والحس طلب المراتب والدرجات بغير عمل
جهل. طاعة الجهول وكثرة الفضول يدلان على الجهل
طاعة الهدى تنجي طاعة الهوى تردي. طاعة دواعي الشرور
تفسد عواقب الامور طول الفكر يحمد العواقب ويستدرك
فساد الامور طول الاعتبار يحدو على الاستظهار طول
الاصطبار من شيم الابرار طول القنوت والسجود
ينجي من عذاب النار طالب الادب احزم من طالب الدنيا
طالب الادب جمال الحسب. طريقنا القصد وسنتنا الرشد
طاعة الله سبحانه لا يحوزها الا من بذل الجد واستفرغ
الجهد. طول الامتنان يكدر صنعة الاحسان. طعن اللسان
امضى من طعن السنان. طاعة الله مفتاح سداد وصلاح
معاد. طاعة الله اعلا عماد واقوى عتاد. طالب الاخرة يدرك

سيما امله ويأتيه من الدنيا ما قدر له. طالب الدنيا تفوته
الآخرة ويدركه الموت حتى يأخذه بغتة ولا يدرك من الدنيا
الا ما قسم له. طهروا قلوبكم من الحسد فانه مكمد
مضن. طهروا قلوبكم من الحقد فانه داء موبي. طيبوا
عن انفسكم نفسا وامشوا الى الموت مشيا سجحا.
طاعة النساء تزري بالنبلاء وتردي العقلاء. طهروا
انفسكم من دنس الشهوات تدركوا رفيع الدرجات
طهروا قلوبكم من درن السيئات تضاعف لكم الحسنات
طاعة النساء شيمة الحمقى. طاعة المعصية بغية الهلكى
طلب السلطان من خداع الشيطان. طاعة الغضب
ندم وطغيان. طاعة الشهوة هلك ومعصيتها ملك.
طاعة الجور يوجب الهلك ويأتي على الملك طول التفكر

يصلح عواقب

يصلح عواقب التدبير طول التفكر يعدل رأي المشير. طلب
التعاون على اقامة الحق ديانة وامانة. طلب التعاون
على نصح الباطل جناية وخيانة. طلاقة الوجه بالبشر
والعطية وفعل البر وبذل التحية داع الى محبة البرية
وقال عليه السلام في ذكر رسول الله صلعم طبيب دوار بطبه
قد احكم مراهمه واحمى مواسمه يضع ذلك حيث الحاجة اليه
من قلوب عمي واذان صم والسنة بكم ويتتبع بدوائه
مواضع الغفلة ومواطن الحيرة. وسئل عم عن القدر فقال
طريق مظلم فلا تسلكوه وبحر عميق فلا تلجوه وسر الله
سبحانه فلا تتكلفوه. طوبى للزاهدين في الدنيا الراغبين
في الآخرة اولئك الذين اتخذوا الارض بساطا وترابها
فراشا وماءها طيبا والقرآن شعارا والدعاء دثارا ورفضوا

ممّا ورد من حكم أمير المؤمنين علي ابن أبي طالب عم في حرف الطاء قال عم

ظنّ المؤمن كهانة. ظلم المستشر ظلم وخيانة. ظنّ الرجل على
قدر عقله. ظنّ الإنسان ميزان عقله وفعله أصدق شاهد
على أصله. ظنّ العاقل أصحّ من يقين الجاهل. ظلم الحقّ
من نصر الباطل. ظفر الكريم ينجي. ظفر اللئيم يردي. ظفر الكرام
عفو وإحسان. ظفر اللئام تجبّر وطغيان. ظفر بالخير من طلبه.
ظفر الشي بمن ركبه. ظفر بالشيطان من غلب غضبه.
ظفر الهوى بمن انقاد لشهوته. ظلم المروة من منّ بصنيعته.
ظفر بفرحة البشرى من أعرض عن زخارف الدنيا. ظفر بجنّة
المأوى من غلب الهوى. ظلم الضعيف أفحش الظلم. ظلم
المستسلم أعظم الجرم. ظلم الإحسان قبح الامتنان. ظلم نفسه
من عصى الله وأطاع الشيطان. ظلم السخاء من منع العطا

ظلّ الله سبحا

ظلّ الله سبحانه في الآخرة ممدود لمن أطاعه في الدنيا. ظلم العباد
يفسد المعاد. ظاهر الله بالعباد من ظلم العباد. ظلم المرء في الدنيا
عنوان شقائه في الآخرة. ظلم المعروف من وضعه في غير
أهله. ظلم نفسه من رضي بدار الفناء عوضاً عن دار البقاء.
ظفر بجنّة المأوى من أعرض عن شهوات الدنيا. ظلّ الكرام
دعة هني. ظلّ اللئام نكد وبي. ظاهر القرآن أنيق وباطنه
مونق. ظلف النفس عميق. ظاهر الإسلام مثنيّ وباطنه
مونق مونق. ظلف النفس عمّا في أيدي الناس هو الغناء
الموجود. ظلف النفس عن لذّات الدنيا هو الزهد المحمود.
ظفر المؤمن من نزاهته عن المحارم ومبادرته إلى المكارم
ظفر نشي المغانم وأضع صنائعه في الأكارم. ظنّ ذوي النهى
والألباب أقرب شيء من الصواب. ظالم الناس يوم القيمة

مكتوب بظلمه محروب معذب. ظلم المرء يوبقه ويصرعه
ظلم الاحسان واضعه في غير موضعه. ظلامة المظلوم
يمهلها الله ولا يهملها. ظلم اليتامى والايامى ينزل النقم
ويسلب النعم. مما ورد من حكم امير المؤمنين علي ابن ابي طالب عم
في حرف العين قال عم عليك بالآخرة تاتيك الدنيا صاغرة
عليك بالحكمة فانها الحلية الفاخرة. عليك بالحياء فانه
عنوان النبل. عليك بالسخاء فانه ثمرة العقل. عليك بالحلم
فانه ثمرة العلم. عليك بالمشاورة فانها نتيجة الحزم. عليك
بالتقى فانه خلق الانبياء. عليك بالرضا في الشدة والرخاء
عليك بالسكينة فانها افضل زينة. عليك بالعلم
فانه وراثة كريمة. عليك بالاناة فان المتاني حري
بالاصابة. عليك باخلاص الدعا فانه اخلق بالاجابة

عليك بالشكر

عليك بالشكر في السراء والضراء. عليك بالصبر في الضيق
والبلاء. عليك بالعقل فلا مال اعود منه. عليك بالقنوع
فلا شيء ادفع للفاقة منه. عليك بالادب فانه زين
الحسب. عليك بالتقوى فانها شرف النسب. عليك بالزهد
فانه عون الدين. عليك بالعفة فانها نعم قرين. عليك
بحسن الخلق فانه يكسبك المحبة. عليك بالبشاشة
فانها حبالة المودة. عليك بالاحتمال فانه ستر العيوب
عليك بذكر الله فانه نور القلب. عليك بالصدق فانه
خير مصحب. عليك بالحلم فانه خلق مرضي. عليك بالوفا
فانه اوفى جنة. عليك بصالح العمل فانه الزاد الى الجنة
عليك بالورع فانه خير صيانة. عليك بالامانة فانها
افضل ديانة. عليك بطاعة من لا تعذر بجهالته. عليك

من لام

يحفظ كل امر لا تعذب باضاعته عليك بالاحسان فانه افضل
زراعة واربح بضاعة عليك بالاخلاص فانه سبب
قبول الاعمال وشرف الطاعة عليك بالرفق فانه مفتاح
الصواب وسجية اولي الالباب عليك بمقارنة ذوي العقل
والدين خير الاصحاب عليك بالقصد في الامور فمن
عدل عن القصد جار ومن اخذ به عدل عليك بادمان
العمل في النشاط والكسل عليك بالعفاف والقنوع
فمن اخذ به خفت عليه المؤن عليك بالصبر والاحتمال
فمن لزمهما هانت عليه المحن عليك بالاستعانة بالله
والرغبة اليه في توفيقك وتركك شاذية وتحذيرك في
شبهة او اسلمتك الى ضلالة عليك بمكارم الاخلاق
الرجال فانهما يقيان مصارع السوء ويوجبان الجلال

عليك بالعفاف

عليك بالعفاف فانه افضل شيم الاشراف عليك بترك
التبذير والاسراف بالتخلق بالعدل والانصاف عليك
بطاعة الله سبحانه فان طاعة الله فاضلة على كل شيء
عليك بالاعتصام بالله في كل امورك فانه عصمة من كل
عليك بلزوم الصمت فانه يلزمك السلامة ويؤمنك
الندامة عليك باخوان الصفا فانهم زينة في الرخاء وعون
في البلاء عليك بمنهج الاستقامة فانه يكسبك الكرامة
ويكفيك الملامة عليك بتقوى الله في الغيب والشهادة
ولزوم الحق في الغضب والرضا عليك بالعدل في الصديق
والعدو والقصد في الفقر والغنى عليك بلزوم الحلال
وحسن البر بالعيال وذكر الله في كل حال عليك بالفكر
فانه يرشد من الضلال ويصلح الاعمال عليك بالو

فانه عون الدين وشيمة المخلصين. عليك بالصمت فانه
حصن حصين وعبادة الموقنين. عليك بالجد والاجتهاد
في اصلاح المعاد. عليك بالتقية فانها شيمة الافاضل
عليك بالصرفية يأخذ العاقل واليه يرجع الجاهل
عليك بالصدق في صدق في اقواله جل قدره. عليك
بالرفق فمن رفق في افعاله تم امره. عليك بمواخاة
من حذرك. ونهاك فانه يحذرك ويرشدك
عليك بطاعة من يامرك بالدين فانه يهديك
وينجيك. عليك بالورع واياك وغرور الطمع
فانه وخيم المراتع. عليك بلزوم الصرفية يأخذ الحازم
واليه يؤل الجازع. عليك بالقصد فانه اعون شيء
على حسن العيش ولن يهلك امرؤ حتى يؤثر شهوته

على دينه

على دينه. عليك بلزوم اليقين وتجنب الشك فليس
للمرء شيء اهلك لدينه من غلبة الشك على يقينه.
عليك بالصدقة تنج من دناءة الشح. عليك بالسعي
وليس عليك بالنجح. عليك بالجد وان لم يساعد
الجد. مما ورد من حكم امير المؤمنين علي ابن ابي طالب
في حرف العين بلفظ عليكم في خطاب الجمع ع عليه السلام
عليكم بالمحجة البيضاء فاسلكوها والا استبدل الله
غيركم. عليكم باعمال الخير فتبادروها ولا يكن غيركم
احق بها منكم. عليكم بالتواصل والموافقة واياكم المقاطعة
والمهاجرة. عليكم بالقصد في المطاعم فانه ابعد من
السرف واصح للبدن واعون على العبادة. عليكم
بموجبات الحق فالزموها واياكم ومحالات التنهار

عليكم بلزوم الدين والتقوى واليقين فهن احسن الجنن
وبهن نيل شأن رفيع الدرجات. بلزوم العفة والامانة
فانهما اشرف ما اسررتم واحسن ما اعلنتم وافضل
ما ادخرتم. عليكم بهذا القرآن احلوا حلاله وحرموا
حرامه واعملوا بمحكمه وردوا متشابهه الى عالمه
فانه شاهد عليكم وافضل ما به توسلتم. عليكم
في قضاء حوائجكم بكرام الانفس والاصول تنجح لكم
عندهم من غير مطال ولا من. عليكم بصدق
الاخلاص وحسن اليقين فانهما افضل عبادة المقربين
عليكم بدوام الشكر ولزوم الصبر فانهما
يزيدان النعمة. عليكم بالسخاء وحسن الخلق فانهما
يزيدان الرزق ويوجبان المحبة. عليكم في طلب الحوائج بشراف

النفوس

النفوس ذوي الاصول الطيبة فانها عندهم اقضى
وهي لديهم ازكى. عليكم بلزوم اليقين والتقوى
فانهما يبلغانكم جنة المأوى. عليكم بالاحسان
الى العباد والعدل في البلاد تأمنوا عند قيام الاشهاد
عليكم بالتقوى فانه خير زاد واحرز عتاد
عليكم بصنائع المعروف فانها نعم الزاد الى المعاد
عليكم باخلاص الايمان فانه السبيل الى الجنة والنجاة
من النار. عليكم بصنائع الاحسان وحسن البر
بذوي الرحم والجيران فانهما يزيدان في الاعمار
ويعمران الديار. عليكم بحب آل نبيكم فانه
حق الله عليكم والموجب على الله حقكم الا ترون الى
قول الله تعالى قل لا اسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى

عليكم بطاعة ائمتكم فانهم الشهداء عليكم اليوم والشفعاء لكم
عند الله تع غدا مما ورد من حكم امير المومنين علي ابن ابي طالب عم
في حرف العين بلفظ على عم على قدر المصيبة تكون المثوبة على
قدر المؤنة تكون من الله المعونة على قدر الرأي تكون العزيمة
على قدر الهمة تكون الحمية على قدر الحمية تكون الغيرة على
قدر المروة تكون السخاوة على قدر شرف النفس تكون المروة
على قدر العقل تكون الطاعة على قدر العفة تكون القناعة
على قدر الحمية تكون الشجاعة على قدر الحياء تكون العفة
على قدر الحرمان تكون الحرقة على قدر العقل يكون الدين
على قدر البلاء يكون الجزاء على قدر الدين يكون قوة
اليقين على قدر النعماء يكون مضض البلاء على قدر
الهمم تكون الهموم على قدر الفتنة تكون الغموم على العالم

ان تعلم

ان يتعلم علم ما لم يكن يعلم ويعلم الناس ما قد علم
على الانصاف ترسخ المودة على قدر التآخي في الله تخلص
المحبة على قدر قوة الدين يكون خلوص النية على قدر
النية تكون من الله العطية على المشير الاجتهاد في الرأي
وليس عليه ضمان النجح على الشك وقلة الثقة بالله مبني
الحرص والشح على العالم ان يعمل بما علم ثم يطلب
تعلم ما لم يعلم على المتعلم ان يدأب نفسه في طلب العلم
ولا يمل من تعلمه ولا يستكثر ما علم على الصدق والامانة
مبنى الايمان على الامام ان يعلم اهل ولايته حدود الاسلام
مما ورد من حكم امير المومنين علي ابن ابي طالب عم في حرف العين
بلفظ عند له عم عند اشتداد الفرح يبدو ومطالع الفرح عند
تناهي الشدائد يكون توقع الفرح عند تضايق حلق البلاء

يكون الرخاء • عند الصدمة الاولى يكون صبر النبلاء • عند
تعاقب الشدائد تظهر فضائل الانسان • عند نزول الشدائد
يخرب حفاظ الاخوان • عند الامتحان يكرم الرجل او يهان •
عند الحيرة تستكشف عقول الرجال • عند حضور الآجال
تظهر خيبة الآمال • عند هجوم الآجال تفتضح الاماني والآمال
عند تصحيح الضمائر تبدو غل السرائر • عند تحقق الاخلاص
تستنير الضمائر • عند الشدائد تذهب الاحقاد • عند
تظاهر النعم تكثر الحساد • عند زوال القدرة يتبين الصديق
من العدو • عند كمال القدرة تظهر فضيلة الصبر • عند
العفو • عند نزول المصائب وتعاقب النوائب تظهر
فضيلة الصبر • عند تواتر البر والاحسان يتعبد الحر •
عند كثرة الافضال وشدة الاحتمال يتحقق الجلالة •

عند كثرة

عند كثرة العثار والزلل تكثر الملامة • عند معاينة اهوال
القيامة تكثر من المفرطين الندامة • عند بديهة المقال
تختبر عقول الرجال • عند كثرة العثار تختبر عقول الرجال •
عند غرور الآمال والاطماع تنخدع عقول الجهال وتختبر
الباب الرجال • عند العرض على الله سبحانه تتحقق السعادة
من الشقاء • عند حضور الشهوات واللذات يتبين ورع
الاتقياء • عند غلبة الغيظ والغضب تختبر حلم الحلماء • عند
الايثار على النفس تتبين جواهر الكرامة • عند فساد العلانية
تفسد السريرة • عند فساد النية ترتفع البركة •

مما ورد من حكم امير المؤمنين علي ابن ابي طالب عليه السلام في حرف
العين بلفظ عوّد قال عم عوّد نفسك الجميل فانه يجمل
عنك الاحدوثة ويجزل لك المثوبة • عوّد نفسك الاستهتار

والاستغفار فانه يمحو عنك الحوبة ويعظم المثوبة • عوّد
لسانك لين الكلام وبذل السلام يكثر محبوك ويقل
مبغضوك • عوّد نفسك فعل المكارم وتحمل المغارم تشرف
نفسك وتعمر آخرتك ويكثر حامدوك • عوّد لسانك
حسن الكلام تأمن الملام • عوّد اذنك حسن الاستماع
ولا تصغ الا الى ما يزيد في صلاحك استماعه فان ذلك
يصدي القلوب ويوجب المذام • عوّد نفسك السماح
وتجنب الالحاح يلزمك الصلاح • عوّد نفسك حسن
النية وجميل المقصد تدرك في مباغيك النجاح • عادة
الاحسان مادة الامكان • عادة اللئام المكافاة بالقبيح
عن الاحسان • عادة الاغمار قطع مادة الاحسان • عادة
الكرام الجود • عادة اللئام الجحود • عادة الكرام حسن الصنيعة

عادة اللئام قبح

عادة اللئام قبح الوقيعة • عادة المنافقين تضييع الاخلاق
عادة الاشرار اذية الرفاق • عادة اللئام الاغمار اذية
الكرام والاحرار • عادة الاشرار اذية الرفاق
معاداة الاخيار • مما ورد من حكم امير المؤمنين علي ابن ابي طالب
في لفظ العين بلفظ عجبت عم • عجبت لمن شك في قدرة
وهو يرى خلقه • عجبت لغافل والموت حثيث خلفه •
عجبت لمن انكر النشأة الاخرى وهو يرى النشأة الاولى •
عجبت لعامر دار الفناء وتارك دار البقاء • عجبت لمن
نسي الموت وهو يرى من يموت • عجبت لمن يرى انه ينقص
كل يوم في نفسه وعمره وهو لا يتأهب للموت • عجبت
لمن يحتمي من الطعام لاذيته كيف لا يحتمي الذنب
لاليم عقوبته • عجبت لمن يرجو رحمة من فوقه كيف

لا يأثم من دونه. عجبت لمن خاف البيات فلم يكف. عجبت
لمن عرف سوء عواقب اللذات كيف لا يعف. عجبت لمن يقنط
ومعه النجاة وهو الاستغفار. عجبت لمن علم شدة انتقام الله
وهو مقيم على الاصرار. عجبت لمتكبر كان امس نطفة وهو في غد
جيفة. عجبت لمن عرف الله كيف لا يشتد خوفه. عجبت لغفلة
ذوي الالباب عن حسن الارتياد والاستعداد للمعاد.
عجبت لمن عرف ربه كيف لا يسعى لدار المقام. عجبت لمن عرف
نفسه كيف يأنس بدار الفناء. عجبت لمن ينشد ضالته
وقد اضل نفسه فلا يطلبها. عجبت لمن ينكر عيوب الناس
ونفسه اكثر شيء معابا ولا يبصرها. عجبت لمن يتصدى لصلاح
الناس ونفسه اشد شيء فسادا فلا يصلحها ويتعاطى صلاح
غيره. عجبت لمن ظلم نفسه كيف ينصف غيره. عجبت لمن يجهل

نفسه كيف

نفسه كيف يعرف ربه. عجبت لمن يعرف دواء دائه كيف لا يطلبه
وان وجده لم يتداويه. عجبت لمن لا يملك اجله كيف يطيل
امله. عجبت لمن يعلم ان للاعمال جزاء كيف لا يحسن عمله.
عجبت لمن يعجز عن دفع ما عراه كيف يقع الامن مما يخشاه.
عجبت لمن عرف انه منتقل عن دنياه كيف لا يحسن التزود لها.
عجبت لمن شرى العبيد بماله فيعتقهم كيف لا يشتري الاحرار
باحسانه فيسترقهم. عجبت لمن يرغب في التكثر من الاصحاب
كيف لا يصحب العلماء الالباء الاتقياء الذين يغنم فضائلهم
وتهديه علومهم وتزينه صحبتهم. عجبت لرجل يأتيه اخوه
المسلم في حاجة فيمتنع عن قضائها ولا يرى نفسه للخير
اهلا فهب انه لا ثواب يرجى ولا عقاب يتقى افتزهدون
في مكارم الاخلاق. عجبت لمن علم ان الله قد ضمن الارزاق

وقدرها وان سعيه لا يزيده فيما قدر له منها وهو

حريص وآيب فى طلب الرزق عجبت للشقى البخيل

يتعجل الفقر الذى منه هرب ويفوته الغناء

الذى اياه طلب فيعيش فى الدنيا عيش الفقراء

ويحاسب فى الآخرة حساب الاغنياء عجبت لمن

يقال له الشر الذى يعلم انه فيه كيف يسخط عجبت

لمن يوصف بالخير الذى يعلم انه ليس فيه كيف يرضا

عجبت لمن يتكلم بما لا ينفعه فى دنياه ولا يكتب له

اجره فى اخراه عجبت لمن يتكلم فيما ان حكى عنه ضره

وان لم يحك عنه لم ينفعه عجبت لمن يرجو فضل

من فوقه كيف يحرم من دونه مما ورد من حكم امير المؤمنين

علي ابن ابي طالب في حرف العين باللفظ المطلق قال

عودك الى الحق خير من تماديك فى الباطل عودك الى الحق

وان تعب خير من راحتك مع لزوم الباطل علم المنافق

فى لسانه علم المؤمن فى عمله عالم بلا عمل كشجر بلا ثمر علم

بلا عمل كقوس بلا وتر علم ولا ينفع كدواء لا ينجع عز القنوع

خير من ذل الخضوع علم لا يصلحك ضلال ومال لا ينفعك

وبال عداوة العاقل من صداقة الجاهل علم بلا عمل

حجة الله على العبد عالم معاند خير من جاهل مساعد

عبد الشهوة اذل من عبد الرق عبد المطامع مسترق لا يجد

ابدا العتق عبد الشهوة اسير لا ينفك اسره عار الفضيحة

يكدر حلاوة اللذة علة المعاداة قلة المبالاة عبد الحرص

الحرص مخلد الشقاء عبد الدنيا مؤيد الفتنة والبلاء

علموا صبيانكم الصلوة وخذوهم بها اذا بلغوا الحلم

عادة النبلاء السخاء والكظم والعفو والحلم عمى البصر خير
من كثير من النظر غنية الحمق تطفي نار الشر عظم الجسد وطوله
لا ينفع اذا كان القلب خاويا عباد مخلوقون اقدارا
ومربوبون اقتسارا ومقبوضون اختصارا عرجوا عن
طريق المنافرة وضعوا تيجان المفاخرة عاشر اهل
الفضل تسعد وتنبل عمارة القلوب في معاشرة
ذوي العقول عين المحب عمية عن معايب المحبوب
واذنه صماء عن قبح مساويه عرف الله سبحانه بفسخ
العزايم وحل العقود وكشف البلية عمن اخلص النية
عداوة الاقارب امض من لسع العقارب عادوا
الكبر واستحيوا من الفرار فانه عار في الاعقاب ونار في
يوم الحساب وقال عليه الرضوان في حق من ذمته

عاش

عاش بكتاب عشواء جاهل وركاب جهالات عاد
على نفسه مزين لها سلوك الحالات وباطل الترهات علة
الكذب شر علة وذلة المتوقي اشد ذلة عز اللئيم
مذلة وضلال العقل اشد ضلة عنوان العقل مداراة
الناس عنوان النبل الاحسان الى الناس عضوا على النواجذ
فانه انبى للسيوف عن الهام عقوبة الكرام احسن من
عقوبة اللئام عقوبة الغضوب والحسود تبدأ بانفسهم

والحقود

غرة الاسترسال لا تستقال عمل الجاهل وبال وعلمه
ضلال عقوبة العقلاء التلويح عقوبة الجهلاء التصريح
عقبى الجهل مضرة والحسود لا يسود ولم يسود عدل السلطان
حياة الرعية وصلاح البرية عاقبة الكذب ملامة
وندامة عاقبة الصدق نجاة وسلامة عاص يقرب ذنبه

خير من مطيع يفتخر بعلمه• عقل المرء نظامه وادبه قوامه
وصدقه امامه وشكره تمامه• علامة العي تكرار الكلام
عند المناظرة والتبجح عند المحاورة• وعزى عليه السلام
رجلا مات له ولد وقد رزق له ولد فقال عظم الله
اجرك فيما اباد وبارك لك فيما افاد• عزيمة الكيس
وجده لاصلاح المعاد والاستكثار من الزاد• عقول
الفضلاء في اطراف اقلامها• عود الغرضة يعيد
مرامها• عامل الدين لله تعالى جزاءه عند الله الثواب•
عامل سائر الناس بالانصاف وعامل المؤمنين بالايثار
عنوان فضيلة المرء عقله وحسن خلقه• علامة رضا
الله سبحانه عن العبد رضاه بما قضى به سبحانه له وعليه

مما اوردته من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب ع في حرف
يعني ازانچه وارد شده از حکمهای امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف

الغين

غاية الايمان
بايان ايمان

الغين بلفظ غاية قال ع غاية الدين الايمان• غاية
اليقين الاخلاص غاية الاخلاص الخلاص• غاية الاسلام
التسليم• غاية التسليم الفوز بدار النعيم• غاية الدين الرضا
غاية الدنيا الفناء• غاية الاخرة البقاء• غاية الحيوة الموت
غاية الموت الفوت• غاية الامل الاجل• غاية العلم حسن
العمل• غاية المؤمن الجنة• غاية المعرفة الخشية• غاية الكافر
النار• غاية المكارم الايثار• غاية الحزم الاستظهار• غاية
العبادة الطاعة• غاية الاقتصاد القناعة• غاية المعرفة ان
يعرف المرء نفسه• غاية المرء حسن عقله• غاية الانصاف ان
ينصف المرء من نفسه• غاية العدل ان يعدل المرء في نفسه
غاية الحياء ان يستحيي الرجل من نفسه• غاية المجاهدة ان
يجاهد المرء نفسه• غاية الجهل تبجح المرء بجهله• غاية الجود بذل

الجحود. غاية الدين الامر بالمعروف والنهي عن المنكر واقامة
الحدود. غاية الخيانة خيانة الخل الودود ونقض العهود.
غاية العقل الاعتراف بالجهل. غاية الفضائل العقل. غاية
العلم الخوف من الله سبحانه. غاية الايمان الموالاة والمعاداة
في الله والتباذل في الله والتواصل في الله سبحانه. غاية
الفضائل العلم. غاية العلم السكينة والحلم. مما ورد من حكم
امير المؤمنين علي بن ابي طالب ع في حرف الغين باللفظ
المطلق قال ع غناء العاقل بعلمه. غناء الجاهل بماله. غيرة
الرجل ايمانه. غيرة المرأة عدوان. غيرة الرجل على قدر انفته.
غناء الفقير قناعته. غرور الدنيا يصرع. غرور الهوى
يخدع. غرور الشيطان يسول ويطمع. غرور الامل يفسد
العمل. غرور الجاهل بمحالات الباطل. غريزة العقل تحدو

على استعمال العدل. غريزة العقل تابى ذميم الفعال. غناء
المؤمن بالله سبحانه. غيرة المؤمن لله سبحانه. غض الطرف
من المروة. غير منتفع بالحكمة عقل مغلول بالغضب
والشهوة. غض الطرف خير من كثير من النظر. غرور الغناء
يوجب الاشر. غض الطرف من افضل الورع. غش نفسه من
شربها الطمع. غر عقله من اتبعه الخدع. غض الطرف من
كمال الظرف. غطاء العيوب السخاء والعفاف. غيروا العادات
تسهل عليكم الطاعات. غير منتفع بالعظات قلب متعلق
بالشهوات. غيروا الشيب ولا تشبهوا باليهود. من خالف الوعود
غير مدرك الدرجات من اطاع العادات. غلبة الشهوة اعظم هلك
وملكها اشرف ملك. غلبة الشهوة تبطل العصمة وتورد الهلاك.
غالبوا انفسكم على ترك المعاصي يسهل عليكم مقادتها

غير موقوف بالعهود

الى الطاعات، غري يا دنيا من جهل حيلك وخفي عليه حبايل

بسوى طاعتها — فريب — اى دنيا — انكس كه نداند حيلهاى ترا — وپوشيده بود بروى

كيدك، غلبة الهوى يفسد الدين والعقل، غشك من ارضاك

مكر خودرا — افزونى آرزو — تباه ميكند دين وخردرا — نابالاساخت ترا انكس كه خشنود كرد ترا

بالباطل واغراك بالملاهي والهزل، غلبة الهزل تبطل

بباطل — ودلير داد — ببازيها — ومسخرگى — افزونى مسخرگى — باطل ميكرداند

عزيمة الجد، غش الصديق والغدر بالمواثيق من خيانة

اهتمام — كوشش را — بادوست — وبيوفائى — بپيمانها — از خيانت

العهد، غالبوا انفسكم على ترك العادات تغلبوها

بپيمانست — غلبه كنيد — بر نفسهاى خود — بترك — خويهاى بد

وجاهدوا اهواكم تملكوها وقال عليه الرضوان في

وجنگ جوئيد — باآرزوهاى خود — وگفت حضرت مرتضى عليه الرضوان — در

وصفه الدنيا، غرارة غرور ما فيها فانية فان ما فيها في

صفت كردن — دنيا — دنيا فانيست

وصفنا لنار، غمر قرارها مظلمة اقطارها حامية قدورها

صفت — آتش — كنارهاى آن — تاريكست — جوشيده است — ديگهاى آن

فظيعة امورها، غالب الهوى مغالبة الخصم وحاربه

كارهاى آن — بر آرزو — دشمن — وجنگ كن با آرزو

محاربة العدو وعدوه لعلك تملكه، غناء العاقل بحكمته

بجنگ كردن — دشمن — بادشمن خود — شايد كه — خردمند — بحكمت است

وعزه بقناعته، غرض المحق الرشاد غرض المبطل الفساد

دلخواه — راه راستست — دلخواه — ناراستى جو — تباهى است

غرض المومن اصلاح المعاد وقال عليه السلام في وصف

دلخواه مومن — سازدادن — آخرتست — وگفت حضرت مرتضى ع — در وصف

الدنيا

216

الدنيا غرارة ضرارة حائلة زائلة بائدة نافدة، غض

دنيا — سخت فريب

الطرف عن محارم الله افضل عبادة، غذاء الدنيا سمام

از حرامهاى — خداى — افزونترين — بندگيست — خورش — دنيا — زهرهاست

واسبابها دمار، غائب الموت احق منتظر واقرب قادم

غايبى — مرگست — سزاوارتر

غدر الرجل مسبة عليه، غالط الانسان فيمن يبسط عليه اخطر

بيوفائى — مرد — دشنام است

شيء، وقال عليه الرضوان في توحيد الله تعالى، غوص الفطن

و گفت حضرت مرتضى عليه الرضوان — در يكى گفتن — خداى

لا تدركه وبعد الهمم لا تبلغه، غر جهول امله فغايته

همتها — دورى

حسن عمله، غطاء العيوب العقل، غرور الامل يفسد المهل

پرده — عيبها — عقلست — اميد

ويدني الاجل، غضب الملوك رسول الموت، غطاء المساوي

پادشاهان — مرگست — پرده — كارهاى بد

الصمت، غاض الصدق في الناس وفاض الكذب و

راستى — در مردمان — دروغ

استعملت المودة باللسان وتشاحنوا بالقلوب، غضوا

بزبان — بدلها

الابصار في الحروب فانه اربط للجاش واسكن للقلوب

در جنگها — چشمهارا

غطوا معايبكم بالسخا فانه ستر للعيوب، غنيمة الاكياس

بپوشيد — عيبهاى خودرا — بسخاوة — پس بدرستى كه سخا پوشش عيبهاست — بخشش — زيركان

مدارسة الحكمة، غارس شجرة الخير تجتنيها احلى ثمر، غافص
الفرصة عند امكانها فانك غير مدركها بعد فوتها
غالب الشهوة قبل قوة ضراوتها فانها ان قويت
ملكتك واستقادتك ولم تقدر على مقاومتها مما ورد

من حكم امير المؤمنين على بن ابى طالب ع فى حرف الفاء

بلفظ فى قال ع فى الذكر حيوة القلوب، فى رضاء الله غاية
المطلوب، فى الطاعة كنوز الارباح، فى العزوف عن
الدنيا درك النجاح، فى مجاهدة النفس كمال الصلاح، فى العمل
لدار البقاء ادراك الفلاح، فى الموت غبطة او ندامة
فى الفوت حسرة او ندامة، فى تصاريف الدنيا اعتبار
فى السكون الى الغفلة اغترار، فى كل نفس فوت، فى كل
وقت موت، فى كل لحظة اجل، فى كل وقت عمل، فى كل

نظرة

نظرة وعبرة، فى كل تجربة موعظة، فى كل اعتبار استبصار
فى كل صحبة اختيار، فى كل حسنة مثوبة، فى كل سيئة
عقوبة، فى الصبر الظفر، فى الزمان العبر، فى تصاريف القضاء
عبرة لاولى الالباب والنهى، فى القناعة الغناء، فى الحرص
العناء، فى تصاريف الاحوال تعرف جواهر الرجال، فى غرور
الآمال انقضاء الآجال، فى الشدة يختبر الصديق، فى الضيق
يتبين حسن مواساة الرفيق، فى الرخاء تكون فضيلة
الشكر، فى البلاء تعاد فضيلة الصبر، فى خفة الظهر راحة
السر وتحصين القدر، فى التانى استظهار، فى العجل عثار
فى السخاء المحبة، فى الشح المسبة، فى الجور الطغيان، فى
العدل الاحسان، فى التسليم الايمان، فى التوكل حقيقة
الايقان، فى شكر النعم دوامها، فى كفر النعم زوالها، فى صلة

الرحم حراسة النعم في قطيعة الرحم حلول النقم في لزوم الحق
تكون السعادة في الشكر تكون الزيادة في العدل صلاح
البرية في الجور هلاك الرعية في الدنيا عمل ولا حساب
في الإخلاص تنافس أولي النهى والألباب في الآخرة
حساب ولا عمل في العقل الاقتداء بسنة الله وثبات
الدول في كل معروف إحسان في كل صنيعة امتنان
في الغب العجب في الغضب العطب في الحرص التفادق
الغضب في الموت راحة السعداء في الدنيا راحة الأشقياء
في الانفراد لعبادة الله كنوز الأرباح في اعتزال أبناء
الدنيا جماع الصلاح في العواقب شافٍ أو مريح في كل
بر شكر في كل نسمة أجل في المواعظ جلاء الصدور في
إخلاص النيات نجاح الأمور في الضيق والشدة يظهر

حسن

حسن المودة في احتقاب المظالم زوال القدرة
في سعة الأخلاق كنوز الأرزاق في حسن المصاحبة
يرغب الرفاق في خلاف النفس رشدها في طاعة
النفس غيها في الاستشارة عين الهداية في طاعة
الهوى كل الغواية في تعاقب الأيام معتبر للأنام
في المظالم احتقاب الآثام في القرآن نبأ ما قبلكم
وخبر من بعدكم وحكم ما بينكم في العدل سعة ومن
ضاق عليه فالجور أضيق في حمل عبادة الله على أحكام
الله استيفاء الحقوق في كل الرفق في السفه كثرة المزاح
الخرق في العجلة الندامة في الأناة السلامة في كل شيء
يدوم الشرف إلا في صنائع المعروف والمبالغة
في الطاعة تم ما ورد من حكم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب
در طاعة بعضی از آنچه وارد شده از حکمهای امیر المومنین علی ابن ابی طالب ع

في حروف الفاء باللفظ المطلق قوله ع فاعل الخير
خيرٌ منه، فاعل الشر شرٌّ منه، فكر العاقل هداية،
فكر الجاهل غواية، فقد الأحبة غربة، فعل الشي
مسبّة، فقد العقل شقاء، فوت الغناء غنيمة الأكيا[س]
وحسرة الحمقى، فقد البصر أهون من فقد البصيرة،
فكر ساعة قصيرة خير من عبادة طويلة، فضل الرجل
يعرف من قوله، فخر الرجل بفضله لا بأصله، فاز من
أصلح عمل يومه واستدرك فوارط أمسه، فاز من
غلب هواه وملك دواعي نفسه، فقد الولد محرق
الكبد، فقد الإخوان موهي الجلد، فكرك يهديك
إلى الرشاد ويحدوك على إصلاح المعاد، فعل الخير
ذخيرة باقية وثمرة زاكية، فكر المرء مرآة تريه حسن

عمله

عمله من قبيحه، فقر النفس شر الفقر، فاقد البصر يسيء النظر
فقر الحمق لا يغنيه المال، فاقد الدين متردٍّ في الفكر
والضلال، فساد الدين الطمع، فساد العقل الاغترار
بالخدع، فساد النفس الهوى، فساد الدين الدنيا، فساد
الأمانة الخيانة، فاز من تجلبب الوفاء وادّرع الأمانة،
فساد البهاء الكذب، فليصدق رائد أهله وليحضر
عقله وليكن من أبناء الآخرة فمنها قدم وإليها ينقلب،
فضيلة السيادة حسن العبادة، فضيلة العقل الزهادة،
فضيلة الإنسان بذل الإحسان، فضيلة السلطان
عمارة البلدان، فضيلة الرياسة حسن السياسة،
فضل فكر وفهم أنجع من فضل تكرار ودراسة، فطنه
المواعظ تدعوا إلى الحذر، فاتّعظوا بالعبر وانتفعوا

بالتلذذ فكرك فى الطاعة يجدولك الى العمل بها فكرك
فى المعصية يحدوك على الوقوع فيها فكر ثم تكلم تسلم
من الذلل فقد الرؤساء اهون من سياسة السفل
فروا الى الله سبحانه ولا تفروا منه فانه مدرككم
ولن تعجزوه فيالها حسرة على ذى غفلة ان يكون
عمره عليه حجة فان تؤديه ايامه الى شقوة فهو اكل
الفار من اللئيم الاحمق فهو اكل الفر من الفاجر
الفاسق فضائل الطاعة تنيل رفع المقامات
وقال عليه السلام فى حق من اثنى عليه فتاح مبهمات
دليل فلوات نفاع مفضلات فضيلة العلم العمل
به فضيلة العمل الاخلاص فيه فارق من فارق الحق
المغرم ودعه ما دمى لنفسه فان بالفضيلة من غلب

غضبه

غضبه وملك نوازع شهوته فعل الريبة عار والوقوع
بالغيبة نار فان من كانت شيمته الاعتبار وسجيته
الاستظهار فوت الحاجة خير من طلبها من غير اهلها
فالقلوب لاهية عن رشدها قاسية عن حظها سالكة
فى غير مضمارها كان المعنى سواها وكان الحظ فى احراز
دنيا فان بالسعادة من اخلص العبادة فعل المعروف
واغاثة الملهوف واقراء الضيوف آلة السيادة فاقة
الكريم احسن من غنى اللئيم فقد اللئام راحة الانام
فاسمعوا ايها الناس وعوا واحضروا آذان قلوبكم
تفهموا فتفكروا ايها الناس وتبصروا واعتبروا
وتعظوا وتزودوا للآخرة تسعدوا فيها مواعظة
شافية لو صادفت قلوبا زاكية واسماعا واعية وآراء

عازمة فاتقوا الله تقية من انصب الخوف بدنه
واسهر التهجد غرار نومه واظمأ الرجاء هواجر
يومه فمن الايمان ما يكون ثابتا مستقرا في القلوب
ومنه ما يكون عواري بين القلوب والصدور
فاتقوا الله تقية من سمع فخشع واقترف فاعترف
ووجل فعمل وحاذر فبادر فالله عباد الله في كبر
الحمية وفخر الجاهلية فانه ملاقح الشنآن ومنافخ
الشيطان وقال عليه السلام في حق من ذمه فالصورة
صورة انسان والقلب قلب حيوان فدع الاسراف
مقتصدا واذكر في اليوم غدا وامسك من المال
بقدر ضرورتك وقدم الفضل ليوم حاجتك
فافق ايها السامع من غفلتك واختصر من عجلتك

واشدد

واشدد داذرك وخذ حذرك واذكر قبرك فان
عليه ممرك فاتقوا الله تقية من ايقن فاحسن
وعبر فاعتبر وحذر فازدجر وبصر فاستبصر
وخاف العقاب وعمل ليوم الحساب فالله الله
عباد الله ان تبردوا داء الكبر فان الكبر مصيدة
ابليس العظمى التي يساور بها القلوب مساورة
السموم القاتلة فالله عباد الله تقية من شغل بالفكر
قلبه وارجف الذكر بلسانه وقدم الخوف لامانه
فاتقوا الله جهة ما خلقكم واحذروا منه كنه
ما حذركم من نفسه واستحقوا منه ما اعد لكم
بالتنجز لصدق ميعاده والحذر من هول معاده
فان من استصبح بنور الهدى وخالف دواعي

الهوى وجعل الايمان عدّة معاده والتقوى
ذخره وزاده فاتقوا الله عباد الله تقية من شمّر
تجريدا وجدّ تشميرا وكمش في مهل وبادر عن وجل
فاتقوا الله تقية من نظر في كرّة الموئل وعاقبة
المصدر ومغبّة المرجع فتدارك فارط الزلل
واستكثر من صالح العمل فالارواح مرتهنة بثقل
اعبائها موقفة بتعب اتيانها الا بيسير ادّ من صالح
عملها ولا يستعتب وقال عليه السلام في ذكر الامرين
بالمعروف والناهين عن المنكر فمنهم المنكر للمنكر
بيده ولسانه وقلبه فذلك المستكمل لخصال الخير و
منهم المنكر بلسانه وقلبه والتارك بيده فذلك
المتمسك بخصلتين من خصال الخير ومضيّع خصلة

ومنهم

ومنهم المنكر بقلبه والتارك بلسانه ويده فذلك مضيّع
اشرف الخصلتين من الثلاث ومتمسك بواحدة ومنهم
تارك لانكار المنكر بقلبه ولسانه ويده فذلك
ميت بين الاحياء فيا عجبا وما لي لا اعجب من خطاء
هذه الامم على اختلاف حججها في دياناتها لا يقتصّون اثر
نبي ولا يقتدون بعمل وصي ولا يؤمنون بغيب ولا يعفّون
عن عيب يعملون في الشبهات ويسيرون في الشهوات
المعروف فيهم ما عرفوا والمنكر فيهم ما انكروا مفزعهم
في المعضلات الى انفسهم وتعويلهم في المهمات على
آرائهم كأنّ كلا منهم امام نفسه قد اخذ فيما يرى بعرى ثقات
بيّنات ولا اسباب محكمات فرض الله سبحانه الايمان
تطهيرا من الشرك والصلوة تنزيها عن الكبر والزكوة تسبيبا

للرزق والصيام ابتلاءً لاخلاص الخلق والحج تقوية للدين
والجهاد عزًا للاسلام والامر بالمعروف مصلحة للعوام
والنهي عن المنكر ردعا للسفهاء وصلة الارحام
منماة للعدد والقصاص حقنا للدماء واقامة الحدود
اعظاما للمحارم وترك شرب الخمر تحصينا للعقل ومجانبة
السرقة ايجابا للعفة وترك الزنا تحصينا للانساب و
ترك اللواط تكثيرا للنسل والشهادة استظهارا على المجاحدات
وترك الكذب تشريفا للصدق والاسلام امانا من
المخاوف والامامة نظاما للامة والطاعة تعظيما للامامة

تم ما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عم في حرف القاف
بلفظ قد قال ع قد يزل الحكيم . قد يزهو الحكيم
قد يكبو الجواد . قد يدرك المراد . قد يخيب المطالبة تخيب

الطالب

الطالب . قد تفاجأ البلية . قد تذهل الرذية . قد تغير الامنية
قد تعاجل المنية . قد تردى الدنية . قد يبعد القريب
قد يلين الصليب . قد يستفيد الظنة الناصح . قد يغش المستنصح
قد ينصح غير الناصح . قد يستقيم المعوج . قد يستظهر المحتج . قد
اصاب المسترشد . قد اخطأ المستبد . قد سعد من جد
قد نجا من وجد . قد يصاب المستظهر . قد يسلم المغرر . قد تم
الامور . قد ينغص السرور . قد تكذب الآمال . قد تخدع
الرجال . قد يعطب المحترز . قد يذل المتجبر . قد يرزق
المحروم . قد ينصر المظلوم . قد يغلب المغلوب . قد يدرك
المطلوب . قد يدوم الضر . قد يضام الحر . قد يغر الصبر
قد يزل راى الفذ . قد يهمل العقل الفذ . قد تصاب الفرصة
قد تنقلب النزهة غصة . قد سوى الحسام . قد تصدق

الأحلام، قد يضر الكلام، قد يجمع الملام، قد تزيا بالحلم غير
الحكيم، قد تعزب الآراء، قد يخدع الأعداء، قد تنال النجح
قد تعيى اندمال الجرح، قد أضاء الصبح لذي عينين، قد
ينفصل المتواصلان وتشتت جمع الإلفين، قد خاطر
من استغنى برأيه، قد جهل من استنصح أعداءه، قد
اعتبر من ارتدع، قد عز من قنع، قد يكتفى من البلاغة
بالإخبار، قد يكدي العطاء للإنجار، قد نصح من وعظ، قد
يتيقظ من اتعظ، قد أفلح التقي الصموت، قد يعذر المتحير
المبهوت، قد ضل من انخدع لداعي الهوى، قد اعتبر
الباقي من اعتبر بالماضي، قد وضحت محجة الحق لطلابها
قد أسفرت الساعة عن وجهها وظهرت العلامة لمتوسمها
قد انجابت السرائر لأهل البصائر، قد أحاط علم الله سبحانه

بالبواطن

بالبواطن وأحصى الظواهر، قد يكون اليأس إدراكا
إذا كان الطمع هلاكا، قد صرتم بعد الهجرة أعرابا
وبعد الموالاة أحزابا، قد تورث اللجاجة ما ليس للمرء
إليه حاجة، قد أوجب الدهر شكره على من بلغ سؤله
قد يقظتم فتيقظوا وهديتم فاهتدوا، قد نصحتم فا
نتصحوا وبصرتم فأبصروا وأنشدتم فاسترشدوا
قد دللتم إن استدللتم ووعظتم إن اتعظتم ونصحتم
إن انتصحتم، قد لعمري يهلك في لهب الفتنة المؤمن
ويسلم فيها غير المسلم، قد غاب عن قلوبكم ذكر الآجال
وحضرتكم كواذب الآمال، قد ذهب عن قلوبكم صدق
الأجل وغلبكم غرور الأمل، قد ذهب منكم الذاكرون
والمتذاكرون وبقي الناسون والمتناسون، قد قادتكم

اذ منّا الحين واستغلقت على قلوبكم اقفال الرين. قد
معادهای هنگام وبسته شد بر دلهای شما قفلهای دین بتحقیق که

تصافيتم على حب الآجل ورفض الآجل. قد طلع طالع
اتفاق شدید بر دوستی مرگ و بترک کردن از فرستنده مرگ بتحقیق بر آمد بر آینده

ولمع لامع ولاح لائح واعتدل مائل. قد صار دين احدكم
و بدرخشید درخشنده و هویدا شد هویدا شونده و راست شد کجی بتحقیق که گردید دین یکی از شما

لعقة على لسانه صنيع من فرغ من عمله واحرز رضاء سيده
لیسیدنی بر زبان او مانند کسی که فارغ شد از کردار خود و نگاه داشت خشنودی خداوند را

قد يكذب الرجل على نفسه عند شدة البلاء بما لم يفعله
بتحقیق دروغ میبندد مرد بر نفس خود نزد سختی گرفتاری بآنچه نکرده باشد

قد امرّ من الدنيا ما كان حلوا وكدر منها ما كان صفوا
بتحقیق که تلخ است از دنیا آنچه بود شیرین و تیره گشت از دنیا آنچه بود صاف و روشن

وقال عليه السلام في ذكر المنافقين قد اعدّوا لكل حق
و گفت حضرت مرتضی ع در یاد کردن منافقان بتحقیق که آماده کرده اند از برای هر راستی

باطلا ولكل قائم مائلا ولكل حي قاتلا ولكل باب
دروغی و از برای هر راستی کجی و از برای هر زنده کشنده و از برای هر دری

مفتاحا ولكل ليل صباحا. قد تزينت الدنيا بغرورها
کلیدی و از برای هر شبی روزی بتحقیق که آراسته است دنیا بفریب خود

وغرّت بزينتها. قد اشرفت الساعة بزلزالها واناخت
و فریب داده است بآرایش خود بتحقیق که درخشید قیامت بجنبش خود و جای کرفت

بكلاكلها. قد امهلوا في طلب المخرج وهدوا سبيل
با غوغای خود بتحقیق که مهلت یافتند در جستن راه بیرون رفتن و راه نموده شدند براه

المنهج. قد تخصّصوا عن مستقر الاحداث وصاروا الى
راست بتحقیق بدر آمدند از قرارگاه کودها و بازگردند بسوی

مقر الحسنات واقيمت عليهم الحجج. قد سمّاه الله سبحانه
قرارگاه نیکویها و بپا داشته شود بر ایشان بهانها بتحقیق که نگاشته است خدای که پاکست او

آثاركم وعلم اعمالكم وكتب آجالكم. قد خاضوا بحار الفتن
نشانهای شما را و دانسته است کردارهای شما را و نوشته است وعدهای شما را بتحقیق که در رفتند در دریای فتنها

واخذوا بالبدع دون السنن وتوغلوا الجهل واطّل
و گرفتند راه بدعتها را نه راه سنتها را و فرو رفتند در نادانی و دانا ساختند

لعلمه وقال عليه السلام في حق من ذمّه قد حرقت الشهوات
دانش را و گفت حضرت مرتضی ع در حق آنکه نکوهید او را بتحقیق که سوخت آرزوها

عقله واماتت قلبه وولهت عليها نفسه وقال عليه السلام
هوش او را و میرانید دل او را و آشفته ساخت بر خود نفس او را و گفت حضرت مرتضی ع

في حق من اثني عليه. قد احيى عقله وامات شهوته واطاع
در حق آنکه ستایش کرد بر او بتحقیق که زنده گردانید عقل خود را و کشت آرزوی خود را و فرمان برد

ربّه وعصى نفسه. قد اصبحنا في زمان عنود ودهر
پروردگار خود را و نافرمانی کرد نفس خود را بتحقیق که بامداد کردیم ما در روزگاری سرکش و زمانی

كنود يعدّ فيه المحسن مسيئا ويزداد الظالم فيه عتوا
ناسپاس شمرده میشود در آن نیکوکار را بدکار و می افزاید ستمکار در آن از حد گذشتن را

وقال عليه السلام في ذكر رسول الله صلى الله عليه وآله
و گفت حضرت مرتضی ع در یاد کردن رسول خدا صلوة خدا بر او باد و بر آل او

وسلم. قد حقر الدنيا واهون بها وهوّنها وعلم ان
و سلام بتحقیق که اندک شمرد دنیا را و آسان گرفت کار دنیا را و خوار کرد دنیا را و دانست که بتحقیق

الله زواها عنه اختيارا وبسطها لغيره احتيارا. قد
خدا دور گردانیده است دنیا را از او بخواست او و گشوده است دنیا را بغیر او باختیار بتحقیق که

تواخى الناس على الفجور وتهاجروا على الدين وتحابوا
برادری کنند مردم بر فسقها و دوری کنند از هم بر کار دین و دوستی ورزند

على الكذب وتباغضوا على الصدق، قد ظهر أهل الشر
وبطن أهل الخير، وفاض الكذب وغاض الصدق، قد
أوجب الإيمان على معتقده إقامة سنن الإسلام والفرائض
قد استدار الزمان كهيئته يوم خلق السماوات والأرض
قد كثر القبيح حتى قل الحياء منه، قد كثر الكذب حتى
قل من يثق به. تم ما ورد من حكم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ع

في حرف القاف باللفظ المطلق قال ع

قرنت الحكمة بالعصمة، قرنت الهيبة بالخيبة، قرن
الحياء بالحرمان، قرن الاجتهاد بالوجدان، قرن
الإكثار بالملل، قرن الطمع بالذل، قرن القنوع
بالغناء، قرن الحرص بالعناء، قرن الورع بالتقى، قرنت
المحنة بحب الدنيا، قل ما تصدق الآمال، قل ما يعود

الادبار

الادبار اقبالا، قل ما ينصف اللسان في نشر قبيح أو
إحسان، قلما تدوم مودة الملوك والخوان، قلما
يصيب رأي العجول، قلما تدوم خلة الملوك، قليل
يدوم خير من كثير منقطع، قليل الطمع يفسد الورع
قتل الحرص راكبه، قتل القنوط صاحبه، قطيعة الأحمق
حزم، قطيعة الفاجر غنم، قليل الأدب خير من كثير
النسب، قليل الحق يدمغ كثير الباطل كما أن القليل من
النار يحرق كثير الحطب، قليل لك خير من كثير لغيرك
قاتل هواك بعقلك تملك رشدك، قليل من الإخوان
من ينصف، قليل من الأغنياء من يواسي ويسعف
قليل يدوم عليك خير من كثير مملول، قلما ينجح حيلة
العجول أو تدوم مودة الملوك، قليل يحمد مغبته

خيرٌ من كثيرٍ تضرّ عاقبته، قدرُ الرجلِ على قدرِ همّتهِ وعملهُ
على قدر نيّته، قليلٌ يفتقر اليه خيرٌ من كثيرٍ يستغني عنه
قليلٌ يخفّ عليك عمله خيرٌ من كثيرٍ يستثقل عمله، قلّة
الشكر زهدٌ في اصطناع المعروف، قلّة الأكل من العفاف
وكثرته من الإسراف، قلّة الإستِرسال الى الناس اَحزم
قلّ من اكثر من الطعام فلم يسقم، قليلٌ يكفي خيرٌ من كثيرٍ
يُطغي، قليلٌ ينجي خيرٌ من كثيرٍ يُردي، قيمة كلّ امرئٍ ما يعلمُ
قدّر احسانك تغنم، قوّم لسانك تسلم، قرين الشهوات اسير
التبعات، قرين المعاصي رهين السيّئات، قضاءٌ
متقنٌ وعلمٌ مبرمٌ، قول لا أعلم نصف العلم، قلّ من عجّل
الّا هلك، قلّ من صبر الّا ملك، قلّ من صبر الّا قدر، قلّ
من صبر الّا ظفر، قيمة كلّ امرئٍ عقله، قدر المرء على قدرِ

فضله

فضلِهِ، قد يكلّ امرئٍ ما يحسنه، قلّة العفو اقبح العيوب
والتسرّع الى الانتقام اعظم الذنوب، قلّة الكلام
يستر العيوب ويقلّل الذنوب، قلّة الأكل يمنع كثيراً
من اعلال الجسم، قطيعة الرحم تجلب كثيراً من النقم
قلّة الكلام يستر العوار ويؤمن العثار، قلّة المخالطة
تصون الدين وتريح من مقارنة الاشرار، قليل العلم
مع العمل خيرٌ من كثيرٍ بلا عمل، قدّر ثمّ اقطع وفكّر ثمّ انطق
وتبيّن ثمّ اعمل، قلب الاحمق في فيه ولسان العاقل
في قلبه، قلب الأحمق وراء لسانه ولسان العاقل
وراء قلبه، قلوب الرجال وحشيّة من تألّفها اقبلت
اليه، قلوب العباد الطاهرة مواضع نظر الله سبحانه
فمن طهّر قلبه نظر الله اليه، قولوا الحقّ تغنموا واسكتوا

عن الباطل تسلموا وقدموا خيراً تغنموا واخلصوا اعمالكم
تسعدوا. قدرتك على نفسك افضل القدرة وامرتك
عليها خير الامرة. قوة سلطان الحجة اعظم من قوة سلطان
القدرة. قطيعة الرحم اقبح الشيم. قطيعة الرحم تزيل
النعم. قطع العالم عذر المتعلمين. قرين السوء شر قرين.
وداء اللوم داء دفين. قطيعة الجاهل تعدل صلة العاقل.
قبيح عاقل خير من حسن جاهل. قطيعة العاقل لك خير
من نفاذ الحيلة فيك. قصر من حرصك وقف عند
المقدور لك من رزقك تحرز دينك. قرين الشهوة
مريض النفس معلول العقل. قصروا الامال وخافوا بغتة
الاجل وبادروا صالح العمل. قلل المقال وقصر الامال
قلل الامال تخلص لك الاعمال. قيدوا انفسكم بالمحاسبة

واملكوها

واملكوها بالمخالفة. قليل الدنيا يذهب بكثير الاخرة. وقال
عليه السلام في توحيد الله تعالى قريب من الاشياء غير
ملابس بعيد غير مباين. قو ايمانك باليقين فانه افضل
الدين. قصر املك فما اقرب اجلك. قابل هواك بعلمك
وغضبك بحلمك. قضاء اللوازم من افضل المكارم. قارن
الناس في اخلاقهم تامن من غوائلهم. قبح الحصر خير
من خرج الهذر. قاوموا الشهوة بالقمع لها تظفروا. قدموا
بعضا يكن لكم ولا تخلفوا كلا فيكون عليكم. قارن اهل
الخير تكن منهم وباين اهل الشر تبن عنهم. قصر الامل
فان العمر قصير وافعل الخير فان يسيره كثير. قوام العيش
حسن التقدير وملاكه حسن التدبير. قوة الحلم عند
الغضب افضل من القوة على الانتقام. قدموا الدايع

واخروا الحاسر وعضوا على الاضراس فانه انبأ للسيوف
عن الهام • قدموا الاختيار في اتخاذ الاخوان فان الاختيار
معيار تفرق به بين الاخيار والاشرار • قدموا الاختبار
واحذروا الاستظهار في اختيار الاخوان والا الجاك
الاضطرار الى مقارنة الاشرار • قليل الدنيا لا يدوم بقاؤه
وكثيرها لا يؤمن بلاؤه • قل من غرى باللذات الا كان بها
هلاكه • قل من اكثر من فضول الطعام الا لزمه
الاسقام • قبول عذر المجرم من مواجب الكرم ومحاسن
الشيم • قيدوا قوادم النعم بالشكر فما كل شارد بمردود
قوام الشريعة الامر بالمعروف والنهي عن المنكر واقامة
الحدود • قوام الدنيا باربع عالم يعمل بعلمه وجاهل
لا يستنكف ان يتعلم وغني يجود بماله على الفقراء وفقير

لا يبيع آخرته بدنياه فاذا لم يعمل العالم استنكف الجاهل
ان يتعلم واذا بخل الغني بماله باع الفقير آخرته بدنياه
قلة الغذاء اكرم للنفس وادوم للصحة • قليل يدوم
خير من كثير منقطع • قليل الطمع يفسد كثير الورع • قتل
الحرص راكبه • قتل القنوط صاحبه • قصروا الامل وبادروا
العمل وخافوا بغتة الاجل فانه لن يرجى من رجعة العمر
ما يرجى من رجعة الرزق فما فات اليوم من الرزق
يرجى غدا زيادته وما فات امس من العمر لم يرج اليوم
رجعته • قلوب الرعية خزائن راعيها فما اودعها من
عدل او جور وجده • ومن حكم امير المؤمنين علي
بن ابي طالب ع في حرف الكاف بلفظ كل قوله ع
كل عاقل مغموم كل عارف مهموم كل عالم خائف كل

عارف عايف كل قانع غني كل متوكل مكفي كل طامع اسير
شناسائی سیر کرداست هر خرسندی توانگر است هر توکل کننده حاجت روا شده است هر طمعکاری گرفتار

كل حريص فقير كل شرة معنى كل مستسلم موقى كل معتمد
هر آزوری درویش است هر آزورزی رنجدیده است هر فرمانبرداری در پناه است هر اعتماد کننده

على نفسه ملقى كل متكبر حقير كل فان يسير كل راض
بر نفس خود افتاده است هر گردنکش اندک است هر فناشونده اندک است هر خشنودی

مستريح كل برئ صحيح كل محسن مستانس كل قانط
آسوده است هر وارسته تندرست است هر نیکوکاری خو پذیر است هر نومیدی

آيس كل مطيع مكرم كل عاص متاثم كل جاهل مفتون
ناامید است هر فرمانبرداری گرامی است هر نافرمانی گناهکار است هر نادانی فتنه رسیده بود

كل عاقل محزون كل عافية الى بلاء كل شقاء الى رخاء
هر عاقلی اندوهناک است هر تندرستی بسوی گرفتاری میکشد هر بدبختی بسوی گشادگی است

كل معدود منتقص كل سرور منتغص كل جمع الى شتات
هر شمرده کاسته شونده است هر شادی ناخوشی پذیر است هر جمعی بسوی پراکندگی

كل متوقع آت كل طالب مطلوب كل غالب بالشر مغلوب
هر چشم داشته رسنده است هر جوینده جسته شده است هر غالبی ببدی شکسته است

كل منافق مريب كل آت قريب كل قريب دان كل ابتهاج
هر دورویی بدگمانست هر آینده نزدیکست هر نزدیکی پیوسته است هر شادمانی

الدنيا خسران كل معروف احسان كل ماض فكان لم
دنیا زیانست هر نیکویی نیکوئی است هر گذشته چنانست که نبوده

كل آت فكان قد كل ذي مرتبة سنية محسود كل شيء
هر رسنده و آینده چنانست که بود هر خداوند پایه بلند حسد برده شده است هر چیزی

يميل الى جنسه كل شيء ينفر من ضده كل امرئ يميل
میکشد بسوی جنس خود هر چیزی میرمد از دشمن خود هر مردی میکشد

الى مثله

الى مثله كل طير ياوي الى شكله كل نعيم دون الجنة محقور
بسوی مانند خود هر مرغی جای میگیرد بسوی مانند خود هر آسایش بغیر بهشت

كل نعيم الدنيا يبور كل علم لا يؤيده عقل مضلة كل
هر آسایش دنیا تباه میکند هر دانشی که نیرو ننهد آن را خرد گمراهی است هر

عز لا يؤيده دين مذلة كل يوم يسوق الى غده كل انسان
عزیزی که نیرو ننهد دین خواری است هر روزی میراند بسوی فردا هر آدمی

مواخذ بجناية لسانه ويده كل شيء فيه حيلة الا القضا
گرفتاری بگناه زبان خود و دست خود هر چیزی که درو چاره پذیر است جز حکم خدا

كل الرضا في القناعة والرضا كل امرئ لاق حمامه كل
هر خشنودی در خرسندی و راضی بودنست هر مردی رسنده است بمرگ خود هر

ممتنع صعب مناله ومرامه كل مسمى بالوحدة غير الله
کاری سخت را سخت است جای رسیدن هرچه نام یافته است بتنهائی غیر خدای که

سبحانه قليل كل عزيز غير الله سبحانه جل جلاله ذليل
پاکست او کمست هر عزیزی غیر خدای بزرگست بزرگواری او خوار است

كل فقر يسد الا فقر الحمق كل داء يداوى الا سوء الخلق
هر درویشی بسته میشود مگر درویشی کولی هر دردی را دوا کرده میشود مگر بدخویی

كل مخلوق يجرى الى ما لا يدرى كل امرئ على ما قدم
هر آفریده را میکند دوید بسوی آنچه ندانسته هر مردی بر آنچه پیش فرستد

قادم وبما عمل مجزى كل قانع عفيف كل قوي غير الله
فرود آید و بآنچه کرد جزا یابد هر خرسندی دستکارست هر استواری غیر خدای

سبحانه ضعيف كل مالك غير الله مملوك كل ما خلا اليقين
بادا زبونست هر خداوندی غیر خدا بنده است هر آنچه غیر یقین است

ظن وشكوك كل عالم غير الله سبحانه متعلم كل شيء
ظن و شک است هر دانائی بغیر خدای که پاکست او آموزش پذیرست هر چیزی که

يَنقص على الانفاق الّا العلم، كلّ قادرٍ غير الله سبحانه
بلهرچه کم شود مگر علم هر توانائی کی غیر خداست
مقدورٌ، كلّ باطنٍ غير الله سبحانه ظاهرٌ، كلّ سرٍّ عند الله
توانمند چیزیست هر پنهانی غیر خدا آشکاراست هر سری نزد خدا
علانية، كلّ شيءٍ خاضعٌ لله، كلّ شيءٍ خاشعٌ لله سبحانه، كلّ
آشکاراست هر چیزی ذلیل کننده مرخدارا هر چیزی ترسنده است از خدای پاک هر
غالبٍ غير الله تعالى مغلوبٌ، كلّ طالبٍ غير الله مطلوبٌ
هر غالبی غیر خدائی که بلندمرتبت مغلوب و شکسته شده است هر جوینده غیر خدا جسته شده است
كلّ شيءٍ يملّ الّا ما خلا ظرائف الحكم، كلّ شيءٍ يحسن نشره
هر چیزی ملول می‌بخشد بغیر سخنان پاکیزه حکمتها هر چیزی که خوش است آشکار کردن
امانة وان لم يستكتم، كلّ مقتصرٍ عليه كافٍ، كلّ ما ازاد
امانتست اگرچه پنهان نباشد هرچه بدان قناعت کنند بس است هرچه افزون شود
على الاقتصاد اسرافٌ، كلّ يومٍ يفيدك عبرا ان
بر میان حال تجاوز کی است هر روز سودی بخشد ترا به پند اگر
اصحبته فكرٍ، كلّ يسار الدنيا اعسارٌ، كلّ معاجلٍ يسيل
یاری و همراهی کنی باندیشه هر آسانی دنیا دشواریست هر شتابنده میخواهد
الانظار، كلّ مؤجّلٍ يتعلّل بالتسويف، كلّ معنى الدنيا
انظاری هر وعده دهنده بهانه می‌جوید بفردا انداختن هر اسباب دنیا
خفيفةٌ على القانع والضعيف، كلّ يحصد ما زرع و
سبکست بر قناعت کننده و برناتوان هر کس میدرود آنچه میکارد
يجزى بما صنع، كلّ شيءٍ يستطاع الّا نقل الطباع، كلّ
و جزا داده میشود بانچه کند همه چیز را توان گردانید مگر گردانیدن خویهارا هر
شيءٍ من الآخرة عيانه اعظم من سماعه، كلّ شيءٍ من الدنيا
چیزی را از آخرت دیدن آن بزرگترست از شنیدن آن همه چیز را از دنیا

سماعه اعظم من عيانه، كلّ بلاءٍ دون النار عافية، كلّ امرئٍ
شنیدن آن بزرگترست از دیدن آن هر گرفتاری بغیر آتش تندرستیست هر مردی
طالبٌ امنيته ومطلوبُ امنيته، كلّ شيءٍ يحتاج الى الادب
جوینده آرزوی خودست و جسته شده آرزوی خودست هر چیزی محتاج است بسوی ادب
كلّ حسبٍ متناهٍ الّا العقل والادب، كلّ شيءٍ بعزّ حين
هر گوهری بسر آینده است مگر عقل و ادب هر چیز عزیز میشود هنگامی که
ينزر الّا العلم فانّه يعزّ حين يغزر، كلّ معروفٍ ابتيل
کم شود مگر علم چه او عزیز میشود هنگامی که افزون شود هر نیکوئی یا فته میشود
منها المعروف فانّها مؤنة السالب محصّنة من الغير، كلّ
نیکوئی نیکوئی چه او ساز دزدیست و پناه دهنده است از گردشها هر
مودّةٍ مبنيّةٍ على غير ذات الله سبحانه ضلالٌ و
دوستی که ساخته شود بر غیر ذات خدائی که پاک است گمراهیست
الاعتماد عليها محالٌ، كلّ احوال الدنيا زوالٌ وملكها
و تکیه کردن برآن ناممکنست هر حالهای دنیا نا استوارست و پادشاهی دنیا گردش و جنبش است
سلبٌ وانتقالٌ، كلّ وعاءٍ يضيق بما جعل به الّا وعاء
ربایش است هر ظرفی تنگ است بانچه درآن نهند مگر پیمانه
العلم فانّه يتّسع، كلّ امرئٍ يلقى بما عمل ويجزى بما صنع
علم چه او فراخ میشود هر مردی رسد بانچه کرد و جزا داده میشود بانچه میکند
كلّ حسنةٍ يراد بها وجه الله تعالى فعلها قبح الرّيا وثمرتها
هر نیکوئی که خواسته نشود بآن خدارا بی ریاست زشتی و میوه آن
قبح الجزاء، كلّ مدّةٍ من الدنيا الى انتهاء، وكلّ حيٍّ فيها
زشتی جزاست هر روزگاری از دنیا آخرش نیست و هر زنده در دنیا
الى مماتٍ وفي ما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب ع
بسوی مرگ تسونده است بعضی آنچه وارد شده از حکمتهای امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع

الى العقل والعقل محتاج الى
بسوی عقل و عقل محتاج

في حرف الكاف بلفظ كم قال عليه السلام

در حرف كاف بلفظ كم كفت حضرة مرتضى عليه السلام

كم من ذليل اعزه عقله، كم من عزيز اذله جهله، كم من
عقل اسير عند هوى امير، كم من ذى ثروة خطير صيره
الدهر فقيرا حقيرا، كم من غنى يستغنى عنه، كم من فقير يفتقر
اليه، كم من نعمة سلبها ظلم، كم من دم سفكه فم، كم من
انسان اهلكه لسان، كم من انسان استعبده احسان
كم من مفتون بالثناء عليه، كم من مغرور بحسن القول
فيه، كم من آمل خائب غير آيب، كم من طالب خائب و
مرزوق غير طالب، كم من لذة دنية منعت سنى
درجات، كم من اكلة منعت اكلات، كم من شهوة منعت
رتبة، كم من حرب جنيت من لفظة، كم من صبابة اكتسبت
من لحظة، كم من كلمة سلبت نعمة، كم من نظرة جلبت حسرة

كم من

كم من مغرور بالستر عليه، كم من مستدرج بالاحسان اليه
كم من طامع بالصفح عنه، كم من يفتح بالصبر من غلق، كم
من صعب تسهل بالرفق، كم من واثق بالدنيا قد فجعته
كم من ذى طمانينة الى الدنيا قد صرعته، كم من ذى ابهة
جعلته الدنيا حقيرا، كم من ذى عزة ردته الدنيا ذليلا
كم من مبتلى بالنعماء، كم من منعم عليه بالبلاء، كم من
مخدوع بالامال مضيع للعمل، كم من مسوف بالعمل
حتى يهجم عليه الاجل كم من صائم ليس له من صيامه الا
الظماء، كم من قائم ليس من قيامه الا العناء، كم من
مؤمل ما لا يدركه، كم من بان ما لا يسكنه كم من جامع
ما سوف يتركه، كم من منقوص رابح ومزيد خاسر
كم من فقر غنى وغنى مفتقر، كم من خائف فقد يه خوف

على قرارة الأمن. كم من مؤمن فاز به الصبر وحسن الظن
كم من حزين وفد به حزنه على سرور الأبد. كم من فرح
أفضى به فرحه إلى حزن مخلد. كم من حريص خائب
ومجمل لم يخب. كم من شقي حضره أجله وهو مجد في
الطلب. كم من غيظ تجرع مخافة ما هو أشد منه. كم من
ضلالة زخرفت بآية من كتاب الله سبحانه كما زخرفت
الدرهم النحاس بالفضة المموهة. كم عالم فاجر وعابد
جاهل فاتقوا الفاجر من العلماء والجاهل من المتعبدين
كم من مغبوط بنعمه وهو في الآخرة من الهالكين. كم من
من وضيع رفعه حسن خلقه كم من رفيع وضعه قبح خلقه

مما ورد من حكم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ع في حرف
الكاف بلفظ كيف قال ع كيف يملك الورع من

يملك الطمع. كيف تصفو فكرة من يستديم الشبع. كيف
يعمل للآخرة المشغول بالدنيا. كيف يستطيع الإخلاص
من يغلبه الهوى. كيف يهتدي الضليل مع غفلة
الدليل. كيف يستطيع صلاح نفسه من لا يقنع بالقليل
كيف ينجو من الله هاربه. كيف يسلم من الموت طالبه
كيف يضيع من الله كافله. كيف يفرح بعمر ينقصه الساعات
كيف يغتر بسلامة جسم معرض للآفات. كيف يجد لذة
العبادة من لا يصوم عن الهوى. كيف يقدر على أعمال
الرضا المتوله القلب بالدنيا. كيف يزهد في الدنيا
من لا يعرف قدر الآخرة. كيف يسلم من عذاب
الله المتسرع إلى اليمين الفاجرة. كيف تبقى على
حالتك. كيف تنسى الموت وآثاره بذكرك. كيف

والدهر في إحالتك

يصبر على مباينة الأضداد من لم تعنه الحكمة كيف يصبر
عن الشهوة من لم تعنه العصمة كيف يرضى بالقضاء
من لم يصدق يقينه كيف يستقيم دينه كيف يصلح غيره
من لم يصلح نفسه كيف يعدل في غيره من يظلم نفسه
كيف يهدي غيره من يظلم نفسه كيف يصل الى حقيقة
الزهد من لم يمت شهوته كيف يعرف غيره من يجهل
نفسه كيف ينصح غيره من يغش نفسه كيف يستطيع
الهدى من يغلبه الهوى كيف يدعي حب الله من سكن
قلبه حب الدنيا كيف يأنس بالله من لا يستوحش
من الخلق كيف يتمتع بالعبادة من لم يعنه التوفيق
كيف ينفصل عن الباطل من لم يتصل بالحق كيف
يتخلص من عناء الحرص من لم يصدق توكله كيف ينتفع

بالنصيحة

بالنصيحة من يلتذ بالفضيحة كيف يوقظك بيات نعم الله
وقد تقرطت بمعاصيه مدارج سطواته كيف يكون
من يفنى ببقائه ويسقم بصحته ويؤتى من مأمنه مما ورد

من حكم امير المؤمنين علي ابن ابي طالب ع في حرف
از حکمتهای امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب ع در حرف

الكاف بلفظ كفى وقال عليه السلام كفى بالعلم
کاف بلفظ کفی و گفت حضرت مرتضی ع

رفعة كفى بالجهل ضعة كفى بالقناعة ملكا كفى بالشر
هلكا كفى بالعقل غنى كفى بالحمق عنا كفى بالتجارب
مؤدبا كفى بالغفلة ضلالا كفى بجهنم نكالا كفى
بالشيب نذيرا كفى بالمشاورة ظهيرا كفى بالفكر
رشدا كفى بالميسور رفدا كفى بالتواضع شرفا كفى
بالتكبر تلفا كفى بالتبذير سرفا كفى بالحلم وقارا كفى
بالسفيه عارا كفى بالقرآن داعيا كفى بالشيب واعيا

كفى بالأجل حارسا، كفى بالعدل سائسا، كفى بالاغترار جهلا
كفى بالخشية علما، كفى بالصحبة اختيارا، كفى بالأمل اغترارا
كفى بالمرء معرفة أن يعرف نفسه، كفى بالمرء جهلا أن
يجهل نفسه، كفى بالمرء رذيلة أن يعجب بنفسه، كفى
بالمرء فضيلة أن ينقص نفسه، كفى بالمرء كيسا أن يعرف
معايبه، كفى بالمرء عقلا أن يجمل في مطالبه، كفى باليقين
عبادة، كفى بفعل الخير حسن عادة، كفى بالشكر زيادة
كفى بالتواضع رفعة، كفى بالتكبر ضعة، كفى بالإيثار
مكرمة، كفى بالإلحاح محرمة، كفى بالمرء أن يرضا عن نفسه
كفى بالمرء منقصة أن يعظم نفسه، كفى بالمرء جهلا أن يضحك
من غير عجب، كفى بالظفر شافعا للمذنب، كفى بالمرء
غرورا أن يثق بكل ما تسول له نفسه، كفى بالمرء جهلا

أن يجهل

أن يجهل قدره، كفى بالمرء شغلا بمعايبه عن معايب غيره
كفى بالمرء شغلا بمعايبه عن معايب الناس، كفى بالمرء شغلا
بنفسه عن الناس، كفى مخبرا عما بقي من الدنيا ما مضى
منها، كفى بالمرء سعادة أن يوثق به في أمور الدين
والدنيا، كفى عظة لذوي الألباب ما جربوا، كفى
معتبرا لأولي النهى ما عرفوا، كفى بالمرء جهلا أن يجهل
عيبه، كفى بالمرء غباوة أن ينظر من عيوب الناس
الى ما خفي عليه من عيوبه، كفى بالعالم جهلا أن
ينافي علمه عمله، كفى بالمرء كيسا أن يقتصد في مآربه
ويجمل في مطالبه، كفى بالظلم طاردا للنعم وجالبا للنقم
كفى بالبغي سالبا للنعم، كفى بالسخط عنا، كفى بالرضا غنا
كفى بالمرء كيسا أن يغلب الهوى ويملك النهى، كفى بالمرء

سعادة ان يعرف عما يعنى وشيوله بما يبقى، كفى بالمرء جهلا

از برای نیکبختی اگر درو بکردانی از آنچه نیست شود ودعوی آورد باو بآنچه بماید بسنده است مرد را از برای نادانی

ان يجهل عيوب نفسه ويطعن على الناس بما لا يستطيع

اگر نداند عیبهای نفس خود را وطعن کند بر مردمان بآنچه نتواند که خالی باشد

التحول عنه، كفى بالمرء غواية ان يامر الناس بما لا ياتمر به

از آن بسنده است مرد را از برای گمراهی اگر بفرماید مردم را بآنچه خود نکند

وينهى عما لا ينتهى، كفى بالمرء جهلا ان ينكر على الناس

وباز دارد از آنچه خود باز نایستد از آن بسنده است مرد را نادانی اگر منکر شود بر مردم

ما ياتي مثله، كفى بالمرء غفلة ان يصرف همته في

بآنچه خود بجا آرد بسنده است مرد را از برای غافل بودن اگر بگرداند اندیشه خود را در

ما لا يعنيه، كفى بالرجل غفلة تضيع عمره فيما لا ينجيه

آنچه نیاید او را بسنده است مرد را از برای غافل بودن ضایع کردن عمر خود را در آنچه نرهاند او را از بد

كفى كيسا ان يقف على معايبه ويقتصد في مطالبه

بسنده است مرد را از برای زیرکی اگر آگاه شود بر عیبهای خود ومیانه روی کند در خواستهای خود

كفى مؤدبا لنفسك تجنب ما كرهته من غيرك كفاك

بسنده است از برای ادب کردن مر نفس خود را دوری گزیدن از آنچه بد داشتی او را از غیر خود بسنده است

من عقلك ما ابان لك رشدك من غيك، كفاك

از خرد تو آنچه آشکارا کند وبنماید مر ترا راه راست تو از گمراهی تو بسنده است مر ترا

موبخا على الكذب علمك بانك كاذب، كفاك

سرزنش کننده بر دروغ دانستن تو باینکه دروغگوئی بسنده است مر ترا

في مجاهدة نفسك ان لا تزال ابدا لها مغالبا

در جنگ کردن با نفس خود اگر همیشه خالی نباشی از آنکه غلبه کنی بر نفس

وعلى اهويتها مجانبا تم ما ورد من حكم امير المؤمنين علي

و بر آرزوهای نفس دوری جو بعضی از آنچه وارد است از حکمتهای امیر المؤمنین علی

ابن

ابن ابي طالب ع في حرف الكاف بلفظ كثرة قال ع

ابن ابی طالب ع در حرف کاف بلفظ کثره گفت حضرت مرتضی ع

كثرة الكلام يمل السميع، كثرة الصمت يكثر الوقار

بسیاری سخن ملول میسازد شنیدن را بسیاری خاموشی بسیار میسازد بزرگواری را

كثرة الالحاح يوجب المنع، كثرة الوفاق نفاق

بسیاری مبالغه کردن واجب میگرداند منع را بسیاری همراهی دوروئی است

كثرة الخلاف شقاق، كثرة الهذر يكسب العار

بسیاری ناسازی بدبختی است بسیاری بیهوده گوئی بدید می آورد ننگ را

كثرة المن يكدر الصنيعة، كثرة الكذب يوجب

بسیاری منت نهادن تیره میکرداند نیکوئی کردن را بسیار گفتن دروغ واجب میگرداند

الوقيعة، كثرة السخاء آية البذل، كثرة التعلل آية

افتادگی را بسیاری گشاده دستی نشانه بخشش است بسیاری بهانه جوئی نشانه

البخل، كثرة الصواب ينبئ عن وفور العقل، كثرة

بخیلی است بسیاری راستی خبر میدهد از بسیاری عقل بسیاری

السؤال يورث الملال، كثرة الطمع عنوان قلة

خواهش اندوه بدید می آورد بسیاری طمع عنوان کمی

الورع ينذر بوفور الجهل، كثرة الاماني من فساد

پرهیزکاری است بیم میدهد به بسیاری نادانی بسیاری آرزوها از تباهی

العقل، كثرة حياء الرجل دليل ايمانه، كثرة الحاح

خرد است بسیاری شرم مرد نشانه ایمان اوست بسیاری مبالغه کردن

الرجل يوجب حرمانه، كثرة ضحك الرجل يفسد وقاره

مرد در کارها واجب میگرداند نومیدی او را بسیاری خنده مرد تباه میکند گرانی او را

كثرة كذب المرء يفسد بهاءه، كثرة المزاح يسقط الهيبة

بسیار دروغ گفتن مرد تباه میکند زیبائی او را بسیاری هزل کردن می اندازد شکوه را

كثرة الخطاء ع

بسیاری خطا کردن

كَثْرَةُ الشُّحِّ يُوجِبُ المَسَبَّةَ، كَثْرَةُ العَدَاوَةِ عَنَاءُ القُلُوبِ
بسیار بخیلی واجب میکرداند ننگ و بدنامی بسیاری دشمنی رنج دلهاست

كَثْرَةُ الاعْتِذَارِ يُعَظِّمُ الذُّنُوبَ، كَثْرَةُ الدَّيْنِ يُصَيِّرُ
بسیاری عذر گفتن بزرگ میکرداند گناهان را بسیاری وام میکرداند

الصَّادِقَ كَاذِباً وَالمُنْجِزَ مُخَالِفاً، كَثْرَةُ السَّخَاءِ يُكْثِرُ الأَوْلِيَاءَ
راستگو را دروغگو و بوعده وفاکننده را خلاف کننده بسیاری سخاوت میکرداند دوستانرا

وَيَسْتَصْلِحُ الأَعْدَاءَ، كَثْرَةُ الضَّغْثِ يُزْرِي بِصَاحِبِهِ
و دوستی میدهد دشمنانرا بسیاری خواب عیب میآرد بصاحب خود

وَيُبْدِي مَعَايِبَهُ، كَثْرَةُ الحِرْصِ يُشْقِي صَاحِبَهُ وَيُذِلُّ
و آشکارا میکرداند عیبهای او را بسیاری آز بدبخت میسازد صاحب خود را و خوار میکرداند

جَانِبَهُ، كَثْرَةُ المَالِ يُفْسِدُ القُلُوبَ وَيُنْشِئُ الذُّنُوبَ
مرتبه خود را بسیاری مال تباه میسازد دلها را و پدید می آورد گناهانرا

كَثْرَةُ الأَكْلِ مِنْ كَثْرَةِ الشَّرَهِ وَالشَّرَهُ شَرُّ العُيُوبِ، كَثْرَةُ
بسیاری خوردن از بسیاری آزمندی و آز بدترین عیبهاست بسیاری

العِتَابِ يُؤْذِنُ بِالارْتِيَابِ، كَثْرَةُ التَّقْرِيعِ يُوغِرُ
عتاب کردن آگاه میکند به بدگمانی بسیاری سرزنش کردن کینه ور میسازد

القُلُوبَ وَيُوحِشُ الأَصْحَابَ، كَثْرَةُ اصْطِنَاعِ المَعْرُوفِ
دلها را و رمانند یارانرا بسیاری نیکوئی کردن می افزاید

يَزِيدُ فِي العُمْرِ وَيَنْشُرُ الذِّكْرَ، كَثْرَةُ الصَّنَائِعِ يَرْفَعُ الشُّكْرَ
در عمر و پراکنده میسازد نام و یاد کسی را بنکوئی بسیاری نیکوئی کردن بلند میسازد

وَيَسْتَدِيمُ الشُّكْرَ، كَثْرَةُ الضَّحِكِ يُوحِشُ الجَلِيسَ وَ
شکر را و پاینده میدارد بسیاری خنده میرماند همنشین را

يَشِينُ الرَّئِيسَ، كَثْرَةُ العَجَلِ يُزِلُّ الإِنْسَانَ، كَثْرَةُ الكَلَامِ
و عیب میآرد سردار را بسیاری شتاب میلغزاند آدمی را بسیاری سخن گفتن

يمل

يُمِلُّ الإِخْوَانَ، كَثْرَةُ الثَّنَاءِ مَلَقٌ يُحْدِثُ الزَّهْوَ وَيُدْنِي
ملول میسازد برادرانرا بسیاری ستایش اندازه ایست که پدید می آورد تکبر نمودن و نزدیک می آرد

مِنَ العِزَّةِ، كَثْرَةُ الأَكْلِ وَالنَّوْمِ يُفْسِدَانِ النَّفْسَ
از عزیزی بسیاری خوردن و خواب کردن تباه میکند نفس را

وَيَجْلِبَانِ المَضَرَّةَ، كَثْرَةُ الأَكْلِ يُذِلُّ، كَثْرَةُ السَّرَفِ
و میکشند زیانرا بسیار خوردن بر بنگوش میزند بسیاری دهش

يُدَمِّرُ، كَثْرَةُ الكَذِبِ يُفْسِدُ الدِّينَ وَيُعَظِّمُ الوِزْرَ
تباه میکرداند بسیاری دروغ تباه میکند دین را و بزرگ میکرداند گناه را

كَثْرَةُ الدُّنْيَا قِلَّةٌ وَعِزُّهَا ذِلَّةٌ وَزَخَارِفُهَا مَضَلَّةٌ
بسیاری دنیا کمی است و عزیزی دنیا خواریست و آرایشهای دنیا گمراهی است

وَمَوَاهِبُهَا فِتْنَةٌ، كَثْرَةُ المِزَاحِ يُذْهِبُ البَهَاءَ وَيُوجِبُ
و بخششهای دنیا فتنه است بسیاری هزل گوئی می برد زیبائی را و واجب میکند

الشَّقَاءَ، كَثْرَةُ السَّفَهِ يُوجِبُ الشَّنَآنَ وَيَجْلِبُ البَغْضَاءَ
بدبختی را بسیاری کولی واجب میکرداند عیبناکی را و میکشد دشمنی را

كَثْرَةُ البَذْلِ آيَةُ النُّبْلِ، كَثْرَةُ الهَزْلِ آيَةُ الجَهْلِ
بسیاری دهش نشانه راست روی است بسیاری هزل نشانه نادانی است

كَثْرَةُ الكَلَامِ يَبْسُطُ حَوَاشِيَهُ وَيَنْقُصُ مَعَانِيَهُ فَلَا يُرَى
بسیاری سخن گفتن فراخ میکرداند کنارها و مجال سخن گو را و کم میکرداند عیبهای او را پس بدیده نمیشود

لَهُ أَمَدٌ وَلَا يَنْتَفِعُ بِهِ أَحَدٌ، مما ورد من حكم امير المومنين
مر او را پایانی و سود نمیگیرد باو یکی بعضی از آنچه وارد است از حکمتهای امیر المومنین

علی ابن ابی طالب ع فی حرف الکاف بلفظ کن قال ع
علی ابن ابی طالب ع در حرف کاف بلفظ کن گفت حضرت مرتضی ع

كُنْ قَنِعاً تَعِشْ غَنِيّاً، كُنْ مُتَوَكِّلاً تَكُنْ مَكْفِيّاً، كُنْ رَاضِياً
باش قانع تا زنده باشی بتونگری باش توکل کننده تا باشی حاجت روا باش خشنود

كن مرضيا، كن صادقا تكن وفيا، كن موقنا تكن قويا
كن ورعا تكن زكيا، كن متنزها تكن تقيا، كن سخيا ولا
مبذرا، كن مقتدرا ولا تكن محتكرا، كن حلو الصبر عند
مرّ الأمر، كن منجزا للوعد وفيا بالنذر، كن أبدا راضيا
بما يأتي به القدر، كن مشغولا بما أنت عنه مسؤول
كن زاهدا فيما يرغب فيه الجاهل، كن في الملاء وقورا
وفي الخلاء ذكورا، بالبلاء محبورا وبالمكاره مسرورا
كن في الشدائد صبورا وفي الزلازل وقورا، كن
في السراء عبدا شكورا وفي الضراء عبدا صبورا، كن
جوادا بالحق بخيلا بالباطل، كن متصفا بالفضائل
متبرئا من الرذائل، كن لما لا ترجوا أرجى منك لما
ترجوا، كن بالوحدة آنس منك بقرناء السوء، كن

للمظلوم

للمظلوم عونا وللظالم خصما، كن لهواك غالبا وللنجاة
طالبا، كن عالما ناطقا ومستمعا واعيا وإياك أن
تكون الثالث، كن جوادا مؤثرا ومقتصدا مقتدرا
وإياك أن تكون الثالث، كن للود حافظا وإن
لم تجد محافظا، كن بمالك متبرعا وعن مال غيرك
متورعا، كن ممن لا يفرط به عنف ولا يقعد به ضعف
كن لينا من غير ضعف شديدا من غير عنف، كن بعيد
الهمم إذا طلبت كريم الظفر إذا غلبت، كن جميل
العفو إذا قدرت عاملا بالعدل إذا ملكت، كن
عاقلا في أمر دينك جاهلا في أمر دنياك، كن في الدنيا
ببدنك وفي الآخرة بقلبك وعملك، كن بطيء الغضب
سريع الفيء محبا لقبول العذر، كن عاملا بالخير ناهيا

عن الشر منكراً شيمة الغدر كن في الفتنة كابن
اللبون لا ضرعاً فيحلب ولا ظهراً فيركب كن حليماً
في الغضب صبوراً في الرهب مجملاً في الطلب كن
آنس ما تكون بالدنيا احذر ما تكون فيها كن
اوثق ما تكون بنفسك اخوف ما تكون من خداعها
كن وصي نفسك وافعل في مالك ما تحب ان
يفعله فيه غيرك كن مواخذاً نفسك مغالباً سوء
طبعك واياك ان تحمل ذنوبك على ربك كن
لمن قطعك مواصلاً ولمن سالمك مطيعاً ولمن سكت
عن مسالتك مبتدياً كن بالمعروف آمراً وعن المنكر
ناهياً ولمن قطعك واصلاً ولمن حرمك مطيعاً كن
باسرارك بخيلاً ولا تكن سراً اودعته فان الاذاعة خيانة

كن

كن حسن المقال جميل الافعال فان مقال الرجل برهان
فضله وفعاله عنوان عقله كن صموتاً من غير عي فان
الصمت زينة العالم وستر الجاهل كن بعدوك
العاقل اوثق منك بصديقك الجاهل كن عفواً
في قدرتك جواداً في عسرتك مؤثراً مع فاقتك
تكمل لك الفضائل كن لنفسك مانعاً رادعاً ولثروتك
عند الحفيظة واقماً قامعاً كن بالمعروف آمراً وعن
المنكر ناهياً وبالخير عاملاً وللشر مانعاً كن لعقلك
مسعفاً ولهواك مسوفاً كن مؤمناً تقياً مقتنعاً
عفيفاً كن من الكريم على حذر ان اهنته ومن
اللئيم ان اكرمته ومن الحليم ان احرجته كن على
حذر من الاحمق اذا صاحبته ومن الفاجر اذا عاشرته

ومن الظالم اذا عاملته، كن كالنحل اذا اكلت اكلت
طيبا واذا وضعت وضعت وان وقعت على عود
لم تكسره، كن مطيعا لله سبحانه وبذكره آنسا وتمثل
في حال توليك عنه اقباله عليك يدعوك الى
عفوه ويتغمدك بفضله، كن عالما بالحق عاملا به
ينجيك الله سبحانه به، كن آمرا بالمعروف عاملا به
ولا تكن ممن يأمر به وينأى عنه فتبوء باثمه وتعرض
لمقت ربه، كونوا على الدنيا تراها وعلى الآخرة
ولاها، كونوا ممن عرف فناء الدنيا فزهد فيها
وعلم بقاء الآخرة فعمل لها، كونوا قوما صيح بهم
فانتبهوا، كونوا قوما علموا ان الدنيا ليست
بدارهم فاستبدلوا، كونوا من ابناء الآخرة

ولا تكونوا

ولا تكونوا من ابناء الدنيا فان كل ولد سيلحق
بامه يوم القيمة، مما ورد من حكم امير المؤمنين علي
ابن ابي طالب عليه السلام في حرف الكاف بلفظ كلما
ومما من ذلك قوله ع: كلما قاربت اجلا فاحسن عملا، كلما
اخلصت عملا بلغت من الآخرة املا، كلما كثر خزان
الاسرار كثر ضياعها، كلما حسنت نعمة الجاهل
ازداد قبحا فيها، كلما ارتفعت رتبة اللئيم نقص
الناس عنده والكريم ضد ذلك، كلما ازداد المرء
بالدنيا شغلا وزاد بها ولها اوردته المسالك
واوقعته المهالك، كلما لا ينفع يضر والدنيا مع
حلاوتها تمر والفقر بعد الغنى بالله لا يضر، كلما زاد
عقل الرجل قوي ايمانه بالقدر واستخف العبر، كلما عظم

قدر التقى المنافس عليه عظمت الرزية لفقده، كلما
ازداد علم الرجل زادت عنايته بنفسه وبذل في
رياضتها وصلاحها جهده، كلما تأكدت المحبة، كلما
تأكدت المحبة، كلما قويت الحكمة ضعفت الشهوة،
كلما فاتك من الدنيا شيء فهو غنيمة، كما تدين تدان
كما تعين تعان، كما ترحم ترحم، كما تتواضع تعظم
كما ترجو تخف، كما تشتهي عف، كما تقدم تجد، كما
تزرع تحصد، كما أن الصدى يأكل الحديد حتى
يفنيه كذلك الحسد يكمد الجسد حتى يضنيه، كما
أن العلم يهدي المرء وينجيه كذلك الجهل يضله
ويرديه، كما أن الظل والجسم لا يفترقان كذلك
التوفيق والدين لا يفترقان، كما أن الشمس والليل

لايجتمعان

لا يجتمعان، كذلك حب الله وحب الدنيا لا يجتمعان

مما ورد من حكم أمير المؤمنين علي ابن أبي طالب عليه السلام

في حرف الكاف باللفظ المطلق قال عليه السلام

كسب العقل كف الأذى، كسب العلم الزهد في الدنيا
كسب الإيمان لزوم الحق ونصح الخلق، كسب الحكمة إجمال
النطق واستعمال الرفق، كلام العاقل قوت وجواب
الجاهل سكوت، كرور الليل والنهار مكمن الآفات
ودواعي الشتات، كيفية الفعل يدل على كمية
العقل فأحسن له الاختيار وأكثر عليه الاستظهار
كسب العقل الاعتبار والاستظهار، وكسب الجهل
الغفلة والاغترار فإن المعنى سواها وكان الخط
في إحراز دنياها، كفر النعم مزيلها وشكرها مستديمها

كونوا لايام اخلام ولذاتها آلام ومواهبها فناء
واسقام • كمال العلم الحلم وكمال الحلم كثرة الاحتمال
والكظم كمال الحزم استصلاح الاضداد ومداجاة الاعداء
كم دنف نجا وصحيح هوى • كلام الرجل ميزان عقله
وقيمته فضله كنت اذا سألت رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم اعطاني واذا سكت ابتدأني • كذب
من ادعى اليقين بالباقي وهو مواصل للفاني
كذب من ادعى الايمان وهو مشعوف من الدنيا
خدع الاماني وذوبا الملاهي • كفران النعم يزل
القدم ويسلب النعم • كفر النعم لوم وصحبة الاحمق
شوم • كمال العطية تعجيلها • كفر النعم مزيلها كمال
العلم العمل • كمال الانسان العقل • كلوا الاترج

كمال المرء عقله
تمامی مرد خرد اوست

قبل

قبل الطعام وبعده فآل محمد يفعلون ذلك • كلامك
محفوظ عليك مخلد في صحيفتك فاجعله فيما يزلفك
واياك ان تطلقه فيما يوبقك • كافل المزيد شكر
كافل النصر الصبر • كفران الاحسان يوجب الحرمان
كافل دوام الغناء والامكان اتباع الاحسان • كافل
اليتيم والمسكين عند الله من المكرمين • كافل اليتيم
وفي امين • كلكم عيال الله والله سبحانه كافل عياله
كل امرئ مسؤل عما ملكت يمينه وعياله • كافر النعم
كافر فضل الله سبحانه • كافل اليتيم اثير الله سبحانه
كفر النعم مجلبة لحلول النقم • كفروا ذنوبكم وتحببوا
الى ربكم بالصدقة وصلة الرحم • كذب السفير يولد
الفساد ويفوت المراد ويبطل الحزم وينقص العزم

الاحسان

كتاب الرجل عنوان عقله وبرهان فضله، كتاب المرء
معيار فضله ومسمار نبله، كافر النعم مذموم
عند الخلائق والخالق، كمال الفضائل شرف
الخلائق، كان لي في ما مضى اخ في الله وكان يعظمه
في عيني صغر الدنيا في عينه وكان خارجا عن سلطان
بطنه فلا يشتهي ما لا يجد ولا يكثر اذا وجد وكان
اكثر دهره صامتا فان قال بذّ القائلين ونقع غليل
السائلين وكان ضعيفا مستضعفا فان جاء الجد فهو
ليث عاد وصل واد لا يدلي بحجة حتى ياتي قاضيا
وكان لا يلوم احدا على ما لا يجد العذر في مثله
حتى يسمع اعتذاره وكان لا يشكو وجعا الا عند برئه
وكان يفعل ما يقول ولا يقول ما لا يفعل وكان اذا غلب

على الكلام لم يغلب على السكوت وكان على ان يسمع احرص
منه على ان يتكلم وكان اذا بدهه امران نظر ايهما
اقرب الى الهوى فخالفه فعليكم بهذه الخلائق فالزموها
وتنافسوا فيها فان لم تستطيعوها فاعلموا ان اخذ
القليل خير من ترك الكثير، تمّ ما ورد من حكم امير المؤمنين
علي ابن ابي طالب ع في حرف اللام باللام الزايد
بلفظ كل قال ع لكل هم فرج، لكل ضيق مخرج
لكل اجل كتاب، لكل حسنة ثواب، لكل ناجم افول
لكل داخل دهشة وذهول، لكل سيئة عقاب، لكل
غيبة اياب، لكل قول جواب، لكل حي داء، لكل علة
دواء، لكل اجل حضور، لكل امل غرور، لكل نفس
حمام، لكل ظالم انتقام، لكل امرئ ادب، لكل شيء سبب

لكل ضلالة علة، لكل كثرة قلة، لكل ناكث شبهة، لكل دولة
برهة، لكل حي موت، لكل شيء فوت، لكل اقبال
ادبار، لكل مصاب اصطبار، لكل شيء حيلة، لكل
كبد حرقة، لكل جمع فرقة، لكل مقام مقال، لكل
امر مآل، لكل شيء حيلة وحيلة المنطق الصدق
لكل دين خلق وخلق الايمان الرفق، لكل شيء من
الدنيا انقضاء وفناء، لكل شيء من الآخرة خلود وبقاء
لكل امر عاقبة حلوة او مرة، لكل شيء غاية وغاية المرء
عقله، لكل شيء زكوة وزكوة العقل احتمال الجهال
لكل شيء فضيلة وفضيلة الكرام اصطناع الرجال، لكل
شيء آفة وآفة الخير قرين السوء، لكل شيء نكد ونكد
العمر مقارنة العدو، لكل رزق سبب فاجملوا في

الطلب

الطلب، لكل انسان ارب فابعدوا عن الريب، لكل امرء
يوم لا يعدوه، لكل احد سائق من اجله يجدوه، لكل
مثن على من اثنى عليه مثوبة من جزاء او عارفة من
عطاء، لكل عمل جزاء فاجعلوا اعمالكم لما يبقى وذروا
ما يفنى، لكل شيء بذر وبذر الشر الشره، لكل ظالم
عقوبة لا تعدوه وصرعة لا تخطيه، لكل ظاهر
باطن على مثاله فما طاب ظاهره طاب باطنه وما خبث
ظاهره خبث باطنه، لكل داخل دهشة فابدؤا بالسلام
لكل قادم حيرة فابسطوه بالكلام، لكل شيء بذر وبذر
العداوة المزاح مما ورد من حكم امير المؤمنين علي
ابن ابي طالب ع في حرف اللام بلفظ المطلق قال
عليه السلام للحق دولة للباطل جولة للكلام آفات

للمتكلم اوقات، للباغي صرعة، للصدق نجعة، للنفوس
حمام للظالم انتقام، للطالب البالغ لذة الادراك
للخائب الآيس مضض الهلاك، للعادة على كل انسان
سلطان، للعاقل لكل عمل احسان، للجاهل في كل
حال خسران، للاعتبار تضرب الامثال، للشدائد
تدخر الرجال، للظالم تكلمه غصة، للمستحل لذة الدنيا
غصة، للعاقل في كل كلمة نبل، للحازم في كل حكم تبيين
للكيس في كل شيء اتعاظ، للعاقل في عمل ارتياض
للقلوب خواطر سوء والعقول تزجر منها، للقلوب
طبائع سوء والحكم تنهى عنها، المبغضا امواج من سخط
الله سبحانه، لقد كاشفتم الدنيا الغطاء وادنتكم على
سواء، لقد رقعت مدرعتي هذه حتى استحييت من

راقعها

راقعها فقال لي قائل الا تنبذها فقلت اعزب عني
فعند الصباح يحمد القوم السرى، لقد بصرتم ان
ابصرتم واسمعتم ان سمعتم وهديتم ان اهتديتم، لدنيا
عندي اهون من عراق خنزير على يد مجذوم، وقال ع
لمن يستصغره عن مثل مقاله، لقد طرت شكيرا وهدرت
سقبا، لطالب العلم عز الدنيا وفوز الاخرى، للحازم
من عقله عن كل دنية ناجر، لقد جاهرتكم العبر وزجرتم
بما فيه مزدجر وما بلغ عن الله سبحانه بعد رسل الله
مثل النذر، لله سبحانه حكم بين في المستاتر والحازم
للكرام فضيلة المبادرة الى فعل المعروف واسداء
الصنائع، لقد اعتبك من اكرمك ان كنت كريما، ولقد
اراحك من اهانك ان كنت حليما، ليس المتجر ان ترى

الدنيا لنفسك ثمنا و مما لك عند الله سبحانه عوضا
للانسان فضيلتان عقل و منطق فبالعقل يستفيد
و بالمنطق يفيد للمتقي هدى في رشاد و تحرج عن
فساد و حرص في اصلاح معاد ليرعليك اثر ما انعم الله
سبحانه به عليك لينهك عن معايب الناس ما تعرف
من معايبك ليكفيكم من العيان السماع و من الغيب الخبر
لان تكون تابعا في الخير خير لك من ان تكون متبوعا
في الشر ليكف من علم منكم من عيب غيره ما يعرف
من عيب نفسه لحب الدنيا صمت الاسماع عن سماع
الحكمة و عميت القلوب عن نور البصيرة ليست الانساب
بالآباء و الامهات لكنها بالفضائل المحمودات للمؤمن
عقل وفي و حلم مرضي و رغبة في الحسنات و فرار من

السيئات

السيئات لتعطفن علينا الدنيا بعد شماسها عطف الضروس
على ولدها لترجعن الفروع الى اصولها و المعلولات
الى عللها و الجزئيات الى كلياتها للظالم من الرجال
ثلاث علامات يظلم من فوقه بالمعصية و من دونه
بالغلبة و يظاهر القوم الظلمة ليخشع لله سبحانه قلبك
فمن خشع قلبه خشعت جميع جوارحه للمؤمن ثلاث علامات
الصدق و اليقين و قصر الامل للمتقي ثلاث علامات
اخلاص العمل و قصر الامل و اغتنام المهل للمؤمن
ثلاث ساعات ساعة يناجي فيها ربه و ساعة يحاسب
فيها نفسه و ساعة يخلي بين نفسه و لذتها فيما يحل
و يجمل لئن امر الباطل لقديما فعل لئن قل الحق
لربما و لعل لقلما معا فاتك عما ابتلي به غيرك ليكن

[illegible]

آثر الناس عندك من اليك عيبك واعانك على
نفسك. ليكن احب الناس اليك من هداك الى مراشدك
وكشف لك عن معايبك. ليكن اخطأ الناس عندك
اعملهم بالرفق. ليكن اوثق الناس لديك انطقهم
بالصدق. ليكن احب الناس اليك واحظاهم
لديك اكثرهم سعيا في منافع الناس. ليكن ابغض
الناس اليك وابعدهم منك اطلبهم لمعائب
الناس. ليكن مسألتك ما يبقى لك جماله ويبقى عنك
وباله. ليكن زهدك فيما ينفد ويزول فانه لا يبقى
لك ولا تبقى له. ليكن ميلك الى الحق فان الحق
اقوى معين. ليكن مرجعك الى الصدق فان الصدق
خير قرين. ليكن اخطأ الناس عندك احوطهم على الضعفاء

واعلم

احب الامور اليك اعمها في العدل
واقسطها بالحق. ليكن

واعملهم بالحق. ليكن اوثق الذخائر عندك العمل
الصالح. ليكن احب اليك المشفق الناصح. ليكن
زادك التقوى. ليكن شعارك الهدى. ليكن
سميرك القرآن. ليكن سجيتك السخاء والاحسان
لربما خان النصيح المؤتمن ونصح المستخان لا انا اشد
اعتباطا بالكريم من امساكي على الجواهر الثمين
ليصدق ورعك ويشتد تحريك ويخلص نيتك
في الامانة واليمين. ليكن مرجعك الى الحق فمن
فارق الحق هلك. ليكن مركبك العدل فمن ركبه
ملك. ليصدق تحريك في الشبهات فان من وقع فيها
ارتبك. لتكن شيمتك الوقار فمن كثر خرقه استرذل
لربما اقبل المدبر وادبر المقبل. لقد كنت ولا اهدد

بالحرب والوهب بالضرب، لربما قرب البعيد و
بعد القريب، لقد اخطأ الغافل اللاهي الرشد
واصابه ذوا الاجتهاد والجد، لقد علق بنياط
هذا الانسان بضعة هي اعجب ما فيه و ذلك القلب
وله مواد من الحكمة واضداد من خلافها فان سنح
له الرجاء اذله الطمع وان هاج به الطمع اهلكه
الحرص وان ملكه الياس قتله الاسف وان عرض
الغضب اشتد به الغيظ وان اسعده الرضا نسي
التحفظ وان ناله الخوف شغله الحذر وان اتسع
له الامن استلبته العزة وان اصابته مصيبة فضحه الجزع
وان افاد مالا اطغاه الغنى وان عضته الفاقة
شغله البلاء وان جهده الجزع فقعد به الضعف وان

افرط به

افرط به الشبع كظته البطنة فكل تقصير به مضر وكل
افراط له مفسد. مما ورد من حكم امير المؤمنين علي
ابن ابي طالب ع في حرف اللام باللام الثانية بلفظ لن
قال ع لن يفوز بالجنة الا الساعي لها، لن
ينجو من النار الا التارك عملها، لن يلقى جزاء الشر
الا عامله، لن يجزى جزاء الخير الا فاعله، لن يلقى الشره
راضيا، لن تلقى المؤمن الا قانعا، لن تلقى العجول
محمودا، لن يصفو العمل حتى يصح العلم، لن يثمر
العلم حتى يقارنه الحلم، لن ينجع الادب حتى
يقارنه العقل، لن يجدي القول حتى يتصل بالفعل
لن يتعبد الحر حتى زال عنه الضر، لن يحصل الاجر
حتى يتجرع الصبر، لن يعدم النصر من استنجد الصبر

لن يستحق الانسان حتى تعمّه الاحسان ، لن يصل
الخير حتى يتحقق العيان ، لن يسكن حرقة الحرمان
حتى يتحقق الوجدان ، لن تنقطع سلسلة الهذيان
حتى يدرك النادر من الزمان ، لن يجوز الجنة
الا من جاهد نفسه ، لن يحوز العلم الا من يطيل
درسه ، لن يدرك الكمال حتى يرتفع عن النقص ،
لن توجد القناعة حتى يفقد الحرص ، لن يعرف حلاوة
السعادة حتى تذاق مرارة النحس ، لن يتمكن العدل
حتى تزول النحس ، لن تهتدي الى المعروف حتى تضل
عن المنكر ، لن يتحقق الخير حتى تتبرأ من الشر
لن تتصل بالخالق حتى تنقطع عن الخلق ، لن يدرك
النجاة من لم يعمل بالحق ، لن ينجو من الموت غني

لكثرة

لكثرة ماله ، لن يسلم من الموت فقير لاقلاله ، لن يذهب
من مالك ما وعظك وجاد لك الشكر ، لن يضيع من
سعيك ما اصلحك واكسبك الاجر ، لن يقدر احد
ان يحصي النعم بمثل شكرها ، لن يستطيع احد ان ينكر
النعم بمثل الانعام بها ، لن يسبقك الى رزقك طالب
لن يغلبك على ما قدر لك غالب ، لن يفوتك
ما قسم لك فاجمل في الطلب ، لن تدرك ما
زوي لك فاجمل في المكتسب ، لن تعرفوا الرشد
حتى تعرفوا الذي تركه ، لن تأخذوا بميثاق الكتاب
حتى تعرفوا الذي نقضه ، لن تمسكوا بعصمة الحق حتى
تعرفوا الذي نبذه ، لن يقدر احد ان يستديم النعم
بمثل شكرها ، ولن يزيلها بمثل بذلها ، لن تحصن الدول

بمثل العدل فيها، لن يهلك من اقتصد، لن يفتقر من
زهد، لن يزكوا العمل حتى يقارنه العلم، لن يزان
العقل حتى يوازره الحلم، لن يهلك العبد حتى يؤثر
شهوته على دينه، لن يضل العبد حتى يغلب شكه
يقينه. تما ورد من حكم امير المؤمنين علي ابن ابي طالب ع

في حرف اللام باللام الثانية بلفظ ليس قال ع

ليس لمتوكل عناء، ليس لحريص غناء، ليس الملق
من خلق الانبياء، ليس الحسد من خلق الاتقياء، ليس
مع قطيعة الرحم نماء، ليس مع الفجور غناء، ليس من
خلق الكريم ادراع العار، ليس لهذا الجلد الرقيق
صبر على النار، ليس للاجسام نجاة من الاسقام
ليس الكذب من خلائق الاسلام، ليس العيان كالخبر

ليس

ليس كل عورة تظهر، ليس كل طالب بمرزوق، ليس لمتكبر
صديق، ليس لشحيح رفيق، ليس كل مجمل بمحروم
ليس بحكيم من شكى ضره الى غير رحيم، ليس كل فرصة
تصاب، ليس كل دعاء مجاب، ليس كل غائب يؤوب
ليس كل من رمى اصاب، ليس لقاطع رحم قريب، ليس
لبخيل حبيب، ليس مع الصبر مصيبة، ليس مع الجزع
مثوبة، ليس السفه كالحلم، ليس الوهم كالفهم
ليس للجوج تدبير، ليس لمن طلبه الله مجير، ليس لمعجب
راي، ليس لملوك اخاء، ليس للئيم مروة، ليس لحقود
اخوة، ليس لحسود، ليس من الكرم قطيعة الرحم، ليس
من التوفيق كفران النعم، ليس خير من الخير الا ثوابه
ليس شيء من الشر الا عقابه، ليس من عادة الكرام

تأخير الإنعام. ليس من شيم الكرام تعجيل الانتقام
وايس انداختن انعام نيست از كردارهاى صاحبان كرم شتابيدن در كينه جويى

ليس للأخيار جزاء إلا الإكرام. ليس لأنفسكم ثمن إلا
نيست مر آزادگان را پاداشى مگر گرامى داشتن و نكويى كردن نيست جانهاى شمارا بهائى مگر

الجنة فلا تبيعوها إلا بها. ليس الرؤية مع الإبصار
بهشت پس مفروشيد آنرا مگر به بهشت نيست انديشه با ديدن چشمها

قد يكذب الأبصار أهلها. ليس لإبليس وهق
مى باشد كه دروغ مى گويند ديدها صاحب خودرا نيست مر شيطان را كمندى

أعظم من الغضب والنساء. ليس لأحد بعد القرآن
بزرگتر از خشم و زنان نيست مر يكى را بعد از قرآن

من فاقة ولا لأحد قبل القرآن غناء. ليس بلد
از درويشى و نيست يكى را پيش از خواندن قرآن توانگرى نيست شهرى

أحق منك من بلد خير البلاد ما حملك. ليس الخير أن
سزاوارتر بتو از شهرى بهترين شهرها آنست كه ترا بردارد نيست نيكى آنكه

يكثر مالك وولدك إنما الخير أن يكثر علمك ويعظم
بسيار باشد مال تو و فرزند تو بدرستى كه خير آنست كه بسيار باشد دانش تو و بزرگ باشد

حلمك. ليس بحكيم من ابتذل بانبساطه إلى غير حميم
حلم تو نيست حكيم آنكس كه بيهوده كند گستاخى با غير خويش

ليس بحكيم من قصد بحاجته غير كريم. ليس من العدل
نيست حكيم آنكه برود بحاجت خود بسوى غير كريم نيست از عدالت

القضاء على الثقة بالظن. ليس من الكرم تنكيد المنن
حكم كردن باعتماد بر ظن نيست از كرم شكستن نعمتها

بالمن. ليس عن الآخرة عوض وليست الدنيا للنفس
بمنت نهادن نيست چيزى عوض آخرت و نيست دنيا بهاى نفس

ثمن

ثمن. ليس لك بأخ من احتجت إلى مداراته. ليس برفيق
بهاى نيست برادر تو آنكس كه تو محتاج باشى بمدارا كردن با او نيست همراه

محمود الخليقة من أحوج صاحبه إلى مماراته. ليس
ستوده خوى آنكس كه محتاج گرداند يار خودرا بستيزه كردن با او نيست

لك بأخ من أحوجك إلى حاكم بينك وبينه. ليس للكذوب
ترا برادر آنكس كه محتاج گرداند بسوى حكم كننده ميان تو و ميان او نيست دروغگوى را

أمانة ولا لفجور صيانة. ليس شيء أفسد للأمور
امانت و نه بدكار را خودداری نيست چيزى تباه كننده تر كارها را

ولا أبلغ في إهلاك الجمهور من الشر. ليس شيء أحمد
و نيست مبالغه كننده تر در تباه كردن مردمان از بدى نيست چيزى ستوده تر

عاقبة ولا ألذ مغبة ولا أدفع بسوء أدب ولا
بپايان و نه دفع كننده تر بيادبى را و نه

أعون على درك مطلب من الصبر. ليس مع الخلاف
يارى كننده تر بر يافتن مراد از صبر نيست با دشمنى

ائتلاف. ليس مع الشره عفاف. ليس في الشرف
بهم پيوستن نيست با آز پرهيزكارى نيست در

شرف. ليس في اقتصاد تلف. ليس من خالط الأشرار
بزرگى نيست در ميانه روى نيستى نيست آنكس كه آميزش كند با بدان

بذي معقول. ليس من أساء إلى نفسه بذي مأمول
خداوند خردمندى نيست آنكس كه بدى كند با نفس خود خداوند اميدوارى

ليس في البرق اللامع مستمتع لمن يخوض الظلمة
نيست در برق درخشان بهره مندى مر آنكس را كه در رود در تاريكى

ليس لأحد من دنياه إلا ما أنفعه على أخراه. ليس في الغربة
نيست مر هيچكس را از دنياى خود مگر آنكه نفع رساند او نيست در غريبى

عار انما العار في الوطن والافتقار. ليس شيء ادعى لخير
وانجى من شر من صحبة الاخيار. ليس في الجوارح
اقل شكرا من العين فلا تعطوها سؤلها فتشغلكم عن
ذكر الله. ليس في المعاصي اشد من اتباع الشهوة
فلا تطيعوها فتشغلكم عن ذكر الله. ليس كل مغرور بناج
ولا كل طالب بمحتاج في توحيد الله سبحانه. ليس في
الاشياء بوالج ولا عنها بخارج. ليس شيء ادعى الى زوال
النعمة وتعجيل نقمة من اقامة على ظلم. ليس للعاقل
ان يكون شاخصا الا في ثلث خطوة في معاد
او مرمة لمعاش او لذة في غير محرم. ليس شيء اعز
من الكبريت الا ما بقي من عمر المومن. ليس ثواب
عند الله سبحانه اعظم من ثواب السلطان العادل

فالرجل

طلب وجد. ليس كل من ...

والرجل المحسن. ليس كل من ضل فقد. ليس الحليم من عجز
فهجم واذا قدر انتقم انما الحليم من اذا قدر عفا
وكان الحلم غالبا على امره. ليس على وجه الارض
اكرم على الله سبحانه من النفس المطيعة لامره.
ليس بمومن من لم يهتم باصلاح معاده مما ورد
من حكم امير المومنين علي ابن ابي طالب عليه السلام في
حرف اللام بلفظ لم قال ع لم يدرك المجد
من عاداه الحمد. لم يهنأ العيش من قارن الضد
لم يسد من افتقر اخوانه الى غيره. لم يوفق من بخل
على نفسه بخيره وخلف ماله لغيره. لم ينل احد
من الدنيا حبرة الا اعقبته عبرة. لم يعز من الشر
من لم يتحل بالخير. لم يعد النصر من انتصر بالصبر

لم يصف الله سبحانه الدنيا لأوليائه ولم يظنّ
على أعدائه • لم يتصف بالمروّة من لم يرع ذمّة
أودّائه وينصف أعداءه • لم يلق من سرّ الدنيا
أحد بطنا إلا منحته من ضرّائها ظهرا • لم يفسد
من كانت همّة الدنيا عوضا ولم يفض مفترضا
لم يكتسب مالا من لم يصلحه لم يرزق المال من لم
ينفقه • لم يضق شيء عن حسن الخلق • لم يفت
نفسا ما قدر لها من الرزق • لم يذهب من مالك
ما وقى عرضك • لم يضع من مالك ما قضى فرضك
لم يعقل مواعظ الزمان من سكن إلى حسن الظنّ
بالأيام • لم يضع امرؤ ماله في غير حقّه أو معروفه
في غير أهله إلا حرمه الله شكرهم وكان لغيره

ودهم

253

ودّهم • لم يتحلّ بالقناعة من لم يتكلّف بيسير ما وجد
لم يتحلّ بالعفّة من اشتهى ما لا يجد • لم يطلع الله سبحانه
العقول على تحديد صفته ولم يحجبها عن واجب
معرفته • لم يخلق الله سبحانه الخلق لوحشة ولم
يستعملهم لمنفعة • لم يخل الله سبحانه عباده من
حجّة لازمة أو محجّة قائمة • لم تره سبحانه العقول فتخبر
عنه بل كان تعالى قبل الواصفين له • لم يترك الله
خلقه مغفلا ولا أمرهم مهملا • لم يخل الله
سبحانه عباده من نبيّ مرسل وكتاب منزل • لم يتناه
سبحانه في العقول فيكون في مهبّ فكرها مكيّفا
ولا في ذريّات خواطرها محدّدا مصرّفا • لم يظلّ امرأ
من الدنيا ديمة رخاء إلا هتنت عليه مزنة بلاء • لم يخلقكم

سبحانه پاکست

الله سبحانه عبثا و لم يترككم سدى، و لم يدعكم في
ضلالة و لا عمى، لم يحلل الله سبحانه في الأشياء فيكون
فيها كائنا و لم ينأ عنها فيقال هو عنها بائن، لم يوفق
من استحسن القبيح و اعرض عن النصيح، لم يأمركم الله
سبحانه، لم يقتله قاتلات الغرور و لم تعتم عليه متشابهات
الأمور، لم يتفكر في عواقب الأمور من وثق بزور الغرور
لم يصدق يقين من أسرف في الطلب و أجهد نفسه
في المكتسب، لم يعقل من وله باللعب و استهتر
باللهو و الطرب. تم ما ورد من حكم امير المؤمنين علي
ابن ابي طالب ع في حرف اللام باللام الثانية بلفظ
لو قال ع لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا، لو
استوت قدماي من هذه المداحض لغيرت اشياء

لو ضربت خيشوم المؤمن على أن يبغضني ما أبغضني
لو صببت الدنيا على المنافق بجملتها على أن يحبني
ما أحبني، لو أن الموت يشترى لاشتراه الأغنياء
لو رأيتم البخل رجلا لرأيتموه شخصا مشوها، لو
عقل أهل الدنيا لخربت الدنيا، لو كان لربك
شريك لأتتك رسله، لو ارتفع الهوى لأنف غير
المخلص من عمله، لو ظهرت الآجال لافتضحت
الآمال، لو خلصت النيات لزكت الأعمال، لو صح
العقل لاغتنم كل امرئ مهله، لو عرف المنقوص
نقصه لساءه ما يرى من عيبه، لو أن أهل العلم
حملوه بحقه لأحبهم الله تعالى و ملائكته و لكنهم
حملوه لطلب الدنيا فمقتهم الله تعالى و هانوا

لو ضربت

عَلَيْهِ. لَوْ أَنَّ الْعِبَادَ حِينَ جَهِلُوا وَقَفُوا لَمْ يَكْفُرُوا
وَلَمْ يَضِلُّوا. لَوْ أَنَّ النَّاسَ حِينَ عَصَوْا تَابُوا وَ
اسْتَغْفَرُوا لَمْ يُعَذَّبُوا وَلَمْ يُهْلَكُوا. لَوْ رَأَيْتُمُ
الْأَجَلَ وَمَسِيرَهُ لَأَبْغَضْتُمُ الْأَمَلَ وَغُرُورَهُ.
لَوْ فَكَّرْتُمْ فِي قُرْبِ الْأَجَلِ وَحُضُورِهِ لَأَمَرَّ عَلَيْكُمْ
حُلْوَ الْعَيْشِ وَسُرُورَهُ. لَوْ أَحَبَّنِي جَبَلٌ لَتَهَافَتَ.
لَوْ زَهِدْتُمْ فِي الشَّهَوَاتِ لَسَلِمْتُمْ مِنَ الْآفَاتِ
لَوْ صَحَّ يَقِينُكَ لَمَا اسْتَبْدَلْتَ الْبَاقِيَ بِالْفَانِي
وَلَا بِعْتَ السَّنِيَّ بِالدَّنِيِّ. لَوِ اعْتَبَرْتَ بِمَا أَضَعْتَ مِنْ
مَاضِي عُمُرِكَ لَحَفِظْتَ مَا بَقِيَ. لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا تَأْتُونَ
لَمَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَلَا اخْضَرَّ لِلْإِيمَانِ عُودٌ. لَوْ
حَفِظْتُمْ حُدُودَ اللهِ سُبْحَانَهُ لَعَجَّلَ لَكُمْ مِنْ فَضْلِهِ

الموعود

الْمَوْعُودَ. لَوْ يَعْلَمُ الْمُصَلِّي مَا يَغْشَاهُ مِنَ الرَّحْمَةِ لَمَا
رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ. لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدِ اللهُ سُبْحَانَهُ
عَلَى مَعْصِيَتِهِ لَوَجَبَ أَنْ لَا يُعْصَى شُكْراً لِنِعَمِهِ. لَوْ لَمْ
يُرَغِّبِ اللهُ سُبْحَانَهُ فِي طَاعَتِهِ لَوَجَبَ أَنْ يُطَاعَ
رَجَاءَ رَحْمَتِهِ. لَوْ لَمْ يَنْهَ اللهُ سُبْحَانَهُ عَنْ مَحَارِمِهِ
لَوَجَبَ أَنْ يَجْتَنِبَهَا الْعَاقِلُ. لَوْ لَمْ تَتَخَاذَلُوا عَنْ نَصْرَةِ
الْحَقِّ لَمْ تَهِنُوا عَنْ تَوْهِينِ الْبَاطِلِ. لَوْ تَمَيَّزَتِ
الْأَشْيَاءُ لَكَانَ الصِّدْقُ مَعَ الشَّجَاعَةِ وَكَانَ الْجُبْنُ
مَعَ الْكَذِبِ. لَوْ رَأَيْتُمُ الْبُخْلَ رَجُلاً لَرَأَيْتُمُوهُ
مُشَوَّهاً يُغَضُّ عَنْهُ كُلُّ بَصَرٍ وَيَنْصَرِفُ عَنْهُ كُلُّ قَلْبٍ
لَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا عَلَى عَبْدٍ رَتْقاً
ثُمَّ اتَّقَى اللهَ لَجَعَلَ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجاً وَرَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ

لا يجتنب، لو رأيتم السخاء رجلاً لرأيتموه حسناً
يسرّ الناظرين، لو رأيتم الإحسان شخصاً لرأيتموه
شكلاً جميلاً يفوق العالمين، لو رأيتم الإحسان
شخصاً لرأيتموه شكلاً جميلاً يفوق العالمين،
لو رأيتم الإحسان رجلاً لرأيتموه حسناً يسرّ
الناظرين، لو رخّص الله سبحانه في الكبر لأحد
من الخلق لرخّص فيه لأنبيائه لكنّه كرّه إليهم
التكابر ورضي لهم التواضع، لو كانت الدنيا
عند الله محمودة لاختصّ بها أولياءه، لكنّه
صرف قلوبهم عنها وقطع مطامعهم منها المطامع
وقال عليه السلام في الأشتر النخعي لما بلغه وفاته
رحمه الله عليه، لو كان جبلاً لكان فنداً لا يرتقيه

الحافر ولا يوفي عليه الطائر، لو أنّ المروّة لو اشتدّت
مؤونتها ولم يثقل محلّها ما تركها اللئام للكرام
منها مبيت ليلة ولكنّها اشتدّت مؤونتها وثقل
محلّها فحاد عنها اللئام الأغمار وحملها الكرام الأبرار
لو شئت أن أخبر كلّ رجل منكم بمخرجه ومولجه
وجميع شأنه لفعلت ولكنّي أخاف أن تكفروا
فيّ برسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم ألا إنّي
مفضيه إلى الخاصّة ممّن يؤمن ذلك منه والذي
بعثه بالحقّ واصطفاه على الخلق ما أنطق إلّا
صادقاً ولقد عهد إليّ بذلك كلّه وبمهلك من
يهلك ومنجى من ينجو وما أبقى شيئاً يمرّ على رأسي
إلّا أفرغه في أذنيّ وأفضى به إليّ، لو وجبت الأرز

بالألباب والعقول لم تعش بها أمور الحمقى لو
بقيت الدنيا على أحد لم تصل إلى من هي في
يديه لو عقل المرء عقلا لأحرز سره ممن أفشاه
إليه ولم يطلع عليه أحدا مما ورد من حكم أمير المؤمنين
علي ابن أبي طالب عليه السلام في حرف اللام
باللفظ المطلق قال لسان العاقل وراء
قلبه لسان الجاهل مفتاح حتفه لسان العلم
الصدق لسان الجهل الخرق لسانك يقتضيك
ما عودته لسان الصدق خير للمرء من المال
يورثه من لا يحمده لسان المقصر قصير لسان
البر مستبشر بدوام الذكر وقال عليه السلام في
حق من ذم لسانه كالشهد ولكن قلبه يجن للحقد

ليكن مركبك القصد ومطلبك الرشد لين لمن
غالطك فإنه يوشك أن يلين لك لسانك إن
أمسكته أنجاك وإن أطلقته أرداك لقاح المعرفة
دارسة العلم لقاح العلم التصور والتفهم
لقاح الخواطر المذاكرة لقاح الرياضة دارسة
الحكم وغلبة العادة لحظ الإنسان رائد قلبه
لنا حق إن أعطيناه وإلا ركبنا أعجاز الإبل وإن
طال السرى لنا على الناس حق الطاعة والولاية
ولهم من الله حسن الجزاء لأهل الاعتبار تصير
الأمثال لأهل الفهم تصرف الأقوال لسان
المرائي جميل وفي قلبه الداء الدخيل لزوم
الكريم على الهوان خير من صحبة اللئيم على الإحسان

لقاح الإيمان تلاوة القرآن • لسانك يستدعيك
آبستن ایمان خواندن قرآنست زبان تو میخواهد کفتن ترا

ما عوّدته ونفسك تقتضيك ما ألفته • لقاء أهل
انچه خوکرده بان ونفس تو میخواهد کردن ترا انچه خوکرده بان رسیدن باهل

المعرفة عمارة القلوب ومستفاد الحكمة • لسان
شناخت ابادانی دلهاست وفایده کرفتن حکمتاست زبان

الحال أصدق من لسان المقال • لسان البر
حال راست کوترست از زبان گفتار زبان نیکوئی

يأبى سفه الجهال • لذة الكرام في الإطعام
باز میدارد ابلهی نادانانرا مزه یافتن اهل کرم در خورانیدنست

ولذة اللئام في الطعام • ومن حكم أمير المؤمنين
ومزه ناکسان در خوردنست بعضی از انچه وارد است از حکمتهای امیر المؤمنین

علي بن أبي طالب عليه السلام في حرف الميم بالميم
علی ابن ابی طالب ع در حرف میم بمیم

المفتوحة بلفظ من قال ع من آمن أمن • من أيقن
مفتوح بلفظ من کفت حضرت مرتضی ع هر ایمان اورد ایمن شد هرکس درست نیت

أحسن • من أسلم سلم • من تعلّم علم • من اعتزل
نیکوئی کرد هرکس که مسلمان شد رستگار شد هرکس که اموخت دانست هرکس که گوشه گرفت

سلم • من عقل فهم • من عرف كفّ • من عقل
رهائی یافت هرکس که خردمند شد دریافت هرکه شناخت باز ایستاد هرکه خردمند شد

عفّ • من اختبر اعتزل • من أحسن ظنّه أهمل
پرهیزید هرکس که خبر یافت گوشه گرفت هرکس نیکو ساخت گمان خود را فرو گذاشت

من ساء ظنّه تأمّل • من عمل بالحق غنم • من ركب
هرکس بد شد گمان او باندیشه فتاد هرکس عمل بحق کرد غنیمت یافت هرکه که سوار شد

الباطل

258

الباطل ندم • من ملك هواه ضلّ • من ملكه الطمع
بباطل پشیمان شد هرکس که خداوند شد آرزوی او گمراه شد هرکه خداوند او شد طمع

ذلّ • من تفهّم فهم • من تحلّم حلم • من عجل ذلّ
خوار شد هر خواست دریافت کرد دریافت هرکه بردباری خواست بردبار شد هرکه شتافت لغزید

من قلّ ذلّ • من تأمّل اعتبر • من تفاقر افتقر
هرکه کمی نماید خوار شود هرکس که اندیشه کرد پند گرفت هرکس ننازید درویش شد

من تفضّل خدم • من توقّى سلم • من أكثر ملّ
هرکس که بخشش نمود خدمت کرده شد هرکس که خود را نگاه داشت رهائی یافت هرکه بسیار سخن کوید ملول کرد

من تكثّر بنفسه قلّ • من تهوّر ندم • من سأل
هرکه خود را بسیار شمرد کم شد هرکس که دلیری کرد پشیمان شد هرکه پرسید

علم • من توقّر وُقّر • من تكبّر حُقّر • من نال
دانست هر که گرانی نمود گرامی شد هرکه گردن کشی کرد کوچک شد هرکس که بجاه رسید

استطال • من عقل استقال • من أكثر هجر • من
زبان دراز شد هرکس که خردمند شد سرور شد هرکس که بسیار گفت بیهوده گو شد هرکس که

ملك استأثر • من استرشد علم • من استسلم سلم
خداوند شد برگزید هرکس که راه راست یافت دانست هرکس که گردن نهاد سلامت ماند

من علم أحسن السؤال • من أخلص بلغ الآمال
هرکس که دانست نیکو کرد درخواست را هرکس که پاکیزه شد رسید بامیدها

من تواضع رُفع • من حلم أكرم • من استحيى حُرم
هرکس که فروتنی کرد بلند شد هرکس بردباری نمود گرامی داشت هرکه شرم کرد نا امید ماند

من علم عمل • من بذل ماله جلّ • من بذل عرضه
هرکس که دانست عمل کرد هرکس که داد مال خود را بزرگ شد هرکس که داد عرض خود را

ذلّ • من توكّل كفي • من قنع غني • من سافه شُتم
ذلیل شد هرکس که توکل کرد حاجت روا شد هرکه قناعت کرد توانگر شد هرکه بدگوئی کرد دشنام یافت

من ابرم شتم، من عقل جهل، من جهل اهمل
من ظلم ظلم، من حقر نفسه عظم، من بغى كسر
من اعتبر حذر، من انصف انصف، من احسن
المسألة اسعف، من تحمل بالحق ربح، من عقل
سمح، من نصر الباطل خسر، من تجبر كسر، من
استدرك اصلح، من نصر الحق افلح، من اطاع
ربه ملك، من اطاع هواه هلك، من يطع الله
يفز، من تغلب هواه يعز، من قنع شبع، من تقنع
قنع، من ايقن افلح، من اتقى اصلح، من هاب
خاب، من قصر عاب، من دان تحصن، من عدل
تمكن، من خاف امن، من وفق احسن، من يصبر
يظفر، من يجمل يعز، من عاش مات، من مات

فات

فات، من احبك نهاك، من ابغضك اغراك
من ايقن نجح، من حسن يقينه يربح، من صبر نال
المنى، من حرص شقى وتعنى، من عقل قنع
من جاد اصطنع، من خاف ادلج، من احتج بالحق
فلج، من تقاعس اعاق، من عمل اشتاق، من
اشتاق سلا، من اختبر قلا، من جاد ساد، من
تفهم ازداد، من سئل استفاد، من علم اهتدى
من اهتدى نجا، من قنع بقسمه استراح، من
رضى بالقضاء استراح، من عمل بالحق نجا، من
منع العطاء منع الثناء، من عامل بالرفق غنم، من
عامل بالعنف ندم، من خالف النصح هلك، من
خالف المشورة ارتبك، من عقل صمت، من تكبر

مقت، من انعم فقد قضى حق السيادة، من شكر استحق
الزيادة، من ظلم افسد امره، من جار قصم عمره
من جاهد نفسه اكمل التقى، من ملك هواه ملك
النهى، من طلب عيبا وجده، من استرشد العلم
ارشده، من استنجد الصبر اعده، من استرفد
العقل ارفده، من طال فكره حسن نظره
من ذكر الله ذكره، من تكبر في سلطانه صغره
من من باحسانه كدره، من عذب لسانه كثر
اخوانه، من حسن جواره كثر جيرانه، من استعان
بالله اعانه، من امن بالله بطل امانه، من بصرك
عيبك فقد نصحك، من مدحك فقد ذبحك
من نصحك فقد اخذك، من صدقك في نفسك

فقد ارشدك

فقد ارشدك، من قنع برايه هلك، من استشار
العاقل ملك، من قنع لم يغتم، من توكل
لم يهتم، من اضاع علمه الندم، من اقل الاسترسال
سلم، من اكثر الاسترسال ندم، من آخى في الله
غنم، من آخى الدنيا حرم، من داخل مداخل
السوء اتهم، من كثر الحاجة حرم، من كثر
مقاله سئم، من اصلح نفسه ملكها، من اهمل
نفسه اهلكها، من اكرم نفسه اهانته، من وثق
بنفسه خانته، من ساعى الدنيا فاتته، من قعد
عن الدنيا طلبته، من غالب الاقدار غلبته
من ضارع الدنيا صرعته، من عصى الدنيا
اطاعته، من اعرض عن الدنيا اتته، من حسن

ظَنُّهُ حَسُنَتْ نِيَّتُهُ، مَنْ سَاءَ ظَنُّهُ سَاءَتْ طَوِيَّتُهُ،
گمان او نیکو باشد نیت او هرکس بد شود گمان او بد شود اندیشهٔ او

مَنْ صَدَقَ أَصْلَحَ دِيَانَتَهُ، مَنْ كَذَبَ أَفْسَدَ مُرُوَّتَهُ
هرکس راست گفت راست ساخت دین داری خود را هرکس دروغ گفت تباه کرد مروت خود را

مَنْ قَنِعَ حَسُنَتْ عِبَادَتُهُ، مَنِ اعْتَزَلَ حَسُنَتْ
هرکس قناعت کرد نیکو شد پرستش او هرکس گوشه گرفت نیکو شد

زَهَادَتُهُ، مَنْ نَسِيَ اللهَ أَنْسَاهُ نَفْسَهُ، مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ
پرهیزکاری او هرکس فراموش کرد خدا را فراموش کرد خود را هرکس را بد شد خوی او

عَذَّبَ نَفْسَهُ، مَنْ أَطَاعَ اللهَ اسْتَنْصَرَ، مَنْ ذَكَرَ اللهَ
[illegible] نفس او هرکس فرمان خدا برد یاری یافت هرکس یاد کرد خدا را

اسْتَبْصَرَ، مَنْ أَهْمَلَ نَفْسَهُ خَسِرَ، مَنِ اسْتَقْبَلَ
بینا شد هرکس فرو گذاشت نفس خود را زیانکار شد هرکس پیش رفت

الْأُمُورَ أَبْصَرَ، مَنِ اسْتَدْبَرَ الْأُمُورَ تَحَيَّرَ، مَنِ
کارها را بینائی یافت هرکس پس انداخت کارها را سرگشته شد هرکس

اسْتَسْلَمَ إِلَى اللهِ اسْتَظْهَرَ، مَنِ انْتَظَرَ الْعَوَاقِبَ
گردن نهاد بسوی خدا پشتیبان یافت هرکس در عاقبت کارها نگریست

صَبَرَ، مَنْ وَثِقَ بِاللهِ غَنِيَ، مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللهِ
شکیبائی کرد هرکس اعتماد کرد بخدا توانگر شد هرکه توکل کرد بر خدا

كُفِيَ، مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رَبِحَ، مَنِ اسْتَدْرَكَ
حاجت روا شد هرکه شمار کار نفس خود کرد سود برد هرکس دریافت

فَوَارِطَهُ أَصْلَحَ، مَنْ قَالَ بِالصِّدْقِ أَنْجَحَ، مَنْ عَمِلَ
فوت شدهای خود را شایسته کرد هرکس براستی گوید کام روا شد هرکس که عمل کند

بِالْحَقِّ أَفْلَحَ، مَنْ خَادَعَ اللهَ خُدِعَ، مَنْ صَارَعَ الْحَقَّ
بحق رستگار شود هرکس فریب دهد خدا را فریب خورد هرکس که کشتی گیرد با حق

صُرِعَ

صُرِعَ، مَنْ ظَلَمَ يَتِيمًا عَقَّ أَوْلَادَهُ، مَنْ ظَلَمَ رَعِيَّتَهُ
هرکس ستم کند یتیمی را نافرمانی کنند او را فرزندان او هرکس ظلم کند بر رعیت خود [illegible]

نَصَرَ أَضْدَادَهُ، مَنِ افْتَخَرَ شَفَا حُسَّادَهُ، مَنْ
یاری کند دشمنان خود را هرکس بلفخاری کند دوا بخشد حسودان خود را هرکه

لَامَ سَاءَ مِيلَادُهُ، مَنِ اسْتَغْنَى بِعَقْلِهِ ضَلَّ، مَنِ
ناکسی کند بد کرد [illegible] خود را هرکس بی نیازی کند بعقل خود گمراه شود هرکس

اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ ذَلَّ، مَنْ أَطَاعَ أَمْرَهُ مَنْ عَصَى اللهَ
باندیشه خود بلغزد هرکس فرمان برداری کند فرمان خود را هرکس نافرمانی خدا کند سرکشی کند

ذَلَّ قَدْرُهُ، مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ زَلَّ، مَنْ كَثُرَ تَعَصِّيهِ
خوار شود قدر او هرکس بسیار شود سخن او بلغزد هرکس بسیار شود [illegible] او

مَلَّ، مَنِ اتَّقَى اللهَ وَقَاهُ، مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللهِ كَفَاهُ
ملول شود هرکس بپرهیزد از خدا نگاه دارد او را هرکس توکل کند بر خدا خدا کار او برآرد

مَنِ اعْتَصَمَ بِاللهِ نَجَّاهُ، مَنِ اسْتَنْصَحَكَ فَلَا تَغُشَّهُ، مَنْ
هرکس پناه برد بخدا او را برهاند هرکس طلب نصیحت کند تو او را بد میندیش هرکس

وَعَظَكَ فَلَا تُوحِشْهُ، مَنْ عَرَفَ اللهَ تَوَحَّدَ، مَنْ
پند دهد او را تو او را مرمان هرکس شناخت خدا را تنهائی جست هرکس

عَرَفَ نَفْسَهُ تَجَرَّدَ، مَنْ عَرَفَ الدُّنْيَا تَزَهَّدَ، مَنْ
هرکس شناخت خود را یگانگی گزید هرکس شناخت دنیا را پرهیزکاری کرد هرکس

عَرَفَ النَّاسَ تَفَرَّدَ، مَنْ غَدَرَ شَانَهُ غَدْرُهُ
شناخت مردم را تنها شد هرکه بی‌وفائی کرد عیبناک ساخت او را بی‌وفائی او

مَنْ مَكَرَ حَاقَ بِهِ مَكْرُهُ، مَنْ جَارَ أَهْلَكَهُ جَوْرُهُ، مَنْ
هرکس مکر کرد بازگشت باو مکر او هرکس ستم کند هلاک گردانید او را ستم او هرکس

ظَلَمَ نَدِمَ بِظُلْمِهِ، مَنْ جَهِلَ قَلَّ اعْتِبَارُهُ، مَنْ
ستم کند نکوهش کند باو ستم او هرکس نادان شود کم گردد اعتبار او هرکس

عَجِلَ كَثُرَ عِثارُهُ، مَنْ ظَلَمَ عَظُمَتْ صَرْعَتُهُ، مَنْ بَغى
شتاب كند بسيار شود افتادن او هركس ستم كند بزرگ شود افتادن او هركس سركشي كند

عَجِلَتْ هَلَكَتُهُ، مَنْ قالَ بِالحَقِّ صُدِّقَ، مَنْ عامَلَ
زود رسد تباهي او هركس بحق گويد راست داشته شود هركس عمل كند

بِالرِّفْقِ وُفِّقَ، مَنْ نَدِمَ فَقَدْ تابَ، مَنْ تابَ
بنرمي توفيق يابد هركس پشيمان شود اگرچه بتحقيق كه توبه كرده بود هركه توبه كند

فَقَدْ أنابَ، مَنْ عَدَلَ نَفَذَ حُكْمُهُ، مَنْ ظَلَمَ أوْبَقَهُ
بتحقيق كه بازگشت نموده بحق هركس عدل كند روان شود حكم او هركس ظلم كند هلاك كند او را

ظُلْمُهُ، مَنْ شَكَرَ دامَتْ نِعْمَتُهُ، مَنْ صَبَرَ هانَتْ مُصيبَتُهُ
ظلم او هركس شكر كند پايدار بود نعمت او هركس صبر كند آسان شود بر او مصيبت او

مَنْ كَثُرَ كَلامُهُ كَثُرَ مَلامُهُ، مَنْ كَثُرَتْ هِمَّتُهُ كَثُرَ
هركس بسيار شود سخن او بسيار شود سرزنش او هركس بسيار شود همت او بسيار شود

اِهْتِمامُهُ، مَنْ عَصى نَفْسَهُ وَصَلَها، مَنْ أحَبَّ شَيْئاً
كوشش او هركس نافرماني كند نفس خود را برساند نفس خود را بخدا هركس دوست دارد چيزي را

لَهِجَ بِذِكْرِهِ، مَنْ كَثُرَ حِرْصُهُ ذَلَّ قَدْرُهُ، مَنْ أطاعَ
ياد او بگويد هركس بسيار شود آز او خوار شود قدر او هركس فرمان برداري كند

نَفْسَهُ قَتَلَها، مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ جاهَدَها، مَنْ جَهِلَ
نفس خود را بكشد نفس خود را هركس بشناسد نفس خود را جدال كند با نفس خود هركس نشناسد

نَفْسَهُ أهْمَلَها، مَنْ عَظَّمَ نَفْسَهُ حَقُرَ، مَنْ صانَ نَفْسَهُ وُقِّرَ
نفس خود را باز گذارد هركس بزرگ دارد نفس خود را كوچك دارندش هركس نگاه دارد نفس خود را بزرگ دارند او را

مَنْ عَيَّرَ بِشَيْءٍ بُلِيَ بِهِ، مَنْ أكْثَرَ مِنْ شَيْءٍ عُرِفَ بِهِ، مَنْ
هركس سرزنش كند بچيزي گرفتار شود بآن هركس كه بسيار كند چيزي را شناخته شود بآن هركس

مَزَحَ اسْتُخِفَّ بِهِ، مَنْ أعْجَبَ بِنَفْسِهِ سُخِرَ بِهِ، مَنْ كَثُرَ حِلْمُهُ
هزل كند سبكي آرند باو هركس خود بيني كند مسخرگي آرند باو هركس بسيار شود بردباري او

نبل

نَبُلَ، مَنْ كَثُرَ سَفَهُهُ اسْتُرْذِلَ، مَنْ جَهِلَ وُجُوهَ
بزرگواري او هركس بسيار شود ابلهي او خواري يابد هركس نداند دوريهاي

الآراءِ أعْيَتْهُ الحِيَلُ، مَنْ عاشَ فَقَدَ أحِبَّتَهُ
انديشهها را رنج آورد او را حيلها هركس دراز زيست گم شود دوستان او

مَنْ كَثُرَ ضَحِكُهُ قَلَّتْ هَيْبَتُهُ، مَنْ خَشِيَ اللهَ كَثُرَ
هركس بسيار شود خنده او كم شود شكوه او هركس ترسيد از خدا بسيار شد

عِلْمُهُ، مَنْ كَظَمَ غَيْظَهُ كَمُلَ حِلْمُهُ، مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ
دانش او هركس فرو خورد خشم خود را تمام شد بردباري او هركس خداوندي كند نفس خود را

عَلا أمْرُهُ، مَنْ مَلَكَتْهُ نَفْسُهُ ذَلَّ قَدْرُهُ، مَنْ
بلند شد كار او هركس خداوندي كرد او را نفس او خوار شد قدر او هركس

تاجَرَ رَبِحَ، مَنْ تَوَخّى الصَّوابَ أنْجَحَ، مَنْ عَمِلَ
بازرگاني كرد سود يافت هركس براه راستي رفت حاجت روا شد هركس عمل كرد

لِلدُّنْيا خَسِرَ، مَنْ داخَلَ السُّفَهاءَ حُقِّرَ، مَنْ صاحَبَ
از براي دنيا زيان كرد هركس درآمد در ميان ابلهان كوچك داشته شد هركس صحبت دارد

العُقَلاءَ وُقِّرَ، مَنْ قَبَضَ يَدَهُ مَخافَةَ الفَقْرِ
با عاقلان بزرگي يابد هركس باز گيرد دست خود را از ترس درويشي

فَقَدْ تَعَجَّلَ الفَقْرَ، مَنْ سالَمَ اللهَ سَلِمَ، مَنْ عانَدَ
بتحقيق كه شتابيده است بدرويشي هركس آشتي كند با خدا بسلامت ماند هركس دشمني كند

اللهَ قُصِمَ، مَنْ حارَبَ اللهَ حُرِبَ، مَنْ غالَبَ
با خدا شكسته شد هركس جنگ كند با خدا بجنگ در افتد هركس افزوني ورزد

الحَقَّ غُلِبَ، مَنْ كَثُرَ مِزاحُهُ اسْتُجْهِلَ، مَنْ كَثُرَ
بحق مغلوب گردد هركس كه بسيار شود هزل او نادان داندش هركس بسيار شود

خُرْقُهُ اسْتُرْذِلَ، مَنْ جَهِلَ عِلْماً عاداهُ، مَنْ كَثُرَ
ناداني او ناكس داندش هركس نداند دانشي را دشمني ورزد با آن علم هركس بسيار شود

مناه قلّ رضاه، من حاسب نفسه سعد، من
امیدهای او کم شود خشنودی او هرکس بشمارد نفس خود را نیکبخت گردد هرکس

كثر برّه حمد، من عاند الحقّ قتله، من تشاغل
بسیار شود نیکوئی ستوده شود هرکس سرکشی کند از حق بکشد او را هرکس مشغول شود

بالزمان شغله، من تمسّك بالحقّ، من تخلّف
با زمانه زمانه او را مشغول سازد هرکس دست در زند در ما بپیوندد با ما هرکه باز ایستاد

عنّا محق، من اتّبع أمرنا سبق، من ركب غير
از ما کاهید هرکس پیروی کند فرمان ما پیشی گیرد هرکس سوار شود بغیر

سفينتنا غرق، من تألّف الناس أحبّوه، من
کشتی ما غرق شود هرکس بپیوندد با مردم دوست دارندش هرکس

عاند الناس مقتوه، من مقت نفسه أحبّه الله
سرکشی کند با مردم دشمن دارندش هرکس دشمن دارد نفس خود را دوست دارد خدا او را

من أهان نفسه أكرمه الله، من قلّت تجربته
هرکس خواری کند با نفس خود گرامی دارد او را خدا هرکس کم گردد آزمایش او

خُدِع، من قلّت مبالاته صُرِع، من قدّم الحزم
فریب داده شود هرکس کم گردد باک داشتن او در افتد هرکس پیش دارد حزم را

غنم، من دارى الناس سلم، من استرشد
بهره یابد هرکس مدارا کند با مردم سلامت ماند هرکس طلب راه راست کند

غويّا ضلّ، من استنجد ذليلا ذلّ، من
از گمراه گمراه شود هرکس طلب یاری کند از خوار خوار شود هرکس

ضلّ مشيره بطل تدبيره، من ساء تدبيره
گم کند مشورت بین خود را باطل شود چاره او هرکس بد کند تدبیر خود را

تعجّل تدميره، من دام كسله خاب أمله
بشتابد بسوی هلاک کردن خود هرکس دایم کاهلی کند زیان کند امید خود را

من طال

263

من طال أمله ساء عمله، من أطاع الرأي ارتبك
هرکس دراز شود امید او بد شود عمل او هرکس فرمان برد اندیشه خود را تباه شود

من خالف الحزم هلك، من أعمل الرأي غنم
هرکس مخالفت آگاهی کند هلاک شود هرکه اندیشه را بکار آرد بهره یابد

من نظر في العواقب سلم، من أخذ بالحزم
هرکس که در عاقبتها بنگرد بسلامت باشد هرکس بگیرد راه آگاهی را

استظهر، من أضاع الحزم تهوّر، من عمل بالسداد
پشتیبان یابد هرکس آگاهی را ضایع کند بی باک و دلیر گردد هرکس عمل براستی کند

ملك، من كابد الأمور هلك، من استعمل الرفق
خداوند شود هرکس سختی کشد در کارها هلاک شود هرکس نرمی بکار دارد

غنم، من ركب العنف ندم، من استهان بالرجال
بهره برد هرکس سواری کند بر درشتی پشیمان شود هرکس خواری کند با مردان

قلّ، من جهل موضع قدمه زلّ، من بخل
کم گردد هرکس نداند جای قدم خود را بلغزد هرکس بخیلی کند

بماله ذلّ، من بخل بدينه جلّ، من نصحك
بمال خود خوار شود هرکس بخیلی کند بدین خود بزرگ شود هرکس نصیحت تو دهد

أشفق عليك، من وعظك أحسن إليك، من
مهربانی کند بر تو هرکس پند گوید ترا نیکوئی کند با تو هرکس

استعان بالعقل سدّده، من استرشد العلم
یاری خواهد بعقل [illegible] او را هرکس راه راست طلبد از علم

أرشده، من لا يعقل يهن، ومن يهن لا يوقّر
راه نماید او را هرکس عقل ندارد خواری بیند و هرکس خواری بیند حرمتش ندارند

من بذل عرضه حقر، من صان عرضه وُقِّر
هرکس بدهد عرض خود را کوچک شود هرکس نگاه دارد عرض خود را بزرگ داشته شود

من لا دين له لا مروّة له، من لا مروّة له لا همّة
له، من لا امانة له لا ايمان له، من احسن
السؤال علم، من فهم اغور العلم، من صبر
خفّت محنته، من جزع عظمت مصيبته، من
بذل جاهه استحمد، من بذل ماله استعبد،
من عدل عظم قدره، من ظلم قصم عمره، من
لانت كلمته وجبت محبّته، ومن ساءت سيرته
سرّت منيّته، من جارت اقضيته زالت قدرته،
من راقب اجله قصر امله، من رغب فيما
عند الله اخلص عمله، من عرف نفسه فقد
عرف ربّه، من كثر ضحكه مات قلبه، من
اطلق غضبه تعجّل حتفه، من اطلق طرفه

كثر اسفه

كثر اسفه، من كثر مزاحه استحمق، من كثر
كذبه لم يصدق، من ضاق خلقه ملّه اهله
من غلب شهوته ظهر عقله، من اسرع المسير
ادرك المقيل، من آمن بالنقلة تاهّب للرحلة
من اظهر عداوته قلّ كيده، من وافق هواه
خالف رشده، من عدّد نعمه محق كرمه
من قوي هواه ضعف عزمه، من ساء ظنّه
ساء وهمه، من تفقّه في الدين كثر، من
ادّرع الحرص افتقر، من ملكته لم يعرف لينه
من جهل قدره عدا طوره، من كثر كلامه
كثر سقطه، من تفقّد مقاله قلّ غلطه، من احسن
الى جيرانه كثر خدمه، من كثر شكره تضاعفت

نعم، من كثر لهوه استحمق، من اقتحم اللجج غرق
من كثر ضحكه استرذل، من كثر هزله استجهل
من اعتزل سلم ورعه، من قنع قل طمعه، من
كابد الامور عطب، من غلب عليه الغضب
لم يأمن العطب، من اعجب برايه ضل، من
ركب هواه زل، من تكبر على الناس ذل
من اظهر عزمه بطل حزمه، من ذكرك فقد
انذرك، من كثر حقده قل عتابه، من قل
عقله ساء خطابه، من جرب يزدد حزما
من يؤمن يزدد يقينا، من يستيقن يعمل
جاهدا، من يتردد يزدد شكا، من يعمل يزدد
قوة، من يقصر في العمل يزدد فترة، من

انفرد

انفرد كفي الاحزان، من سئل غير الله استحق
الحرمان، من عاند الحق صرعه، من اغتر بالامل
خدعه، من كثر حرصه قل يقينه، من كثر
شكه فسد دينه، من كثرت خلطته تقيته
من عرف الله كملت معرفته، من خاف الله
قلت مخافته، من كف اذاه لم يعاده احد، من
اتقى قلبه لم يدخله الحسد، من خلصت مودته
احتملت دالته، من كثرت زيارته قلت بشاشته
من حفظ لسانه اكرم نفسه، من اتبع هواه اردى
نفسه، من عرف نفسه جل امره، من غش نفسه
لم ينصح غيره، من عرف بالصدق جاز كذبه
من عرف بالكذب لم يقبل صدقه، من رضي

بالقضاء طاب عيشه. من تحلّى بالحلم سكن
طيشه. من ساس نفسه أدرك السياسة. من
بذل معروفه استحق الرياسة. من استمتع با
النساء فسد عقله. من عاقب المذنب بطل
فضله. من تعاهد نفسه بالحذر أمن من
أيقن بالجزاء أحسن. من صغرت همته بطلت
فضيلته. من غلب عليه الحرص عظمت ذلّته
من صحّت ديانته قويت أمانته. من زادت
شهوته قلّت مروّته. من ساء خلقه ضاق
رزقه. من كرم خلقه اتسع رزقه. من حسنت
سياسته وجبت طاعته. من حسنت سريرته
حسنت علانيته. من طال عدوانه زال سلطانه

كاملي

من أمن الزمان خانه. ومن أعظمه أهانه. من
أحسن الملكة أمن الهلكة. من جار ملكه عجّل
هلكه. من ضعف جدّه قوي صدّه. من ركب
جدّه قهر ضدّه. من زرع العدوان حصد
الخسران. من تعزّز بالله لم يذلّه سلطان. من
اعتصم بالله لم يضرّه شيطان. من كثرت مخافته
قلّت آفته. من كثرت فكرته حسنت عاقبته
من كثرت تجربته قلّت غرّته. من نظر في العواقب
أمن من النوائب. من أحكم التجارب سلم
من المعاطب. من طلب السلامة لزم الاستقامة
من كان صلفًا وقاحًا لم يعدم الكرام. من استصلح
الأضداد بلغ المراد. من عمل للمعاد ظفر بالسداد

من تأخر تدبيره تقدم تدميره، من نصح مستشيره
صلح تدبيره، من ساء تدبيره بطل تقديره
من ضعفت آراؤه قويت أعداؤه، من ركب
العجل أدرك الزلل، من فعل ما شاء لقي
ما ساء، من طلب للناس الغوائل لم يأمن
البلاء، من خانه وزيره بطل تدبيره، من
غش مستشيره سلب تدبيره، من كثر اعتباره
قل عثاره، من ساء اختياره قبحت آثاره
من أعمل اجتهاده بلغ مراده، من وفق
لرشاده تزود لمعاده، من خاف سوطك
تمنى موتك، من وثق بإحسانك أشفق
على سلطانك، من تجرع الغصص أدرك الفرص

من غافص

من غافص الفرص أمن الغصص، من قنع بقسم
الله استغنى، من لم يقنع بما قدر له تعنى، من ظن
بك خيرا فصدق ظنه، من رجاك فلا تخيب
أمله، من آمن بالله لجأ إليه، من وثق بالله
توكل عليه، من فوض أمره إلى الله سدده
من اهتدى بهدى الله أرشده، من أقرض
الله جازاه، من سأل الله أعطاه، من لاحى
الرجال كثر أعداؤه، من كثر كذبه قل بهاؤه
من سالم الناس كثر أصدقاؤه وقل أعداؤه
من عاند الحق لزمه الوهن، من استدام
الهم غلب عليه الحزن، من سلا عن الدنيا
أتته راغمة، من تعاهد نفسه بالمحاسبة أمن

فيها المداهنة، من يعط باليد القصيرة يعط باليد
الطويلة، من صنع العارفة الجميلة حاز المحمدة
الجزيلة، من اغبن ممن باع الله سبحانه بغيره
من اخيب ممن تعدى اليقين الى الشك والحيرة
من لبس الخير تعرى من الشر، من ملك الجزع
حرم فضيلة الصبر، من لا اخا له لا خير فيه، من
لا عقل له لا ترجيه، من قل ادبه كثرت مساويه
من اقتحم لجج الشرور لقي المحذور، من رضي
بالمقدور اكتفى بالميسور، من كثر شططه كثر
كثر سخطه، من كثر كلامه كثر لغطه، من كثرت
ريبته كثرت غيبته، من كثر مزاحه قلت هيبته
من افشى سرك ضيع امرك، من اطاع امرك

اجل

اجل قدرك، من اراد السلامة فعليه بالقصد
من غالب الضد ركب الجد، من وجد موردا
عذبا يرتوي منه فلم يغتنمه يوشك ان يظما
ويطلبه فلا يجده، من جعل ديدنه الهزل
لم يعرف جده، من غالب من فوقه قهر، من
تجبر على من دونه كسر، من استغش النصيح
استحسن القبيح، من لزم الشح عدم النصيح، من
منع برا منع شكرا، من صنع معروفا نال اجرا
من خفر ذمة اكتسب مذمة، من عاند الحق
كان الله خصمه، من عدم القناعة لم يغنه المال
من هان عليه بذل الاموال توجهت اليه
الاموال، من غرته الاماني كذبته الامال

من قوی یقینه لم یرتب، من عدم انصافه لم
یصحب، من کثر مراءه لم یأمن الغلط، من کثر مقاله
لم یعدم السقط، من لزم الاستقامة لم یعدم
السلامة، من لزم الصمت امن الملامة، من
اشفق علی نفسه لم یظلم غیره، من اعتبر بتصاریف
الزمان حذر غیره، من عرف قدره لم یضع بین
الناس، من انس بالله استوحش من الناس
من عد تل القناعة لم یغنه المال، من علم
انه مواخذ بقوله فلیقصر من المقال، من خلا
بالعلم لم توحشه خلوة، من تسلا بالکتب لم
یفته سلوة، من تفکر بالحلم لم یعدم اللذة
من کان متوکلا لم یعدم الاعانة، من کان

حریصا

حریصا لم یعدم الاهانة، من قطع معهود احسانه
قطع الله موجود امکانه، من کان متواضعا
لم یعدم الشرف، من کان متکبرا لم یعدم
التلف، من اساء الی من یتوقع منه جمیل، من
اساء الی اهله لم یتصل بر تامیل، من کثر
باطله لم یتبع حقه، من کثر نفاقه لم یعرف
وفاقه، من کثر سخطه لم یعرف رضاه، من
کثرت ادواؤه لم یعرف شفاؤه، من غلب
غضبه تعرض لعطبه، من غلبت علیه شهوته
لم تسلم نفسه، من ابطأ به عمله لم یسرع به نسبه
من وضعه دناءة ادبه لم یرفعه شرف حسبه
من اعطی الدعاء لم یحرم الاجابة، من اعطی

الاستغفار لم يعدم المغفرة، من الهم الشكر لم
يعدم الزيادة، من احبنا بقلبه وكان معنا
بلسانه وقاتل عدونا بسيفه فهو معنا في
الجنة في درجتنا، من احبنا بقلبه واعاننا
بلسانه ولم يقاتل معنا بيده فهو معنا في الجنة
دون درجتنا، من اعطي التوبة لم يحرم القبول
من اخلص العمل لم يعدم المأمول، من خالط
الناس نالهم مكرهم، من اعتزل الناس سلم
من شرهم، من لانت عريكته وجبت محبته
من حسنت عريكته وجبت محبته، من حسنت
خليقته طابت عشرته، من اكثر مسئلة الناس
ذل، من صان نفسه عن المسئلة تجل، من ساء

خلقه

خلقه عذب نفسه، من ساء ادبه شان حسنه، من
خاف الله لم يشف غيظه، من خالط الناس
قل ورعه، من ملكته الدنيا كثر صرعته، من
كثر سره كانت الخيرة بيده، من قارن ضده
اضنى جسده، من شرفت نفسه كثرت عواطفه
من كثرت عواطفه كثرت معارفه، من اعجبه
آراؤه غلبته اعداؤه، من جانب الاخوان
على كل ذنب قل اصدقاؤه، من قعد به حسبه
نهض به ادبه، من اخره عدم ادبه لم يقدمه
حسبه، من لزم الطمع عدم الورع
من رأفه زبرج الدنيا ملكته الخدع، من
علم ما فيه ستر على اخيه، من خشع قلبه

خشعت جوارحه، من احبّنا بقلبه وابغضنا بلسانه
فهو في الجنة، من رعى الايتام رُعي في بنيه
من اغتنّ بغير الله سبحانه ذلّ، من اهتدى
بغير هدى الله ضلّ، من فعل الخير فبنفسه بدا
من فعل الشر فعلى نفسه اعتدى، من خالف
هواه اطاع العلم، من عصى غضبه اطاع
العلم، من رضي بقسمه لم يسخط احدًا، من رضي
بحاله لم يعتوره الحسد، من لم يتحلّم لم
يحلم، من لم يتعلّم لم يعلم، من لم يملك
لسانه ندم، من لم يَرحم لم يُرحم، من لم
يرتدع تجهّل، من لم يتفضّل لم ينل، من تسلّى
عن المسلوب كان لم يسلب، من صبر على البليّة

كان لم

كان لم ينكب، من لم ينجه الحق اهلكه الباطل
من لم يفده العلم اضلّه الجهل، من لم
يسس نفسه اضاعها، من لم يشكر النعم عوقب
بزوالها، من لم ينجه الصبر اهلكه الجزع، من لم
يصلحه الورع افسده الطمع، من لم يتعرّض
للنوائب تعرّضت له النوائب، من راقب العواقب
امن المعاطب، من لم يعط قاعدًا لم يعط قائمًا
من لم يعط قائمًا منع قائمًا، من لم تنقصه الكرامة
قوّمته الاهانة، من لم يصلحه حسن المداراة
اصلحه حسن المكافاة، من لم يدع وهو محمود
يدع وهو مذموم، من لم يسمح وهو محمود
يسمح وهو مذموم، من لم يحسن الاستعطاف

قوبل بالاستخفاف، من لم يحسن الاقتصاد
اهلكه الاسراف، من لم يجاهد نفسه لم ينل
الفوز، من لم يقدمه الحزم اخره العجز، من
عجز عن حاضر لبه فهو عن غائبه اعجز، ومن
غايته اعوز، من ابان لك عن عيوبك فهو
ودودك، من ساتر عيبك فهو عدوك
من لم يجد لم يحمد، من لم يسمح لم يسد، من
لم يجد لم يجد، من حسنت سيرته لم يخف احدا
من ساءت سيرته لم يامن ابدا، من اغتر بغير الله
سبحانه اهلكه الغرور، من اعجب برايه اهلكه العجب
من سخط على نفسه ارضاه ربه، من رضي عن
نفسه اسخط ربه، من ركب الباطل اهلكه مركبه

من تعدی

تعدى الحق ضاق مذهبه، من قوي على نفسه
تناهى في القوة، من صبر عن شهوته تناهى
في المروة، من آثر على نفسه بالغ في المروة
من كمل عقله استهان بالشهوات، من صدق
ورعه اجتنب المحرمات، من استعان با
الضعيف ابان عن ضعفه، من واد السخيف
اعرب عن سخفه، من استصلح عدوه زاد في
عدده، من استفسد صديقه نقص من عدده
من لم يعتمد عليهم، من جهل الناس استامن
اليهم، من اشتغل بذكر الله طيب الله ذكره
من اشتغل بذكر الناس قطعه الله سبحانه
عن ذكره، من ابتاع آخرته بدنياه ربحهما

عرف الناس
نسخه

من باع آخرته بدنياه خسرهما۔ من اسرّ الى غير ثقة
هرکس فروخت آخرت خود را بدنیای خود زیان کرد هر دو را هرکس سر گفت بغیر معتمد
فقد ضيّع سرّه۔ من استعان بغير مستقلّ ضيّع
تحقیق که ضایع کرد سرّ خود را هرکس یاری جست بکسی که بسر خود نباشد ضایع کرد
امره۔ من ضيّع عاقلاً دلّ على ضعف عقله۔
کار خود را هرکه از دست داد خردمندی را دلالت میکند بر زبونی عقل او
من اصطنع جاهلاً برهن عن وفور جهله
هرکس نیکوئی کند با نادان بازنماید از بسیاری نادانی خود
من صحب الاشرار لم يسلم۔ من الحّ في السؤال
هرکس یار بدان شود بسلامت نماند هرکس مبالغه کند در خواستگاری
ابرم۔ من تعلّم العلم للعمل به لم يوحشه فساده
سخت گرفته شود هرکس بیاموزد علم را از برای عمل کردن بآن نترساند او را تباهی علم
من عمل بالعلم بلغ بغيته من الآخرة ومراده۔
هرکس عمل کند بعلم برسد بآرزوی خود از آخرة و بمراد خود
من اجهد نفسه في صلاحها سعد۔ من اهمل
هرکس جهد کند با نفس خود در شایسته گردانیدن آن سعادتمند گردد هرکس بازگذارد بخود
نفسه في لذّاتها شقي وبعد۔ من امر بالمعروف
نفس خود را در چشیدن لذتهای نفس بدبخت و دور از سعادت شود هرکس بفرماید بکار خدا
شدّ ظهور المؤمنين۔ من نهى عن المنكر ارغم
سخت کرد اند پشتهای مومنان را هرکس منع کند از ناشایست بمال مالد
انوف الفاسقين۔ من ظلم عباد الله كان
بینیهای فاسقان را هرکس ستم کند بر بندگان خدا خدا باشد
الله خصمه دون عباده۔ من يكن الله خصمه دحض
دشمن او نه بندگان او هرکس باشد خدا دشمن او باطل شود

تجنه

حجّته ويعذّبه دنياه ومعاده۔ من استقلّ من
حجت او و شکنجه کند او را دنیای او و آخرة او هرکس خرد شمرد از
الدنيا استكثر ممّا يوهنه۔ من استكثر من الدنيا
دنیا بسیار بیند از آنچه خوار سازد او را هرکس بسیار جوید از دنیا
استكثر ممّا يوبقه۔ من توكّل على الله غني عن
بسیار جوید از آنچه تباه سازد او را هرکس توکل بخدا کند بی نیاز گردد از
عباده۔ من اخلص لله استظهر لمعاشه ومعاده
بندگان او هرکس پاکیزه شود از برای خدا پشتی جوید از برای زندگانی خود در دنیا و راحت خود
من ايقن بالآخرة لم يحرص على الدنيا۔ من صدّق
هرکس یقین دارد بآخرة حریص نگردد بر دنیا هرکس باور دارد
بالمجازاة لم يوثر غير الحسنى۔ من راى الموت
بجزا دادن خود را نمی گزیند غیر از نیکوئیها هرکس دید مرگ را
بعين يقينه راه قريبا۔ من راى الموت بعين
بچشم دانست یقینی می بیند مرگ را نزدیک هرکس دید مرگ را بچشم
امله راه بعيدا۔ من كاشفك في عيبك حفظك
امید خود می بیند مرگ را دور هرکس آگاه کرداند ترا در عیب تو نگاهداشتی کرد
في غيبك۔ من داهنك في عيبك عابك في
در غیبت تو هرکس همراهی کند با تو در عیب تو عیب کند ترا در
غيبك۔ من لم يبالك فهو عدوّك۔ من اهتمّ بك
غیبت تو هرکس پروا نکند بتو پس او دشمن تست هرکس غمخواری کند با تو
فهو صديقك۔ من وثق بالله صان يقينه۔ من
پس او دوست تست هرکس تکیه بر خدا کند نگاهدارد یقین خود را هرکس
انفرد عن الناس صان دينه۔ من كثر همّه سقم
تنهائی جوید از مردم نگاهداشتی کند دین خود را هرکس را بسیار کرد اندوه بیمار شود

بليته، من كثر عمره تأيد حزنه، من طال عمره كثرت
مصائبه، من كثر شره لم يأمن مصاحبه
من قدم عقله على هواه حسنت مساعيه
من كلف بالأدب قلت مساويه، من لم يجهد
نفسه في صغره لم ينبل في كبره، من سأل في
صغره أجاب في كبره، من كتم وجعا أصابه ثلاثة
أيام وشكى إلى الله سبحانه كان الله معافيه، من
لا حياء له لا خير فيه، من لم يعتبر بغيره لم يستظهر
لنفسه، من كلف بالعلم فقد أحسن إلى نفسه
من استهتر بالأدب فقد زان نفسه، من لهج
بالحكمة شرف نفسه، من سجن لسانه أمن من ندمه
من وفى بعهده أعرب عن كرمه، من ملك عقله

كان حكيما

كان حكيما، من ملك غضبه كان حليما، من اتقى
ربه كان كريما، من ملك شهوته كان تقيا
من حفظ عهده كان وفيا، من عمل بطاعة
الله كان مرضيا، من أحسن عمله بلغ أمله
من بلغ أمله فليتوقع حلول أجله، من أدى
زكوة ماله وقي شح نفسه، من تورع عن
الشهوات صان نفسه، من استأذن على
الله سبحانه أذن له، من قرع باب الله سبحانه
فتح له، من اتكل على الأماني مات دون
أمله، من سالم الناس ستر عيوبه، من تتبع
عيوب الناس كشفت عورته، من اعتز بعقله
استبان، من أفشى سرا استودع فقد خان

من كتم علما فكأنه جاهل، من عمر دار اقامته
هركس بپوشاند علمی را پس چنانست كه او نادانست هركس عمارت كند خانهٔ ايستادن خود را

فهو العاقل، من كثر طمعه عظم مصرعه
پس او خردمندست هركس را بسيار شود طمع او بزرگ شود افتادگی او

من قل حياؤه قل ورعه، من قل ورعه
هركس را كم گردد شرم او كم گردد پرهيزكاری او هركس را كم باشد پرهيزكاری او

مات قلبه، من مات قلبه دخل النار
بميرد دل او هركس را بميرد دل او درآيد در آتش دوزخ

من قوي عقله أكثر الاعتبار، من لزم الطمع
هركس را استوار باشد عقل او بسيار باشد پند پذيرفتن او هركس بپيوندد با طمع

عدم الورع، من استدام رياضة نفسه
كم كند پرهيزكاری هركس هميشه رنجه دارد و دوام كند نفس خود را

انتفع، من اتعظ بالعبر ارتدع، من انتظر
سود بيند هركس پند گيرد به پندها باز كشيده شد از بديها هركس چشم

العاقبة صبر، من سلم أمره إلى الله استظهر
عاقبت را صبر كند هركس باز گذارد كار خود را بسوی خدا استوار شود پشت او

من حسنت مساعيه طابت مراعيه، من كثر
هركس را نيكو باشد كوششهای او پاكيزه باشد چراگاههای او هركس را بسيار باشد

تعديه كثرت أعاديه، من أساء النية منع
ستم او بسيار باشد دشمنان او هركس بد سازد نيت را باز ماند

الأمنية، من وثق بالأمنية قطعته المنية
از آرزو هركس اعتماد كند بآرزو ببرد آرزو داد او مرگ

من ساء مقصده ساء مورده، من ساء عقده
هركس را بد باشد نيتگاه او بد گردد جای فرود آمدن او هركس را بد باشد بند بستن او

سرّ فقده، من ساء عزمه رجع عليه سهمه
شاد كرد اندوه گم شدن او هركس را بد باشد نيت او باز گردد برو تير او

من خالف علمه عظمت جريمته وإثمه، من
هركس مخالف كند با علم خود بزرگ شود گناه او وبزه او هركس را

ساءت سجيته سرت منيته، من طالت غفلته
بد شود كردار او شاد شود مرگ او هركس دراز شود بيخودی او

تعجلت هلكته، من طالت فكرته حسنت بصيرته
شتاب كند او را تباهی او هركس را دراز شود انديشه او نيكو باشد بينائی او

من شرفت همته عظمت قيمته، من شكر
هركس بلند شود همت او بزرگ شود قيمت او هركس شكر گويد

على الإساءة سخر به، من حمد على الظلم مكر به
بر بدی مسخرگی كند با او هركس ستايش جويد بر ظلم مكر كرده شود با او

من جار عن القصد ضاق مذهبه، من اعتصم
هركس ستم كند و دور گردد از راه راست تنگ گردد راه رو او هركس پناه گيرد

بالله عز مطلبه، من زهد هانت عليه المحن
بخدا عزيز گردد اندر خواسته او هركس پرهيزكاری كند آسان شود برو رنجها

من اقتصد خفت عليه المؤن، من فسد
هركس كه راست روی كند سبك شود برو رنجها هركس كه تباه شود

معاده، من أساء إلى رعيته سر حساده
دين او هركس بدی كند با رعيت خود شاد شود حسودان او

من خذل جنده نصر أضداده، من خاف
هركس خوار كند لشكر خود را ياری كند دشمنان خود را هركس بترسد

ربه كف عن ظلمه، من زاد ورعه نقص إثمه
از پروردگار خود دست باز دارد از ستم خود هركس زياده شود پرهيزكاری او كم شود بزه او

من طلب الزيادة وقع في النقصان. من كتم
الإحسان عوقب بالحرمان. من منع الإحسان
سلب الإمكان. من أدام الشكر استدام البرّ
من ترك الشر فتحت عليه أبواب الخير. من
تدرع خيراً حصد أجراً. من اصطنع خيراً استفاد
شكراً. من أعمل فكره أصاب جوابه. من فكر
قبل العمل كثر صوابه. من أحسن المصاحبة
كثر أصحابه. من نصح في العمل نصحته المجازاة
من أحسن العمل حسنت له المكافاة. من قبل
النصيحة سلم من الفضيحة. من غش مستشيره
سلب تدبيره. من ساء تدبيره تعجل تدميره
من عمر دنياه خرب ماله. من عمر آخرته بلغ آماله
هرکس عمارة کند دنیای خودرا ویران شود احکام او هرکس آبادان شود آخرت او برسد بامیدها

من صدق

من صدق مقاله زاد جلاله. من جرى مع الهوى
عثر بالردى. من اغتر بالدنيا اغتص بالمنى. من
ركب الهوى أدرك العمى. من خالف رشده تبع
هواه. من أطاع هواه باع آخرته بدنياه. من
عصى نصيحه نصر ضده. من كثر هزله بطل جدّه
من غلب عقله هواه أفلح. من غلب هواه عقله
افتضح. من أمات شهوته أحيى مروته. من
كثرت شهوته ثقلت مؤنته. من ضعفت فكرته
قويت غرته. من أحسن اكتسب حسن الثناء
من أساء اجتلب سوء الجزاء. من قلت مخافته
كثرت آفته. من جارت ولايته زالت دولته
من غلب شهوته صان قدره. من أطاع الله
هرکس غالب شود بر آرزوی خود نگاه دارد اندازه خودرا هرکس فرمانبرداری کند خدارا

علا امره، من اصلح المعاد ظفر بالسداد، من ايقن
بالمعاد استكثر من الزاد، من اهتدى بهدى الله
فارق الاضداد، من سره الفساد ساءه المعاد
من عمل باوامر الله سبحانه احرز الاجر، من
امن المكر لقي الشر، من عمل بطاعة الله تعالى
ملك، من امن مكر الله هلك، من رضي بالدنيا
فاتته الآخرة، من استغفر الله سبحانه اصاب
المغفرة، من اطاع الله سبحانه لم يشق ابدا،
من ابصر عيب نفسه لم يعب احدا، من اعجب
بفعله اصيب بعقله، من قوم لسانه زان
عقله، من اعجبه قوله فقد عزب عقله، من
كثر اعجابه قل صوابه، من طال عمره فجع باعزته

واحبابه

واحبابه، من كثر وقاره كثرت جلالته، من كثر
ظلمه كثرت ندامته، من ركب العجل اصابه
الزلل، من اغتر بالمهل اعتق بالاجل، من
عقل كثر اعتباره، من جهل كثر عثاره، من
لان عوده كثفت اغصانه، من حسنت عشرته
كثر اخوانه، من استطال على الاخوان لم يخلص
له انسان، من منع الانصاف سلبه الله الامكان
من ولع بالغيبة شتم، من اكثر المقال سئم
من قرب من الدنية اتهم، من الح في السؤال
حرم، من خاف الوعيد قرب على نفسه البعيد
من استعمل الرفق لان له الشديد، من اتجر
بغير فقه ارتطم في الربا، من تقرب الى الله

تعالى بالطاعة احسن له الحياء • من لزم الصمت امن

المقت • من قعد عن الفرصة اعجزه الفوت •

من قل كلامه قلت آثامه • من كبرت همته عظم

مرامه • من كثر جميله اجمع على تفضيله • من

كثر انصافه تشاهدت النفوس بتعديله • من

قل طعامه قلت آلامه • من كثر عدله حمدت

ايامه • من قل كلامه بطن عيبه • من كثر احتراسه

سلم غيبه • من امر عليه لسانه قضى بحتفه • من

اطاع غضبه تعجل تلفه • من اتقى الله فاز وغنى

من اطاع الله سبحانه عز وقوي • من قال

ما لا ينبغي سمع ما لا يشتهي • من احسن افعاله

اعرب عن وفور عقله • من سدد مقاله برهن

عن غزارة

عن غزارة فضله • من كثرت عوارفه ابان عن

كثرة نبله • من آمن بالآخرة اعرض عن الدنيا •

من ايقن بما يبقى زهد فيما يفنى • من توكل

على الله سبحانه كفي واستغنى • من انقطع الى

غير الله تعالى شقي وتعنى • من احب لقاء الله

سبحانه سلا عن الدنيا • من كثر لهوه قل عقله

من كثر حسده طال كمده • من غلب عليه اللهو

بطل جده • من غلب عليه الهزل قل عقله • من

غلبت عليه الغفلة مات قلبه • من كثر لومه كثر

عاره • من كثر مزحه قل وقاره • من اعتز بالحق

اعزه الحق • من قنع برزق الله سبحانه استغنى

عن الخلق • من وهبت له القناعة صانته • من حسن

يقينه حسنت عبادته، من رضي بالقضاء طابت
دست داني او نيكو شود پرستاري و بندگي او هر كس خشنود كردد بفرمان خدا پاكيزه كردد
عيشه، من حسنت سياسته دامت رياسته
زندگاني او هر كس نيكو باشد فرمان رواني او پاينده كردد سرداري او
من حسنت نفسه عز معسرا، من شرهت نفسه
هر كس نيكو باشد نفس او عزيز باشد با تنگدستي هر كس را آزور كرد نفس او
ذل موسرا، من حرص على الآخرة ملك، من
خوار كردد با توانگري هر كس آزور كرد بر آخرت خداوند شود هر كس
حرص على الدنيا هلك، من راقب اجله اغتنم
آزور كرد بر دنيا هلاك شود هر كس چشم دارد مرگ خود را غنيمت شمرد
مهله، من قصر امله حسن عمله، من اطال امله
زندگاني خود را هر كس كوتاه شود اميد او نيكو شود عمل او هر كس دراز كرد اميد خود را
افسد عمله، من ذكر المنية نسي الامنية، من
تباه كرد عمل خود را هر كس كه ياد كند مرگ را فراموش كند آرزو را هر كس كه
اخلص النية تنزه عن الدنية، من كثر مناه
پاكيزه كرد انديشه را پاك كرد از ناكسي هر كس را بسيار شود اميد او
قل رضاه، من تبع مناه كثر عناه، من كثر
كم كردد خشنودي او هر كس پيروي كند اميد خود را بسيار كردد رنج او هر كس را بسيار شود
سخطه لم يعتب، من قنع كفى مذلة الطلب
خشم او عتاب نكند هر كس قناعت كند باز دهد از خواري خواستاري
من صدق يقينه لم يرتب، من انعم عليه فشكر
هر كس راست كرد دست داني او بگمان در نيفتد هر كس كه نعمت داده شود بر وي شكر كند
كمن ابتلى فصبر، من رضي بالقدر استحق بالغير
همچنانست كه ببلا درمي افتد پس صبر كند هر كس راضي شود بانچه خدا حكم او اندازه كرد سبك شمرد كردشهاي روزگار را

مراستان

من استعان بالنعم على المعصية فهو الكفور، من
هر كس پناه جويد بنعمت بر نافرماني خدا پس او است ناسپاس هر كس
تسخط للمفقود وحل به المحذور، من حسن ظنه
خشم گيرد با آنچه نا آماده شد مراد او را فرود آيد باو ناپسندي هر كس را نيكو باشد گمان او
فاز بالجنة، من زاد شبعه كظته البطنة
باز رسيد بهشت هر كس را افزون كردد گرسنگي او بخشم آورد او را شكم خالي
من كظته البطنة حجبته عن الفطنة، من اطاع
هر كس را بخشم در آرد شكم خالي باز دارد او را از زيركي هر كس فرمان روائي
الله سبحانه عز نصره، من لزم القناعة زال فقره
خدا كند عزيز كردد ياوري او هر كس بپيوندد با قناعت دور شود درويشي او
من قل اكله صفا فكره، من اعتزل حسنت
هر كس را كم كردد خوردن او روشن كردد انديشه او هر كس گوشه نشيني كند نيكو كردد
زهادته، من تورع حسنت عبادته، من
پرهيزكاري او هر كس پرهيزكاري كرد نيكو كردد پرستاري او هر كس
دارى الناس امن مكرهم، من اعتزل الناس
مدارا كند با مردم ايمن شود از مكر ايشان هر كس كناره گيرد از مردم
سلم من شرهم، من رضي بالمقدور قوي يقينه
تا دهد از شر ايشان هر كس راضي شود بانچه تقدير شده استوار كردد يقين او
من زهد في الدنيا حسن دينه، من الهم
هر كس پرهيزكاري كند در دنيا نيكو باشد دين او هر كس را بدل در افتد
العصمة امن الزلل، من امد التوفيق احسن
نگاهداشتن خود از گناه ايمن كرد از لغزيدن هر كس ياوري كند توفيق نيكو كرد اند
العمل، من تحير حقره الله ووضعه، من
عمل را هر كس كردن كشي كند خوار كرد اند خدا او را و بينداخت او را هر كس

تواضع عظمة الله سبحانه ورفعه • من كثر
إحسانه أحبه إخوانه • من حسنت كفايته
أحبه سلطانه • من عامل بالبغي كوفي به
من سل سيف العدوان قتل به • من استنصح
الله حاز التوفيق • من أطاع التواني ضيع
الحقوق • من صدق الواشي أفسد الصديق
من زهد في الدنيا لم تفته • من رغب فيها
أتعبته وأشقته • من صدقت لهجته قويت
حجته • من أحبنا فليعمل بعملنا وليتجلبب الورع
من كان يسيرا لدنيا لا يقتنع لم يغنه من
كثيرها ما يجمع • من أثاب بالإيمان أشرك
من أبدى صفحته للحق هلك • من تفكر في ذات

الله سبحانه الجد • من تذكر بعد السفر استعد
من عيوب الناس فليبدأ بنفسه • من طلب
شيئا ناله أو بعضه • من رضي عن نفسه كثر
الساخط عليه • من بذل معروفه كثر الراغب
إليه • من حسن خلقه سهلت له طرقه • من
شكر المعروف فقد قضى حقه • من حسن
كلامه كان النجح أمامه • من ساء كلامه كثر ملامه
من رغب في السلامة ألزم نفسه الاستقامة
من استطار الجهل فقد عصى العقل • من عفا
عن الجرائم فقد أخذ بجوامع الفضل • من طلب
العز بغير حق ذل • من يطلب الهداية من
غير أهلها يضل • من تفكر في آلاء الله سبحانه

وفق، من تفكر في ذات سبحانه تزندق، من

توفیق یابد هرکس فکر کند در ذات خدا کافر شود هرکس

امسك عن فضول المقال شهدت بعقله

خود را باز دارد از زیاده سخن گواهی دهند بخردمندی او

الرجال، من جالس الجهال فليستعد للقيل

مردمان هرکس همنشینی کند با نادان باید که آماده شود از برای گفت

والقال، من اكثر من ذكر الموت نجا من

وگوی هرکس بسیار یاد مرگ کند رها شد از

خداع الدنيا، من رغب في نعيم الآخرة قنع

فریبهای دنیا هرکس آرزو کند در آسایش آخرت قانع شود

بيسير الدنيا، من من بمعروفه اسقط شكره

باندکی از دنیا هرکس منت نهد بنیکوئی کردن خود انداخت از و شکر او را

من اعجب بعمله احبط اجره، من جعل كل همه

هرکس نیکو پندارد عمل خود را تباه کند مزد خود را هرکس بگرداند همه اندیشه خود را

لآخرته ظفر بالمأمول، من امسك لسانه

از برای آخرت خود فیروزی یابد بامید خود هرکس نگاه دارد زبان خود را

امن ندمه، من امسك عن الفضول عدلت

ایمن شود از پشیمانی خود هرکس خود را نگاه دارد از زیادتی راست ایستاند

راياته للعقول، من ركب الباطل زل قدمه

نشانهای خود را از برای خردمندیها هرکس سوار شود بر باطل بلغزد قدم او

من كساه الحياء ثوبه خفي عن الناس عيبه

در هرکس بپوشاند شرم جامه خود را پوشیده گردد از مردمان عیب او

من قارن ضده كشف عيبه وعذب قلبه

هرکس نزدیک شود بدشمن خود آشکارا شود عیب او و خوشی یابد دل او

منعرف

من عرف بالحكمة لاحظته العيون بالوقار، من

هرکس شناسا شود بحکمت چشمها سوی او نگران باشد بگران و بزرگی هرکس

تعرى عن الورع ادرع جلباب العار، من

برهنه شود از پرهیزکاری در پوشید پوشش ننگ را هرکس

اشتغل بما لا يعنيه فاته ما يعنيه، من طلب

مشغول شود بانچه شایسته او نیست فوت شود از و انچه شایسته او است هرکس بجوید

من الدنيا ما يرضيه كثر تعبه وطال تعنيه

از دنیا انچه خشنود کند او را بسیار شود بیچارگی او و دراز شود رنجش او

من عزف عن الدنيا اتته صاغرة، من رزق

هرکس برگردد از دنیا دنیا بسوی او آید زاری کنان هرکس را روزی شود

الدين فقد رزق خير الدنيا والآخرة

دین بتحقیق روزی او شود بهبود دنیا و آخرت

من اخطاه سهم المنية قيده الهرم، من قبل

هرکس را نینداخت تیر مرگ بگیرد او را پیری هرکس قبول کند

عطاك فقد اعانك على الكرم، من رقى

دهش ترا بتحقیق یاری کند ترا بر کرم هرکس برود

درجات الهمم عظمته الامم، من سامح نفسه

بپایهای همتها بزرگ دارند او را مردمان هرکس جوانمردی کند با نفس خود

فيما يحب طال شقاها فيما لا يحب، من شغل

در آنچه دوست دارد دراز شود بدبختی او در آنچه دوست ندارد هرکس مشغول

نفسه بما لا يجب ضيع من امره ما يجب، من

کرد انفس خود را بانچه واجب نباشد بر او ضایع کند از کار خود انچه واجب باشد هرکس

قام بشرائط الحرية اهل للعتق، من قصر عن

بایستد بشرطهای آزادی سزاوار آزادی شود هرکس تقصیر کند از

احكام الحرية اعيد الى الرق من اصبح يشكو
مصيبة نزلت فانما يشكو ربه، من افنى عمره
في غير ما ينجيه فقد اضاع مطلبه، من اكتسب
مالا من غير حله اضر باخرته، من تأيد في الامور
ظفر ببغيته، من سما الى الرياسة صبر على مضض
السياسة، من قصر في السياسة صغر في
الرياسة، من اجترى على السلطان فقد تعرض
للهوان، من سئل ما لا يستحق قوبل بالحرمان
من دارى اضداده امن المحارب، من فكر
في العواقب امن المعاطب، من اهمل العمل
بطاعة الله سبحانه ظلم نفسه، من كشف ضره
عذب نفسه، من ركب الاهوال اكتسب الاموال

من كمل

من كمل الافضال بذل النوال قبل السؤال، من
كتم الاطباء مرضه خان بدنه، من عوّد نفسه
بالمراء صار ديدنه، من اسدى معروفا الى غير اهله
ظلم معروفه، من وثق بغرور الدنيا فقد امن
مخوفه، من اعطى في غير الحقوق فقد قصر عن
الحقوق، من تعاهد موادده فقد ضيع الصديق
من كثر غضبه لم يعرف رضاه، من وادّك
لامر ولّى عند انقضائه، من قل عقله كثر هزله
من واخذ نفسه صان قدره وحمد عواقب
امره، من اهمل نفسه افسد امره، من اظهر
فقره اذل قدره، من قنع بقسم الله استغنى
عن الخلق، من اعتز بغير الحق اذله الله بالحق

مَنِ اكْتَسَبَ حَرَامًا احْتَقَبَ آثَامًا. مَنِ اتَّخَذَ الْحَقَّ
لِجَامًا اتَّخَذَهُ النَّاسُ إِمَامًا. مَنْ كَثُرَتْ فِكْرُهُ
فِي الْمَعَاصِي دَعَتْهُ إِلَيْهَا. مَنْ تَرَفَّقَ فِي الْأُمُورِ
أَدْرَكَ أَرَبَهُ مِنْهَا. مَنْ قَعَدَ عَنْ طَلَبِ الدُّنْيَا
قَامَتْ إِلَيْهِ. مَنْ كَثُرَ فِكْرُهُ فِي اللَّذَّاتِ غَلَبَتْ
عَلَيْهِ. مَنْ شَكَرَكَ مِنْ غَيْرِ صَنِيعَةٍ فَلَا تَأْمَنْ
ذَمَّهُ مِنْ غَيْرِ قَطِيعَةٍ. مَنْ أَمَرَكَ بِإِصْلَاحِ نَفْسِكَ
فَهُوَ أَحَقُّ مَنْ تُطِيعُهُ. مَنْ كَفَرَ حُسْنَ الصَّنِيعَةِ
اسْتَوْجَبَ قُبْحَ الْقَطِيعَةِ. مَنْ صَبَرَ عَلَى مُرِّ الْأَذَى
أَبَانَ عَنْ صِدْقِ التَّقْوَى. مَنِ اسْتَهْدَى الْغَاوِيَ
عَمِيَ عَنْ نَهْجِ الْهُدَى. مَنْ عَتَبَ عَلَى الدَّهْرِ طَالَ
مَعْتَبُهُ. مَنْ تَعَدَّى الْحَقَّ ضَاقَ مَذْهَبُهُ. مَنْ

احب الذكر

أَحَبَّ الذِّكْرَ الْجَمِيلَ فَلْيَبْذُلْ مَالَهُ. مَنْ رَغِبَ
فِيمَا عِنْدَ اللهِ بَلَغَ غَايَةَ آمَالِهِ. مَنْ تَكَرَّرَ سُوءٌ لَهُ
لِلنَّاسِ صَحَّفُوهُ. مَنْ طَلَبَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ
حَقَّرُوهُ. مَنْ جَمَعَ الْمَالَ لِيَنْفَعَ بِهِ النَّاسَ أَطَاعُوهُ
وَمَنْ جَمَعَهُ لِنَفْسِهِ أَضَاعُوهُ. مَنْ فَكَّرَ أَبْصَرَ
الْعَوَاقِبَ. مَنْ لَهَى عَنِ الدُّنْيَا هَانَتْ عَلَيْهِ
الْمَصَائِبُ. مَنْ سَأَلَ فَوْقَ قَدْرِهِ اسْتَحَقَّ
الْحِرْمَانَ. مَنِ انْتَصَرَ بِأَعْدَاءِ اللهِ اسْتَوْجَبَ
الْخِذْلَانَ. مَنْ خَشُنَتْ عَرِيكَتُهُ أَقْفَرَتْ حَاشِيَتُهُ
مَنِ اسْتَقْصَى عَلَى صَدِيقِهِ انْقَطَعَتْ مَوَدَّتُهُ
مَنْ لَانَتْ حَاشِيَتُهُ يَسْتَدِمْ مِنْ قَوْمِهِ الْمَوَدَّةَ
مَنِ اطَّرَحَ الْحِقْدَ اسْتَرَاحَ قَلْبُهُ وَلُبُّهُ. مَنْ

استقصى على نفسه امن استصغار غيره عليه. من
لم ييأس على الماضي ولم يفرح بالآتي فقد اخذ
الزهد بطرفيه. من شكر المنعم عليه فقد
كافاه. من قابل الاحسان بافضل منه فقد
جازاه. من تسرع الى الشهوات تسرعت اليه
الآفات. من ترقب الموت سارع الى الخيرات
من اشتاق الى الجنة سلا عن الشهوات
من اشفق من النار اجتنب المحرمات. من
احب الدار الباقية لهى عن اللذات. من اشعر
قلبه التقوى فاز عمله. من ساء خلقه ملّ اهله
من استطال على الناس سلب القدرة. من
عفّ خفّ وزره وعظم عند الله قدره. من

جرى في ميدان امله عثر باجله. من سعى لذات
اقامته خلص عمله وكثر وجله. من كثرت نعم الله
عليه كثرت حوائج الناس اليه. من زاد علمه
على عقله كان وبالاً عليه. من كثر حرصه
كثر شقاؤه. من كثر مناه طال عناؤه. من صوّر
الموت بين عينيه هان امر الدنيا عليه. من
كرم دينه عنده هانت الدنيا عليه. من ظلم
نفسه كان لغيره اظلم. من اشتغل بغير المهم
ضيّع الاهم. من اسرف في طلب الدنيا مات
فقيرًا. من كان عند نفسه عظيمًا كان عند الله
حقيرًا. من احببت اليه هنت عليه. من صبر
على طاعة الله سبحانه عوّضه الله سبحانه خيرًا

عمّا ضرّ عليه، من كتم مكنون دائه عجز طبيبه عن
شفائه، من دفع بلاء كفايته وصنع بلا جنايته
من خاف سلطانه بطل أمانه، من كثر إحسانه
كثر خدمه وأعوانه، من استهان في الأمانة
وقع في الخيانة، من وقف عند قدره أكرمه
الناس، من تعدّى حدّه أهانه الناس، من
أنف من عمل اضطرّه ذلك إلى عمل خير منه،
من أغلظك بقبح السفه عليك فغطّه بحسن
الحلم عنه، من صلح مع الله سبحانه لم يفسد
مع أحد، من فسد مع الله لم يصلح مع أحد
~~من فسد مع الله لم يصلح مع أحد~~، من استنكف
من أبويه فقد خالف الرشد، من جهل نفسه

كان بغيره

كان بغيره أجهل، من غلب على نفسه كان على غيره
أغلب، من زهد في الدنيا استهان بالمصائب
من شرفت نفسه نزّهها عن ذلّة المطالب،
من عرف نفسه لم يهنها بالفانيات، من
خاف العقاب انصرف عن السيّئات، من أتبع
نفسه فيما لا ينفعه وقع فيما يضرّه، من بذل
برّه اشتهر ذكره، من قرب برّه بعد صيته
وذكره، من اشتغل بالفضول فاته من مهمّه
المأمول، من شاور ذوي العقول استضاء
بأنوار العقول، من كرم عليه عرضه هان
عليه المال، من كرم عليه المال هانت عليه الرجال
من ظلم العباد كان الله سبحانه خصمه، من

عدل في البلاد نشر الله عليه الرحمة، من بذل ماله
استرق الرقاب، من اسرع الجواب لم يدرك
الصواب، من شاور ذوي النهى والالباب
فاز بالنجح والصواب، من بذل معروفه مالت
اليه القلوب، من بذل النوال قبل السؤال
فهو الكريم المحبوب، من انفرد عن الناس
آنس بالله سبحانه، من استغنى عن الناس اغناه
الله سبحانه، من عمل بالحق مال اليه الخلق
من استعمل الرفق استدر الرزق، من استحيى
من قول الحق فهو احمق، من وحّد الله سبحانه
لم يشبهه بالخلق، من وثق بقسم الله لم يتهمه
في الرزق، من جاهد على اقامة الحق وُفّق

من شاور

من شاور الرجال شاركها في عقولها، من عامل
الناس بالاساءة كافؤه بها، من اتخذ الطمع شعارا
جرّعته الخيبة مرارا، من تنكّب عن الحق ذمّ
عاقبته، من طابق سرّه علانيته ووافق فعله
مقالته فهو الذي ادّى الامانة وتحققت عدالته
من وجد رغبته اليك وجبت معونته عليك
من مدحك بما ليس فيك فهو خليق ان يذمّك
بما ليس فيك، من بسط يده بالانعام حصّن
نعمته من الانصرام، من لم يشكر الانعام
فليُعدّ من الانعام، من يعتبر بتصاريف الايام
لم يزدجر بالملام، من اكثر ذكر الموت رضي من
الدنيا بالكفاف، من قنعت نفسه اعانته

على النزاهة والعفاف، من كرمت نفسه استهان
بر پاکیزگی و پرهیزگاری هرکس را گرامی باشد نفس او آسان بگیرد

بالبذل والإسعاف، من أيقن بالآخرة سلا
دهش را و سازگاری را هرکس بیقین داند آخرت را وادست کرد

عن الدنيا، من أيقن بالمجازات لم يؤثر غير الحسنى
از دنیا هرکس بیقین داند جزا دادن را برنگزیند غیر از نیکوکاری

من أسس أساس الشر أسسه على نفسه، من سل سيف
هرکس بنهاد بنیاد شر بنیاد نهد شر را بر نفس خود هرکس برکشد شمشیر

البغي أغمد في رأسه، من عدل في سلطانه استغنى
ستم غلاف کرده شود در سر او هرکس عدل کند در پادشاهی خود بی‌نیاز گردد

عن أعوانه، من أشفق على سلطانه قصر عن
از یاری‌کنان خود هرکس بترسد بر پادشاهی خود باز کوتاه کند از

عدواته، من قعد عن حيلته أقامته الشدائد
ستمکاری خود هرکس باز نشیند از چاره خود برخیزاند برای او سختیها

من نام عن عدوه أنبهته المكائد، من نام عن
هرکس خواب کند با ایمنی از دشمن خود بیدار کردانند او را کیدهای دشمنان هرکس خواب کند از

نصرة وليه انتبه بوطأة عدوه، من كان في
مراعات یاری دوست خود بیدار شود او بتاختن آوردن دشمن او هرکس جزا دهد

الإحسان بالإساءة فقد برئ من المروة، من
نیکویی کردن را ببدی کردن تحقیق که بری شد از مروت هرکس

استبد برأيه خفت وطأته على أعدائه، من استخف
بخود چاره جوید بانگیش خود آسان کرد دیده و لگدسیدن او بر دشمنان خود هرکس سبک شود

بمواليه استثقل وطأة معاديه، من قلت
دوست دار خود را گران شود ناشناخت آوردن دشمن وبرو هرکس را کم شود

فضائله

فضائله ضعفت رسائله، من اغتر بحاله قصر عن
افزونیهای او بود باشد فرستادنهای او هرکس مغرور شود بروزکار خود کوتاه گردد از

احتياله، من استحلى معاداة الرجال استمر على
اندیشه او و دریافتن هرکس شیرین دارد دشمنی را با مردان بکند اندر روزگار او بر

معاناة القتال، من غني عن التجارب عمي عن العواقب
رنجهای کارزار و حرب هرکس توانگر گردد از آزمایشها نابینا گردد از عاقبتها

من راقب العواقب سلم من النوائب، من ادرع
هرکس چشم دارد بر عاقبتها وا رهد از نایبها و ماتمها هرکس درپوشد

جنة الصبر هانت عليه النوائب، من أقبل على النصيح
سپر صبر را آسان شود برو ماتمها هرکس روی آورد بر پندگو

أعرض عن القبيح، من استغنى عن النصيح غشيه
روی گردان شود از زشتی هرکس بی‌نیاز گردد از پندگو فرو گیرد او را

القبيح، من اغتر بمسالمة الزمن اغتص بمصادمة
زشتی هرکس مغرور شود باشتی کردن روزگار غمگین شود از فرو گرفتن

المحن، من اغتر بالغير لم يثق بمسالمة الزمن، من
رنجها هرکس پند گیرد بگردشهای روزگار اعتماد نکند باشتی کردن روزگار هرکس

جهل موضع قدمه عثر بدواعي ندمه، من ظلم
نداند جای پانهادن خود را بسر درآید انخواهشهای پشیمان شده هرکس ستم کند

قصم عمره ودمر عليه ظلمه، من اطرح ما يعنيه دفع
بشکند عمر خود را و ویران سازد او را ستم او هرکس بیندازد آنچه را که شاید او را داده شود

إلى ما يعنيه، من لم يغنه العلم فليس يغنيه المال
با آنچه نشاید او را هرکس که بی‌نیاز نکرد اندر او را دانش نیست آنکه توانگر کرد اندر او را مال

من أحسن الوفاء استحق الاصطفاء، من قوي دينه
هرکس نیکو کند وفا را سزاوار گردد برگزیدگی را هرکس که استوار گردد دین او

أيقن بالجزاء ورضي بمواقع القضاء • من أحسن
الكفاية استحق الولاية • من شكر على غير معروف
ذم على غير إساءة • من طلب ما لا يكون ضيّع مطلبه
من أثار كامن الشر كان فيه عطبه • من أمّل
ما لا يمكن طال ترقّبه • من أعرض عن نصيحة الناصح
أحرق بمكيدة الكاشح • من غلب هواه على عقله
ظهرت عليه الفضائح • من تاجرك بالنصح فقد أجزل
لك الربح • من فاته العقل لم يعدم الذل • من قعد
به العقل قام به الجهل • من عدم غور العلم
صدّ عن شرائع الحكم • من ارتوى من مشرب
العلم تجلبب جلباب الحلم • من وقّر عالما فقد
وقّر ربه • من أطاع إمامه فقد أطاع ربه • من

ثبتت

ثبتت له الحكم عرف العبر • من انتصر بالله عزّ نصره
من استظهر بالله سبحانه أعجز قهره • من صحّ يقينه
زهد في المراء • من صبر على طول الأذى أبان عن
صدق التقى • من اكتفى بالتلويح استغنى عن التصريح
من كذب سوء الظن بأحسنه كان ذا عقل صحيح
وقلب مستريح • من صحبه الحياء في قوله زانه
الحياء في فعله • من أحسن مصاحبة الإخوان استدام
منه الوصلة • من أحسن إلى الناس استدام منه
المحبة • من عامل الناس بالجميل كافوه به • من
تكبّر في ولايته كثر عند عزله ذلته • من اختال في
ولايته أبان عن حماقته • من عاقب معتذرا كثرت
إساءته • من جرى في ميدان إساءته كبا به جرمه • من

قضى ما سلف من الإحسان فهو كامل الحرية، من
عمل بالعدل حصّن الله ملكه، من عمل بالجور عجّل
الله سبحانه هلكه، من أحسن إلى رعيته نشر الله سبحانه
عليه جناح رحمته وأدخله في مغفرته، من أعجب
بحسن حالته قصر عن حسن حيلته، من كان ذا
حفاظ ووفاء لم يعدم حسن الإخاء، من همّ أن
يكافي على معروف فقد كافى، من غضب على من
لا يقدر على مضرته طال حزنه وعذّب نفسه، من
أضمر الشر لغيره فقد بدأ بنفسه، من كرمت عليه
نفسه لم يهنها بالمعصية، من حدّثته نفسه بكاذب
الطمع كذّبته العطية، من سالم الناس ربح
السلامة، من عادى الناس استثمر الندامة

من تحلّى بالإنصاف بلغ مراتب الأشراف، من اقتنع
بالكفاف أدّاه إلى العفاف، من لبس الكبر والسرف
خلع الفضل والشرف، من بذل في ذات الله ماله
عجّل له الخلف، من ركب محجة الظلم كرهت أيامه
من لم ينصف المظلوم من الظالم عظمت آثامه
من عامل رعيته بالظلم أزال الله سبحانه دولته
وعجّل بواره وهلكه، من لهج قلبه بحب الدنيا
التاط منها بثلاث هم لا يغبّه وحرص لا يتركه
وأمل لا يدركه، من جار ملكه تمنّى الناس هلكه، من
عقل اعتبر بأمسه واستظهر لنفسه، من جهل اغترّ
بنفسه وكان يومه شرًّا من أمسه، من ساترك
عيبك وعابك في غيبك هو العدوّ فاحذره

مَنْ بَصَّرَكَ عَيْبَكَ وَحَفِظَكَ فِي غَيْبِكَ فَهُوَ
هرکس بنماید بتو عیب ترا و نگاه داشتی ترا کند در پس تو پس اوست

الصَّدِيقُ فَاحْفَظْهُ، مَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ يَقْظَةٌ كَانَ
دوست تو نگاه دار اورا هرکس باشد مر اورا از نفس خود بیداری باشد

عَلَيْهِ مِنَ اللهِ حَفَظَةٌ، مَنْ بَذَلَ لَكَ جُهْدَ عِنَايَتِهِ
برو از جانب خدا نگهبانان هرکس ببهد و در کار کند از برای تو کوشش عنایت خود را

فَابْذُلْ لَهُ جُهْدَ شُكْرِكَ، مَنْ عَدَلَ عَنْ وَاضِحِ الْمَسَالِكِ
پس در کار کن از برای او کوشش شکر خود را هرکس دیگر گرد از راههای روشن

سَلَكَ سُبُلَ الْمَهَالِكِ، مَنْ أَحَدَّ سِنَانَ الْغَضَبِ
برود براههای تباهی هرکس تیز کند نیزه خشم خود را

لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ قَوِيَ عَلَى أَشَدِّ الْبَاطِلِ، مَنْ غُرِّيَ
از برای خدا استوار گردد بر باطل سخت هرکس مغرور شود

بِالشَّهَوَاتِ أَبَاحَ نَفْسَهُ الْغَوَائِلَ، مَنْ كَثُرَتْ نِعَمُ
بآرزوها روا دارد بر نفس خود هلاکیها را هرکس بسیار گردد نعمتهای

اللهِ سُبْحَانَهُ عَلَيْهِ كَثُرَتْ حَوَائِجُ النَّاسِ إِلَيْهِ فَإِنْ
خدا برو بسیار گردد حاجتهای مردمان بسوی او پس اگر

قَامَ فِيهَا بِمَا أَوْجَبَ اللهُ سُبْحَانَهُ فَقَدْ عَرَّضَهَا
بایستد در آن نعمتها بانچه واجب کرده است خدا پس تحقیق که بر پا آورده آن نعمتها را

لِلدَّوَامِ وَإِنْ مَنَعَ مَا أَوْجَبَ اللهُ سُبْحَانَهُ فِيهَا
بپایندگی و اگر منع کند آنچه خدا واجب کرده است از آن در آن نعمتها

فَقَدْ عَرَّضَهَا لِلزَّوَالِ، مَنْ أَنْجَحَكَ مُؤَمَّلًا فَقَدْ
تحقیق که بر پا آورده آن نعمت را بنیستی هرکس سازواری کند با تو آنچه امید داری تحقیق که

أَسْلَفَكَ حُسْنَ الظَّنِّ بِكَ فَلَا تُخَيِّبْ ظَنَّهُ، مَنْ
بجا آورده است با تو حسن گمانی بتو پس نومید مگردان گمان او را هرکس

ابصر

290

أَبْصَرَ ذِلَّتَهُ صَغُرَتْ عِنْدَهُ زَلَّةُ غَيْرِهِ، مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الْخَيْرَ
دید لغزید خود را کوچک انگارد نزد خود لغزیدن غیر خود را هرکس نشناسد خیر را

مِنَ الشَّرِّ فَهُوَ مِنَ الْبَهَائِمِ، مَنْ ضَعُفَ عَنْ شَرِّهِ فَهُوَ
از شر پس او از چهارپایانست هرکس ناتوان شود از بدی خود پس او

عَنْ شَرِّ غَيْرِهِ أَضْعَفُ، مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ غَضَبُهُ وَشَهْوَتُهُ
از بدی غیر خود ضعیف ترست هرکس غلبه کرد برو خشم او و آرزوی او

فَهُوَ فِي حَيِّزِ الْبَهَائِمِ، مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ كَانَ لِغَيْرِهِ
پس او در شمار چهارپایانست هرکس شناخت نفس خود را غیر خود را

أَعْرَفَ، مَنْ لَا إِخْوَانَ لَهُ لَا أَهْلَ لَهُ، مَنْ لَا صَدِيقَ لَهُ
شناساترست هرکس را نباشد برادران او کس ندارد هرکس دوست نیست او را

لَا ذُخْرَ لَهُ، مَنْ لَا دِينَ لَهُ لَا نَجَاةَ لَهُ، مَنْ لَا إِيمَانَ لَهُ
گنج و بنا نیست هرکس را دین نیست او را رستگاری نیست هرکس را ایمان نیست

لَا أَمَانَةَ لَهُ، مَنْ وَثِقَ بِأَنَّ مَا قُدِّرَ لَهُ لَنْ يَفُوتَهُ
او را امانت نیست هرکس اعتماد کند بانچه جهت او مقدر شده از و فوت نشود

اسْتَرَاحَ قَلْبُهُ، مَنْ أَصَرَّ عَلَى ذَنْبِهِ اجْتَرَى عَلَى
آسوده گی دل او هرکس ایستاد بر گناه خود دلیری کرد بر

سَخَطِ رَبِّهِ، مَنِ اشْتَغَلَ بِغَيْرِ ضَرُورَتِهِ فَوَّتَهُ ذَلِكَ
خشم پروردگار خود هرکس مشغول شد بانچه او را در کار نیست فوت کرد انداز و این مشغول

مَنْفَعَتَهُ، مَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ قَلَّتْ فِي الدُّنْيَا
سودمندی او را هرکس بسیار کرد یاد مرگ را کم گشت در دنیا

رَغْبَتُهُ، مَنْ حَفَرَ بِئْرًا لِأَخِيهِ بِئْرًا أَوْقَعَهُ اللهُ تَعَالَى
آرزوی او هرکس بکند از برای برادر خود چاهی بیندازد او را خدا

فِي بِئْرِهِ، مَنْ سَاءَ تَدْبِيرُهُ كَانَ هَلَاكُهُ فِي تَدْبِيرِهِ
در چاه خود هرکس را بد شود چاره او باشد تباهی او در چاره او

من اكثر من ذكر الآخرة قلت معصيته • من ملك
شهوته كملت مروته وحسنت عاقبته • من كرمت
عليه نفسه هانت عليه شهوته • من ناقش الاخوان
قل صديقه • من ساء خلقه قلاه صاحبه ورفيقه •
من ضل عن الطريق وقع في حيرة المضيق • من
دعاك الى الدار الباقية واعانك على العمل
لها فهو الصديق الشفيق • من منع المال من
يحمده ورثه من لا يحمده • من قضى حق من لا يقضي
حقه فقد عبده • من احتاج اليك كانت طاعته
لك بقدر حاجته اليك • من اخافك لكي يؤمنك
خير لك ممن يؤمنك لكي يخيفك • من حاط النعم
بالشكر حيط بالمزيد • من سعى بالنميمة حاربه القريب

ومقته

ومقته البعيد • من سامح نفسه فيما يحب اتعبه
فيما يكره • من ضرب يده على فخذه عند مصيبته
فقد احبط اجره • من اسهر عين فكرته بلغ كنه
همته • من بلغ جهد طاقته بلغ كنه ارادته
من راقه زبرج الدنيا اعقبت ناظريه كمها • من
حفر لاخيه المؤمن بئرا وقع فيها • من اتهم نفسه
امن خداع الشيطان • من خالف نفسه فقد
غلب الشيطان • من انس بتلاوة القرآن لم يوحشه
مفارقة الاخوان • من شكى ضره الى غير مؤمن
فكانما شكى الله سبحانه • من شكى ضره الى مؤمن
فكانما شكى الى الله سبحانه • من عظم صغار
المصائب ابتلاه الله سبحانه بكبارها • من اطاع

نفسه في شهوتها فقد اعانها على هلكتها. من اخّر
الفرصة عن وقتها فليكن على ثقة من فوتها.
من تتبّع عورات الناس كشف الله عورته
من قلّت طمعه خفّت على نفسه مؤنته. من تطلّع
على اسرار جاره انهتكت استاره. من بحث
عن اسرار غيره اظهر الله سبحانه اسراره. من تتبّع
العيوب حرّم الله سبحانه مودّات القلوب
من رغب في زخارف الدنيا فاته البقاء المطلوب
من كشف حجاب اخيه انكشفت عورات بيته
من اقتصر في اكله كثرت صحته وصلحت فكرته
من عمي عن زلته استعظم زلة غيره. من ترك العجب
والتواني لم ينزل به مكروه. من بلغ غاية ما يحب

فليتوقع

فليتوقع غاية ما يكره. من دقّ في الدين نظره جلّ
يوم القيمة خطره. من سلّ سيف العدوان
سُلب عن السلطان. من حرم السائل مع القدرة
عوقب بالحرمان. من جار في سلطانه عدّ من عوادي
زمانه. من استوحش من الناس انس بالله سبحانه
من اغترّ بنفسه اسلمته الى المعاطب. من رضي عن
نفسه ظهرت عليه المعايب. من اتّخذ قول الله
سبحانه دليلا هدي الى التي هي اقوم. من اتّخذ
طاعة الله سبحانه سبيلا فاز بالتي هي اعظم
من زهد في الدنيا اعتق نفسه وارضى ربّه
من خلا عن الغلّ قلبه رضي عنه ربّه. من يكن
الله خصمه يدحض حجته ويكون له حزنا. من استقبل

وعرف مواضع الخطاء. من يكن الله نصيره يغلب
وبرگزرد از جایهای ناراست هرکرا باشد خدا یاری دهٔ او غالب شود

خصمه ويكون لرحبا. من يكن الله امله يدرك
بر دشمن خود قوی باشد مراورا سپاه هرکی را باشد خدا آرزوی او می یابد

غاية الامل والرجا. من استقصر بقاره واجله
بپایان آرزوی او و امید را هرکی را کوتاه کرد باینده‌گی او و وعده او

قصر رجاره وامله. من جرى في عنان امله
کوتاه کرد امید او و آرزوی او هرکی بگردد در پیش آرزوی خود

عثر باجله. من تلذذ بمعاصي الله اكسبه ذلا
بسر درآید بمرگ خود هرکس مزه گیرد بنافرمانیهای خدا ببستارد خواری را

من حسن رضاه بالقضاء صبر على البلاء. من
هرکس را نیکو باشد خشنودی او بحکم خدا صبر کند بر بلا هرکس

اقتصر على قدره كان ابقى له. من حسن عمله
قانع شود بر اندازه خود این قناعت پاینده دارد او را هرکس نیکو باشد عمل او

بلغ من الله اماله. من كثر في ليلة نومه فاته من
برسد از خدا امیدهای خود هرکس را بسیار باشد در شب خواب او نیست شود

العمل ما لا يستدركه في يومه. من جعل ديدنه
از کردار او آنچه درنیابد آنرا در روز خود هرکس بگرداند عادت خود

المراء لم يصبح ليله. من دنا منه اجله لم يغنه
ستیزه را روز نکرد شب امید او هرکس نزدیک شود مرگ او چاره بر برای او

حيلة. من همته ما يدخل بطنه كانت قيمته ما يخرج
چاره هرکس را باشد آرزوی او آنچه در رود در شکم او باشد بهای او آنچه بیرون آید

منه. من اثنى عليه بما ليس فيه سخر به. من مكر
از شکم او هرکس را ستایش کنند بر او بآنچه نباشد در او مسخره کرده شود باو هرکس مکر کند

بالناس

بالناس رد الله سبحانه مكره في عنقه. من احسن
با مردم بازگرداند خدا مکر او را در گردن او هرکس نیکویی کند

الى الناس حسنت عواقبه وسهلت له طرايقه.
با مردم نیکو گردد پایانهای کار او و آسان شود برو راههای کار او

من سلم من المعاصي عمله بلغ من الآخرة امله.
هرکس سلامت باشد از گناهها کردار او برسد از آخرت بآرزوی خود

من ترك قول لا ادري اصيب مقاتله. من عري
هرکس ترک کند گفتار نمیدانم را برسد باو کشتنگاهای او هرکس بری شود

عن الشر قلبه سلم له دينه وقوي يقينه
از بدی دل او سلامت باشد دین او و سلامت ماند از برای او و استوار گردد یقین او

من ساءت ظنونه اعتقد الخيانة بمن لا يخون
هرکس را بد شود گمانهای او میبیند نادرستی برای آنکسی که ...

من ساء ظنه بمن لا يخون حسن ظنه بما لا يكون.
هرکس را بد باشد گمان او با کسی که خیانت نکند نیکو گردد گمان او بآنچه نباید که باشد

من اسرع الى الناس بما يكرهون قالوا فيه ما
هرکس بشتابد بسوی مردم بآنچه زشت دارند آنرا بگویند در شأن او آنچه

لا يعلمون. من حسن ظنه بالله سبحانه فاز
نه دانند هرکس را نیکو باشد گمان او بخدا برسد

بالجنة. من ظنه بالدنيا تمكنت منه المحبة
ببهشت هرکس را گمان او بدنیا پدید آید از و دوستی دنیا

من حسن ظنه بالناس حاز منهم المحبة. من ذكر الموت
هرکس را نیکو گردد گمان او بمردم برسد از ایشان بدوستی هرکس یاد کند مرگ را

رضي من الدنيا باليسير. من اكتفى باليسير استغنى
خشنود گردد از دنیا باندک هرکس قناعت کند باندک بی نیاز گردد

عن الكثير، من آثر على نفسه استحق اسم الفضيلة
من بخل بما لا يملكه بالغ في الرذيلة، من اتقى الله
سبحانه جعل له من كل همٍّ فرجاً ومن ضيق
مخرجاً، من صبر على بلاء الله سبحانه فحقّ الله أدّى
وعقابه اتقى وثوابه رجى، من تبصّر في الفطنة
ثبتت له الحكمة، من ثبتت له الحكمة عرف العبرة
من عرف العبرة فكأنما عاش في الأوّلين، من
استسلم للحق وأطاع المحق كان من المحسنين، من
تعمّق لم ينب إلى الحق، من كثر مراؤه بالباطل دام
عماه عن الحق، من هاله ما بين يديه نكص على عقبيه
من عمي عما بين يديه غرس الشك بين جنبيه، من
غلبت الدنيا عليه عمي عما بين يديه، من أصلح

امر آخرته

امر آخرته أصلح الله له أمر دنياه، من عمر دنياه أفسد
دينه وأخرب آخرته، من قاتل جهله بعلمه فاز با
لحظ الأسعد، من ضيّعه الأقرب أتيح له الأبعد
من عامل الناس بالمسامحة استمتع بصحبتهم، من
رضي من الناس بالمسالمة سلم من غوائلهم، من
انتقم من الجاني أبطل فضله في الدنيا وفاته ثواب
الآخرة، من اتخذ طاعة الله بضاعة أتته الأرباح
من غير تجارة، من أنكر عيوب الناس ورضيها لنفسه
فذلك الأحمق، من أزرى على غيره بما يأتيه فذلك
الأخرق، من اقتصر على الكفاف تعجّل الراحة و
تبوّأ خفض الدعة، من أحب رفعة الدنيا والآخرة
فليمقت في الدنيا الرفعة، من تذلّل لأبناء الدنيا

تعرّى من لباس التقوى • من قصر نظره على أبناء الدنيا
عمي عن سبيل الهدى • من لم ينزه نفسه عن دناءة
المطامع فقد أذل نفسه وهو في الآخرة أذل
وأخزى • من عمّر قلبه بدوام الفكر حسنت أفعاله
في السر والجهر • من جهل قدره جهل كل قدر
من ضيّع أمره ضيّع كل أمر • من نسي الله سبحانه
أنساه الله نفسه وأعمى قلبه • من ذكر الله سبحانه
أحيى الله سبحانه قلبه ونوّر عقله ولبّه • من أعظمك
لإكثارك استقلّك عند إقلالك • من رغب فيك
عند إقبالك زهد فيك عند إدبارك • من استغنى
كرم على أهله ومن افتقر هان عليهم • من يقبض
يده على عشيرته فإنما يقبض عنهم يداً واحدة

ويقبض

ويقبض عنه أيد كثيرة منهم • من أجار المستغيث أجاره
الله سبحانه من عذابه • من أمن خائفاً من مخوف
آمنه الله سبحانه من عقابه • من يكتسب مالاً في
غير حلّه يصرفه في غير حقه • من قبل معروفاً فقد
ملك مسديه إليه رقّه • من قبل معروفك فقد أحب
عليك حقّه • من زاد أدبه على عقله كان كالراعي
بين غنم كثيرة • من غلب عقله شهوته وحلمه غضبه
كان جديراً بحسن السيرة • من عرف بالكذب قلّت
الثقة به • من عرّض نفسه للتهمة فلا يلومنّ من
أساء الظن به • من سرّه الغنى بلا مال والعز بلا
سلطان والكثرة بلا عشيرة فليخرج من ذل معصية
الله سبحانه إلى عز طاعته فإنه واجد ذلك كله • من

غش الناس في دينهم فانه معاند لله سبحانه ولرسوله
من اطال الحديث فيما لا ينبغي فقد عرض نفسه
للملامة • من زاغ ساءت عنده الحسنة وحسنت
عنده السيئة وسكر سكر الضلالة • من اعتذر بغير
ذنب اوجب على نفسه الذنب • من طلب من الدنيا
شيئا فاته من الآخرة اكثر مما طلب • من سكن قلبه
العلم بالله سبحانه سكنه عن خلق الله • من احب
ان يكمل ايمانه فليكن حبه لله وبغضه لله ورضاه
لله وسخطه لله • من جعل الحمد ختام النعم جعله الله
سبحانه مفتاح المزيد • من جعل الحق مطلبه لان
له الشديد وقرب عليه البعيد • من طلب خدمة السلطان
بغير ادب خرج من السلامة الى العطب • من طلب

الدنيا بعمل الآخرة كان ابعد له مما طلب • من كان
الآخرة همته بلغ من الخير غاية امنيته • من اكثر
اكله قلت صحته وثقلت على نفسه عن مواهب الله
مؤونته • من سخت نفسه عن مواهب الدنيا فقد
استكمل العقل • من احسن الى من اساء اليه فقد
اخذ بجوامع الفضل • من احب فوز الآخرة فعليه
بالتقوى • من احب نيل الدرجات العلى فليغلب
الهوى • من ملك من الدنيا شيئا فاته من الآخرة
اكثر مما ملك • من ترك لله سبحانه شيئا عوضه الله
خيرا مما ترك • من اضعف الحق وخذل اهله
الباطل وقتله • من قصر في ايام قبل حضور اجله
فقد خسر عمره واضره اجله • من استعان بذوي الالباب

سلك سبيل الرشاد، من استشار ذوي النهى والالباب
برود در راه راستی هرکس یاری طلبد و مشورة کند بخداوندان خردها

فاز بالحزم والسداد، من بغى في سلطانه واكثر عداوته
برسد باگاهی و راستی و استواری هرکس در پادشاهی خود و بسیار کرده اند دشمنی خود را

هدم الله سبحانه بنيانه وهدّ اركانه، من عدل في
ویران کند خدای تعالی بنیاد و ارکان او را و بشکند کوشهای تن او را هرکس عدل کند در

سلطانه وبذل احسانه اعلى الله شانه واعز اعوانه،
پادشاهی خود و بدهد نیکویی خود را بلند کرده اند خدای کار و حال او و عزیز کرده اند یاری کنندگان او را

من اكثر مدارسة العلم لم ينس ما علم واستفاد ما لم يعلم،
هرکه بسیار کرده اند درس گفتن علم را فراموش نکند از آنکه دانسته و فایده گیرد از آنکه نداند

من اكثر الفكر فيما تعلم اتقن علمه وتفهم ما
هرکس بسیار اندیشه کند در آنچه آموخته است استوار کرده علم او و دریابد از آنکه

لم يكن يفهم، من عقل تيقظ من غفلته وتاهب لرحلته
ندانسته و در نیافته باشد هرکس خردمند باشد بیدار شود از بیخودی خود و آماده کرده از برای رفتن خود

وعمر دار اقامته، من خشع لعظمة الله سبحانه ذلت
و آبادان کرده اند خانه آخرت را هرکس بترسد نزد بزرگی خدا خوار شود

له الرقاب، ومن توكل على الله تسهلت له الصعاب
نزد او گردنهای گردنکشان و هرکس توکل کند بر خدا آسان شود مر او را دشوارها

من اتخذ اخا من غير اختبار الجاه الاضطرار الى
هرکس بگیرد برادری بی آنکه خبردار شود از حال او بیچاره کرده اند او را بیچارگی

مرافقة الاشرار، من اتخذ اخا بعد حسن الاختبار
بهمراهی بدان هرکس بگیرد برادری بعد از خوش خبرداری بحال او

دامت صحبته وتاكدت مودته، من لم يتقدم في
بپاید همراهی او و استوار کرده دوستی او هرکس پیش ندارد در

اختيار

اختبار الاخوان الاختيار دفعه الاغترار الى صحبة
آزمودن برادران برگزیدن بیندازد او را مغروری او را بسوی همنشینی

الاشرار، من صبر نفسه وقر بالثواب ظفر
بدان هرکس صبر کند بر نفس او و بثواب بزرگ و گران کرده دست یابد

ولله سبحانه ضاع وثوابه باع، من وبخ نفسه على
ضایع کرده این عبادت را و ثواب خود را فروخته هرکس سرزنش کند نفس خود را بر

العيوب ارتدعت عن كثرة الذنوب، من حاسب
عیبها باز کرده از گناه بسیار هرکس بشمارد

نفسه وقف على عيوبه واحاط بذنوبه فاستقال
نفس خود را آگاه شود بر عیبهای نفس و فرا رسد بگناهان نفس خود بر اندازد

الذنوب واصلح العيوب، من شاق وعرت عليه
گناهان را و بسازد عیبها را هرکس سختگیری کند درشت شود بر او

طرقه واعضل عليه امره وضاق عليه مخرجه، من
راههای کار او و نادرست شود بر او کار او و تنگ کرده بر او بیرون شدن او از همه کار هرکس

رفق بمصاحبه وافقه ومن اعنف به اخرجه ففارقه
نرمی کند با یار خود سازگاری کند با او و هرکس درشتی کند با یار خود تنگدل سازد او را برجدایی کند از او

من كثر مزاحه لم يخل من حقد عليه ومستخف به،
هرکس را بسیار شود مزاح او خالی نباشد از بردلگی بلا او و سبک ساختن او را

من لم يتعظ بالناس وعظ الله الناس به، من
هرکس پند نپذیرد بمردم پند دهد خدا مردم را باو هرکس

اطاع الله سبحانه لم يضره من اسخط من الناس
فرمان برد خدا را زیان نرساند باو آنکس که خشم کند بر او از مردمان

من رضي بقسم الله سبحانه لم يحزن على ما فاته
هرکس راضی شود ببخشهای خدا اندوه نکشد بر آنچه از او فوت شود

اطاع، من جزع فنفسه عذب وامر الله خالف
فرمانبرداری هرکس زاری کند بس نفس خود را بعذاب کرده باشد و امر خدا را مخالفت کرده باشد

من أيقن بالقدر لم يكترث بما نابه، من عرف الدنيا
لم يحزن على ما أصابه، من رضي بالقدر لم يكرثه
الحذر، من لم يتعلم في الصغر لم يتقدم في
الكبر، من فهم مواعظ الزمان لم يسكن إلى حسن
الظن بالأيام، من عرف خداع الدنيا لم يغتر
منها بمحالات الأحلام، من رضي بما قسم الله
له لم يحزن على ما في يد غيره، من ضعف عن حفظ
سره لم يقو لسر غيره، من عرف الأيام لم يغفل
عن الاستعداد، من استصلح الأضداد بلغ المراد، من
عدم الفهم عن الله تعالى لم ينتفع بوعظ واعظ
من كان له من نفسه زاجر كان عليه من الله سبحانه
حافظ، من تعرى عن لباس التقوى لم يستتر بشيء

من اسباب

ومن احب الراحة فليؤثر الزهد
هر كس دوست دارد آسائش بايد كه زهد گزيند

من أسباب الدنيا، من أحب السلامة فليؤثر
الزهد في الدنيا، من عمل بطاعة الله سبحانه لم يفته
غنم ولم يغلبه خصم، من عرف نفسه فقد انتهى
إلى غاية كل معرفة وعلم، من غلب عليه سوء الظن
لم يترك بينه وبين خليل صلحا، من ملكه الهوى
لم يقبل من نصوح نصحا، من عجز عن أعماله أدبه
في أحواله، من أمل غير الله سبحانه أكذب آماله
من عرف الله سبحانه لم يشق أبدا، من لم يخف أحدا
أبدا، من لزم المشاورة لم يعدم عند الصواب
مادحا وعند الخطاء عاذرا، من آثر رضى رب
قادر فليتكلم بكلمة عدل عند سلطان جائر
من لم يجاز الإساءة بالإحسان فليس من الكرام

لم يخف
هر كه نترسد

من لم يحسن العفو أساء بالانتقام . من لم يرض
بالقضاء دخل الكفر دينه . من لم يوقن بالجزاء
أفسد الشك نفسه . من لم يستعن بالله عن الدنيا
فلا دين له . من لم يؤثر الآخرة على الدنيا فلا عقل
له . من لم يؤكد قديمه بحديثه شان سلفه وخان
خلفه . من كثر كلامه كثر لغطه ومن كثر هزله
كثر سخفه . من لم يرحم الناس منعه الله تعالى
رحمته . من لم ينصف المظلوم من الظالم سلبه
الله تعالى قدرته . من لم يكتسب بالعلم مالاً اكتسب
به جمالاً . من لم يعمل بالعلم كان حجة عليه ووبالاً
من لم يكن له سخاء لا حياء فالموت خير له من الحياة
من لم يكن همته ما عند الله سبحانه لم يدرك مناه

من لم يصبر على مضض التعليم بقي في ذل الجهل
من لم يهذب نفسه لم ينتفع بالعقل . من لم يقبل
التوبة عظمت خطيئته . من لم تسكن الرحمة قلبه
قل لقاؤها عند حاجته . من لم تعرف الكرم من
طبعه فلا ترجه . من لم يرض من صديقه إلا بإيثاره
على نفسه دام سخطه . من كانت صحبته في الله سبحانه
كانت صحبته كريمة ومودته مستقيمة . من لم تكن
مودته في الله سبحانه فاحذره فإن مودته لئيمة
وصحبته مشومة . من سالم الله سبحانه سلم ومن حاربه
حربه . من لم يكن أفضل خلاله أدبه كان أهون
أحواله عطبه . من لم يعط النعم بالشكر لها فقد عرضها
لزوالها . من لم يحتمل مؤونة الناس فقد أهلّ قدره

لإنتقالها، من يخش من المكائد قبل وقوعها لم ينفعه
الأسف عند هجومها، من استعان بعدوه على حاجته
ازداد بعداً منها، من توكل على الله سبحانه اضاءت
له الشبهات وكفى المؤونات وأمن التبعات، من
لم تتقدم إخلاص النية في الطاعات لم يظفر
بالمثوبات، من لم يصبر على كده صبر على الإفلاس
من لم ينتفع بالناس، من لم يتضع عند نفسه لم
يرتفع عند غيره، من لم يصلح نفسه لم يصلح غيره
من لم يستظهر باليقظة لم ينتفع بالحفظة، من
لم يكن أملك شيء بعقله لم ينتفع بموعظة، من
لم يوقن قلبه لم يطعه عمله، من لم يعمل للآخرة لم
ينل أمله، من لم يملك شهوته لم يملك عقله

لم ينتفع بنفسه

من لم يشكر

من لم يشكر الإحسان لم يعدم الحرمان، من لم
يصدق الله سبحانه خوفه لم ينل منه الأمان
من لم يحمل قيلاً لم يسمع جميلاً، من لم يداو شهوته
بالترك لها لم يزل عليلاً، من لم يصلح على اختيار
الله سبحانه لم يصلح اختياره لنفسه، من لم يصلح
على أدب الله سبحانه لم يصلح على أدب نفسه
من لم يكن له عقل يزينه لم ينبل، من لم يصحب
الإخلاص عمله لم يقبل، من لم ينصفك منه حياؤه
لم ينصفك منه دينه، من لم خلقه لم ينتفع بقرينه
من لم يلن لمن دونه لم ينل حاجته، من لم يدار
من فوقه لم يدرك بغيته، من لم يعرف مضرة
الشيء لم يقدر على الامتناع منه، من لم ينفعه الخير

يحسن
نيكو نباشد

لم يقدر على العمل به، من لم يعنه الله سبحانه على
توانا نشود بر کردن خیر، هر کس را یاری نکند خدا بر
نفسه لم ينتفع بموعظة واعظ، من لم يعتبر بغير الدنيا
نفس او سود نکند به پند پندگوی، هر کس پند نگیرد بتغیرات دنیا
وصروفها لم تنجع فيه المواعظ، من ظفر بالدنيا
و گردشهای او اثر نکند در و پندها، هر کس دست یابد بر دنیا
نصب ومن فاتته تعب، من حارب الناس حرب
بر پا آید و هر کس دست نیابد بر دنیا رنج کشد، هر کس جنگ کند با مردمان جنگ بیند
ومن أمن السلب سلب، من خاف الله سبحانه آمنه
و هر کس ایمن گردد در ربودن مال ربوده شود بزدی از او، هر کس بترسد از خدا ایمن گرداند
الله من كل شيء، من خاف الناس أخافه الله سبحانه
خدا او را از هر چیزی، هر کس بترسد از مردم بترساند خدا او را
من كل شيء، من جعل ملكه خادما لدينه انقاد له كل
از هر چیزی، هر کس بگرداند پادشاهی خود را خدمتکار دین خود گردن نهد او را هر
سلطان، من جعل دينه خادما للملكه طمع فيه كل
پادشاهی، هر کس بگرداند دین خود را خدمتکار پادشاهی خود طمع کند در او هر
إنسان، من تهاون بالدين هان ومن غالبه الحق
آدمی، هر کس خواری کند با دین خوار شود و هر کس غالب آید بر او حق
لان، من تسربل أثواب التقى لم يبل سرباله، من أمّل
نرم شود، هر کس بپوشد جامهای پرهیزکاری را کهنه نشود پوشش او، هر کس آرزو کند
ثواب الحسنى لم ينكد آماله، من رخص لنفسه ذهبت
ثواب نیکو را کم نگرداند امیدهای خود را، هر کس فراوان گرداند خواسته نفس خود را دیوانه شود نفس
به في مذاهب الظلمة، من داهن نفسه هجمت به على
با آن خواسته در راههای تاریکی، هر کس مدارا کند با نفس خود اشتباه کند با آن نفس بر

المعاصي المحرمة، من كان غرضه الباطل لم يدرك الحق
گناههای حرام، هر کس را باشد خواسته او باطل در نیابد حق را
ولو كان أشهر من الشمس، من كان مقصده الحق
و اگرچه باشد روشن‌تر از آفتاب، هر کس را باشد مقصد او حق
أدركه ولو كان كثير اللبس، من لم يتدارك نفسه
دریابد حق را اگرچه باشد بسیار پوشیده، هر کس در نیابد نفس خود را
بإصلاحها أعضل داؤه وأعيى شفاؤه وعدم
بشایسته گردانیدن غالب گردد دوای او و بی‌رنج برآید خوشی او و گم کند
الطبيب، من قصر في العمل ابتلاه الله سبحانه بالهم
طبیب را، هر کس تقصیر کند در عمل شایسته گرفتار کرداند خدا او را باندوه
ولا حاجة لله سبحانه فيمن ليس له في نفسه وماله نصيب
و حاجتی نیست خدا را بآنکس که نباشد او را در نفس او و مال او بخشی
من طال حزنه على نفسه في الدنيا أقر الله عينه يوم القيمة
هر کس را دراز شود اندوه او برای نفس خود در دنیا روشن کرداند خدا چشم او را در روز قیامت
وأحله دار المقامة، من توكل على الله هانت له الصعاب
و فرود آورد او را در خانه پاینده بهشت، هر کس توکل کند بر خدا آسان شود مر او را دشوارها
وتسهلت عليه الأسباب وتبوأ الخفض والكرامة
و آسان شود بر او سببها و جای گیرد بجای فرود داشتن او و گرامی داشتن
من اتخذ دين الله لهوا ولعبا أدخله الله سبحانه النار
هر کس بگیرد دین خدا را بطرب و ببازی درآورد خدا او را در آتش
مخلدا فيها، من عظمت الدنيا في عينه وكبر موقعها
همیشه باشد در آن، هر کس بزرگ دارد دنیا را در چشم خود و بزرگی دارد جای دنیا را
في قلبه وآثرها على الله وانقطع إليها صار عبدا لها
در دل خود و برگزیند دنیا را بر خدا و ببرد از همه بسوی دنیا بگردد بنده دنیا

من أعطى في الله سبحانه ومنع في الله وأحب في الله فقد
استكمل الإيمان. من بدأ بالعطية من غير طلب وأكمل
المعروف من غير امتنان فقد أكمل الإحسان. من
شغل نفسه فقد تحيّر في الظلمات وارتبك في الهلكات
من لم يعرف نفسه بعُد عن سبيل النجاة وخبط في
الضلال والجهالات. من أرضى الله بسخط الناس
ردّ الله تعالى ذامّه من الناس حامدا. من طلب رضى الناس
بسخط الله سبحانه ردّ الله سبحانه حامده من الناس ذامّا.
من أحبّنا فليستعدّ للبلاء جلبابا. من تولّانا أهل
البيت فليلبس للمحن إهابا. من لم يدع وهو محمود
يدع وهو مذموم. من لم يقدّم ماله للآخرة
وهو مأجور خلّفه وهو مأثوم. من لم يصحبك معينا

بغير نفسه
بغير نفس خود

علالفضل

على نفسك فضحته وبالا عليك إن علمت. من مدحك
بما ليس فيك فهو ذمّ لك إن عقلت. من نصح كان
جديرا أن ينصح غيره. من غشّ نفسه كان أغشّ لغيره.
من قام بحقيق القول ودقيقه فقد حاز البلاغة. من
بادر إلى مراضي الله سبحانه وتأخّر عن معاصيه فقد
أكمل الطاعة. من شفع فيه القرآن يوم القيامة شفع
فيه ومن محل به صدق عليه. من قصد في الغنى
والفقر فقد استعدّ لنوائب الدهر. من عري عن
الهوى عمل حسن أثره في كل أمر. من عفّت أطرافه
حسنت أطرافه. من كرمت نفسه قلّ شقاقه
وخلافه. من أكثر المناكح غشيته الفضائح. من
تاجرك في النصح كان شريكك في الربح. من عاند

الزمان ارغمه ومن استسلم اليه لم يسلم • من الحّ عليه
الفقر فليكثر من قول لا حول ولا قوة الا بالله
العلي العظيم • من باع الطمع باليأس لم يستطل
عليه الناس • من افتخر بالتبذير احتقر بالافلاس
من الذي يرجو فضلك اذا قطعت ذوي رحمك
من الذي يثق بك اذا غدرت بذوي عهدك
من استشعر الشغف بالدنيا ملأت ضميره اشجانا
لها رقص على سويداء قلبه همّ يشغله وغمّ
يحزنه حتى يؤخذ بكظمه فيلقى بالفضاء منقطعا
ابهراه هيّنا على الله فناؤه بعيدا على الاخوان
لقاؤه • من مات على فراشه وهو على معرفة
ربه وحق رسوله وحق اهل بيته مات شهيدا

ووقع

ووقع اجره على الله سبحانه واستوجب ثواب
ما نوى من صالح عمله وقامت نيته مقام اصلاته
بسيفه فان لكل شيء اجلا لا يعدوه • من ربّاه
الهوان اطراه الكرامة • من لم يصلحه الكرامة اصلحه
الاهانة • من طلب السراب طال تعبه وكثر عطشه
من امّل الري من السراب خاب امله ومات
بعطشه • من انعم على الكفور طال غيظه • من
اغتاظ على من لا يقدر عليه مات بغيظه • من
لم يصن وجهه عن مسألتك فاكرم وجهك عن
ردّه • من عرف شرف معناه صانه عن دناءة
شهوته وزور مناه • من جعل الله سبحانه مؤمّل
رجائه كفاه امر دينه ودنياه • من عاقب بالذنب

فلا فضل له. من مارى السفيه فلا عقل له. من
صدق الله سبحانه نجا. من اشفق على دينه سلم
من الردى. من زهد في الدنيا قرت عيناه بجنة
المأوى. من تكن فيه ثلث سلمت له الدنيا والآخرة
يأمر بالمعروف ويأتمر به وينهى عن المنكر وينتهي عنه
ويحافظ على حدود الله جل وعلا. من سمحت
نفسه بالعطاء استعبد ابناء الدنيا. من لم تنفعك
حياته فعده من الموتى. من لم يحتمل زلل الصديق
مات وحيدا. من لم يتق وجوه الرجال لم يتق
الله سبحانه. من لم يستحي من الناس لم يستحي
من الله سبحانه. من جمع له مع الحرص على الدنيا
البخل بها فقد استمسك بعمودي اللؤم. من اعتمد

على الدنيا

على الدنيا فهو الشقي المحروم. من لم يحسن ظنه استوحش
من كل احد. من طلب صديق صدق وفيا طلب
ما لا يوجد. من دنت همته فلا تصحبه. من هانت
عليه نفسه فلا ترج خيره. من بخل بماله على نفسه جاد به
على بعل عرسه. من لم يتعاهد علمه في الخلاء فضحه
في الملاء. من لم يزهد في الدنيا لم يكن له
نصيب في جنة المأوى. من خدم الدنيا استخدمته
ومن خدم الله سبحانه خدمته. من كثرت طاعته
كثرت كرامته. ومن كثرت معصيته وجبت اهانته
من حسنت مثوبته وطابت عيشته وجبت مودته
من ركب العجل ركبته الملامة. من اطاع التواني احاطت
به الندامة. من اتقى الله وقاه. من حمد الله اغناه

من اطاع الله اجتباه، من دعى الله اجابه، من شكر
هركس فرمان برد خدارا زياده كرد انرا خدا، هركس بخواند خدارا قبول كند دعاى اورا، هركس شكر خدا كويد

الله زاده، من شكر النعم بجنانه استحق المزيد قبل
زياده كرد انرا خدا اورا، هركه از جان شكر نعمت خدا كويد، سزاوار زيادتى شود، پيش از آنكه

ان يظهر على لسانه، من ذم نفسه ~~استحق المزيد~~
بر زبان او، هركس بدكوئى كند نفس خودرا، استحقاق شود

اصلحها، من مدح نفسه فقد ذبحها، من كثر شكره
شايسته كرده است نفس خودرا، هركس ستايش كند نفس خودرا، تحقيق كه بكشد نفس خودرا، هركس بسيار كردد شكر او

كثر خيره، من قل شكره زال خيره، من لم يحسن
بسيار كردد خير او، هركس اندك كردد شكر او، دور شود خير او، هركس نيكوئى نكند

في دولته خذل في نكبته، من شمت بزلة غيره
در دولت خود، خوارى بيند در بى دولتى، هركس شادكامى كند، بلغزيدن غير خود

شمت غيره بزلته، من بخل على المحتاج بما لديه سخط
شادكامى كند غير او، بلغزيدن او، هركس بخيلى كند، بر محتاج، بانچه نزد اوست، خشم كيرد

الله عليه، من كانت الدنيا همته طال يوم القيمة
خدا بر او، هركس را باشد دنيا، انديشه او، دراز كردد، در روز قيامت

شقاؤه وغمه، من اوسع الله عليه نعمه وجب عليه
بدبختى او، واندوه او، هركس فراخ ساخت خدا بر او نعمتهاى خودرا، واجب آيد بر او

ان يوسع الناس انعاما، من زاده الله كرامة
انكه فراخ كرداند، بر مردم، نعمت دادن خودرا، هركس را زياده كند خدا، بكرامى داشتن اورا

فحقيق ان يزيد الناس اكراما، من اهتم برزق غد
پس سزاوارست باكه، زياده كرداند مردم را، بكرامى داشتن، هركس انديشه كند، براى روزى فردا

لم يفلح ابدا، من اولى نعم فقد استعبد بها
رستكارى نيابد هميشه، هركس بدهد نعمتهاى خودرا بكسى، بتحقيق بنده كرده است اورا كه باو دهد نعمتها

ح

حتى يعتقه القيام بشكرها، من لم يرب معروفه
تا آنكه آزاد كرداند اورا، ايستادن، بشكر كفتن آن، هركس، تمام نكرد بتربيت، نيكوئى خودرا

فقد ضيعه، من من بمعروفه فقد كدر ما صنعه
تحقيق كه ضايع كرده آنرا، هركس، منت نهد، بنيكوئى خود، تحقيق كه، تيره كرده است آنرا كه بكند

من عمل بالامانة فقد اكمل الديانة، من عمل
هركس عمل كند، بامانت، تحقيق كه، كامل ساخته، دينداريرا، هركس، عمل كند

بالخيانة فقد ظلم الامانة، من شكر الله
بناراستى، تحقيق كه ظلم كند، بامانت، هركس، شكر كند خدارا

سبحانه وجب عليه شكر بان اذ وفقه لشكر
واجب كردد، بر او، دو شكر، چونكه توفيق داده اورا، بشكر

وهو شكر الشكر، من اتبع الاحسان واحتمل
و آن، شكر شكرست، هركس، در پى، احسان، و بر كيرد

الاحسان ه
احسان كند

جنايات الاخوان والجيران فقد اكمل البر
كناهان، برادرانرا، وهمسايكان، تحقيق كه، كامل كرده است، نيكوئى را

من دفع الخير بالشر غلب، من دفع الشر بالخير
هركس براندازد، خيررا، به بدى، نيست شود، هركس براندازد، بدى را، به نيكوئى

غلب، من غض طرفه اراح قلبه، من كثر ذكره
غالب آيد، هركس بپوشد، آسوده كرده است دل خودرا، هركس را بسيار شود، ياد خدا

استنار لبه، من اطلق طرفه جلب حتفه، من غض
روشن كردد، خرد او، هركس بكشايد، چشم خودرا، بكشد بسوى خود، تباهى خودرا، هركس بپوشد

طرفه قل اسفه وامن تلفه، من كثر قنوعه قل
چشم خودرا، اندك كردد پشيمانى او، ايمن كردد، از تباهى، هركس را بسيار شود، قناعت او، اندك شود

خضوعه، من رغب فيما عند الله تعالى كثر سجوده
زارى او، هركس آرزو كند، در آنچه نزد خداست، بسيار بايد كه كند سجده خدا

وركوعه، من قنع عزّ واستغنى، من طمع ذلّ وتعنّى
من كرمت نفسه صغرت الدنيا في عينيه، من
حسن خلقه كثر محبوه وأنست النفوس به، من
استعان بالحلم عليك غلبك وتفضّل عليك، من نقل
إليك نقل عنك، من بلّغك شتمك فقد شتمك
من شهد لك بالباطل شهد عليك بمثله، من
ألحّ في سؤاله دعا إلى حرمانه، من كلّفك ما
لا تطيق فقد أفتاك في عصيانه، من حصّن سرّه
منك فقد اتهمك من شكر إليك غيرك فقد
سألك من قبل معروفك فقد أذلّ لك جلالته
وعزّته، من قبل معروفك فقد باعك عزّته
ومروته، من صحّت معرفته انصرفت عن العالم

الفاني نفسه وهمّته من سلبه الحوادث ماله أفادته
الحذر، من توالت عليه نكبات الزمان اكسبته
فضيلة الصبر، من برّ والديه برّه ولده، من
لم يربّ معروفه فكأنّه لم يصنعه، من عتب
على الدهر طال معتبه، من لا ينفعك صداقته
ضرّتك عداوته، من لا يتغافل عن كثير من الأمور
تنغّصت عيشته، من كان نفعه في مضرّتك
لم يخل في كلّ حال من عداوتك، من لم ينصحك
في صداقته فلا تعذره، من غشّك في عداوته
فلا تلمه ولا تعذله، من أيس في شيء سلا عنه
من صدقت لهجته صحّت حجّته، من عطف عليه
الليل والنهار أبلياه، من وكّل به الموت أحتاجه

وأقناه. مَن ذرع الاحسن حصد المحسن. مَن منّ باحسانه

فكأنّه لم يحسن. مَن استشار اذلج. مَن استدام قرع

الباب ولج ولج. مَن غفل عن حوادث الايّام

ايقظه الحِمام. مَن ابعد تنكّبه الايّام اقامته

معونة الكرام. مَن شبّ نار الفتنة كان وقودًا لها

مَن باع نفسه بغير نعيم الجنّة فقد ظلمها. مَن

صحب الاقتصاد دامت صحبة الغنى له وجبر الاقتصاد

فقره وخلله. مَن كنت سببًا في بلائه وجب عليك

التلطّف في علاج دائه. مَن عاند الحقّ قتله. ومَن

تعذّر عليه ذلك. مَن اتّبع هواه ذلّه واضلّه

مَن لم يشكر النعمة منع الزيادة. مَن لم يهذّب

نفسه فضحه سوء العادة. مَن عذل سفيهها فقد

نفس خود را رسوا کند او را بدخوی وبد نفسی هرکس ملامت کند نادانرا تحقیق که

عرّض

عرّض للسبّ نفسه. مَن آثرك بشبهه فقد آثرك على

نفسه. مَن ساء لفظه ساء حظّه. مَن اطلق طرفه اجتلب

حتفه. مَن اطلق لسانه ابان عن سخفه. مَن وصلك

وهو معدم خير ممّن جفاك وهو مكثر. مَن استبدّ

برأيه فقد خاطر وغرّر. مَن اطمأنّ قبل الاختبار

ندم. مَن ابرم سئم. مَن حفظ التجارب اصابت

افعاله. مَن تجنّب الكذب صدقت اقواله. مَن

كان له في اللئام حاجة فقد خذل. مَن تجلبب الصبر

والقناعة عزّ ونبل. مَن سلا عن مواهب الدنيا

عزّ. مَن التحف العفّة والقناعة خالفه. مَن حسنت

نيّته امدّه التوفيق. مَن ساء خلقه اعوزه الصديق

والرفيق. مَن لم تحسن خلائقه لم تحمد طرائقه. مَن

هرکس را نیکو نباشد خویهای او ستوده نباشد کردارهای او هر که

لم يكمل عقله لم تؤمن بوائقه، من صبر على طاعة
الله وعن معاصيه فهو المجاهد الصبور، من اعتمد
على الرأي والقياس في معرفة الله ضل وتصعبت
عليه الأمور، من ضاقت ساحته قلت راحته
من ادعى من العلم غايته فقد أظهر من الجهل نهايته
من ظن بنفسه خيرا فقد أوسعها ضيرا، من ورد
مناهل الوقار روي من مشارب الصفا، من تشاغل
بالسلطان لم يتفرغ للإخوان، من استقاده هواه
استحوذ عليه الشيطان، من كف شره فارح خيره
من بخل عليك ببشره لم يسمح لك ببره، من نصر الحق
غنم، من نصر الباطل ندم، من كسر الشر عصم، من
ترحم رحم، من صمت سلم من أيقن ربحا، من صدق

نجا

نجا من تفكر في عظمة الله أبلس، من استغنى
بالأماني أفلس، من لم يحتمل مرارة الدواء دام ألمه
من لم يصبر على مضض الحمية طال سقمه، من
استعد لسفره قر عينا بحضره، من اعترف بالجرائم
استحق المغفرة، من يزرع شيئا حصده، من قدم
خيرا وجده، من احتاج إليك وجب إسعافه عليك
من رغب في حبالك فقد تعلق بحبالك، من
طال صبره حرج صدره، من سكن الوفاء صدره
أمن الناس غدره، من غرس في نفسه محبة أنواع
الطعام جنى ثمار فنون الأسقام، من أعان على
مؤمن فقد برئ من الإسلام، من أحسن الاعتبار
استحق الاعتبار، من نظر بعين هواه افتتن وحار

وعن نهج السبيل زاغ وجار، من مت اليك بحرمة
الاسلام فقد مت اليك باوثق الاسباب، من عجز
التراب تقطعت له الاسباب، من اعتذر فقد
استقال واناب، من عكف عليه الليل والنهار
فقد اذاباه والى المنايا ادنياه، من فقد
اخا في الله فكانما فقد اشرف اعضاء، من بالغ
في الخصام اثم ومن قصر عنه خصم، من قصر عن
فعل الخير ندم، من جفا اهله فقد شان
كرمه، من من بمعروفه افسده، من استوطأ مركب
الصبر ظفر، من اختبر قلا وهجر، من كفر النعم حلت
به النقم، من سكت فسلم كمن تكلم فغنم، من كانت
له فكرة ففي كل شيء عبرة، من خبث عنصره ساء

مخبره

مخبره، من كرم محتده حسن مشهده، من ناهز الفرصة
امن الغصة، من عدل عن واضح المحجة غرق في
اللجة، من كشف مقالات الحكماء انتفع بحقائقها
من اعتبر الامور وقف على مصادقها، من احسن
الاستماع تعجل الانتفاع، من اعتبر بغير الدنيا
قلت منه الاطماع، من لم يهذب نفسه في الاكتساب
اعلم لم يحز قصبات السبق، من لم يمده التوفيق
لم ينب الى الحق، تمام شد من حكم امير المومنين علي
ابن ابي طالب عليه السلام في حرف الميم بالميم المكسورة
بلفظ من قال، من النعم الصديق الصدوق، من
العقوق اضاعة الحقوق، من الآجال انقضاء
الساعات، من الساعات يولد الآفات، من الفراغ

تكون الصبوة، من الخلاف تكون النبوة، من اللئام
تكون الرحمة، من صغر الهمة حسد الصديق على
النعمة، من كمال العلم العمل بما يقتضيه، من كمال العمل
حسن الاخلاص فيه، من اقبح الغدر اذاعة السر
من اعظم المكر تحسين الشر، من مامنه يؤتى الحذر
من افضل الايمان الرضا بما ياتي به القدر، من
الحزم قوة العزم، من الكرم صلة الرحم، من الكرم
اتمام النعم، من الكرم حسن الشيم، من الكرم
الوفاء بالذمم، من اقبح المذام مدح اللئام، من صحبة
الاجسام تولد الاسقام، من مطاوعة الشهوة
تضاعف الآثام، من الشقاء احتقاب الحرام
من افحش الظلم ظلم الكرام، من ضيق العطن لزوم

الوطن

الوطن، من اعظم المحن دوام الفتن، من الفساد
اضاعة الزاد، من الشقاء افساد المعاد، من الايمان
حفظ اللسان، من الكرام احتمال جنايات الاخوان
من علامات الخذلان ايتمان الخوان، من
شرف الهمة بذل الاحسان، من المروة تعهد
الجيران، من شرايط الايمان حسن مصاحبة الاخوان
من التواني يتولد من الحمق الاتكال على الامل
من علامات الاقبال اصطناع الرجال، من علامة
الادبار مقارنة الارذال، من الاعراق كرم الاخلاق
من هنى النعم سعة الارزاق، من اشد عيوب
المرء ان تخفى عليه عيوبه، من علامات الكرم
تعجيل المثوبة، من علامات اللؤم تعجيل العقوبة

من عجز الراى استبداد الاخوان
[illegible]

من أحسن الفضل قبول عذر الجاني، من أحسن
پذیرفتن عذر گناهکار از بهترین افزونیهاست از نیکوئی کردن
الكرم الإحسان إلى المسيء، من أوكد أسباب العقل
با بدان از بهترین کرمهاست از سخت‌ترین پیوندهای خرد
رحمة الجهال، من السعادة التوفيق لصالح الأعمال
رحم آوردنست بر نادانان توفیق یافتن بعمل شایسته از سعادتست
من علامة الشقاء غش الصديق، من علامات
از نشانهای ناکسی است
اللؤم الغدر بالمواثيق، من عدم العقل مصاحبة
بیوفائی کردن بعهدها از بی‌عقلی است یاری کردن
ذوي الجهل، من كمال النعم وفور العقل، من
با جاهلان از تمامی نعمتهاست بسیاری عقل
أشد المصائب الجهل، من كمال الحماقة الاختيال
نادانی از سخت‌ترین ماتمهاست از کمال ابلهی است بتکبر براه رفتن
في الفاقة، من المروة العمل لله سبحانه فوق
در درویشی عمل کردن زیاده از طاقه و توانش برای خدا از مروتست
الطاقة، من أحسن النصيحة الإبانة عن القبيحة
آشکارا کردن از زشتی مرد از بهترین نصیحتهاست
من أكبر التوفيق الأخذ بالنصيحة، من علامات
قبول کردن نصیحت از بزرگترین توفیق است از نشانه
اللؤم سوء الجوار، من علامات الشقاء الإساءة
ناکسی است بدهمسایگی بدی کردن با نیکان از نشانهای بدبختی است
إلى الأخيار، من سوء الاختيار صحبة الأشرار
بدی کردن با بدان از بدگزینی بدبختی است

من اعظم

من أعظم الفجائع إضاعة الصنائع، من أفحش
ضایع کردن نیکوئیها از بزرگترین سوزشهاست خیانت کردن
الخيانة خيانة الودائع، من أقبح اللؤم غيبة
در امانتها از زشترین خیانتهاست در پس نیکان بدگفتن از زشت‌ترین
الأخيار، من أعظم الحمق مواخاة الفجار، من
ناکسی است برادری کردن با بدعملان از بزرگترین ابلهیهاست
كنوز الإيمان الصبر على المصائب، من أفضل
صبر کردن بر ماتمها از گنجهای ایمانست صبر کردن بر بلاهای زمان
الحزم الصبر على النوائب، من مهانة الكذب
از افزونی آگاهی است از خوارترین دروغ است
جوده باليمين لغير مستحلف، من كمال النعم التحلي
خوردن سوگند از برای کسی که سوگند ندهد آراستگی بسخاوة و نهفتگی
بالسخاء والتعفف، من المروة غض الطرف
از کمال نعمت الهی است راست روی و بهم گرفتن چشم از عیبها
ومشي القصد، من الكرم اصطناع المعروف و
از مروة است دادن عطا و نیکوئی کردن
بذل الرفد، من المروة طاعة الله سبحانه وحسن
با مردم از کرم است فرمان برداری خدا و اندازه نیکوئی کردن از مروتست
التقدير، من العقل مجانبة التبذير وحسن
از مال اندوزی دوری نمودن و نیکوئی نمودن تدبیر از عقلست
التدبير، من أشرف أفعال الكريم تغافله
از بلندترین کردارهای صاحب کرم تغافل کردنست
عما يعلم، من أحسن أفعال القادر أن يغضب
از آنچه بداند از بهترین کردارهای خداوند توانش است که خشم گیرد

فحلم، من العصمة تعذّر المعاصي، من ضيق الخلق
تحمل بود از نگاه داری خدا نیافتن کردن از گناهان از تنگی خوست
البخل وسوء المقاضي من الخرق العجلة قبل
بخیلی وبدی بر بدادنها از ابلهی است شتابیدن پیش
الامكان والاناة بعد اصابة الفرصة، من نكد
از توانش ماهستگی و کاهلی پس از رسیدن فرصت از تنگ عیشی
الدنيا تنغيص الاجتماع بالفرقة والسرور
دنیاست ناخوش کردانیدن جمعیت به رها کندگی وشادی را
بالغصّة، من عقل الرجل ان لا يتكلّم بكلّ ما
بغم وتنگدلی از خرد مردست انکه نگوید بهر چیزی که
احاط به علمه، من فضل الرجل ان بما احتمله
فرا رسید دانش او بدان از فضل مردست انکه ما ... بردارد
حلمه، من شيم الكرم بذل الندى، من امارات
بردباری او از خوهای کرم است دادن کرد آمدها از نشانهای
الخير كفّ الاذى، من كمال الكرم تعجيل المثوبة
خیرست باز داشتن رنجها از کمال کرم است تعجیل کردن بثواب
من كمال الحلم تأخير العقوبة، من حقّ الملك
از کمال بردباریست پس انداختن عذاب کردن از حق پادشاه آنست که
ان يسوس نفسه قبل رعيّته، من حقّ اللبيب
سیاست کند نفس خود را پیش از سیاست رعیت حق خردمند
ان يعدّ سوء عمله وقبح سيرته من شقاوة جدّه
آنست که بشمارد بدی عمل خود را وزشتی کردار خود را از بدبختی او
وتحسه، من حقّ العاقل ان يقهر هواه قبل
ونحوست بخت خود از حق خردمند سزاوار اوست آنست که بشکند ... پیش

صدّه

ضدّه، من حقّ الراعي ان يختار لنفسه ما يختار
از دشمن خود سزاوار جهانبان است که برگزیند از برای نفس خود انچه برگزیند
لرعيّته، من شرائط المروّة التنزّه عن الحرام
از برای رعیت از شرایطهای مروتست پاکیزه بودن از حرام
من لوازم الورع التنزّه عن الآثام، من احسن
از بایستهای پرهیزکاری پاکیزه بودنست از گناهها از خوبترین
العقل التحلّي بالحلم، من لوازم العدل التناهي
عقلست آراستگی بردباری از بایستهای عدالت باز ایستادن
عن الظلم، من تمام المروّة ان يستحيي من نفسك
از ستم از تمام مروتست انکه شرم داری از نفس خود
من افضل الورع ان لا تبدي في خلوتك من
از افزونترین پرهیزکاریست انکه آشکار نکنی در تنهایی خود از
الطهارة في علانيتك، من النبل ان يبذل
آشکار اکردن آن در آشکارای حال خود از راستگاریست انکه بدهد
الرجل نفسه ويصون عرضه، من اللوم ان يصون
مرد جان خود را ونگاهدارد ناموس خود را از ناکسیست انکه نگاه دارد
الرجل ماله ويبذل عرضه، من شقاء المرء
مرد مال خود را وبدهد ناموس خود را از بدبختیست
ان يفسد يقينه، من الشقاء ان يصون المرء دنيا
انکه تباه کند دانش درست خود را از بدبختیست انکه نگاه دارد مرد دنیای خود را
بدينه، من اعظم اللوم احراز المرء نفسه واسلامه
بدین خود از بزرگترین ناکسیست نگاه داشتن مرد نفس خود را واسلام کردن
عرسه، من اقبح الكبر تكبّر الرجل على ذوي رحمه
عروس خود را از زشت ترین تکبرهاست تکبر کردن مرد بر خویشان

وأبناء جنسه، من طبائع الأغمار إتعاب النفوس
في الاحتكار، من شيم الأبرار حمل النفوس على
الإيثار، من طبائع الجهال التسرع إلى الغضب
في كل حال، من سوء الاختيار مغالبة الأكفاء
ومعاداة الرجال، من كفارات الذنوب
العظام إغاثة الملهوف، من أفضل المكارم
تحمل المغارم وإقراء الضيوف، من أفضل
الفضائل اصطناع الصنائع وبث المعروف
من علامات النبل العمل بسنة العدل، من
كمال الشرف الأخذ بجوامع الفضل، من كرم
النفس التحلي بالطاعة، من أكرم الخلق التحلي
بالقناعة، من أمارات الدولة التيقظ لحراسة

الامور

الأمور، من كمال السعادة السعي في صلاح الجمهور
من الواجب على الغني أن يضن على الفقير بماله
من الواجب على الفقير أن لا يبذل، من غير
اضطرار سؤاله، من الواجب على ذوي الجاه
أن يبذله لطالبه، من المفروض على كل عالم
أن يصون بالورع جانبه، وأن يبذل علمه لطالبه
من هوان الدنيا على الله سبحانه أن لا يعصى
إلا فيها، من دمامة الدنيا عند الله سبحانه
أن لا ينال ما عنده إلا بتركها، من أفضل
الدين المروة، ولا خير في دين ليس فيه مروة
من تمام المروة التنزه عن الدنية، من الحزم
التأهب والاستعداد، من العقل التزود ليوم

المعاد، من أفضل المعروف إعانة الملهوف، من
آخرت از افزونترین نیکوئیست فریادرسی افتاده از
أحسن المكارم بثّ المعروف، من أفضل الأعمال
بهترین نیکوئیهاست آشکارا کردن نیکوئی را از افزونترین عملهاست
اكتساب الطاعات، من أفضل الورع اجتناب
بدست آوردن طاعتهاست از افزونترین پرهیزکاریست دوری جستن
المحرمات، من أعظم الشقاوة القساوة، من
از حرامها از بزرگترین بدبختی است سخت دلی از
أقبح الشيم الغباوة، من أحسن الدين النصح، من
زشت‌ترین کردارهای کولی است از بهترین دین نیکوئی است از
أفضل النصح الإشارة بالصلح، من أقبح الخلائق
افزونتر پندی اشاره کردنست باشتی از زشت‌ترین خوبهاست
الشح، من أعود الغنائم دولة الأكارم، من
بخیلی از سودمندترین غنیمتهاست دولت نیکویان از
أحسن المكارم تجنب المحارم، من تمام الكرم
بهترین نیکوئیهاست دوری از حرامها از کمال کرم است
إتمام النعم، من أفضل المروة صلة الرحم
تمام کردن نعمتها از زیاده‌ترین مروتست پیوستن بخویش
من أحسن الأمانة رعي الذمم، من أحسن الإحسان
از بهترین امانتست نگاهداشتن عهدها از بهترین نیکوئیهاست
الإيثار، من أحسن الاختيار صحبة الأخيار
دادن مال از بهترین گزیدنهاست یاری نیکان
من اللؤم سوء الخلق، من الفحش كثرة الخرق
از ناکسی است بدخلقی از زشتی است بسیاری نادانی

من السعادة

من السعادة نجح الطلبة، من الحزم حسن التجربة
از سعادتست بماوردن کار جوینده کان از آگاهی است خوبی آزمایش
من سعادة المرء أن يضع معروفه عند أهله
از نیکبختی مردست اگر بنهد و بدهد بخشش و نیکوئی خود را نزد سزاوار نیکوئی
من توفيق الحق اكتسابه المال من حله، من الخرق
از توفیق آمادست بدست آوردن مال از وجه حلال از ابلهی است
العجلة قبل الإمكان، من الحمق الدالة على
شتابیدن پیش از توانش بودن از گولی است دلیری نمودن ... بر
السلطان، من الكرم حسن الشيم، من أشرف
سلطان و پادشاه از نیکوئیست خوبی کردارها از بلندترین
الشيم حياطة الذمم، من أفضل المروة صيانة
کردارهاست بجای آوردن عهدها از افزونتر جوانمردیست نگاهداشتن
الحرم، من الحزم صحة العزم، من الدين التجاوز
بگاهی از آگاهی است درستی دل در کاری از دین است درگذشتن
عن الجرم، من البلية سوء الطوية، من الشقاء
از گناه از گرفتاریست بدی درون از بدبختی است
فساد النية، من الحزم الوقوف عند الشبهة من
تباهی اندیشه از آگاهیست ایستادن نزد پوشیدگی کار از
العزة بالله سبحانه أن يصر المرء على المعصية ويتمنى
مغروریست برحمت خدای پاک آنکه سخت ایستد مرد بر گناه و امید دارد
المغفرة، من علامات الخذلان استحسان القبيح
آمرزش را از نشانهای خواریست نیکو شمردن زشت
من علامات الإدبار سوء الظن بالنصيح، من النبل
از نشانهای برگشتن دولت بدی گمان بر پندگو از راستی است

أَنْ يَتَيَقَّظَ لِإِيجَابِ حَقِّ الرَّغْبَةِ إِلَيْكَ وَتَتَغَابَى عَنِ
انکه آگاه باشی از برای بازدادن حق آرزومندی که بسوی تو آرزو خواهد و پاکی ورزی از

الْخِيَانَةِ عَلَيْكَ، مِنَ الْكَرَمِ أَنْ تَتَجَاوَزَ عَنِ الْإِسَاءَةِ
خیانتی بر تو کردند از کرم است انکه درگذری از بدی کردن

إِلَيْكَ، مِنْ تَمَامِ الْمُرُوَّةِ أَنْ تَنْسَى الْحَقَّ إِلَيْكَ وَتَذْكُرَ
بار تو از کمال مروتست انکه فراموش کنی حقی را که بر تو باشد و یاد کنی

الْحَقَّ عَلَيْكَ، مِنْ دَلَائِلِ إِقْبَالِ الدَّوْلَةِ قِلَّةُ الْغَفْلَةِ
حقی را که بر تست از نشانهای روی آوردن دولتست کمی غفلت

مِنْ كَمَالِ الْحَزْمِ الْاِسْتِعْدَادُ لِلنُّقْلَةِ وَالتَّأَهُّبُ
از کمال آگاهی است آماده شدن از برای گردانیدن منزل و توانا شدن

لِلرِّحْلَةِ، مِنْ دَلَائِلِ الْخِذْلَانِ الْاِسْتِهَانَةُ بِحُقُوقِ
از برای بیرون رفتن و بار بستن از نشانهای خواریست خواری کردن بحقهای

الْإِخْوَانِ، مِنْ كَمَالِ الْإِيمَانِ مُكَافَاةُ الْمُسِيءِ بِالْإِحْسَانِ
برادران را که باشد از کمال ایمانست جزا دهنده بدکننده بنیکوئی دادن

مِنْ دَلَائِلِ الْإِيمَانِ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ، مِنْ تَمَامِ
از نشانهای ایمانست بجای آوردن وعدها و پیمان از تمامی

الْمُرُوَّةِ إِنْجَازُ الْوَعْدِ، مِنْ دَلَائِلِ الْعَقْلِ النُّطْقُ
مروتست بجای آوردن وعده از نشانهای عقلست گفتن

بِالصَّوَابِ، مِنْ رِهَانِ الْفَضْلِ صَائِبُ الْجَوَابِ
براست از نمودار فضلست جواب راست دادن

مِنْ دَلَائِلِ الْحُمْقِ دَالَّةٌ بِغَيْرِ آلَةٍ وَصَلَفٌ بِغَيْرِ
از نشانهای نادانی است دلیری کردن بی آلت و لاف زدن بی

الشَّرَفِ، مِنَ الْاِقْتِصَادِ سَخَاءٌ بِغَيْرِ سَرَفٍ وَمُرُوَّةٌ
بلندی و برتری از روش باندازه است سخاوه نمودن بی گزاف و جوانمردی کرده

من غير

مِنْ غَيْرِ تَكَلُّفٍ، مِنْ فَضْلِ عِلْمِكَ اسْتِقْلَالُكَ لِعَمَلِكَ
بی تکلف از افزونی دانش تست بخردی و سبکی خود کار کردن

مِنْ كَمَالِ عَقْلِكَ اسْتِظْهَارُكَ عَلَى عَقْلِكَ، مِنَ
از کمال عقل تست پشت وا داشتن تو بر عقل تو از

الْحِكْمَةِ طَاعَتُكَ لِمَنْ فَوْقَكَ وَإِجْلَالُكَ مَنْ فِي
حکمت است فرمانبرداری تو مر آنکه برتر از تست و بزرگ داشتن تو آنکه در

طَبَقَتِكَ وَإِنْصَافُكَ مَنْ دُونَكَ، مِنْ أَشْرَفِ الشَّرَفِ
پایه تست و داد دادن تو آنکه پست تر از تست از بلندترین بلندیست

الْكَفُّ عَنِ التَّبْذِيرِ وَالسَّرَفِ، مِنَ الْمُرُوَّةِ إِنَّكَ
بازایستادن از دادن بگزاف و اسراف کردن از جوانمردیست انکه تو

إِذَا سُئِلْتَ أَنْ تَتَكَلَّفَ وَإِذَا سَأَلْتَ أَنْ تُخَفِّفَ
هرگاه از تو درخواهند تکلف کنی در دادن و بر خود سختی نهی و هرگاه که خود خواهی سبک گیری

مِنَ الْمُرُوَّةِ أَنْ تَقْصِدَ فَلَا تُسْرِفَ وَتَعِدَ فَلَا
از جوانمردیست انکه اندازه نگاه داری و گزاف کاری نکنی و وعده کنی پس

تُخْلِفَ، مِنْ أَشْرَفِ الْعِلْمِ التَّحَلِّي بِالْحِلْمِ، مِنْ
خلاف نکنی از برترین علم است آراستگی به بردباری از

أَشْرَفِ الشِّيَمِ الْوَفَاءُ بِالذِّمَمِ، مِنْ أَفْضَلِ الْاِخْتِيَارِ
برترین کردارهاست بجای آوردن پیمانها از افزونترین گزیدنهاست

وَأَحْسَنِ الْاِسْتِظْهَارِ أَنْ تَعْدِلَ فِي الْقَضَاءِ وَتَجْرِيَ
و بهترین پشتی جستن است انکه عدل کنی در حکم و روان کنی

فِي الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ عَلَى السَّوَاءِ، مِنْ سُوءِ الْاِخْتِيَارِ
در میان عام و خاص مردمان برابر از بدی گزیدنست

مُغَالَبَةُ الْأَكْفَاءِ وَمُكَاشَفَةُ الْأَعْدَاءِ وَمُنَاوَاةُ
کوشش زیادتی کردن بر مانند کار خود و آشکارا کردن دشمنی و افزون جستن

من يقدر على الضراء، من علامات العقل العمل
بسنة العدل، من علامات الإقبال سداد
الأقوال والرفق في الأفعال، من أفضل
الإسلام الوفاء بالذمام، من أفضل البر بر الأيتام
من تقوى النفس العمل بالطاعة، من شرف
الهمة لزوم القناعة، من أفضل الاختيار التحلي
بالإيثار، من أفضل الإحسان إلى الأبرار
من أفضل الأعمال ما أوجب الجنة وأنجا من
النار، من الخرق ترك الفرصة عند الإمكان، من
كمال الإنسان ووفور فضله استشعاره بنفسه
النقصان، من السؤدد الصبر لاستماع شكوى
الملهوف، من المروءة احتمال جنايات المعروف

من امارات

من أمارات الأحمق كثرة تلونه، من علامات حسن
السجية الصبر على البلية، من سعادة المرء أن تكون
صنائعه عند من يشكره ومعروفه عند من لا يكفره
من توفيق الرجل وضع سره عند من يستره و
إحسانه عند من ينشره، من أعظم المصائب الأخيار
حاجتهم إلى مداراة الأشرار، من الحكمة أن تنازع
من فوقك ولا تستذل من دونك ولا تتعاطى
ما ليس في قدرتك ولا يخالف لسانك قلبك
ولا قولك فعلك ولا تتكلم فيما لا تعلم ولا تترك
الأمر عند الإقبال وتطلبه عند الإدبار، من
فضيلة النفس المبادرة إلى الطاعة، من عز النفس
لزوم القناعة مما ورد من حكم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب في حرف الميم

ما ندم من استخار، ما ضل من استشار، ما اذنب
من اعتذر، ما اعتب من اغتفر، ما اصيب من صبر
ما ذل من احسن الفكر، ما خاب من لزم الصبر
ما كل طالب يخيب، ما كل رام يصيب، ما كل غائب
يؤب، ما كل مفتون يعاتب، ما كل مذنب يعاقب
ما فوق الكفاف اسراف، ما دون التنزه عفاف
ما تكبر الا وضيع، ما تواضع الا رفيع، ما حقر
نفسه الا عاقل، ما نقص نفسه الا كامل، ما
اعجب برأيه الا جاهل، ما اضر المحاسن كالعجب
ما جمل الفضائل كاللب، ما اصلح الدين كالتقوى
ما افسد العقل كالهوى، ما افسد الدين كالدنيا
ما زنا غيور قط، ما فخر كريم قط، ما اقل

راحة الحسود، ما انكد عيش الحسود، ما انكرت الله
سبحانه منذ عرفته، ما شككت في الحق منذ رأيته
ما كذبت ولا كذبت، ما ضللت ولا ضل بي
ما سعد من شقي اخوانه، ما عز من ذل جيرانه
ما اقرب الحيوة من الموت، ما ابعد الاستدراك من
الفوت، ما تزين متزين بمثل طاعة الله، ما تقرب
متقرب بمثل عبادة الله، ما اقرب الاجل من
الامل، ما افسد الامل للعمل، ما اقطع الاجل
للامل، ما طال احد في الا اقصر العمل، ما شر
بعده الجنة بشر، ما خير بعده النار بخير، ما اكتسب
الشرف بمثل التواضع، ما اصلح الدين كالورع
ما اجتلب المقت بمثل الكبر، ما حصنت النعم بمثل

الشكر، ما حصّل الأجر بمثل إغاثة الملهوف، ما
اكتسب الشكر بمثل بذل المعروف، ما استرقّت
الأعناق بمثل الإحسان، ما كدّرت الصنائع بمثل
الامتنان، ما أقبح الجفاء وأحسن الوفاء، ما أقبح
السخط وأحسن الرضا، ما افتقر من ملك فهماً، ما مات
من أحيى علماً، ما يعطي البقاء من أحبّه، ما ينجو
من الموت من طلبه، ما ظفر من ظفر الإثم به
ما علم من لم يعمل بعلمه، ما عقل من طال أمله
ما أحسن من أساء عمله، ما هلك من عرف قدره
ما عقل من عدا طوره، ما كان الرفق في شيء إلا
زانه، ما كان الخرق في شيء إلا شانه، ما أنقض
النوم لعزائم اليوم، ما أهدم التوبة لعظائم الجرم

ما أكثر

ما أكثر من يعترف بالحق ولا يعطيه، ما أكثر من
يتعلّم العلم ولا يتبعه، ما أقرب النقمة من الظالم
ما أقرب النصرة من المظلوم، ما أعظم عقاب
الباغي، ما استنبط الصواب بمثل المشاورة، ما
ما تأكّدت الحرم بمثل المصاحبة والمجاورة
ما نال المجد من عداه الحمد، ما أدرك المجد من
فاته الجدّ، ما كذب عاقل ولا زنا مؤمن، ما ارتاب
مخلص ولا شكّ موقن، ما آمن بالله من سكن الشكّ
قلبه، ما أنجز الوعد من مطل به، ما هناء العطاء
من منّ به، ما أقرب النجاح ممن عجّل السراح
ما أبعد الصلاح من ذي الشرّ الوقاح، ما أحسن
الجود مع الإعسار، ما أقبح البخل مع الإكثار

ما أحسن العفو مع الاقتدار، ما أقبح العقوبة
چه خوش آمد درگذشتن آنگاه با توانائی / چه زشت آمد کینه خواهی
مع الاعتذار، ما أكثر العبر وأقل الاعتبار
با عذر آوردن گناهکار / چه بسیار است پندها / و چه کم است پند پذیری
ما عمرت البلدان بمثل العدل، ما حصنت الأعراض
آباد نکرد هیچ چیز شهرها را / همچو / عدل / در پناه نکرد / عرضها را هیچ
بمثل البذل، ما شكرت النعم بمثل بذلها، ما حصنت
همچو / دهش / شکر کرده نشود نعمتها را همچو دادن نعمتها / در پناه نکرد
النعم بمثل الإنعام بها، ما حصل الأجر بمثل الصبر
نعمتها را هیچ چیز / همچو / دادن نعمت / هیچ چیز حاصل نکند ثواب را همچو صبر
ما حرست النعم بمثل الشكر، ما أشاع الذكر بمثل
نگهبانی نکند / نعمتها را هیچ چیز همچو شکر / فاش نکرده اند هیچ چیز نام نیک مرد را همچو
البذل، ما أذل النفس كالحرص ولا شان العرض
دادن / خوار نکرده اند نفس را هیچ چیز همچو آز / و ننکوهید و عیب / عرض را هیچ چیز
كالبخل، ما أقبح الكذب بذوي الفضل، ما أقبح
همچو بخیلی / چه زشت است / دروغ گفتن / با خداوند / فضل / چه زشت است
البخل بذوي النبل، ما آمن المؤمن حتى عقل
بخیلی / با خداوندان زیرکی / ایمان نیارد / مومن / تا آنگه / خردمند گردد
ما كفر الكافر حتى جهل، ما بقي فرع بعد ذهاب
کافر نشود / کافر / تا آنگه / نادان باشد / نماند هیچ شاخ / پس / از رفتن
أصل، ما أعظم سعادة من بوشر قلبه ببرد اليقين
بیخ / چه بزرگ است / سعادت / آنکس که / دل او مسرور گشت / ببرد / یقین
ما أعظم فوز من اقتفى إثر النبيين، ما آمن بالله
چه بزرگ است فیروزی آنکس که پیروی کند در پی پیغمبران / ایمان نیاورد بخدا

من سكن

من سكن الشك قلبه، ما ظفر بالآخرة من كانت
آنکس که آرام گرفت / شک / در دل او / فیروزی نیافت بآخرت / آنکس که
الدنيا مطلبه، ما أقبح بالإنسان ظاهرا موافقا وباطنا
دنیا خواسته او باشد / چه زشت است / انسان را که باشد / در آشکارا / موافق / و در پنهان
منافقا، ما أعظم وزر من ظلم واعتدى وتجبر
منافق / چه بزرگ است گناه / آنکس که ستم کند / و درگذرد از حق / و گردنکشی کرد
وطغى، ما استجلبت المحبة بمثل السخاء والرفق
و از حد درگذشت / نمیکشد / هیچ چیز دوستی را / همچو / سخاوت / و نرمی
وحسن الخلق، ما أعظم وزر من طلب رضا المخلوقين
و خوی نیکو / چه بزرگ است / گناه / آنکس که بجوید / خشنودی آفریدگان را
بسخط الخالق، ما أصلح الدين كالتقوى، ما أهلك
بخشم / آفریدگار / شایسته نکرد هیچ چیز / دین را همچو پرهیزگاری / تباه نکرده اند
الدين كالهوى، ما أبقى أحد إلا استهل الله
دین را هیچ چیز همچو آرزو / نماند / هیچ کس / مگر آسان کرد خدا
مخرجه، ما اشتد ضيق إلا قرب الله فرجه، ما عفا
بیرون شدن او را / سخت نشود هیچ تنگی / مگر که نزدیک کرده است خدا / گشادن او را / بخشود
عن الذنب من قرع به، ما أكمل المعروف من
از گناه / آنکس که / تمام نکرد / احسان را / آنکس که
من به، ما زكى العلم بمثل العمل به، ما عقد
منت نهاد بآن / پاکیزه نشد / علم را هیچ چیز / همچو / عمل کردن بآن / نه بست
إيمانه من بخل بإحسانه، ما هنأ معروف من كثر
آنکس که بخیلی کند / باحسان / گوارا و خوش نباشد / نیکوئی / آنکس که بسیار شود
امتنانه، ما أمر الله سبحانه إلا وأعان عليه، ما نهى
منت او / نفرمود خدا چیزی را / مگر که یاری کرد / بر آن / منع نکرد

الله سبحانه عن شيء إلا وعفا عنه . ما حصل
الذل بمثل العدل . ما اجتلب سخط الله
سبحانه بمثل البخل . ما آمن بالله سبحانه من
قطع رحمه . ما أيقن بالله سبحانه من نزع عهوده
وذممه . ما حفظت الاخوة بمثل المواساة . ما اقرب
البوس من النعيم والموت من الحيوة . ما أخلص
المودة من ينصح . ما أكمل السيادة من لم يسمح
ما أفحش حليم . ما أوحش كريم . ما جار شريف . ما زنا
عفيف . ما أوقح الجاهل . ما أقبح الباطل . ما عقل
من بخل بإخائه . ما عقد إيمانه من لم يحفظ
لسانه . ما ظلم من خاف المصرع . ما غدر من أيقن
بالمرجع . ما اختلف دعوتان إلا كانت إحديهما

صلالة

ضلالة . ما تواضع أحد إلا زاده الله سبحانه جلالة
ما أعظم نعمة الله في الدنيا وما أصغرها في نعم
الآخرة . ما ساد من احتاج إخوانه إلى غيره
ما استغنيت عنه خير مما استغنيت به . ما صبرت
عنه خير مما التذذت به . ما أقرب الحي من الميت
للحاقه به . ما أبعد الميت من الحي لانقطاعه عنه
ما أمن عذاب الله من لم يأمن الناس شره . ما غش
نفسه من ينصح غيره . ما تساب اثنان إلا غلب
الأمهما . ما تلاحا اثنان إلا ظهر أسفههما . ما من
شيء أحب إلى الله سبحانه من أن يسأل . ما قسم
الله سبحانه بين عباده شيئا أفضل من العقل
ما خلق الله سبحانه شيئا عبثا فيلهو . ما ترك الله

سبحانه امر سدى فيلغوا، ما انقصت ساعة من
دهرك الا بقطعة من عمرك، ما قدمت اليوم تقدم
عليه غدا فامهد لقدمك و قدم ليومك، ما
دنياك التي عنيت اليك بخير من الآخرة التي
قبحها سوء النظر عندك، ماذا بعد الحق الا الضلال
ما ساد العلماء مثل الجهال، ما بعد التبيين الا
اللبس، ما من جهاد افضل من جهاد النفس،
ما قدمت من دنياك فلنفسك وما اخرت منها
فللعدو، ما قال الناس لشيء طوبى له الا وقد خبأ
له الدهر يوم سوء، ما مزج امرء مزحة الا مج من
عقله مجة، ما التذ احد من الدنيا لذة الا
كانت له يوم القيمة غصة، ما زاد في الدنيا

الا نقص في الآخرة، ما اقرب الراحة من التعب
ما اجلب الحرص للنصب، ما اقرب النعيم من البؤس
ما اقرب السعود من النحوس، ما اخسر من ليس
له في الآخرة نصيب، ما اشجع البرى و اجبن
المريب، ما كان الله سبحانه ليضل احدا و ليس
الله بظلام للعبيد، ما كان الله سبحانه ليفتح
على احد باب الشكر و يغلق عنه باب المزيد
ما زالت عنكم نعمة و لا غضارة عيش الا بذنوب
اجترحتموها و ما الله بظلام للعبيد، ما انزل
الموت منزلة من عد غدا من اجله، ما امن بما
حرمه القرآن من استحله، ما اعظم المصيبة في
الدنيا مع عظم الفاقة غدا، ما لك من دنياك

فلا تكن به فرحا، ما فاتك منها فلا بأس عليه حزنا
ما أكلته راح وما أطعمته باح، ما لي أراكم أشباحا
بلا أرواح وأرواحا بلا أفلاح ونساكا بلا إصلاح
وتجارا بلا أرباح، ما لا ينبغي أن تفعله في
الجهر فلا تفعله في السر، ما أسرع الساعات
في الأيام وأسرع الأيام في الشهور وأسرع
الشهور في السنة وأسرع السنة في العمر، ما أنفع
الموت لمن أشعر الإيمان والتقوى قلبه، ما أخلق
من عرف ربه أن يعترف بذنبه، ما خير دار
تنقض نقض البناء وعمر يفنى فناء الزاد، ما أعظم
حلم الله تعالى على أهل العناد، وما أكثر عفوه
عن مسرفي العباد، ما أبعد الخير ممن همته بطنه

ومخرجه

ومخرجه، ما أعمى النفس الطامعة عن العقبى الفاجعة
ما الإنسان لولا اللسان إلا صورة ممثلة أو بهيمة
مهملة، ما أصدق الإنسان على نفسه وأي
دليل كفعله، ما أعظم اللهم ما نرى من خلقك
وما أصغر عظيمه في جنب ما غاب عنا من قدرتك
ما أهول اللهم ما نشاهد من عظمتك وما أحقر
ذلك فيما غاب عنا من عظيم سلطانك، ما
أحسن بالإنسان أن يصبر عما يشتهي، ما أحسن
بالإنسان أن يشتهي ما لا ينبغي، ما أخذ الله
سبحانه على الجاهل أن يتعلم حتى أخذ على
العالم أن يعلم، ما أفاد العلم من لا يفهم ولا
نفع الحلم من لم يحكم، ما لكم تفرحون باليسير من

الدنيا تدركونه ولا يحزنكم الكثير من الآخرة
تحرمونه. ما بالكم تؤملون ما لا تدركونه وتجمعون
ما لا تأكلونه وتبنون ما لا تسكنونه. ما الدنيا
غرتك ولكن بها اغتررت. ما العاجلة خدعتك
ولكن بها انخدعت. ما اقل الثقة المؤتمن
وما اكثر الخوان. ما اكثر الاخوان عند الجفان
واقلهم عند حادثات الزمان. ما حمل الرجل
حملاً اثقل من المروة. وما تزين الانسان الا
بزينة اجمل من الفتوة. ما احسن بالانسان ان
يقنع بالقليل ويجود بالجزيل. ما اقبح بالانسان
ظاهراً عليلاً وباطناً جميلاً. ما اهمني ذنب
امهلت فيه حتى اصلي ركعتين. ما اقبح بالانسان

ان يكون

ان يكون ذا وجهين. ما لابن آدم والفخر اوله
نطفة وآخره جيفة لا يرزق نفسه ولا يدفع حتفه
ما قصم ظهري الا رجلان عالم متهتك وجاهل
متنسك هذا ينفر عن حقه بتهتكه وهذا يدعوا
الى الباطل بنسكه. ما لابن آدم وللعجب اوله نطفة
وآخره جيفة مذرة وهو بين ذلك يحمل
العذرة. ما من شيء من معصية الله سبحانه
يأتي الا في شهوة. ما من شيء من طاعة الله سبحانه
يأتي الا في كره. ما قضى الله سبحانه على عبد
قضاء فرضي به الا كانت الخيرة فيه. ما اعطى الله
سبحانه العبد شيئاً من خير الدنيا والآخرة
الا بحسن خلقه وحسن نيته. ما دفع الله سبحانه

عَنِ الْعَبْدِ الْمُؤْمِنِ شَيْئًا مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ
الْآخِرَةِ إِلَّا بِرِضَاهُ بِقَضَائِهِ وَحُسْنِ صَبْرِهِ عَلَى بَلَائِهِ
مَا تَوَاخَى قَوْمٌ عَلَى غَيْرِ ذَاتِ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا كَانَتْ
عَلَيْهِمْ أُخُوَّتُهُمْ تِرَةً يَوْمَ الْعَرْضِ عَلَى اللّٰهِ سُبْحَانَهُ
مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلَبًا لِمَا عِنْدَ اللّٰهِ
تَعَالَى وَمَا أَحْسَنَ تِيهَ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ اتِّكَالًا
عَلَى اللّٰهِ سُبْحَانَهُ، مَا تَوَسَّلَ أَحَدٌ إِلَيَّ بِوَسِيلَةٍ أَجَلَّ
عِنْدِي مِنْ يَدٍ سَبَقَتْ مِنِّي إِلَيْهِ لِأُرَبِّيَهَا عِنْدَهُ
بِاتِّبَاعِهَا أُخْتَهَا فَإِنَّ مَنْعَ الْأَوَاخِرِ يَقْطَعُ شُكْرَ
الْأَوَائِلِ، مَا يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ أَنْ يَلْقَى أَخَاهُ بِمَا يَكْرَهُ
مِنْ عَيْبِهِ إِلَّا مَخَافَةُ أَنْ يَلْقَاهُ بِمِثْلِهِ قَدْ تَصَافَيْتُمْ
عَلَى حُبِّ الْعَاجِلِ وَرَفْضِ الْآجِلِ، مَا أَطَالَ أَحَدٌ

الامل

الْأَمَلَ إِلَّا أَنْسَى الْأَجَلَ وَأَسَاءَ الْعَمَلَ، مَا نَزَلَتْ آيَةٌ إِلَّا
عَلِمْتُ فِيمَ نَزَلَتْ وَأَيْنَ نَزَلَتْ فِي لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ أَوْ
جَبَلٍ أَوْ سَهْلٍ وَأَنَّ رَبِّي وَهَبَ لِي قَلْبًا عَقُولًا
وَلِسَانًا قَؤُولًا، مَا الْمُبْتَلَى الَّذِي لَا يَأْمَنُ الْبَلَاءَ
بِأَحْوَجَ مِنَ الدُّعَاءِ إِلَى الْمُعَافَاتِ الَّذِي لَا يَأْمَنُ
الْبَلَاءَ، مَا اسْتَوْدَعَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ امْرَأً عَقْلًا إِلَّا اسْتَنْقَذَهُ
يَوْمًا، مَا جَالَسَ أَحَدٌ هٰذَا الْقُرْآنَ إِلَّا قَامَ بِزِيَادَةٍ
أَوْ نُقْصَانٍ زِيَادَةٍ فِي هُدًى أَوْ نُقْصَانٍ فِي عَمًى
مَا أَنْسَكَ أَيُّهَا الْإِنْسَانُ بِهَلَكَةِ نَفْسِكَ أَمَا مِنْ دَائِكَ
بَلُولٌ أَمْ لَيْسَ لَكَ مِنْ نَوْمَتِكَ يَقَظَةٌ أَمَا تَرْحَمُ
مِنْ نَفْسِكَ مَا تَرْحَمُ مِنْ غَيْرِكَ، مَا صَبَّرَكَ أَيُّهَا
الْمُبْتَلَى عَلَى دَائِكَ وَجَلَّدَكَ عَلَى مَصَائِبِكَ وَعَزَّاكَ

عن البكاء على نفسك، ما لك وإن أدركته شغلك
از گریه بر نفس خود و چیست مر ترا و چون انگه دریابی تو کار خود را
بصلاح عن الاستمتاع به، وإن تمتعت به نغصه
با آنچه شایستگی آن باشد از بهره گرفتن بآن واگر برخوردار شوی بآن ناخوش کرد اند او را
عليك ظفر الموت بك، ما أحق الإنسان أن يكون له
بر تو ظفر یافتن مرگ بر تو نیست سزاوارترین انسان بانکه باشد مر او را
ساعة لا يشغله عنها شاغل يحاسب فيها نفسه
ساعتی که باز ندارد او را از آن ساعت باز دارنده تا بشمارد در آن ساعت نفس خود را
فينظر فيما اكتسب لها وعليها في ليلها ونهارها
پس بنگرد در آنچه حاصل کرده از برای نفس در زیان وی در شبان ساعت و روز آن ساعت
ما المغبوط إلا من كانت همته نفسه لا يغبنه عن
نیست سود مند مگر آنکه باشد اندیشه او نفس او و باز نایستد از
محاسبتها ومطالبتها ومجاهدتها، ما المغرور الذي
شماره کردن نفس و جستجوی نفس و جنگ کردن با نفس نیست فریب خورده آنکه
ظفر من الدنيا بأدنى سهمه كالآخر الذي ظفر
دست یافته است بر دنیا با اندک بخش او همچون دیگری که بدست آورده
من الآخرة بأعلى همته، ما المغبوط الذي فاز من
از آخرت از بلندترین خواسته خود را نیست سود مندی که رسیده باشد از
دار البقاء ببغيته كالمغبون الذي فاته النعيم
آخرت بآرزوی خود همچو زیان زده که فوت شده باشد از و بهشت
بسوء اختياره وشقوته، ما ولدتم فللتراب وما
بسبب بد گزیدن خود و بدبختی خود آنچه زاییده اید از برای خاک است و آنچه
بنيتم فللخراب وما جمعتم فللذهاب وما عملتم
بنا کرده اید از برای ویرانیست و آنچه گرد آورده اید از برای رفتن است و آنچه کرده اید

ففی کتاب

ففي كتاب مدخر ليوم الحساب، ما أقرب الدنيا
در لوح المحفوظ است که اندوخته است از برای روز حساب چه نزدیکست دنیا
من الذهاب والشيب من الشباب والشك من
برفتن و چه نزدیکست پیری بجوانی و شک
الارتياب، ما أودع أحد قلبا سرورا إلا خلق الله
بگمان زدگی نرساند و نسپرد یکی بدلی شادی مگر آنکه بیافریند خدا
سبحانه من ذلك السرور لطفا فإذا نزلت به
از این شادی مهربانی پس هرگاه که فرود آید بکسی
نائبة جرى إليها كالماء في انحداره حتى يطردها
ماتمی آن لطف بگریزد بسوی آن ماتم همچو آب در روانی خود تا آنکه براند او را دور کند
عنه كما تطرد الغريبة من الإبل، ما من عمل أحب
از آنکس همچنانکه می افکند بار از شتر نیست هیچ یکی از عملی دوست داشته تر
إلى الله تعالى من ضر يكشفه رجل عن رجل، ما بات
بسوی خدا از آنکه بگشاید غمی را مردی از مردی نخفتید
لرجل عندي موعد قط فبات يتململ على فراشه
مردی که باشد او را نزد من وعده پیمانی هرگز بخفتد او و بغلطد او بر جامه خواب خود
ليغدو بالظفر بحاجته، من تململي على فراشي
و صباح کند از برای آنکه یابد از برای دست یافتن بحاجت خود و زیاده شود تململ او از تململ من بجامه خواب من
حرصا على الخروج إليه من دين عدته وخوفا من
در حریصی و بیرون آمدن بسوی او از برای باور داشتن پیمان او و در ترس من از
عائق يوجب الخلف فإن خلف الوعد ليس من
مانعی که موجب خلاف وعده شود بدرستی که خلاف وعده نیست از
خلق الكرام، ما فر الكرام من الحمام كفرارهم
خوی کریمان نیست گریختن اهل کرم از مرگ همچو گریختن ایشان

من البخل ومقارنة اللئام، ما اصدق المرء على نفسه
واي شاهد عليه كفعله ولا يعرف الرجل الا بعلمه
كما لا يعرف الغريب من الشجر الا عند حضور الثمر فتدل
الاثمار على اصولها ويعرف لكل ذي فضل فضلها
كذلك يعرف الكريم باذابه ويفتضح اللئيم بذائله
ما استعطف السلطان ولا استسل سخيمة الغضبان
ولا استميل المهجور ولا استنجح صعاب الامور
ولا استدفعت الشرور بمثل الهدية، ما عسى ان يكون
بقاء من لم يوم لا بعده وطالب حثيث من اجله
يحدوه، ما اوهن الدين كترك اقامة دين الله
سبحانه وتضيع الفرائض، ما صان الاعراض
كالاعراض عن الدنيا وسوء الاغراض، ما من شيء

احلب لقلب انسان من لسان ولا اصدع لنفس من
شيطان، ما من شيء يحصل به الامال ابلغ من ايمان
واحسان، ما استعبد الكرام بمثل الاكرام ما اقبح شيم
اللئام واحسن سجايا الكرام، ما حفظ غيبك من حفظ
عيبك، ما آلاك جهدا في النصيحة من ذلك على
عيبك وحفظ غيبك، ما قدمته من خير فعندك
من لا يبخس الثواب وما ارتكبته من شر فعند من
لا يعجز العقاب، ما ملك احدا على ذا عز سرى اذ كنت
به اضيق منه، ما دفع المرء كهمة ولا وضعه كشهوة
ما اخلق من عذر ان لا يوفى له، ما اقبح القطيعة بعد
الصلة والجفا بعد الاخا والعداوة بعد الصفا
وزوال الالف بعد استحكامها، ما انعم الله على عبد

اخير

نعمة فظلم فيها الا كان حقيقا ان يزيلها عنه. ما كرمت
نعمتی پس ستم كند در آن بنا سپاسی مگر باشد سزاوار با آنكه كم گردد آن نعمت از او گرامی نكرد

على عبد نفسه الا اهانت الدنيا في عينه. ما اقرب
بر بنده نفس او مگر آنكه خوار گردد دنيا در چشم او چه نزديكست

النقمة من اهل البغي والعدوان. مما ورد من حكم
خشم خدا با اهل ستم و اهل تعدی بعضی از آنچه وارد است از حكمتهای

امير المؤمنين على ابن ابي طالب عليه السلام في حرف
امير المؤمنين علی ابن ابی طالب ع عليه السلام در حرف

الميم باللفظ المطلق قال عليه السلام ملاك الدين العقل
الميم بلفظ مطلق گفت حضرت مرتضی ع اصل دين خرد است

ملاك السياسة العدل. ملاك العلم نشره. ملاك
اصل سياست عدالت است اصل علم آشكارا كردن علم است اصل

الشر ستره. ملاك الوعد انجازه. ملاك الخير مبادرته
بدی پوشيدن آنست اصل وعده بجای آوردنست آنرا اصل نيكويی شتاب كردنست بكردن آن

ملاك الدين الورع. ملاك الشر الطمع. ملاك
اصل دين پرهيزكاريست اصل شر طمع است اصل

التقى رفض الدنيا. ملاك الدين مخالفة الهوى
پرهيزكاری بيفكندنست از دنيا اصل دين دشمنی آرزو ست

ملاك العلم العمل به. ملاك المعروف ترك المن
اصل علم عمل كردنست بآن اصل نيكويی ترك كردن منت است بنيكی

به. ملاك العمل الاخلاص فيه. ملاك الايمان
بآن اصل عمل پاكيزگی است در آن اصل ايمان

حسن الايقان. ملاك الاسلام صدق اللسان
خوبی يقين است اصل اسلام راستی زبانست

ملاك

ملاك الورع الكف عن المحارم. ملاك الامور حسن
اصل پرهيزكاری باز ايستادنست از حرامها اصل كارها خوبی

الخواتم. ما اسفر عن رضاء الله سبحانه ملاك
انجامهای آنست هر چه ظاهر كند از رضای خدای پاك اصل

الخير طاعة الله سبحانه مع الشكر تدوم النعمة مع
خير فرمانبرداری خداست با شكر می پايد نعمت با

البر تدر الرحمة. مع الزهد تثمر الحكمة. مع الثروة
نيكی می بارد رحمت با پرهيزكاری ميوه ميدهد حكمت با توانگری

تظهر المروة. مع الانصاف تدوم الاخوة. مع
آشكارا ميشود مردمی با انصاف می پايد برادری با

الاخلاص ترفع الاعمال. مع الساعات تفنى الآجال
پاكی درون بلند ميگردد عملها با گذشتن ساعتها ناپديد ميگردد وعدها

مع الورع يثمر العمل. مع العجل يكثر الزلل. مع العقل
با پرهيزكاری ميوه ميدهد عمل با شتاب زدگی بسيار ميگردد لغزيدن با عقل

يتوفر الحلم. مع الصبر يقوى الحزم. مع الفراغ
می افزايد حلم با صبر استوار ميشود آگاهی با دستكاری

يكون الصبوة. مع الشقاق يكون النبوة. مع الاحسان
می باشد دوستی با بدبختی می باشد دور افتادن با نيكويی كردن

تكثر الرفعة. مع الفوت تكون الحسرة. مع الانابة
افزون ميگردد بلندی با گم كردن می باشد پشيمانی با توبه

تكون المغفرة. مكروه تحمد عاقبته خير من محبوب
می باشد آمرزش ناخوشی كه ستوده باشد انجام آن بهتر است از دوست داشته

تذم مغبته. ميرة الرجل عقله وجماله مروته
نكوهيده گردد انجام آن نيكويی مرد عقل اوست و زيبائی او مردمی اوست

منازع الحق مخصوم. مصاحب اللئيم ملوم. محن
الغدر تشق الجذر. مرارة الصبر تثمر الظفر
مجلس الحكماء عرس الفضلاء. مدارسة العلم لذة
العلماء. مجاهدة النفس شيمة النبلاء. مداومة
الذكر خلصان الأولياء. ملازمة الخلوة دأب
الصلحاء. مذيع الفاحشة كفاعلها. مستمع الغيبة
كقائلها. موت خير من عيش شقي. مركب
الهوى مركب مرد. منع الكريم أحسن من
عطاء اللئيم. معاداة الكريم أسلم من مصادقة
اللئيم. مجالس العلم غنيمة. مصاحبة العاقل
مأمونة. مجالسة الأبرار توجب الشرف. مصاحبة
الأشرار توجب التلف. معاشرة ذوي الفضائل

حياة القلوب

حياة القلوب. مجالسة السفل تضني القلوب. مداومة
المعاصي تقطع الرزق. مقارنة السفهاء تفسد الخلق
مواصلة الأفاضل توجب السمو. مباينة الدنايا
تكبت العدو. مباينة العوام أفضل المروة. مجانبة
الريب أحسن الفتوة. مروة الرجل على قدر
عقله. مزين الرجل علمه وعمله. مروة الرجل
دينه وحسبه أدبه. مادح الرجل بما ليس فيه
مستهزئ به. مربي المعروف أفضل من ابتدائه
منزع الكريم أبدا إلى شيم آبائه. منع خيرك
يدعو إلى صحبة غيرك. منع أذاك يصلح لك قلوب
أعدائك. معاداة الرجال من شيم الجهال
مداراة الرجال من أفضل الأعمال. مداراة

الأحمق من أشدّ العناء. مصاحبة الجاهل من أعظم
البلاء. متّقي الشرّ كفاعل الخير. متّقي المعصية
كعامل البرّ. مخالفة الهوى شفاء العقل. مجاهدة
النفس عنوان النبل. مرارة الدنيا حلاوة الآخرة.
مؤونات الدنيا أهون من مؤونات الآخرة.
مرارة اليأس خير من التضرّع إلى الناس. مداوة الوحدة
أسلم من خلطة الناس. مرارة الصبر يذهبها حلاوة
الظفر. مصاحب الدنيا هدف النوائب والغير.
مرارة النصح أنفع من حلاوة الغشّ. ملازمة
الوقار يؤمن دناءة الطيش. معالجة النزال تظهر
شجاعة الأبطال. مقاساة الإقلال ولا ملاقاة
الأذلال. مقاربة الرجال في أخلاقهم أمن من

غوائلهم. مناقشة العلماء ينتج فوائدهم وتكسب
فضائلهم. مودّة الآباء نسبة بين الأبناء. مودّة
ذوي الدين بطيئة الانقطاع دائمة الثبات والبقاء.
مسرّة الكرام بذل العطاء. مسرّة اللئام سوء الجزاء.
مفتاح الخير التبرّي من الشرّ. مفتاح الظفر لزوم
الصبر. منازعة الملوك تسلب النعم. مجاهرة الله
سبحانه بالمعاصي تعجّل النقم. مجالسة العوام تفسد
العادة. منازعة السفل تشين السادة. مجالس
الأسواق محاضر الشيطان. مجالس اللهو تفسد
الإيمان. ملوك الدنيا والآخرة الفقراء الراضون.
ملوك الجنّة الأتقياء المخلصون. مثل الدنيا كظلّك
إن وقفت وقف وإن طلبته بعد. مجاهدة النفس أفضل

جهادٍ، ملازمة الطاعة خير عتاده، موت الولد قاصمة

جهادست وابستگی بطاعت خدا بهترین ساز راه آخرتست مردن فرزند شکننده

الظهر، موت الولد صدع في الكبد، موت

پشتاست مردن فرزند شکافست در جگر مردن

الأخ قص الجناح واليد، موت الزوجة حزن

برادر بریده شدن پراست وکوتاه شدن دستست مردن زن اندوه

ساعة، مروة الرجل صدق لسانه، مروة الرجل

ساعتی است مردمی مرد درراستی زبان اوست مردمی مرد

في احتمال عثرات اخوانه، مودة الاحمق كشجرة

در برداشتن افتادگیها ولغزشهای برادران اوست دوستی نادان همچو درخت

النار يأكل بعضها بعضا، مودة ابناء الدنيا تزول

آتشیاست که میخورد بعضی آن درخت بعضی را دوستی فرزندان دنیا برکناره می افتد

لأدنى عارض يعرض، مودة الحمقى تزول كما يزول

باندک چیزی که بدید آید دوستی ابلهان برطرف میشود همچنانکه برطرف میشود

السراب وتقشع كما تقشع الضباب، مغرس الكلام

کوراب ومیکشاید وپراکنده میشود همچو دفع میغها جای نشاندن سخن

القلب ومستودع الفكر ومقومة العقل ومبديه

دلست وجای سپردن سخن اندیشه است وراست آرنده سخن خردست وآشکارا کننده سخن

اللسان وجسم الحروف وروح المعنى وحليته

زبانست وتن سخن حرفهاست وجان سخن معنی است وزیور سخن

الاعراب ونظام الصواب مقاساة الاحمق

اعرابست وخوش پیوستگی راستی است سختی دیدن ابله

عذاب الروح، مداومة الذكر قوة الارواح

شکنجه روح است همیشگی ذکر خدا خورش روحها وجانهاست

ومفتاح

ومفتاح الصلاح، مودة الجهال متغيرة الاحوال

وکلید شایستگی است دوستی نادانان گردنده است حالهای آن

وشيكة الانتقال، مثل الدنيا كمثل الحية لين

ونزدیکست گردش آن مانند دنیا همچو ماریست که نرمست

مسها والسم القاتل في جوفها يهوي اليها الغر

پسودن او وزهر کشنده است در شکم آن آرزو میکند بسوی آن فریفته

الجاهل ويحذرها ذو اللب العاقل، مصاحب

نادان وکناره میگیرد ازو صاحب خرد خردمند یار

الاشرار كراكب البحر ان سلم من الغرق لم يسلم

بدان همچو سوار دریاست اگر بسلامت ماند از غرق شدن بسلامت نمی ماند

من الفرق، مغلوب الشهوة اذل من مملوك الرق

از جدائیها زیردست آرزو خوارترست از برده اسیر

مغلوب الهوى دائم الشقا مؤبد الرق، مادحك

زیردست آرزو بدبخت دائمی وهمیشه بنده است ستاینده تو

بما ليس فيك مستهزئ بك فان لم تسعفه بنوالك

بانچه نباشد در تو مسخرگی کننده است با تو پس اگر ندهی بکو عطای خود را

بالغ في ذمك وهجائك، مناصحك شفيق عليك

مبالغه کند در نکوهش تو وبدگویی تو پندگوی تو مهربانست بر تو

محسن اليك ناظر في عواقبك مستدرك فوائتك

نیکویی کننده است بسوی تو نگاه کننده است در آخرهای کار تو دریابنده است آنرا که از تو فوت شد

ففي طاعته رشادك وفي مخالفته فسادك

پس در فرمانبرداری او راه راست تست ودر نافرمانی او تباهی تست

ماضي يومك فائت وآتيه متهم ووقتك مغتنم

در گذشته تو فوت شده است وآینده تو در اوهامست وهنگامی که تو در آنی غنیمت است

فبادر فيه فرصة الإمكان وإياك أن تثق بالزمان

پس بشتاب درآن هنگام بفرصت یافتن وبر تو باد دوری از آنکه اعتماد کنی بروزگار

مواقف الشنآن بسخط الرحمن وترضي الشيطان

ایستادنها بدشمنی بخشم درمی آورد خدارا وخشنود میکرداند شیطان را

وتشين الإنسان متى أشفي غيظي إذا غضبت أحين

وعیبناک میکرداند آدمی را کی دوای خشم خود کنم هرگاه که خشم گیرم کداگرد کاه

أعجز فيقال لي لو صبرت أم حين أقدر فيقال لي

ناتوانی خواهم که خشم را ... گفته شود مرا اگر صبر میکردی بهتر می بود یا اگر در هنگام توانائی خشم رانم پس گفته شود مرا

لو عفوت مدمن الشهوات صريع الآفات مقارن

کاش می بخشیدی که بهتر بود ورزنده آرزوها افتاده بلاهاست نزدیکی جوینده

السيئات موقن بالتبعات مسكين ابن آدم مكتوب

باگناهان بیقین افتنده گناهان است بیچاره است فرزند آدم که نوشته شده است

الأجل مكنون العلل محفوظ العمل تؤلمه البقة

مرگ او پنهان آمده است دردهای او از بر کرده است عمل او میرنجاند او را پشه

وتنتنه العرقة وتقتله الشرقة ما لمت أحدا على

وگنده میکرداند او را عرق ومیکشد او را گلوگیر شدن در آب ملامت نکرده کسی را بر

إذاعة سري إذ كنت به أضيق منه مجاملة أعداء

فاش کردن سر من چونکه بودم من تنگ تر از او مدارا و نیکوئی با دشمنان

الله في دولتهم تقية من عذاب الله وحذر من

خدا در دولت ایشان پرهیزکاریست از عذاب خدا ونگاه کردنست از

معارك البلاء في الدنيا مجاهدة الأعداء في

جنگگاههای بلاء خدا در دنیا جنگ کردن با دشمنان خدا در

دولتهم ومناصلتهم مع قدرتهم ترك لأمر الله

دولت ایشان ونبرد با ایشان با توانائی ایشان ترک امر خدا کردنست

وتعرّض

وتعرض لبلاء الدنيا معرفة المرء بعيوبه أنفع المعارف معرفة

وخود را بر بلاء دنیا داشتن شناسائی مرد بعیبهای خودش سودمندترین شناختهاست شناخت

العالم دين يدان به يكسب الإنسان الطاعة في حياته

دانا دینیاست که دین داری و دین پروری کنند تا بآن بدست آرد آدمی فرمان برداری خدا را در زندگی خود

وجميل الأحدوثة بعد وفاته ما رفع امرء همته

وکار نیکو زیبا بعد از وفات او بلند نکرد اند مرد را چیزی بجو همت او

ولا وضع كشهوته متاع الدنيا حطام موبي فتجنبوا

ونیفکند او را همچو آرزوی او کالای دنیا ریزه ریزه سرگشته است پس دوری جویید

مراعات قلعتها أخطأ من طمأنينتها وبلغتها أزكى

از آرامگاه دنیا برکندگی دنیا از آرامیدگی او دوان تر واندکی از کالای دنیا پاکتر

من ثروتها وقال عليه السلام في حق من ذم منهم

از بسیار است ولفظ حضرت مرتضی ع در حق آنکسی که نکوهید او را از ایشان

تخرج الفتنة وإليه تأوي الخطيئة يردون من شذ عنها

بیرون می آید فتنه وبسوی او آرام میکرد گناه باز میگردانند ایشان هرکس را که دور شود از گناه

فيها ويسوقون من تأخر عنها إليها وفي حق من ذمه

درمیان گناه ومیرانند هرکس را که بازمیماند از گناه بسوی گناه ودر حق آنکسی که نکوهید او را

أيضا ما نجا في غرب هواه كادحا ساعيا لدنياه

نیز رهائی نیافت در دورکردانیدن از آرزوی خود در حالی که رنجور بود شتاب از برای دنیای خود

ما أخلق من غدر أن يوفى له مصيبة في غيرك

سزاوار نیست آنکه بیوفائی کند بآنکه وفا کرده شود با او مصیبتی که در غیر تست

أجرها خير من مصيبة بك لغيرك ثوابها وأجرها

مزد آن بهتر است از مصیبتی که بتو باشد وثواب آن ومزد آن ازان غیر تو باشد

مصيبة يرجى أجرها خير من نعمة لا يؤدى شكرها

مصیبتی که امید داشته شود ثواب آن بهتر است از نعمتی که ادا کرده نشود شکر آن

ملاقح القطيعة بعد الصلة والجفاء بعد الاخاء
سوزهای بریدگاری پس پیوندست وسوزش ستم پس برادریست
والعداوة بعد الصفاء وزوال الالفة بعد
وسوزش دشمنی پس اشتی است کم شدن پیوند پس
استحكامها، مشاورة الحازم المشفق ظفر، مشاورة
از استواری پیوندست مشورة کردن با اگاه مهربان فیروزیست مشورة کردن
الجاهل المشفق خطاء، ما انعم الله سبحانه على عبد
با نادان مهربان خطاست هیچ انعامی نکرد خدا بر بنده
نعمة فظلم فيها الا كان حقيقا ان يزيلها عنه
نعمتی که پس ظلم کرد در ان مگر انکه این بنده سزاوار بود بانکه ان نعمت ازو باز داشته شود
ما كرمت على عبد نفسه الا هانت الدنيا في عينه
گرامی نگشت بر بنده نفس او مگر انکه خوار شد دنیا در چشم او
ما اقرب النقمة من اهل الظلم والعدوان، مجالسة
نزدیکست خشم خدا با اهل ستم وظلم همنشینی
اهل الدنيا منساة للايمان قائدة الى طاعة الشيطان
اهل دنیا جای ترک ایمانست وکشنده است بفرمان برداری شیطان
معرفة الله سبحانه اعلى المعارف، معرفة النفس انفع
شناختن خدا برترین شناختهاست شناختن نفس سودمندترین
المعارف، ملاك المروة صدق اللسان وبذل
شناختهاست اصل مردی راستی زبانست ونیکوئی
الاحسان، ملاك النجاة لزوم الايمان وصدق
بجای اوردن اصل رستگاری وابستگی بایمان وراستی
الايقان، مستعمل الباطل معذب ملوم، مستعمل
دانستن است بکار اورنده باطل عذاب یافته وسرزنش کرده شده است بکار ارنده

الحرص
الباطل

الحرص شقي مذموم، معاجلة الانتقام من شيم اللئام
آز بدبخت نکوهیده است شتابیدن بکینه خواهی از کردارهای ناکسانست
معاجلة الذنوب بالغفران من اخلاق الكرام، مودة
شتابیدن از گناه بسوی آمرزش از خویهای کریمانست دوستی
العوام تنقطع كانقطاع السحاب وتنقشع كما
عوام می برد همچو بریدن ابر وازهم میگسلد همچو
تنقشع السراب، موافقة الاصحاب تديم
گشودن سراب همراهی یاران پاینده میدارد
الاصطحاب والرفق في المطالب يسهل الاسباب
یاری را ونرمی در خواستاری اسان میگرداند پیوندها را
وسئل عليه السلام عن مسافة ما بين المشرق
وپرسیده شد از حضرت مرتضی ع از مقدار راهی که میان مشرق
والمغرب فقال مسيرة يوم الشمس، مجالسة الحكماء
ومغربست پس گفت که یک روز راه آفتابست همنشینی حکیمان
حيوة العقول وشفاء النفوس، مسوف نفسه
زندگی دلهاست ودوای نفسهاست بفردا وعده دهنده نفس خود را
بالتوبة من هجوم الاجل على اعظم الخطر، معاشر
بتوبه از در آمدن مرگ بر بیم است ای گروه
الناس ان النساء نواقص الايمان نواقص
مردمان تحقیق که زنان ناقصان ایمان اند وناقصان
العقول نواقص الحظوظ فاما نقص ايمانهن فقعود
عقل اند وناقصان بخشها اند اما نقصان ایمان ایشان نشستن ایشانست
في ايام حيضهن عن الصلوة والصيام واما نقصان
در روزهای حیض ایشان از نماز وروزه واما نقصان

حظوظهن فميراثهن على نصف مواريث الرجال
بخشایشان میراثشان بر نیمه میراث مردان
واما نقصان عقولهن فشهادة امرأتين كشهادة
واما نقصان عقل ایشان آنست که گواهی دو زن برابر گواهی
رجل فاتقوا شرار النساء وكونوا من خيارهن
یک مرد است پس بپرهیزید از بدیهای زنان وباشید از بهترین ایشان
على حذر. مثل المنافق كمثل الحنظلة الخضرة
بر ترس دگر. مانند منافق همچو درخت حنظل است سبز باشد
اوراقها المر مذاقها. مثل المؤمن كالاترجة
برگهای آن وتلخ باشد مزه آن. مانند مومن همچو ترنج است که
طيب طعمها وريحها تم ودد من حكم امير المؤمنين
خوبست طعم آن وبوی آن

على بن ابى طالب عليه السلام فى حروف النون بلفظ
علی ابن ابی طالب علیه السلام در حروف نون بلفظ

نعم من ذلك قوله عم. نعم الدليل الحق. نعم الرفيق
نعم از آنجمله است گفتار حضرت مرتضی نیکو راه نمائیست راستی نیکو همراهیست
الرفق. نعم الحسب حسن الخلق. نعم البركة سعة
نرمی نیکو گوهریست خوبی خلق نیکو افزونیست فراخی
الرزق. نعم الهدية الموعظة. نعم العبادة
روزی نیکو پیشکشی است پند گفتن نیکو پرستشی است
الخشية. نعم المرء الرؤف. نعم الذخر المعروف. نعم
ترس نیکو مردیست مرد مهربان نیکو اندوخته ایست نیکوئی کردن نیکو
الشيم السكينة. نعم الحظ القناعة. نعم الكنز الطاعة
خوئیست آرمیدگی نیکو بخشیست خرسندی نیکو گنجیست فرمانبرداری

نعم المظاهرة

نعم المظاهرة المشاورة. نعم العبادة العزلة. نعم القرين
نیکو پشتیبانی است مشورت کردن با دیگران نیکو پرستشی است تنهائی نیکو همنشین است
الدين. نعم الطارد للشك اليقين. نعم قرين
دین نیکو براننده شک است درست دانی نیکو همنشین است
العقل الادب. نعم النسب حسن الادب. نعم قرين
خرد را ادب نیکو پیوندیست خوبی ادب نیکو همنشین است
الحلم الصمت. نعم الدلالة حسن السمت. نعم قرين
حلم را خاموشی نیکو راهبریست خوبی سیما و راه نیکو همنشین
العلم الحلم. نعم وزير الايمان العلم. نعم قرين
علم است حلم نیکو وزیریست ایمان را علم نیکو همنشین است
السخاء الحياء. نعم قرين الايمان الوفاء. نعم السجية
سخاوت را حیا نیکو همنشین است ایمان را خشنودی نیکو خوئیست
السخاء. نعم الخليقة الوفاء. نعم الزاد حسن العمل
سخاوت نیکو خوئیست وفاداری نیکو توشه ایست خوبی عمل
نعم الدواء الاجل. نعم عون العمل قصر الامل
نیکو دوائی است مرگ نیکو یاوری دهنده است عمل را کوتاهی امید
نعم الشفيع الاعتذار. نعم الشيمة الوقار. نعم
نیکو شفاعت کننده ایست عذر آوردن نیکو خوئیست گرانی و آرمیدگی نیکو
الطارد للهم الرضاء بالقضاء. نعم عون الشيطان
براننده اندوه است خشنودی بحکم خدا نیکو یاوری کننده شیطانست
اتباع الهوى. نعم الاعتداد العمل للمعاد. نعم
پی روی کردن آرزو نیکو آمادگی است کردار نیکو برای آخرت نیکو
الزاد للمعاد الاحسان الى العباد. نعم الحاجز عن المعاصى
توشه آخرت نیکوئی کردن با بندگان خدا نیکو بازدارنده است از گناهان

الخوف، نعم مطية الأمن الخوف، نعم الورع غض
الطرف نعم الصهر القبر، نعم الظهير الصبر، نعم
الإدام الجوع، نعم عون الأمل الطمع، نعم عون
العبادة السهر، نعم الطارد للهم الاتكال على القدر
نعم عون المعاصي الشبع، نعم عون الورع الجوع
نعم صارف الشهوات غض الأبصار، نعم الحزم
الاستظهار، نعم العون المظاهرة، نعم الاستظهار
المشاورة، نعم دليل الإيمان العلم، نعم وزير
العلم الحلم، نعم الرفيق الورع وبئس القرين
الطمع، نعم قرين الصدق الوفاء، ونعم قرين
التقوى الورع، نعم قرين الإيمان الحياء، نعم قرين
الأمانة الوفاء، نعم الشيم حسن الخلق، نعم الخليقة

الرفق

الرفق، نعم الوسيلة الاستغفار، نعم شافع المذنب
الإقرار، نعم السلاح الدعاء، نعم المعونة الصبر
على البلاء، نعم الوسيلة الطاعة، نعم الخليقة القناعة
نعم العون على شر النفس وكسر عادتها الجوع، نعم الطاعة
الانقياد والخضوع، نعم العادة السجود والركوع
نعم عون الدعاء الخشوع، نعم الإيمان جميل الخلق
نعم السياسة الرفق، نعم المحدث الكتاب، نعم
الطهور التراب، تم ما ورد من حكم أمير المؤمنين علي
ابن أبي طالب عليه السلام في حرف النون باللفظ
المطلق قال ع نال الغنى من رضي بالقضاء، نال المنى
من عمل لدار البقاء، نيل المآثر ببذل المكارم
نيل الجنة بالتنزه عن المآثم، نال الجنة من اتقى

المحارم، نفس المرء خطاه الى اجله، نعمة الجهال كروضة
از حرامها / دم زدن / قدم زدن اوست / بسوی مرگ / نعمت / نادان / مجو باغیست

على مزبلة، نفسك اقرب اعدائك اليك، نوم
کر بر مزبله روییده باشد / نفس تو / نزدیکترین / دشمنان تست / بسوی تو / خفتن تو

على يقين خير من صلوة في شك، نعمة لا تشكر
بر دانش درست / بهتر است / از نمازی که / در شک باشد / نعمتی که / شکر آن کفته نشود

كسيئة لا تغفر، نزول القدر يسبق الحذر، نزول
مجو کناهی است که / بخشیده نشود / فرود آمدن / قدر / پیشی میکیرد / برکناره کرفتن / فرود آمدن

القدر يعمي البصر، نزه نفسك عن كل دنية وان
قدر / کور میکرداند / دیده را / پاک کردن / نفس خود را / از هر / ناکسی / واکرچه

ساقتك الى الرغائب، نكير الجواب من نكير
براند ترا / بسوی آرزوها / زشتی / جواب / از / زشتی

الخطاب، نظر النفس للنفس العناية بصلاح النفس
کفتار میخیزد / نکو دیدن نفس / از برای نفس / مهربانی و یاوریست / در ساختن نفس

نال الفوز الاكبر من ظفر بمعرفة النفس، نصحك
رسید بفیروزی / بزرکتر / هرکس دست یافت / بشناخت / نفس / پند کفتن تو

بين الملاء تقريع، نكد الدين المطمع وصلاح
در میان کروه / سرزنش است / تنکی دین / از طمع است / و شایستگی دین

الورع، نصف العاقل احتمال ونصفه تغافل
در پرهیزکاریست / نیمه / عقل عاقل / بردباریست / و نیمه دیکر / تغافل

نحن اقمنا عمود الحق وهزمنا جيوش الباطل
ما / برپای داشتیم / ستون حق را / و شکستیم / لشکرهای / باطل را

نزهوا انفسكم عن دنس اللذات وتبعات الشهوات
پاکیزه کردانید نفسهای خود را / از پلیدی / لذتها / و تباهیها، کناهان آرزوها

نزهوا

نزهوا اذهانكم عن الشبهات وصونوا انفسكم عن
پاکیزه کردانید / ذهنهای خود را / از پوشیدها / و نکاه دارید / نفسهای خود را / از

مواقف الريب الموبقات، نظر البصر لا يجدي
جایهای ایستادن / تهمتن که آنها تباه کننده اند / دیدن دیده / سود نکند

اذا عميت البصيرة، ندم القلب يكفر الذنب ويمحص
هرکاه / کور شود / بینایی دیده دل / پشیمانی / دل / کفاره کناه میدهد / و میکشد

الجريرة، نعوذ بالله من المطامع الدنية والهمم
کناه را / پناه میکیرم بخدا / از طمعهای / پست / و همتهای

الغير المرضية، نعوذ بالله من سبات العقل وقبح
ناپسندیده / پناه میکیرم بخدا / از کمی / خرد / و زشتی

الزلل وبه نستعين، نظام المروة حسن الاخوة
لغزیدن / و بدو یاوری میجوییم / بهم پیوستن سازمردی / بخوبی برادریست

ونظام الدين حسن اليقين، نحمد الله سبحانه على
و بهم پیوستن / دین خوبی درست بیست / ستایش میکنیم خدا را / برانکه

ما وفق من الطاعة وذادعنه من المعصية، نعم الله
توفیق داد / بفرمانبرداری / و دور داشت از توفیق طاعت / نافرمانی را / نعمتهای خدا

سبحانه اكثر من ان تشكر الا ما اعان الله تعالى
بیشتر است / از انکه / ما شکر آن بجا آوریم / مکر آنکه یاری کند خدا

عليه وذنوب ابن آدم اكثر من ان تغفر الا ما
بمان / و کناهان / فرزند آدم / بیشتر از انست که / امرزیده شود / مکر آنکه

عفا الله عنه، نسأل الله لمنته تماما وبحبله اعتصاما
درکذرد / خدا از آن / میخواهیم / از خدا تمامی نعمتهای او را / و کرد انیدن / بریسمان او بکرفتن

نحن اعوان المنون وانفسنا نصب الحتوف فمن
ما / یاری کنان / مرکها و ماتمهایم / و نفسها را / نشانهای مرکست / پس از کجا

أين نرجو البقاء وهذا الليل والنهار لم يبرحا
من شيء إلا أسرعا الكرة في هدم ما بيننا
وتفريق ما جمعنا، نظام الدين مخالفة الهوى
والتنزه عن الدنيا نافحوا بالظبى وصلوا السيوف
بالخطى وطيبوا عن أنفسكم نفسا وامشوا إلى الموت
مشيا سجحا، نظام الدين خصلتان إنصافك
من نفسك ومواساة إخوانك، نفسك عدو
محارب وضد مواثب إن غفلت عنها قتلتك
نزّل نفسك دون منزلتها ينزلك الناس فوق
منزلتك، ناظر قلب اللبيب يبصر رشده ويعرف
غوره ورشده، نعم العبد أن يعرف قدره ولا
يتجاوز حده نفاق المؤمن ذل يجده في نفسه

نزه عن

نزه عن كل دنية نفسك وابذل في المكارم جهدك
تخلص من المآثم وتحز المكارم، تتبيّن ما ذكرتم
وأمنتم ما حذرتم فتاه عليكم رأيكم وتثبتت
عليكم أموركم، نال العز من لزم القناعة، نال العفو
من وفق للطاعة، نال الغنى من رزق اليأس عما
في أيدي الناس والقناعة بما أوتي الرضا با
لقضاء، في ذكر القرآن نور لمن استضاء به وشاهد
لمن خاصم به وفلج لمن حاج به وعلم لمن قضى
في ذكر جهنم نار شديد كلبها عال لجبها ساطع
لهبها متأجج سعيرها متغيظ زفيرها بعيد خمودها
ذاك وقودها مخوف وعيدها، نجاة من صدق
إيمانه وهدى من حسن إسلامه، نظام المروءة مجاهدة

اُحبك على طاعة الله سبحانه وصدّه عن معاصيه
وان تكثر على ذلك ملامه، نظام الكرام موالاة
الاحسان ومواساة الاخوان، نظام الفتوّة
احتمال عثرات الاخوان وحسن تعهّد الجيران
نكد العلم الكذب، نكد الجدّ اللعب، نحن دعاة
الحق وائمة الخلق والسنة الصدق، من اطاعنا ملك
ومن عصانا هلك، نحن باب حطّة وهو باب
السلم من دخله سلم ونجا ومن تخلّف عنه
هلك، نحن النمرقة الوسطى بها يلحق التالي واليها
يرجع الغالي، نحن امناء الله سبحانه على عباده
ومقيمو الحق في بلاده بنا ينجو الموالي وبنا
يهلك المعادي، نحن شجرة النبوّة ومحطّ الرسالة

ومختلف

ومختلف الملائكة وينابيع الحكمة ومعادن العلم
ناصرنا ومحبّنا ينتظر الرحمة وعدوّنا ومبغضنا
ينتظر السطوة، نحن الشعار والاصحاب والسدنة
والابواب ولا تؤتى البيوت الا من ابوابها
ومن اتاها من غير ابوابها كان سارقا لا يعدوه
العقوبة، نسئل الله سبحانه منازل الشهداء
ومعايشة السعداء ومرافقة الانبياء والابرار
نفوس الاخيار نافرة عن نفوس الاشرار، نفوس
الابرار ابدا تابى افعال الفجّار مما ورد من حكم
امير المؤمنين علي ابن ابي طالب عليه السلام في
حرف الهاء من ذلك قوله عليه السلام
هدى الله سبحانه احسن الهدى، هدى من

أشعر قلبه التقوى، هدى من تجلبب جلباب الدين
هدى من ادرع لباس الصبر واليقين، هدى
من حسن إسلامه، هدى من أخلص إيمانه، هدى
من سلم مقادته إلى الله سبحانه ورسوله وولي أمره
هدى من أطاع ربه وخاف ذنبه، وقال
عليه السلام في ذكر الملائكة عليهم السلام أسراء
إيمان لم يفككم منه زيغ ولا عدول، هلك في
رجلان محب غال ومبغض قال، هلك من لم يعرف
قدره، هلك من لم يحرز سره وأمره، في ذكر
المنافقين هم لمة الشيطان وحمة النيران أولئك
حزب الشيطان ألا إن حزب الشيطان هم
الخاسرون، وروي أنه عليه السلام مر على بزغ

قد انفجر

قد انفجر فقال هذا ما كنتم عليه الأمس تتنافسون
وروي من طريق آخر أنه مر على مزبلة فقال هذا
ما بخل به الباخلون، هلك من افترى وخاب من
ادعى، هلك من أضله الهوى واستقاده الشيطان
إلى سبيل العمى، هلك من رضي عن نفسه ووثق
بما سوله، هيهات من نيل السعادة السكون إلى الهوينا
والبطالة، في ذكر بني أمية هي مجاجة من لذيذ العيش
يتطعمونها برهة ويلفظونها جملة، هلك من باع
اليقين بالشك والحق بالباطل والآجل بالعاجل
هل ينتظر أهل مدة البقاء إلا أوان الفناء مع قرب
الزوال وأزوف الانتقال، هلك خزان الأموال
وهم أحياء والعلماء باقون ما بقي الليل والنهار

أعيانهم مفقودة وأمثالهم في القلوب موجودة

هلك من استأمن إلى الدنيا وأمهرها دينه فهو حيث

مالت مال إليها فاتخذها همته ومعبوده هل

ينتظر أهل غضاضة الشباب إلا حواني الهرم هل

ينتظر أهل غضاضة الصحة إلا نوازل السقم هل دفع

عنكم الأقارب أو ينفعكم النواجب هيهات ما

تناكرتم إلا ما قبلكم من الخطايا والذنوب هل من

خلاص أو مناص أو ملاذ أو معاذ أو قرار أو مجاز

هون عليك فإن الأمر قريب والاصطحاب قليل

والمقام يسير هذا رفيق الباطل بعد كظوم وصال

الدهر صيال السبع العقور هيهات لولا التقى كنت

أدهى العرب هيهات أن يفوت الموت من طلبا ونجا

منه هرب هيهات لا يخدع الله سبحانه في جنته

ولا ينال ما عنده إلا بمرضاته هيهات أن ينجو الظالم

من أليم عذاب الله سبحانه وعظيم سطواته هو الله الذي

تشهد له أعلام الوجود على قلب ذوي الجحود وفي

وصف الدنيا هي الصدود والعنود والحيود

الميود والجدوع الكنود في وصف القرآن هو الذي

لا تزيغ به الأهواء ولا يلتبس به الآراء هلك الحريص

بالدنيا يوم القيامة ونجا المحزنون بها هل تنظر

إلا فقرا يكاد فقرا أو غنيا بدل نعمة الله سبحانه

كفرا أو بخيلا اتخذ البخل بحق الله وفرا أو

متمردا كان بأذن عن سماع الحكم وقرا في ذكر

القرآن هو الفصل ليس بالهزل هو الناطق

بالسنة العدل والآمر بالفضل، هو حبل الله المتين
والذكر الحكيم، هو وحي الله الأمين وحبله
المتين وهو ربيع القلوب وينابيع العلم وهو
الصراط، هو هدى لمن ائتم به وزينة لمن تحلّى به
وعصمة لمن اعتصم به وحبل لمن تمسك به، هذا
اللسان جموح بصاحبه، هم المؤمن لآخرته وكل
جدّه لمنقلبه في ذكر الإسلام، هو أبلج المناهج
نير الولايج مشرق الأقطار دفع الغائلة، وقال
عليه السلام في حق الأشتر النخعي رضوان الله تعالى
عليه هو سيف الله لا ينبو عن الضرب ولا كليل
الحد لا يستهويه بدعة ولا شبهة يدعوا به و
من ذمّ، هو بالقول مدل ومن العمل مقل

دعلى

وعلى الناس طاعن ولنفسه مداهن، هو في
مهلة من الله سبحانه يهوى مع الغافلين ويغدو
مع المذنبين بلا سبيل قاصد ولا إمام قائد
ولا علم مبين ولا دين متين، هو يخشى الموت
ولا يخاف الفوت، هب ما أنكرت لما عرفت وما
جهلت لما علمت، هب اللهم لنا رضاك واغننا عن
مد الأيدي إلى سؤال، هو اكل اعدى عليك
من كل عدو فاغلبه وإلا أهلكك هموم الرجل
على قدر همته وغيرته على قدر حميته، ثم الكافر
الدنيا وسعيه لعاجلته وغايته شهوته في حق من أتى
عليهم، هجم بهم العلم على حقيقة الإيمان وباشروا
روح اليقين فاستسهلوا ما استوعر المترفون وأنسوا

بما استوحش منه الجاهلون وصحبوا الدنيا بأبدان
ارواحها معلقة بالمحل الاعلى اولئك خلفاء الله
سبحانه في ارضه والدعاة الى دينه آه آه شوقا الى
رؤيتهم في وصف آل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
هم دعائم الاسلام وولائج الاعتصام بهم
عاد الحق في نصابه وانزاح الباطل عن مقامه وانقطع
لسانه عن منبته عقلوا الدين عقل وعاية ورعاية
لا عقل سماع ورواية هم موضع سر رسول الله
صلوات الله عليه وآله وحماة امره وعيبة علمه وموئل
حكمه وكهوف كتبه وجبال دينه هم كرائم الايمان
وكنوز الرحمن ان قالوا صدقوا وان صمتوا
لم يسبقوا هم كنوز الايمان ومعادن الاحسان

ان حكموا عدلوا وان حاجّوا خصموا هم اساس الدين
وعماد اليقين اليهم يفيء الغالي وبهم يلحق التالي
هم مصابيح الظلم وينابيع الحكم ومعادن العلم
ومواطن الحلم هم عيش العلم وموت الجهل
يخبركم حلمهم عن علمهم وصمتهم عن منطقهم لا
يخالفون الحق ولا يختلفون فيه فهو بينهم صامت
ناطق وشاهد صادق مما ورد من حكم امير المؤمنين
علي ابن ابي طالب عليه السلام في حرف الواو
من ذلك قوله عليه السلام وعد الكريم نقد وتعجيل
ووعد اللئيم تسويف وتعليل ولد السوء يهدم
الشرف ويشين السلف ولد السوء يعرّ السلف
ويفسد الخلف ودع الرجل على قدر دينه

وقار الرجل يزينه وخرق يشينه وقروا كباركم

يوقركم صغاركم وقوا اعراضكم ببذل اموالكم

وفور الاموال بانتقاص الاعراض لوم ولد عقوق

محنة وشوم وقار العلم زينة العلم وفاء بالذمم

زينة الكرم وقاحة الرجل يشينه وقار الشيب

نور وزينة ودع يخرج من طمع يردى ولوع الرجل

باللذات يغوى ويردى ودع يعز خير من طمع

يذل وقوعك فيما لا يعنيك جهل مضل ودع

المرء يتنزهه عن كل دنية وفور الدين والعرض

موهبة سنية وصول معدم خير من جاف مكثر

وجه مستبشر خير من قطوب مؤثر وصول الناس

من وصل من قطعه وجه الناس من تواضع مع

دفعه

342

دفعة وذل مع منعة ويل لمن تمادى في جهله وطوبى

لمن عقل واهتدى ويل لمن ساءت سيرته وجارت

ملكته وتحير واعتدى ويل لمن تمادى في غيه

ولم يفئ الى الرشد ويل لمن غلب عليه الغفلة

فنسى الرحلة ولم يستعد ويح النائم ما اخسره

قصر عمره وقل اجره ويح المسرف ما ابعده

عن صلاح نفسه واستدراك امره ويح ابن آدم

ما اغفله وعن رشده ما اذهله ويح ابن آدم

اسير الجوع صريع الشبع عرض الآفات خليفة

الاموات ويح المعاصي ما اجهله وعن حظه

ما اعدله ويح الحسد ما اعدله بدا بصاحبه فقتله

وقروا انفسكم عن الفكاهات ومضاحك الحكايات

ومحال الترهات ورب البخيل المعجل لفقر الذي منه
هرب والتارك الغنى الذي اياه طلب وقال
الشيب احب الي من نضارة الشباب وقيل
للباغين من احكم الحاكمين وعالم ضماير المضمرين
ويل لمن بلي بعصيان وحرمان وخذلان
والذي فلق الحبة وبرا النسمة ليظهرن عليكم
قوم يضربون الهام على تاويل القران كما
بداكم على محمد تنزيل ذلك حكم من الرحمن عليكم
في آخر الزمان وقروا الله سبحانه واجتنبوا
محارمه واحبوا احباءه وق نفسك نارا وقودها
الناس والحجارة بمبادرتك الى طاعة الله سبحانه
وتجنبك معاصيه وتوخيك رضاه وقد سمع

من يسمع

من يسمع الداعية وقد قلب من لم تكن له اذن
واعية وقوا دينكم بالاستعانة بالله سبحانه
وقوا انفسكم من عذاب الله بالمبادرة الى طاعة
الله سبحانه والظلوم غشوم حسبي من فتنة
تدوم وقد عرضك بعرضك تكرم وتفضل
تخدم واخلع تقدم وافقد الموت يقطع الاجل
ويفضح الامل وافقد الموت يبيد المهل ويدني
الاجل ويبعد الامل وفقد الجنة ابدا منعمون
وفقد النار ابدا معذبون واردا الجنة مخلد النعماء
واردا النار مؤبد الشقاء وذا ابناء الدنيا
ينقطع لانقطاع اسبابه وذا ابناء الآخرة
يدوم لدوام سببه وادوا من توادوا ونسي

سبحانه وابغضوا من يبغضون في الله سبحانه
واصلوا من تواصلون في الله واهجروا من تهجرونه
في الله سبحانه. وزراء السوء اعوان الظلمة و
اخوان الأثمة. وولاة الجور شرار الامة. واعجبني
ان تكون الخلافة بالصحابة ولا تكون بالصحابة والقرابة
والله ما كتمت وشمة ولا كذبت كذبة. وفور
المال عوض بابتذال المال وصلاح الدين
بافساد الدنيا. وقود النار يوم القيمة كل
بخيل بماله على الفقراء وكل عالم باع الدين
بالدنيا. واضع العلم عند غير اهله ظالم له.
واضع معروف عند غير مستحقه مضيع له. ودع
المؤمن يظهر في عمله. ودع المنافق لا يظهر الا

في لسانه. والله ما فجئني من الموت وارد كرهته
ولا طالع انكرته ولا كنت الا كقارب ورد وطالب
وجد. والله ما منع الحق اهله وازاح الحق
عن مستحقه الا كل كافر جاحد ومنافق ملحد
ولئن امهل الله سبحانه الظالم فلن يفوته اخذه
وهو له بالمرصاد على مجاز طريقه وبموضع الشجا
من مساغ ريقه. وجهك ماء جامد يقطره السؤال
فانظر عند من تقطره. وبذل صدقة المنان يغلب
اجره. وحدة المرء خير من قرين السوء. وصنع
الصنيعة في اهلها تكبت العدو وتقي السوء
وجدت المسالمة ما لم يكن وهن في الاسلام
انجع من القتال. وجدت الحلم والاحتمال

أنصف لي من شجعان الرجال، والله لا يعذب الله
سبحانه مؤمنا بعد الإيمان إلا بسوء ظنه وسوء
خلقه، وصول المرء إلى كل ما يبتغيه من طيب عيشه
وأمن سربه وسعة رزقه بحسن نيته وسعة من
خلقه، والذي فلق الحبة وبرأ النسمة ما أسلموا
ولكن استسلموا والكفر فلما وجدوا أعوانا عليه
أعلنوا ما كانوا أسروا وأظهروا ما كانوا أبطنوا
والذي بعثه بالحق نبيا لتبلبلن بلبلة ولتغربلن
غربلة ولتساطن سوط القدر حتى يعود أسفلكم
أعلاكم، وليسبقن سابقون كانوا قصروا وليقصرن
سابقون كانوا سبقوا والله لأن أبيت على
حسك السعدان مسهدا وأجر في الأغلال مصفدا

احب الی

أحب إلي من أن ألقى الله ورسوله ظالما لبعض
العباد أو غاصبا لشيء من الحطام وكيف أظلم
لنفس يسرع إلى البلى قفولها ويطول في الثرى
حلولها، ولقد علم المستحفظون من أصحاب رسول
الله صلوات الله عليه وآله أني لم أرد على الله
سبحانه ولا على رسوله ساعة قط، ولقد واسيته
بنفسي في المواطن التي تنكص فيها الأبطال
وتتأخر عنها الأقدام نجدة أكرمني الله بها
ولقد بذلت في طاعته صلوات الله عليه وآله
جهدي ولقد جاهدت أعداءه بكل طاقتي ووقيته
بنفسي، ولقد أفضى إلي من علم ما لم يفض به
إلى أحد غيري، ولقد قبض رسول الله صلى الله

عليه وآله وسلم وان راسه لعلى صدري، ولقد
سالت نفسه في كفي فامررتها على وجهي، ولقد
وليت غسله صلى الله عليه وآله والملائكة اعواني
فضجت الدار والافنية ملأ يهبط وملأ يعرج
وما فارقت سمعي هينمة منهم يصلون عليه حتى
واريناه صلوات الله عليه في ضريحه فمن ذا احق
به مني حيا وميتا واتقوا الله اعذر بما انذر
واحتج بما انهج وحذركم عدوا نفذ في الصدور
خفيا ونفث في الآذان نجيا، وايم الله لئن
فررتم من سيف العاجلة لا تسلموا من سيوف
الآخرة وانتم لهاميم العرب والسنام الاعظم
فاستحيوا من الفرار فان فيه ادراع العار وولوج

وسلم

النار

النار، وسيق الذين اتقوا ربهم الى الجنة زمرا
قد امن العقاب وانقطع العتاب وزحزحوا
عن النار، واطمانت بهم الدار ورضوا المثوى
والقرار، والذي فلق الحبة وبرأ النسمة لولا
حضور الحاضر وقيام الحجة بوجود الناصر وما
اخذ الله سبحانه على العلماء ان لا يقاروا على
كظة ظالم ولا سغب مظلوم لالقيت حبلها على
غاربها ولسقيت آخرها بكاس اولها، ولالفيتم
دنياكم عندي ازهد من عفطة عنز، تمت ورد

من حكم امير المؤمنين علي ابن ابي طالب عليه السلام

في حرف لا الناهي من ذلك قوله: لا يحمد حامد
الا ربه، لا يخف خائف الا ذنبه، لا يلم لائم

الانفسه، لا تأس على ما فات، لا تفرح بما هو آت
لا تقولن ما يسوءك جوابه، لا تفعلن ما يعرك معابه
لا تطمع فيما لا تستحق، لا تستطيل على من لا تسترق
لا تعن قويا على ضعيف، لا تؤثر دنيا على شريف
لا تخف الا ذنبك، لا ترج الا ربك، لا تثقن
بعهد من لا دين له، لا تتخذن ودّ من لا وفاء
له، لا تصحبن من لا عقل له، لا تودعن في مودة
سرّك من لا امانة له، لا ترغبن في مودة
من لا يكتمه، لا تزهدن في شيء حتى تعرفه، لا
تقدمن على امر حتى تخبره، لا تستخبر من نفسك
ما من غيرك تستنكره، لا تصنعن مالك في غير
معروف، لا تحدث بما تخاف تكذيبه، لا تصدق

من يقابل

من يقابل صدقك بتكذيبه، لا تسأل من تخاف
منعه، لا تغالب من لا تقدر على دفعه، لا تعد
ما تعجز عن الوفاء به، لا تضمن ما لا تقدر على
الوفاء به، لا تخبر بما لم تحط علما به، لا ترج ما تعنف
برجائه، لا تأمن البلاء في امنك ورخائك
لا تقدم على ما تخشى العجز عنه، لا تعزم على ما
تستبين الرشد فيه، لا تغافل من لا تقدر
على الانتصاف منه، لا تبعدن شرا ما ادركت
بزجره، لا تتكلم بكلام تعلم فكفى بذلك جهلا
لا تمسك عن اظهار الحق اذا وجدت له اهلا
لا تنظر الى من قال وانظر الى ما قال، لا ترخص
لنفسك في شيء من سيء الاقوال والافعال، لا تفسد

ما يعيبك صلاحه ۔ لا تغلق بابا يعجزك افتتاحه ۔ لا

آنچه عیب کند ترا صلاح آن مبند دری را که ناتوان کرد اند ترا گشودن آن

تبدعن واضح وقد فعلت الأمور الفاضحة ۔ لا

کار نو بدعتی انکار مکن که اگر چنین کنی تحقیق که کارهای رسوا کننده کرده باشی

تطمع في كلما تسمع فكفى بذلك عزة ۔ لا ترغب

طمع مکن در هرچه بشنوی که بسنده است این کار از برای عزت آرزو مکن

في كلما يفنى ويذهب وكفى بذلك مضرة ۔ لا تقطع

در هرچه نیست شود و برود که بس است این ترا زیان ببر از دوست

صديقا وإن كفر لا تأمن عدوا وإن شكر ۔

از دوست و اگرچه کافر شود ایمن مشو از دشمن اگرچه ستایش کند

لا تشاور عدوك واستره خبرك ۔ لا تكن

مشورت مکن با دشمن خود و بپوشان ازو خبر خود را باید که نباشد

أهلك وذووك أشقى الناس بك ۔ لا تستكثرن

مردم تو و صاحبان تو بدبخت ترین مردم با تو بسیار مشمر

العطاء وإن كثر فإن حسن الثناء أكثر منه ۔ لا تستقللن

عطا و بخشش را اگرچه بسیار باشد بدرستی که ستایش خوب بیشتر است از آن بزرگ مدار اندک

النوال وإن عظم فإن قدر السؤال أعظم منه

دهش را و اگرچه بزرگ باشد تحقیق که اندازه خواست بزرگتر است از آن

لا تغالط بشيء رجاء أكثر منه ۔ لا تخالطن كثير التمادين

امید چیزی را غلط مکن در آن که بسیار باشد بیشتر آن ستیزه مکن

اللجوج في محفل ۔ لا تشاورن في أمرك من

با ستیزه کار در هیچ جای انبوهی مردم مشورت مکن در کار خود با

يجهل ۔ لا تتكل في أمورك على كسلان ۔ لا ترج

نادان تکیه مکن در کارهای خود بر کاهلی امید مدار

فضل

فضل منان ولا تأمن الأحمق الخوان ۔ لا تزدرين أحدا

دهش را از منت نهنده و ایمن مشو ابله نادان را عیب مکن و کم مدان کسی را

حتى تستنطقه ۔ لا تستعظمن أحدا حتى تستكشف

تا آنکه بگفتار درآری او را بزرگ مشمار کسی را تا آشکار کرده ای

معرفته ۔ لا تثق بمن يذيع سرك ۔ لا تصطنع من يكفر

شناخت او اعتماد مکن با کسی که فاش کند سر ترا نیکویی مکن با کسی که ناسپاسی نیکویی کند

ترك ۔ لا تطلع زوجتك وعبدك على سرك فيسترقا

آگاه مساز زن خود را و بنده خود را بر سر خود که ایشان ترا بنده سازند

قلبك ۔ لا تسرف في شهوتك وغضبك فيزريانك

بسیار کاری مکن در آرزوی خود و در خشم خود که عیبناک میسازند ترا

لا ترغب في الدنيا فتخسر آخرتك ۔ لا تغتر بالرذائل

آرزو مکن در دنیا که زیان داری آخرت خود را فریب مخور بناکسیها

فتسقط قيمتك ۔ لا تغالب الجاهل فيمقتك وعاتب

می اندازی بهای خود را زیادتی و غلبه مجو بر نادان که خشم گیرد بر تو و گله کن

العاقل تحببك ۔ لا تستصغرن عدوا وإن ضعف

با خردمند که دوست دارد ترا کوچک مشمار دشمن را اگرچه ناتوان باشد

لا تردن السائل وإن أسرف ۔ لا تسترقنك الطمع

رد مکن گدا را و اگرچه گزافکاری کند در خواست باید که برده نسازد ترا طمع

وكن عزوفا ۔ لا تمتنعن المعروف وإن لم تجد

و باش وادسته باید که باز نداری خیر را و اگرچه نیابی

عروفا ۔ لا تمازح الشريف فيحقد عليك ۔ لا تلاح

چیزی که نیکویی کنی مزاح مکن با بلند پایه که کینه گیرد بر تو ستیزه

الدني فيجترئ عليك ۔ لا يغلبن غضبك حلمك

با فرومایه که دلیر شود بر تو باید که زیاده نشود خشم تو بر حلم تو

لا يبعدن هواك علمك لا تطمع العظماء في حيفك
لا تؤيس الضعفاء من عدلك لا تصر على ما يعقب
الإثم لا تفعل على ما يشين العرض والإسم لا
تضع من رفعه التقوى لا ترفع من رفعته الدنيا
لا تقل ما يثقل وزرك لا تفعل ما يضع قدرك
لا تكونوا لنعم الله سبحانه عليكم أضدادا لا تكونوا
لفضل الله سبحانه عليكم حسادا لا تخافوا ظلم ربكم
بل خافوا ظلم أنفسكم لا يغلب الحرص صبركم
لا تنسوا عند النعم شكركم لا تكرهوا سخط من رضيه
الباطل لا توادوا الكافر ولا تصاحبوا الجاهل
لا تهتكوا أستاركم عند من يعلم أسراركم لا تفضحوا
أنفسكم لتشفوا غيظكم وإن جهل عليكم جاهل

فليسع

فليسعه حلمكم لا تستحين أحد إذا سئل عما لا يعلم أن
يقول لا أعلم لا يستنكفن من لم يكن يعلم أن يتعلم
لا ترخصوا لأنفسكم فتذهب بكم في مذاهب الظلمة لا
تداهنوا فيقتحم بكم الإدهان على المعصية لا
تقولوا فيما تعرفون فإن أكثر الحق فيما تنكرون
لا تعادوا ما تجهلون فإن أكثر العلم فيما لا تعرفون
لا تتصدعوا على سلطانكم فتذموا غب أمركم لا تستعجلوا
بما لم يعجله الله سبحانه لكم لا تطيعوا الأدعياء الذين
شربتم بصفوكم كدرهم وخلطتم بصحتكم مرضهم
وأدخلتم حقكم في باطلهم لا تحدث الناس بكل ما
تسمع فكفى بذلك خرقا لا ترد على الناس كل ما
حدثوك فكفى بذلك حمقا لا تذكر الموتى بسوء

فكفى بذلك اثما . لا ترغب فيما يفنى وخذ من الفناء
للبقاء . لا تعمل شيئا من الخير رياء ولا تتركه حياء
لا تخلو عن نفسك اذا هي اغوتك . لا تعص نفسك
اذا هي ارشدتك . لا تثق بالصديق قبل الخبرة
لا توقع بالعدو قبل القدرة . لا ترم سهما يعجزك
رده . لا تعتمد على مودة من لا يوفي بعهده
لا تحلن عقدا يعجزك ايثاقه . لا توحشن امرأ
يسوءك فراقه . لا تستحي من اعطاء القليل فان
الحرمان اقل منه . لا تستكثرن الكثير من نوالك فانك
اكثر منه . لا تسر الى الجاهل شيئا لا يطيق كتمانه
لا ترد السائل وصن مروءتك من حرمانه . لا تسئ
اللفظ وان ضاق عليك الجواب . لا تصرم اخاك

على ارتياب

على ارتياب ولا تهجره بعد استعتاب . لا تعتذر الى
من تحب ان لا يجد لك عذرا . لا تقولن ما يوافق
هواك وان قلته لهوا او خلته لغوا فرب لهو
يوحش منك حرا ولغو اجلب عليك شرا . لا تمسكن
بمدبر ولا تفارقن مقبلا . لا تظنن بكلمة بدرت
من احد سوءا وانت تجد لها من الخير محتملا . لا تجعلن
للشيطان في عملك نصيبا ولا على نفسك سبيلا
لا تتكلمن اذا لم تجد للكلام موقعا . لا تبذلن
ودك اذا لم تجد له موضعا . لا تبعدن صديقا
من لم يواس بماله . لا تبعدن غنيا من لم يرزق
ماله . لا تستصغرن عندك الرأي الخطير اذا اتاك
به الرجل الحقير . لا تردن على النصح ولا تستغشن

المشير، لا تزدرين العالم وان كان حقيرا، لا تعظمن
الاحمق وان كان كبيرا، لا تبسطن يدك على
من لا تقدر على دفعها عنه، لا تسرعن الى ارفع
موضع في المجلس فان الموضع الذي ترفع اليه
خير من الموضع الذي تحط عنه، لا تظلمن من لا يجد
ناصرا الا الله، لا تجعلن نفسك توكلا الا على الله
ولا يكن لك رجاء الا الله، لا يشغلنك عن العمل
للآخرة شغل فان المدة قصيرة، لا تنافس في
مواهب الدنيا فان مواهبها حقيرة، لا تسرعن
الى الغضب فيتسلط عليك بالعادة، ولا تطمعن
نفسك فيما فوق الكفاف فتغلبك بالزهادة،
لا تفرحن بسقط غيرك فانك لا تدري ما يحدث

بك الزمان

بك الزمان، لا تمتنعن من فعل المعروف والاحسان
فتسلب الامكان، لا تبطرن بالظفر فانك لا تأمن
ظفر الزمان بك، لا تغترن بالامن فانك مأخوذ
من مأمنك، لا تبتهجن بخطاء غيرك فانك لن تملك
الاصابة ابدا، لا تتبعن عيوب الناس فان لك
من عيوبك ان عقلت ما يشغلك ان تعيب احدا
لا تلقين الا مصغيا ولا منصفا ولا ترشدن الا
مسترشدا، لا تعدن عدة لا تثق من نفسك بانجازها،
لا تغترن بمجاملة العدو فانه كالماء وان اطيل
اسخانه بالنار لم يمتنع من اطفائها، لا تعودن نفسك
الغيبة فان معتادها عظيم الجرم، لا تعودن نفسك
اليمين فان الحلاف لا يسلم من الاثم، لا تأمن صديقك

حتى تختبره وكن من عدوك على اشد الحذر لا تأيس
من الزمان اذا منع ولا تثق به اذا اعطى وكن منه
على اعظم الحذر لا يونسك الا الحق لا يوحشنك
الا الباطل لا تجعل عرضك غرضا لقول كل
قائل لا تجر لسانك الا بما يكسب لك اجره ويحمل عنك
اجره يحمل عنك نشره لا تعرض لعدوك وهو مقبل
فان اقباله يعينه عليك ولا تعرض له وهو مدبر
فان ادباره يكفيك امره لا تخل نفسك من فكر يزيدك
حكمة وعبرة تفيدك عصمة لا تصحب المائق فيزين
لك فعله ويود انك مثله لا تكثر فتضجر ولا تفرط
فتسقط لا تبخل فتقتر ولا تسرف فتفرط لا تستبد
برايك فمن استبد برايه هلك لا تتبع الهوى فمن اتبع

هو يكه

ارتبك لا تسرع الى الناس بما يكرهون فيقولون فيك
ما لا يعلمون لا تجزعوا من قليل ما اكرهتم فيوقعكم
في كثير مما تكرهون لا تسألن عما لم يكن ففي الذي قد كان
علم كاف لا تستشفين بغير القرآن فانه من كل داء
شفاء لا يسترقنك الطمع وقد جعلك الله حرا
لا تعرض لمعاصي الله سبحانه واعمل بطاعته يكن لك
ذخرا لا تندمن على عفو ولا تبتهجن بعقوبة ولا
تبهجن الا فيما يكسبك اجرا لا تسع الا في اغتنام
لا يكثرن الدخول على الملوك فانهم ان صحبتهم
ملوك وان نصحتهم غشوك لا تصحبن ابناء الدنيا
فانك ان اقللت استقلوك وان اكثرت حسدوك
لا ترغب في خلطة الملوك فانهم يستكثرون

عَنِ الْكَلَامِ رَدَّ السَّلَامِ وَيَسْتَقِلُّونَ مِنَ الْعِقَابِ ضَرْبَ
الرِّقَابِ، لَا تُسِئِ الْخِطَابَ فَيَسُوؤُكَ نَكِيرُ الْجَوَابِ
لَا تَسْتَرِعْ إِلَى بَادِرَةٍ وَجَدْتَ عَنْهَا مَنْدُوحَةً لَا
تَطْلُبَنَّ طَاعَةَ غَيْرِكَ وَطَاعَةُ نَفْسِكَ عَلَيْكَ مُمْتَنِعَةٌ
لَا تَعْجَلَنَّ إِلَى تَصْدِيقِ وَاشٍ وَإِنْ تَشَبَّهَ بِالنَّاصِحِينَ
فَإِنَّ السَّاعِيَ ظَالِمٌ لِمَنْ سَعَى بِهِ غَاشٌّ لِمَنْ سَعَى إِلَيْهِ
لَا يَمْنَعْكُمْ رِعَايَةُ الْحَقِّ لِأَحَدٍ عَنْ إِقَامَةِ الْحَقِّ عَلَيْهِ
لَا تَسْتَبْطِئْ إِجَابَةَ دُعَائِكَ وَقَدْ سَدَدْتَ طَرِيقَهُ
بِالذُّنُوبِ، لَا تُحَارِبْ مَنْ يَعْتَصِمُ بِالدِّينِ فَإِنَّ
مُغَالِبَ الدِّينِ مَحْرُوبٌ، لَا تُغَالِبْ مَنْ يَسْتَظْهِرُ
بِالْحَقِّ فَإِنَّ مُغَالِبَ الْحَقِّ مَغْلُوبٌ، لَا تَأْمَنَنَّ مَلُولًا
وَإِنْ تَحَلَّى بِالصِّلَةِ فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْبَرْقِ الْخَاطِفِ مُسْتَمْتَعٌ

مستمتع

مُسْتَمْتَعٌ لِمَنْ يَخُوضُ الظُّلْمَةَ، لَا يَكُونَنَّ لَكَ الْمَضْمُونُ
طَلَبُهُ أَوْلَى مِنَ الْمَفْرُوضِ عَلَيْكَ عَمَلُهُ، لَا تُمْهِرِ الدُّنْيَا
دِينَكَ فَإِنَّ مَنْ أَمْهَرَ الدُّنْيَا دِينَهُ زُفَّتْ إِلَيْهِ بِالشَّقَا
وَالْعَنَا وَالْمِحْنَةِ وَالْبَلَا، لَا تَبْتَغُوا الْآخِرَةَ بِالدُّنْيَا
وَلَا تَسْتَبْدِلُوا الْفَنَاءَ بِالْبَقَاءِ وَلَا تَجْعَلُوا يَقِينَكُمْ
شَكًّا وَلَا عِلْمَكُمْ جَهْلًا، لَا تَجْهَلْ نَفْسَكَ فَإِنَّ الْجَاهِلَ
مَعْرِفَةَ نَفْسِهِ جَاهِلٌ بِكُلِّ شَيْءٍ، لَا يَفْتِنَنَّكُمْ وَلَا يَغْلِبَنَّكُمُ
الْهَوَى وَلَا يَطُولَنَّ عَلَيْكُمُ الْأَمَدُ وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ الْأَمَلُ
فَإِنَّ الْأَمَلَ لَيْسَ مِنَ الدِّينِ فِي شَيْءٍ، لَا تَقُولَنَّ مَا لَا تَفْعَلُهُ
فَإِنَّكَ لَنْ تَخْلُوَ فِي ذَلِكَ مِنْ عَجْزٍ يَلْزَمُكَ وَذَمٍّ يُكْسِبُهُ
لَا تَعْتَذِرْ مِنْ أَمْرٍ أَطَعْتَ اللهَ سُبْحَانَهُ فِيهِ فَكَفَى
بِذَلِكَ مَنْقَبَةً لَا تُكْثِرَنَّ مِنَ اللَّئِيمِ فَإِنَّهُ إِنْ صَحِبَتْكَ

نعمة حسدك وإن طرفتك نائبة قذفك. لا تتخذ
عدو صديقك صديقا فتعادي صديقك. لا تقابل
الذنب بالعقوبة واترك بينهما للعفو موضعا
تحرز به الأجر والمثوبة. لا يدعونك ضيق
لزمك في عهد الله إلى النكث فإن صبرك
على ضيق ترجوا انفراجه وفضل عاقبته خير لك
من غدر تخاف تبعته ويحيط بك من الله لأجل
العقوبة. لا تسرعن إلى بادرة ولا تعجلن بعقوبة
وجدت عنها مندوحة فإنك ذلك منه وحة
للدين مقرب من الغير. لا تطيعوا النساء في المعروف
حتى لا يطمعن في المنكر. لا تستعملوا الرأي فيما لا
يدركه البصر ولا يتغلغل إليه الفكر. لا تدخلن

في مشورتك بخيلا فيعدل بك عن القصد ويعدك
الفقر. لا تشركن في رأيك جبانا يضعفك عن الأمر
ويعظم عليك ما ليس بعظيم. لا تقدم ولا تحجم إلا
بتقوى الله وطاعته تظفر بالنجح والنهج القويم. لا تستشر
الكذاب فإنه كالسراب يقرب عليك البعيد ويبعد
عليك القريب. لا تكونن ممن لا ينفعه الموعظة
إلا إذا بالغت في إيلامه فإن العاقل يتعظ بالأدب
والبهائم لا ترتدع إلا بالضرب. لا تشركن في
مشورتك حريصا يهون عليك الشر ويزين لك
الشره. لا يكبرن عليك ظلم من ظلمك فإنه يسعى
في مضرته وينفعك وما جزاء من سرك أن
تسوءه. لا يكونن أفضل ما نلت من دنياك بلوغ

لذة واستغاظ ولكن احياحق واماته باطل لا
يقطعنك تأخر اجابة الدعاء فان العطية على قدر
النية وربما تأخرت الاجابة ليكون ذلك اعظم
لاجر السائل واجزل لعطاء النائل لا تضع نعمة
من نعم الله سبحانه عندك ولير عليك اثر ما انعم الله
به عليك لا تتأبد عدوك ولا تفرع صديقك
واقبل العذر وان كان كذبا ودع الجواب عن
قدرة وان كان لك لا تذكر الله سبحانه ساهيا
ولا تنسه لاهيا واذكره ذكرا كاملا يوافق فيه
قلبك لسانك ويطابق اضمارك اعلانك ولن
تذكره حقيقة الذكر حتى تنسى نفسك في ذكرك
وتفقدها في امرك لا تفن عمرك في المعاصي

فتخرج

فتخرج من الدنيا بلا امل لا تصرف مالك في المعاصي
فتقدم على ربك بلا عمل لا تفتنك دنياك بحسن
العوارى فغرور الدنيا ترجع ويبقى عليك ما احتقبته
من المحارم لا تغرنك العاجلة بزور الملاهي فان
اللهو ينقطع ويلزمك ما اكتسبت من الاثم لا تؤخر
انالة المحتاج الى غد فانك لا تدري ما يعرض لك
وله في غد لا تترك الاجتهاد في اصلاح نفسك
فانه لا يعينك عليها الا الجد لا تضيعن حق اخيك
اتكالا على ما بينك وبينه فليس لك باخ من
اضعت حقه لا تحدث الجهال بما لا يعلمون
فيكذبونك به فان لعلمك عليك حقا وحقه
عليك بذله لمستحقه ومنعه عن غير مستحقه لا تكونن

أخوك على الإساءة أقوى منك على الإحسان إليه، لا يكوننّ
أخوك على قطيعتك أقوى منك على صلته، لا تغدرنّ
بعهدك ولا تخفرنّ ذمتك ولا تختلنّ عدوك
فقد جعل الله سبحانه عهده وذمته أمناً له،
لا تكوننّ عبد غيرك فقد جعلك الله سبحانه
حرّاً فما خير خير لا ينال إلا بشرّ ويسر لا ينال إلا
بعسر، لا تملك المرأة ما جاوز نفسها فإن المرأة ريحانة
وليست بقهرمانة، لا تقل ما لا تعلم فإن الله سبحانه
قد فرض عليك على كل جوارحك فريضة يحتج بها
عليك يوم القيمة، لا تنصبنّ نفسك لحرب الله فإنه
فلا يد لك بنقمته ولا غنى لك عن رحمته، لا يكن
المحسن والمسيء عندك سواء فإن ذلك يزهد المحسن

في الإحسان

في الإحسان ويتابع المسيء إلى الإساءة، لا تحاسدوا
فإن الحسد يأكل الإيمان كما تأكل النار الحطب ولا
تباغضوا فإنها الحالقة، لا تنقضنّ سنة صالحة عمل بها
واجتمعت الألفة لها وصلحت الرعية عليها، لا تسوئك
ما يقول الناس فيك فإنه إن كان كما يقولون
كان ذنباً عجلت عقوبته وإن كان على خلاف
ما قالوا كانت حسنة لم تعملها، لا تقتحموا ما
استقبلتم من فور الفتنة وأميطوا عن سننها وخلّوا
قصد السبيل لها، لا تدعونّ إلى مبارزة وإن دعيت
دعيت إليها فأجب فإن الداعي إليها باغ والباغي
مصروع، لا تستكثرنّ من إخوان الدنيا فإنك إن
عجزت عنهم تحوّلوا أعداء وإن مثلهم كمثل النار
اگر ناتوان شوی از ایشان ایشان دشمن تو میگردند و بدرستی که مثل ایشان همچنانند که آتش

كثيرٌ يُحرِق وقليلها ينفع. لا تحمل همّ يومك الذي
لم يأتك على يومك الذي قد أتاك فإنه إن يكن من
عمرك يأتك الله سبحانه فيه برزقك وإن لم يكن
من عمرك فما همّك بما ليس من أجلك. لا تصحب
من فاته العقل ولا تصطنع من خانه الأصل فإنّ
من لا عقل له يضرّك من حيث يرى أنه ينفعك
وإنّ من لا أصل له يسيء إلى من أحسن إليه. لا تعب
غيرك بما تأتيه ولا تعاقب غيرك على ذنب ترخّص
لنفسك فيه. لا تجعل ذرب لسانك على من سدّدك
لا تشتغل بما لا يعنيك ولا تتكلّف فوق ما يكفيك
واجعل كل همّك لما ينجيك. لا تصعّرنّ خدّك
ولا تلن جانبك وتواضع لله سبحانه الذي رفعك

لا يزهدنّك

لا يزهدنّك في اصطناع المعروف قلّة من يشكره
فقد يشكرك عليه من لا ينتفع بشيء منه وقد تدرك
من شكر الشاكر أكثر مما أضاع الكافر. لا تؤيس
مذنبًا فكم عاكف على ذنبه خُتم له بالمغفرة وكم
من مقبل على عمل هو مفسد له ختم له في آخر عمره
بالنار. لا تركنوا إلى جهالكم ولا تنقادوا لأهوائكم
فإنّ النازل بهذا المنزل على شفا جرف هار
لا يقولنّ أحدكم إنّ أحدًا أولى بفعل الخير منّي
فيكون والله كذلك إنّ للخير والشرّ أهلا
فمهما تركتموه كفاكموه أهله. لا تجعل أكثر همّك
بأهلك وولدك فإنهم إن يكونوا أولياء الله تعالى
فإنّ الله سبحانه لا يضيع وليّه وإن أعداء الله فما

هتك بأعداء الله. لا تحنّ أحدكم حنين الأمة على ما
زوي عنه من الدنيا. لا تفرح بالغنى والرخاء
ولا تغتمّ بالفقر والبلاء فإن الذهب يجرّب
بالنار والمؤمن يجرّب بالبلاء. لا تصحب إلا عاقلا
ولا تعاشر إلا عالما ذكيا ولا تودع سرّك إلا
مؤمنا وفيا. لا تحمل على يومك همّ سنتك كفاك
كل يوم ما قدّر لك فإن تكن السنة من عمرك فإن
الله سبحانه سيأتيك في كل غد جديد ما قسم لك
وإن لم تكن من عمرك فما همّك بما ليس لك. لا تقض
نافلة في وقت فريضة ابدأ بالفريضة ثم صلّ
ما بدا لك. لا تخلفنّ وراءك شيئا من الدنيا
فإنك تخلفه لأحد رجلين إما رجل عمل فيه بطاعة الله

سبحانه

سبحانه فسعد بما شقيت به وإما رجل عمل فيه بمعصية
الله سبحانه فكنت عونا له على المعصية وليس أحد
هذين حقيقا أن يؤثره على نفسك. لا تنتصح من
خانه العقل ولا تثق بمن خانه الأصل فإن من خانه
العقل يغشّ من حيث ينصح ومن خانه الأصل يفسد
من حيث يصلح. لا ترخص لنفسك في مطاوعة الهوى
وإيثار لذات الدنيا فيفسد دينك ولا تصلح وتخسر
نفسك ولا تربح. لا تسئ إلى من أحسن إليك فمن
أساء إلى من أحسن إليه منع الإحسان. لا تغن على
من أنعم عليك فمن أعان على من أنعم عليه سلب
الإمكان. لا تدعينّ حالة بلغتها بغير آلة ولا تفخرنّ
برتبة بلغتها من غير منقبة فإن ما ينبئه الاتفاق

يهدمها الاستحقاق. لا تكن ممن يرجو الآخرة بغير عمل
ويسوّف التوبة بطول الأمل يقول في الدنيا
بقول الزاهدين ويعمل فيها بعمل الراغبين. لا تلتبس
الدنيا بعمل الآخرة ولا تؤثر العاجلة على الآجلة
فإن ذلك شيمة المنافقين وسجية المارقين. لا
يغرنك ما أصبح فيه أهل الغرور بالدنيا فإنما
هو ظل ممدود إلى أجل محدود. لا تكن غافلا
عن دينك حريصا على دنياك مستكثرا مما يبقى عليك
مستقلا مما يبقى لك فيؤديك ذلك إلى العذاب
الشديد. لا تلتبس بالسلطان في وقت اضطراب
الأمور عليه فإن البحر يكاد يسلم راكبه مع سكونه
فكيف مع اختلاف رياحه واضطراب أمواجه

لا تحقرن

لا تحقرن صغائر الآثام فإنها الموبقات ومن أحاطت
به موبقاته أهلكته. لا تمازحن صديقا فيعاديك
ولا عدوا فيؤذيك. لا تكثرن الضحك فتذهب
هيبتك ولا المزاح فيستخف بك. لا تكثرن
العتاب فإنه يورث الضغينة ويدعو إلى البغضاء
واستعتب لمن رجوت إعتابه. لا تزول عن
الحق وأهله فإنه من استبدل بنا أهل البيت
هلك وفاتته الدنيا والآخرة. لا تكثرن الخلوة
بالنساء فيمللنك وتملهن واستبق من نفسك
عقلك بالإبطاء عنهن. لا تحملوا النساء أنفسكم
واستغنوا عنهن ما استطعتم فإنهن يكثرن الامتنان
ويكفرن الإحسان. لا تكن فيما تردد كحاطب ليل

وعثاء سبيل، لا تملك نفسك لغرور الطمع ولا تجب
دواعي الشره فانهما يكسبانك الشقاء والذل لا تخن
من ائتمنك وان خانك ولا تشن عدوك وان
شانك، لا تصحب من يحفظ مساويك وينسى
فضائلك ومعاليك، لا تواخ من يستر مناقبك
وينشر مثالبك، لا تطلبن الاخاء عند اهل
الجفاء واطلبه عند اهل الحفاظ والوفاء لا تنازع
السفهاء ولا تستهتر بالنساء فان ذلك يزري
بالعقلاء، لا تكونوا عبيد الاهواء والمطامع لا تكونوا
مساييح ولا مذاييع، لا تسألوا الا الله سبحانه
فانه ان اعطاكم اكرمكم وان منعكم خار لكم، لا تقل
ما لا تعلم فتتهم باخبارك بما تعلم لا تحرم المضطر وان

اسرف لا تخيب المحتاج وان الحف، لا تخبرن الا
عن ثقة فتكون كذابا وان اخبرت عن غيره فان
الكذب مهانة وذل، لا تشتدن عليكم فرة بعدها
كرة ولا جولة بعد صولة واعطوا السيوف حقوقها
واوقفوا للحرب مصارعها واذمروا انفسكم على
الطعن الدعسي والضرب الطلحفي واميتوا الاصوات
فانه اطرد للفشل، لا تطمعن في مودة الملوك
فانهم يوحشونك آنس ما تكون بهم ويقطعونك
اقرب ما تكون اليهم، لا تطمع في كلما تسمع فكفى
بذلك حمقا، لا تغرنك الاماني والخدع فكفى
بذلك خرقا، لا تستغرق قلبك الهم على ما فات فيشغلك
عن الاستعداد لما هو آت، ما ورد من حكم امير المؤمنين عليه

ابن ابی طالب علیه السلام فی حرف لا بلفظ النفی قال

ابن ابی طالب علیه السلام درحرف لا بلفظ نفی کفت حضرت مرتضی

لا راحة لحسود، لا مودة لحقود، لا اخوة لملول

نیست آسایش حسود را نیست دوستی بدالدرون را نیست برادری غمکین را

لا مروة لبخیل، لا حیاء لکذاب، لا دین لمرتاب

نیست مردمی بخیل را نیست شرم دروغ گو را نیست دین بدکمان را

لا مروة لمغتاب، لا امانة لمکور، لا ایمان لغدور

نیست مردمی غیبت کننده را نیست امانت مکر کننده را نیست ایمان بیوفا را

لا خلة لملول، لا اصابة لعجول، لا عقل کالتدبیر

نیست دوستی غمکین را نیست راست آمدن شتاب کننده را نیست هیچ عقل همچو تدبیر

لا جهل کالتبذیر، لا عبادة کالتفکیر، لا نصح

نیست هیچ نادانی همچو دادن بیاندازه نیست هیچ پرستشی همچو اندیشه کردن نیست هیچ پندی

کالتحذیر، لا فقر لعاقل، لا غناء لجاهل، لا عمل

همچو ترسانیدن نیست درویشی خردمند را نیست توانکری نادان را نیست کرداری

لغافل، لا ورع کالکف، لا مروة کغض الطرف

غافل را نیست هیچ پرهیزکاری همچو باز داشتن نفس از کسی نیست هیچ مردمی همچو پوشیدن چشم

لا حلم کالصمت، لا قبح کالنهب، لا عز کالطاعة

نیست هیچ بردباری همچو خاموشی نیست هیچ بدی همچو غارت نیست هیچ عزیزی همچو طاعت

لا کنز کالقناعة، لا ذخر کالعلم، لا فضیلة کا

نیست هیچ کنجی همچو قناعت نیست هیچ اندوختنی همچو دانش نیست هیچ افزونی همچو

لحلم، لا هدایة کالذکر، لا رشد کالفکر، لا حسب

بردباری نیست هیچ راستی همچو اندیشه نیست هیچ رهنمائی همچو اندیشه نیست هیچ نژادی

کالادب، لا ذل کالطلب، لا کرم کالتقوی

همچو ادب نیست هیچ خواری همچو جستن نیست هیچ کرمی همچو پرهیزکاری

لاعدو

لا عدو کالهوی، لا زینة کالادب، لا ربح کالثواب

نیست هیچ دشمنی همچو آرزو نیست هیچ آرایشی همچو ادب نیست هیچ سودی همچو ثواب

لا ورع کغلب الشهوة، لا علم کالخشیة، لا حسرة

نیست هیچ پرهیزکاری همچو فروکردن شهوة نیست هیچ دانشی همچو ترس نیست هیچ پشیمانی

کالقسوة، لا عبادة کالصمت، لا غنا کالعقل، لا فقر

همچو اندوه دادن نیست هیچ پرستشی همچو خاموشی نیست هیچ بی‌نیازی همچو عقل نیست هیچ درویشی

کالجهل، لا حلم کالصفح، لا سیئة کالشح، لا ایمان

همچو نادانی نیست هیچ بردباری همچو درگذشتن از گناه نیست هیچ بدی همچو بخیلی نیست هیچ ایمان

کالصبر، لا نعمة مع کفر، لا داء کالحسد، لا شرف

همچو صبر نیست هیچ نعمتی با ناسپاسی نیست هیچ دردی همچو حسد نیست هیچ بلندی

کالسودد، لا میراث کالادب، لا جمال کالحسب

همچو سرداری نیست هیچ میراثی همچو ادب نیست هیچ زیبائی همچو بادکوهری

لا معونة کالتوفیق، لا عمل کالتحقیق، لا شرف

نیست هیچ یاوری همچو توفیق نیست هیچ کرداری همچو راست دانی نیست هیچ بلندی

کالعلم، لا ظهیر کالحلم، لا زاد کالتقوی، لا اسلام

همچو علم نیست هیچ پشتی همچو بردباری نیست هیچ توشه همچو پرهیزکاری نیست هیچ مسلمانی

کالرضا، لا سیر کالحیا، لا فضیلة کالسخا، لا

همچو خشنودی نیست هیچ کرداری همچو شرم نیست هیچ افزونی همچو سخاوة

ذخر کالثواب، لا خلل کالادب، لا نزاهة

نیست هیچ اندوختنی همچو ثواب نیست هیچ دوستی همچو ادبها نیست هیچ پاکیزگی

کالتورع، لا شرف کالتواضع، لا سوة کالظلم

همچو پرهیزکاری نیست هیچ بلندی همچو فروتنی نیست هیچ رسوائی همچو ستم

لا سمیر کالعلم، لا وقار کالصمت، لا مریح کالموت

نیست هیچ همرازی همچو علم نیست هیچ بزرگواری همچو خاموشی نیست هیچ آسایش بخشی همچو مرگ

لا لذة بتنغص، لا حياء لحريص، لا حق لمحوج
لا رأي للجوج، لا حلم كالتغافل، لا عقل كالتجاهل
لا إخلاص كالنصح، لا غربة كالشح، لا عبادة كالخشوع
لا غناء كالقنوع، لا ظفر مع بغي، لا ورع مع غي
لا بيان مع عي، لا دين لسيء الظن، لا صنيعة لممتن
لا ندم لكثير الرفق، لا عيش لسيء الخلق، لا دواء
لمشغوف بدائه، لا شفاء لمن كتم طبيبه داءه
لا بشاشة مع إبرام، لا سؤدد مع انتقام، لا عثار
مع صبر، لا ثناء مع كبر، لا مروة مع شح، لا عداوة
مع نصح، لا سخاء مع عدم، لا صحة مع نهم، لا قناعة
مع شره، لا عقل مع شهوة، لا حزم مع غرة، لا فطنة
مع بطنة، لا أدب مع غضب، لا شرف مع سوء أدب

لادين

لا دين مع هوى، لا محبة مع كثرة مراء، لا معروف
مع كثرة منّ، لا إيمان مع سوء ظن، لا إضلال مع إرشاد
لا هلاك مع اقتصاد، لا إصلاح مع إفساد، لا غنا
مع إسراف، لا فاقة مع عفاف، لا ضلال مع هدى
لا عقل مع هوى، لا يزكو مع الجهل مذهب
لا يدرك مع الحمق مطلب، لا يثوب العقل
مع اللعب، لا تجارة كالعمل الصالح، لا شفيق
كالودود الناصح، لا قرين كحسن الخلق، لا ورع كتجنب
الآثام، لا زهد كالكف عن الحرام، لا عزة كالثقة
بالأيام، لا جهاد كجهاد النفس، لا فقه لمن لا يديم
الدرس، لا عبادة كأداء الفرائض، لا قربة بالنوافل
إذا أضرت بالفرائض، لا وقاية أمنع من السلامة

لا سبيل أشرف من الاستقامة، لا يفسد الدين كالطمع
لا يصلح الدين كالورع، لا يوثق العلم الا من سوء
فهم السامع، لا يلقى المريب صحيحاً، لا يلقى الحريص
مستريحاً، لا يوجد الحسود مسروراً، لا يلقى العاقل
مغروراً، لا يكون الكريم حقوداً، لا يكون حسوداً
لا تحصل الجنة بالتمني، لا ينال الرزق بالتعني
لا يجتمع الشبع والقيام بالمفروض، لا يجتمع الجوع
والمرض، لا يجتمع الصحة والنهم، لا يجتمع البطنة
والفطنة، لا يجتمع الشهوة والحكمة، لا يجتمع العقل
والهوى، لا يجتمع الآخرة والدنيا، لا يجتمع الفنا
والبقا، لا يجتمع حب المال والثناء، لا يجتمع الورع
والطمع، لا يجتمع الصبر والجزع، لا يجتمع عزيمة

ووليمة

ووليمة، لا يجتمع امانة ونميمة، لا يجتمع الكذب و
المروة، لا يجتمع الخيانة والاخوة، لا يجتمع الباطل
والحق، لا يجتمع العنف والرفق، لا يتعلم من يتكبر
لا يزكوا عمل متحيّر، لا أشجع من بريّ، لا أوقح
من بذيّ، لا أجبن من مريب، لا أشجع من لبيب
لا أعزّ من قانع، لا أذلّ من طامع، لا ترعوي المنية
اختراماً، لا يرعوي الباقون اختراماً، لا أدب
لسيّء النطق، لا سودد لسيّء الخلق، لا تحلو مصاحبة
غير أريب، لا تصفو الخلّة مع غير أديب، لا تزكوا الصنائع
مع غير أصيل، لا تدوم مع الغدر صحبة خليل
لا يودّ الاشرار الا اشباههم، لا يصطنع اللئام الا
امثالهم، لا يصحب الابرار الا نظراؤهم، لا تنال الصحة

إلا بالحمية لا تفسد التقوى إلا غلبة الشهوة لا تدفع
المكاره إلا بالصبر لا تحاط النعم إلا بالشكر لا تكمل
المروة إلا للبيب لا يصبر على الحق إلا الحازم
لا أريب لا تقوى كالكف عن المحارم لا مروة
كالتنزه عن المآثم لا جنة أقوى من أجل لا غادر
أخدع من أمل لا ذخر أنفع من صالح عمل
لا حسب أرفع من الأدب لا نسب أوضع من
الغضب لا مال أعود من العقل لا فقر أشد
من الجهل لا حافظ أحفظ من الصمت لا قادم
أقرب من الموت لا واعظ أبلغ من النصح لا سوءة
أسوء من الشح لا شرف أعلى من الإيمان لا فضيلة
أجل من الإحسان لا ضمان على الزمان لا رسول

أبلغ من

أبلغ من الحق لا ترجمان أوضح من الصدق لا داء
أدوى من الحمق لا خلق أشين من الخرق لا كنز
أنفع من العلم لا عز أرفع من الحلم لا وحشة
أوحش من العجب لا شيمة أقبح من الكذب لا
لباس أجمل من السلامة لا مسلك أسلم من الاستقامة
لا نعمة أجل من التوفيق لا سنة أفضل من التحقيق
لا جمال أزين من العقل لا سوءة أشين من الجهل
لا مخبر أفضل من الصدق لا ناصح أنصح من الموت
لا سجية أشرف من الرفق لا معقل أحرز من الورع
لا شيمة أذل من الطمع لا حصن أمنع من التقوى
لا دليل أرشد من الهدى لا نبي أصدق من الأجل
لا شيء أكذب من الأمل لا فاقة أشد من الحمق

لا خلة أزرى من الخرق . لا عون أفضل من الصبر
لا خلق أقبح من الكبر . لا جهل أعظم من تعدي القدر
لا حمق أعظم من الفخر . لا عز أشرف من العلم
لا شرف أعلى من الحلم . لا شفيع أنجح من الاستغفار
لا وزر أعظم من الإصرار . لا دين لمسوف بتوبته
لا غنى لمن فارق أحبته . لا وسيلة أنجح من الإيمان
لا منقبة أفضل من الإحسان . لا إيمان أفضل من
الاستسلام . لا معقل أمنع من الإسلام . لا سبيل
أنجى من الصدق . لا صاحب أعز من الحق . لا دليل
أنجح من العمل . لا عاقبة أسلم من عواقب السلم . لا شافع
أنجح من الاعتذار . لا اعتذار أمحى للذنب من الإقرار
لا نعمة أفضل من عقل . لا مصيبة أشد من جهل

لا ذلة أشد من ذلة العالم . لا جور أقطع من جور الحاكم
لا حزم لمن لا يسع سره صدره . لا عقل لمن يتجاوز
حده وقدره . لا يؤخذ العلم إلا من أربابه . لا ينفع
الحسن بغير نجابة . لا ينفع العلم بغير توفيق . لا ينفع
اجتهاد بغير تحقيق . لا خير في عزم بغير حزم . لا خير
في عمل بغير علم . لا يدرك العلم براحة الجسم . لا يفلح
من لا يستظهر بالحق . لا يخصم من يحتج بالحق . لا يفلح
من يشتري ما يضره . لا يسلم من أذاع سره . لا تزكو العلم
بغير ورع . لا يسلم الدين مع الطمع . لا يشبع المؤمن
وأخوه جائع . لا تزكو إلا عند الكرام الصنائع . لا
يستغني العاقل عن المشاورة . لا مظاهرة أوثق من
مشاورة . لا تستفز خدع الدنيا العالم . لا يدهش

عند البلاء الحازم. لا يرى الجاهل الا مفرطا. لا تلقى
الاحمق الا مفرطا. لا يغش العقل من انتصح. لا يسلم
الدين من تحصن بر. لا تعصم الدنيا من لجا اليها
لا تقى الامانى لمن عول عليها. لا يذل من اعتز بالحق
لا يغلب من يحتج بالصدق. لا يعز من الجا الى الباطل
لا يفلح من تبجح بالرذائل. لا خير في المعروف المحصا
لا خير في لذة لا يبقى. لا خير في العمل الا مع العلم
لا خير في خلق لا يزينه حلم. لا خير في معين مهين
لا خير في صديق ضنين. لا خير في حكم جابر
لا شيء احسن من عفو قادر. لا خير في شهادة
خائن. لا خير في قول الافاكين. لا خير في علوم
الكذابين. لا لذة لصنيع منان. لا يظهر ابدا

عواقب

عواقب الاحسان. لا تملك عثرات اللسان. لا عز
الا بالطاعة. لا غنى الا بالقناعة. لا راى الا
لمن لا يطاع. لا دين لخداع. لا لوم اشد من القسوة
لا فتنة اعظم من الشهوة. لا رذيلة اعظم من
دوام سقم الجسد. لا بلية اعظم من الحسد
لا لذة في شهوة فانية. لا عيش اهنا من العافية
لا غائب اقرب من الموت. لا حارس افضل
من الصمت. لا ينتصر المظلوم بلا ناصر. لا ينتصف
البر من الفاجر. لا ينتصف عالم من جاهل
لا يحلم عن السفيه الا العاقل. لا ينتصف الكريم
من اللئيم. لا يعرف حق الحلم السفيه. لا مركب اجمح
من اللجاج. لا وزر اعظم من وزر غنى منع محتاجا

لا ينبغي لمن عرف الله سبحانه ان يتعاظم • لا يستطيع
ان يتقي الله سبحانه من خاصم • لا خير فيمن يهجر اخاه
بغير جرم • لا خير في عقل لا يقارنه حلم • لا بقاء
للاعمار مع تعاقب الليل والنهار • لا شيء اوجع
من الاضطرار الى مسألة الاغمار • لا تكمل المكارم
الا بالعفاف والايثار • لا فخر في المال الا مع
الجود • لا عيش انكد من عيش الحسود والحقود
لا يصبر للحق الا من عرف فضله • لا يحرز الاجر
الا من اخلص عمله • لا يجوز الشكر الا من بذل ماله
لا يستحق اسم الكرام الا من صبر الا على بلاء الدنيا
لا ايمان كالحياء والسخاء • لا يسود من لا يحتمل
اخوانه • لا يحمد الا من بذل احسانه • لا يجوز الغفران

الا من

الا من قابل الاساءة بالغفران • لا يفوز بالنجاة
الا من قام بشرائط الايمان • لا يجوز العلم الا من
يطيل درسه • لا يسلم على الله من لا يملك نفسه
لا عدو اعدى على المرء من نفسه • لا معروف
اصنع من اصطناع الكفور • لا وزر اعظم من
التبجح بالفجور • لا مرض اضنى من قلة العقل • لا سوءة
من البخل • لا عيش اهنى من حسن الخلق • لا وحشة
اوحش من سوء الخلق • لا ايمان لمن لا امانة له
لا دين لمن لا عقل له • لا عقل لمن لا ادب له
لا ثواب لمن لا عمل له • لا عمل لمن لا نية له • لا نية
لمن لا علم له • لا علم لمن لا بصيرة له • لا بصيرة
لمن لا فكر له • لا فكر لمن لا اعتبار له • لا اعتبار لمن لا

ازدجار له • لا ازدجار لمن لا اقلاع له • لا مروّة لمن
لا همّة له • لا ظفر لمن لا صبر له • لا نجاة لمن
لا ايمان له • لا ايمان لمن لا يقين له • لا اصابة لمن
لا ورع له • لا اصابة لمن لا اناة له • لا علم لمن لا حلم له
لا هداية لمن لا علم له • لا سيادة لمن لا سخاء له • لا
حميّة لمن لا انفة له • لا عهد لمن لا وفاء له • لا امانة
لمن لا دين له • لا دين لمن لا تقيّة له • لا يكون العمران
حيث يجور السلطان • لا يدخل الجنّة خبّ ولا منّان
لا يقوم عزّ الغضب بذلّ الاعتذار • لا تفي لذّة
المعصية بعذاب النار • لا يتّقي الشرّ من فعله
الّا من يتّقيه في قوله • لا يكرم المرء نفسه حتّى يهين
ماله • لا يتمّ حسن القول الّا بحسن العمل • لا ينفع قول

بغير عمل

بغير عمل • لا يكمل صالح العمل الّا بصالح النيّة • لا تقصر
المؤمن عن احتمال ولا يجزع لرزيّة • لا يعرف قدر
ما بقي من عمره الّا نبيّ او صدّيق • لا ينفع اجتهاد
بغير توفيق • لا يغتبط بمودّة من لا دين له • لا توثق
بعقد من لا دين له • لا يقلّ عمل مع تقوى وكيف
يقلّ ما يتقبّل • لا يكون الرجل مؤمنا حتّى لا يبالي
ما ذا سدّ فورة جوعه ولا بايّ ثوبيه ابتذل • لا يستخفّ
بالعلم واهله الّا احمق جاهل • لا يتكبّر الّا كلّ وضيع
جاهل • لا يجبن عند الظنّ بالله سبحانه الّا كان الله
سبحانه عند احسن ظنّه به • في وصف القرآن لا يفنى
عجائبه ولا ينقضي غرائبه ولا ينجلي الشبهات الّا به
لا يكمل ايمان المؤمن حتّى يعدّ الرخاء فتنة والبلاء

نعم لا يرضى الحسود عمن يحسده الا بموته او زوال
النعمة. لا يقيم امر الله الا من لا يصانع ولا يخادع
ولا تغره المطامع. لا يكمل السؤدد الا بتحمل الاثقال
واسداء الصنائع. لا يكمل الشرف الا بالسخاء
والتواضع. لا يردع الجهول الا حد الحسام
لا يقوم السفيه الا مر الكلام. لا يحيق المكر السيئ
الا باهله. لا يعاب الرجل باخذ حقه وانما يعاب
باخذ ما ليس له. لا تخلو الارض من قائم لله بحجة
اما ظاهرا مشهورا او باطنا مغمورا لئلا تبطل حجج الله
وبيناته. لا يكون الصديق صديقا حتى يحفظ
اخاه في غيبته ونكبته ووفاته. لا يدرك احد
ما يريد من الآخرة الا بترك ما يشتهي من الدنيا

لا يأمن

لا يأمن مجالس الاشرار غوائل البلاء. لا يحول الصديق
الصدوق عن المودة وان جفي لا ينتقل الودود
الوفي عن حفاظه وان اقصى لا ينفع العدة اذا ما انقضت
المودة. لا تدوم على عدم الانصاف المودة
لا ينفع الايمان بغير تقوى. لا ينفع العمل للآخرة
مع الرغبة في الدنيا. لا يترك الناس شيئا من دنياهم
لاصلاح آخرتهم الا عوضهم الله سبحانه خيرا منه
لا يترك الناس شيئا من دينهم لاصلاح دنياهم الا
فتح الله عليهم ما هو اضر منه. لا ينبغي للعاقل ان يقيم
على الخوف اذا وجد الى الأمن سبيلا. لا يلقى
المؤمن حسودا ولا حقودا ولا بخيلا. لا ينجع تدبير
ما لا يطاع. لا خير في المناجاة الا لرجلين عالم ناطق

او مستمع واع . لا خير في الصمت عن الحكمة كما لا خير

یا گوش کننده و شنونده نگاه دارنده / نیست خیر / در خاموشی / از حکمت / همچنانکه نیست خیر

في القول الباطل . لا يملك امساك الارزاق وادرارها

در گفتار / باطل / خداوندی نکند / بازداشتن / روزیها / و ریختن روزیها

الا الرازق . لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق

مگر خدای روزی رسان / نیست فرمانبرداری / مرآفریده را / در نافرمانی / آفریدگار

لا ورع انفع من تجنب المحارم . لا عدل افضل من رد

نیست هیچ پرهیزی / سودمندتر / از دوری کردن / از حرامها / نیست هیچ عدلی / فاضلتر / از باز کردانیدن

المظالم . لا يجمع المال الا بالحرص والحريص

مظلمها / جمع مال نکند / مگر آز / و آزور

شقي مذموم . لا يبقى المال الا البخيل والبخيل

بدبخت / نکوهیده است / نمی پاید / مال / مگر بخیلی / و بخیلی / گرفتاری

ملوم . لا تخلو النفس من الامل حتى تدخل في

و ناکسی بیننده است / خالی نباشد / نفس / از امید / تا آنکه / درآید / در

الاجل . لا يستغني المرء الى حين مفارقة روحه

وعده مرگ / بی نیاز نیست / مرد / تا زمان / جدائی / روح او

جسده عن صالح العمل . لا يؤمن بالمعاد من

از تن او / از شایسته عمل / ایمان نیاورد / باخرت / آنکس که

لم يخرج عن ظلم العباد . لا غنا باحد عن الارتياد

بیرون نیاید / از ستم / بندگان / بی نیازی نیست یکی را / از جستن همراه

وقدر بلاغ من الزاد . لا يسعد امرء الا بطاعة الله

و باندازه رسیدن / از توشه / نیکبخت نگردد / مرد / مگر بفرمان برداری خدا

سبحانه ولا يشقى امرء الا بمعصية الله . لا يكمل

و بدبخت نشود / مرد / مگر / بنافرمانی خدا / تمام نشود

ایمان عبد

ايمان عبد حتى يحب من احبه الله سبحانه ويبغض

ایمان بنده / تا آنکه / دوست دارد / آنکس که / دوست دارد او را خدا / و بغض دشمن کرد

من ابغضه الله . لا يصدق ايمان عبد حتى يكون بما

آنکس که دشمن دارد او را / خدا / راست نیابد / ایمان / بنده / تا آنکه / می باشد بآنچه

في يد الله سبحانه اوثق منه بما في يده . لا يكون

در دست خدای پاک / اعتماد کننده تر / از خود / بآنچه / در دست خودش باشد / نباشد

حازما من لا يجود بما في يده ولا يؤخر عمل يومه الى

آگاه / آنکه بخشش نکند / بآنچه در دست اوست / و پس نیندازد / کردار / امروز را / فردا

غده . لا يدوم حبرة الدنيا ولا يبقى سرورها

نپاید / سرکردانی / دنیا / و نپاید / شادمانی دنیا

ولا تؤمن فجعتها . لا يسعد احد الا باضاعتها لا ورع

و ایمن نتوان بود / از درد دنیا / نیکبخت نشود / یکی / مگر / بضایع کردن فرمانهای خدا / نیست هیچ پرهیزکاری

انفع من ترك المحارم وتجنب الاثام . لا يامن احد

سودمندتر / از ترک / حرامها / و دوری نمودن / از گناهها / ایمن نگردد / یکی

صروف الزمان . ولا يسلم من نوائب الايام . لا يهلك

از گردشهای / روزگار / و نرهد کسی / از ماتمهای / روزگار / تباه نشود

على التقوى سنخ اصل ولا يظماء عليها زرع لا ينفع

بر پرهیزکاری / بیخ / اصل / و تشنه نماند / با پرهیزکاری / هیچ کشته / سود نکند

زهد من لم يتخل عن الطمع ويتحلى بالورع لا يدرك

پرهیزکاری / آنکس که / بگذرد / از طمع / و آراسته شود / بپرهیزکاری / در نیابد

الله جل جلاله العيون بمشاهدة العيان لكن تدركه

خدای پاک بزرگ را / چشمها / بدیدن / آشکارا / لیکن در یابند او را

القلوب بحقائق الايمان لا اله الا الله عزيمة الايمان

دلها / بحقیقتهای / ایمان / گفتن لا اله الا الله / درستی ... ایمان

وفاتحة الاحسان ومرضاة الرحمن ومدحرة الشيطان
لا شيء اعود على الانسان من حفظ اللسان وبذل
الاحسان لا يعدم الصبور الظفر وان طال به
الزمان. لا شيء يحجز الانسان كالايمان بالله
سبحانه وصنايع الاحسان. لا يستقيم قضاء
الحوائج الا بثلاث بتصغيرها لتعظم وسترها لتظهر
وتعجيلها لتهنأ. لا يدرك احد رفعة الآخرة الا
باخلاص العمل وقصر الامل ولزوم التقوى
لا يقوم حلاوة اللذة بمرارة الآفات. لا توازي لذة
المعصية فضوح الآخرة واليم العقوبات. لا يصبر
على مر الحق الا من ايقن بحلاوة عاقبته. لا يفوز
بالجنة الا من حسنت سريرته وخلصت نيته

لا يترك العمل بالعلم الا من شك في الثواب عليه
لا يعمل بالعلم الا من ايقن بفضل الاجر فيه. لا يكمل
المروة الا باحتمال جنايات المعروف. لا يتحقق
الصبر الا بمقاسات ضد المألوف. لا يكون المؤمن
الا حليما رحيما. لا يصدر عن القلب السليم الا
المعنى المستقيم. لا يروس من خلا عن الادب
وصبا الى اللعب. لا يفلح من وله باللعب و
استهتر باللهو والطرب. لا يستغني عامل من
استزادة من عمل صالح. لا يستغني الحازم ابدا
عن راى سديد راجح. لا ينتصف من سفيه قط الا
بالحلم عنه. لا خير في المعروف الى غير عروف
لا يزكوا عند الله سبحانه الا عقل عارف ونفس

غروف لا خير في الكذابين ولا في العلماء الأفاكين

لا خير في قوم ليسوا بناصحين ولا يحبون الناصحين

لا خير في الدنيا إلا لأحد رجلين رجل أذنب ذنوبا

فهو يتداركها بالتوبة ورجل يجاهد نفسه على طاعة

الله سبحانه . لا ينجو من الله سبحانه من لا ينجو الناس

من شره . لا يؤمن بالله سبحانه إلا كثرة السجود والركوع

لا يذهب الفاقة مثل الرضا والقنوع . لا لوم لهارب

من حتفه . لا خير في أخ لا يوجب لك مثل الذي يوجبه

لنفسه وقال عليه السلام في وصف جهنم . لا يظعن

مقيمها ولا يفادى أسيرها ولا يفصم كبولها . لا مدة

للدار فتفنى ولا أجل للقوم فيقضى في وصف من ذمه

لا يحتسب رزيته ولا يخشع تقيته . لا يعرف باب الهدى

فيتبعه

فيتبعه ولا باب الردى فيصد عنه . لا مرحبا بوجوه

لا ترى إلا عند كل سوءة لا رياسة كالعدل في السياسة . لا خير

في المنظر إلا مع حسن المخبر . لا خير في شيمة كبر

وتجبر وفخر . لا ينبغي أن يعد عاقلا من يغلبه

الغضب والشهوة . لا ينجع الرياضة إلا في نفس

يقظة . لا تنفع الصنيعة إلا في ذي وفاء وحفيظة

لا خير في لذة توجب ندما وشهوة تعقب ألما

لا يقاس بآل محمد صلوات الله عليه وعليهم من هذه

الأمة أحد ولا يساوي بهم من جرت نعمتهم عليه أبدا

لا شرف أعلى من التقوى لا تلف أعظم من الهوى

لا عمل أعظم من الورع . لا ذل أعظم من الطمع . لا لباس

أفضل من العافية . لا شيء أفضل من إخلاص عمل في صدق

بنية. لا شيء احسن من عقل مع علم وعلم مع حلم
وحلم مع قدرة. لا ينصح اللئيم احدا الا عن رغبة
او رهبة فاذا زالت الرغبة والرهبة عاد الى
جوهره. لا نعمة اهنا من الامن. لا سوءة اقبح من المن
لا خير في قلب لا يخشع وعين لا تدمع وعلم لا ينفع
لا خير في عمل الا مع اليقين والورع. لا تسكن
الحكمة قلبا مع حب شهوة. لا حكمة الا بعصمة. لا
قوي اقوى ممن قوي على نفسه فملكها. لا عاجز
اعجز ممن اهمل نفسه فاهلكها. لا غنى مع سوء تبذير
لا فقر مع حسن تدبير. لا يكون العالم عالما لا يحسد
من فوقه ولا يحتقر من دونه ولا ياخذ على علمه
شيئا من حطام الدنيا تمّ ورد من حكم امير المؤمنين علي

ابن ابي طالب عليه السلام في حرف الباء
بلفظ ينبغي قال ع ينبغي للعاقل ان لا يخلو
في كل حال من طاعة ربه ومجاهدة نفسه. ينبغي
للعاقل ان يعمل للمعاد ويستكثر من الزاد قبل
زهوق نفسه وحلول رمسه. ينبغي للمؤمن ان يستحيي
اذا اتصلت له فكرة في غير طاعة. ينبغي للمؤمن ان
يلزم الطاعة ويلتحف الورع والقناعة. ينبغي لمن
عرف الله سبحانه ان لا يخلو قلبه من رجائه وخوفه
ينبغي لمن عرف نفسه ان يلزم القناعة والعفة
ينبغي لمن عرف الدنيا ان يزهد فيها ويعرف
عنها. ينبغي لمن عرف دار الفناء ان يعمل لدار البقاء
ينبغي لمن عرف شرف نفسه ان ينزهها عن دناءة

ينبغي لمن عرف سرعة رحلته ان يحسن التاهب لنقلته
ينبغي للعاقل ان يقدم لآخرته ويعمر دار اقامته . ينبغي
لمن علم سرعة زوال الدنيا ان يزهد فيها . ينبغي
لمن ايقن ببقاء الآخرة ودوامها ان يعمل لها
ينبغي لمن عرف سبحانه ان يرغب فيما لديه . ينبغي
لمن رضي بقضاء الله سبحانه ان يتوكل عليه . ينبغي
لمن عرف نفسه ان لا يفارقه الحزن والحذر
ينبغي لمن عرف الزمان ان لا يامن صروفه والغير
ينبغي لمن عرف الناس ان يزهد فيما في ايديهم
ينبغي لمن عرف الاشرار ان يعتزلهم . ينبغي لمن
عرف الفجار ان لا يعمل عملهم . ينبغي للعاقل ان يكتسب
بماله الحمد ويصون نفسه عن المسألة . ينبغي ان يكون

افعال الرجل احسن من اقواله ولا يكون اقواله احسن
من افعاله . ينبغي للعاقل ان يخاطب الجاهل مخاطبة
الطبيب المريض . ينبغي ان يتداوى المؤمن ادواء الدنيا
كما يتداوى ذو العلة ويحتمي من شهواتها ولذاتها
كما يحتمي المريض . ينبغي ان يكون علم الرجل زائدا
على نطقه وعقله غالبا على لسانه . ينبغي ان يكون
الرجل مهيمنا على نفسه مراقبا قلبه حافظا لسانه
ينبغي العاقل ان يحترس من سكر المال وسكر القدرة
وسكر المدح وسكر الشباب فان لكل ذلك رياح
خبيثة تسلب العقل وتستخف الوقار . ينبغي للعاقل
ان يكثر من صحبة العلماء الابرار ويجتنب مقارنة
الاشرار الفجار . ينبغي ان يهان مغتنم مودة الحمقى

وسكر العلم

افعال

ينبغي لمن اراد اصلاح نفسه واحراز دينه ان يجتنب

مخالطة الدنيا. ينبغي لمن عرف نفسه ان لا يفارقه

الحذر والندم خوفا ان تزل به بعد العلم القدم

ينبغي ان يكون التفاخر بعلي الهمم والوفاء بالذمم

والمبالغة في الكرم لا ببوالي الرمم ورذائل الشيم

ينبغي للعاقل اذا علم ان لا يعنف واذا علم ان

لا يأنف مما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب

عليه السلام في حرف الياء بلفظ يستدل قال عليه السلام

يستدل على ايمان الرجل بالتسليم ولزوم الطاعة

يستدل على عقل الرجل بالتحلي بالعفة والقناعة

يستدل على عقل كل امرئ بما يجري على لسانه

يستدل على الادبار باربع بسوء التدبير وقبح

التبذير

التبذير وقلة الاعتبار وكثرة الاغترار. يستدل على

العاقل باربع بالحزم والاستظهار وقلة الاغترار

وتحصين الاسرار. يستدل على دين الرجل بحسن تقواه

وصدق ورعه. يستدل على عقل الرجل بحسن مقاله

وعلى طهارة اصله بجميل افعاله. يستدل على كرم

الرجل بحسن بشره وبذل بره. يستدل على المحسنين

بما يجري لهم السن الاخيار من حسن الافعال وجميل

السيرة. يستدل على ادبار الدول باربع تضييع الاصول

والتمسك بالفروع وتقديم الاراذل وتاخير

الافاضل. يستدل على اللئيم بسوء الفعل وقبح الخلق

وذميم البخل. يستدل على الايمان بكثرة التقى وملك

الشهوة وغلبة الهوى. يستدل على فضلك بعلمك

وعلى كرمه بعد ذلك. يستدلّ على اليقين بقصر الأمل
وإخلاص العمل والزهد في الدنيا. يستدلّ على
حلم الرجل بكثرة احتماله وعلى نبله بكثرة انعامه. يستدلّ
على خير كلّ امرء وشرّه وطهارة أصله وخبثه بما
يظهر من أفعاله. يستدلّ على ما لم يكن بما قد كان
يستدلّ على مروّة الرجل ببثّ المعروف وبذل
الإحسان وترك الامتنان. يستدلّ على عقل
الرجل بكثرة وقاره وحسن احتماله وعلى كرم
أصله بجميل أفعاله. يسير الرياء شرك. يسير الطمع
شكّ. يسير الغيبة إفك. ويسير الشكّ يفسد اليقين
يسير الدنيا يفسد اليقين. يسير الطمع يفسد كثير
الورع. يسير الحرص يحمل على كثير الطمع. يسير الدين

خير من كثير الدنيا. يسير المعرفة يوجب الزهد في
الدنيا. يسير الهوى يفسد العقل. يسير الأمل يوجب
فساد العقل. يسير يكفي خير من كثير يطغي. يسير
الدنيا يكفي وكثيرها يردي. يسير الحقّ يدفع كثير
الباطل. يسير العطاء خير من التعلّل بالاعتذار. يسير
العلم يغني كثير الجهل يطغي. يسير التوبة والاستغفار
يمحص المعاصي والإصرار. يسير الدنيا خير من كثيرها
وبلغتها أجدر من هلكتها. تمّ ما قدر من حكم أمير المؤمنين
علي بن أبي طالب عليه السلام في حرف الياء
بياء النداء قوله عليه السلام يا أسراء الرغبة أقصروا فإنّ
المعرّج على الدنيا لا يروعه إلّا صريف أنياب الحدثان
يا أهل المعروف والإحسان لا تمنّوا بإحسانكم فإنّ

الاحسان والمعروف يبطله قبح الامتنان، يا عبد الله
لا تعجل في عيب عبد بذنب فلعله مغفور له
فلا تأمن على نفسك صغير معصية فلعلك معذب
عليها. يا ابن آدم اذا رأيت الله سبحانه يتابع عليك
نعمه فاحذره وحصن النعم بشكرها. يا دنيا يا دنيا
اليك عني أبي تعرضت أم الي تشوقت لا حان
حينك غري غيري لا حاجة لي فيك قد طلقتك
ثلثا لا رجعة لي فيك فعيشك قصير وخطرك
يسير وأملك حقير آه من قلة الزاد وطول الطريق
وبعد السفر وعظم المورد يا عبيد الدنيا والعاملين
لها اذا كنتم في النهار تبيعون وتشترون وبالليل
على فرشكم تتقلبون وتنامون وفيما بين ذلك عن

الآخرة

الآخرة تغفلون وبالعمل تسوفون فمتى تفكرون
في الارشاد فمتى تقدمون الزاد ومتى تهتمون بأمر
المعاد. يا ايها الناس الى كم توعظون ولا تتعظون
فكم قد وعظكم الواعظون وحذركم المحذرون
وزجركم الزاجرون وبلغكم العاملون وعلى سبيل
النجاة دلكم الانبياء والمرسلون وأقاموا عليكم الحجة
وأوضحوا لكم المحجة فبادروا العمل واغتنموا المهل
فان اليوم عمل ولا حساب وغدا حساب ولا عمل
وسيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون.
يا ايها الناس في الدنيا فان عيشها قصير وخيرها يسير
وانها لدار شخوص ومحلة تنغيص وانها لتدني
الآجال وتقطع الآمال الا وهي المتصدية للعيون

والمجاهدة الجرون والماتية الخون . يا اباذر انك
غضبت لله سبحانه فارج من غضبت له ان القوم
خافوك على دنياهم وخفتهم على دينك فاترك
في ايديهم ما خافوك عليه واهرب منهم بما خفتهم
عليه فما احوجهم الى منعتهم وما اغناك عما منعوك
ولو ان السموات والارض كانتا على عبد رتقا
ثم اتقى الله لجعل له منهما مخرجا فلا يونسنك الا الحق
ولا يوحشنك الا الباطل فلو قبلت دنياهم لاحبوك
ولو قرضت منها لامنوك . يا اهل الغرور ما الهجكم
بدار خيرها زهيد وشرها عتيد ونعيمها مسلوب
وعزيزها منكوب ومسالمها محروب ومالكها مملوك
وتراثها متروك . يا ايها الناس انه لم يكن الله سبحانه

حجة

حجة في ارضه اوكد من نبينا محمد صلوات الله عليه وآله
ولا حجة ابلغ من كتابه القرآن العظيم ولا امدح تعالى
منكم الا من اعتصم بحبله واقتدى بنبيه وانما هلك
من هلك عند ما عصاه وخالفه واتبع هواه فلذلك
يقول عز من قائل فليحذر الذين يخالفون عن امره
ان تصيبهم فتنة او يصيبهم عذاب اليم . يا ايها الناس
اقبلوا النصيحة ممن نصحكم وتلقوها بالطاعة ممن حملها
اليكم واعلموا ان الله سبحانه لم يمدح من القلوب
الا اوعاها للحكمة ومن الناس الا اسرعهم الى الحق
اجابة . واعلموا ان الجهاد الاكبر جهاد النفس فاشتغلوا
بجهاد انفسكم تسعدوا وارفضوا القال والقيل
تسلموا واكثروا ذكر الله تغنموا وكونوا عباد الله

سبحانه اخواننا تفوزوا لديه بالنعم المقيم مما ورد

من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام

في حرف الياء باللفظ المطلق قال يبلغ الصادق

بصدقه ما لا يبلغه الكاذب باحتياله • يكرم العالم

بعلمه والكبير لسنه وذو المعروف لمعروفه

والسلطان لسلطانه • ينبئ عن عقل كل امرئ ما ينطق

به لسانه • يتفاضل الناس بالعقول والعلوم

لا بالاموال والاصول • يحتاج الامام الى قلب

عقول ولسان قؤول وجنان على اقامة الحق

صؤول • يفسد اليقين الشك وغلبة الهوى • يفسد

الطمع الورع والفجور التقوى في خوف من ذمه

يجب ان يطاع ويعصي ويستوفي ولا يوفي ويجب

ان يوصف بالسخاء ولا يعطي ويقتضي ولا يقتضي •

يستحق العفو بالاقرار اكثر مما يستحق بالاعتذار

يغتنم مؤاخاة الاخيار ويجتنب مصاحبة الاشرار

والفجار • يسروا ولا تعسروا وخففوا ولا تثقلوا

يبتلي مخالط الناس بقرين السوء ومداجاة العدو

يحتاج الاسلام الى الايمان ويحتاج الايمان

الى الايقان يحتاج ذو النائل الى السائل • يحتاج

الايمان الى الاخلاص يمتحن المؤمن بالبلاء كما يمتحن

بالنار الخلاص يحتاج العلم الى الحلم • يحتاج

الحلم الى الكظم • يمتحن الرجل بفعله لا بقوله • ينبئ

عن قيمة كل امرئ علمه وعقله • ينام الرجل على الثكل

ولا ينام على الظلم • يوم المظلوم على الظالم اشد

من يوم الظالم على المظلوم • يستفيك من حاسدك
انه يغتاظ عند سرورك • يكنى عن فضلك علمك
وعن افضالك بذلك • يغلب الاقدار على التقدير
حتى يكون الحتف في التدبير • تجري القضاء بالمقادير
على خلاف الاختيار والتدبير • يعجبني ان يكون
الرجل حسن الورع متنزه عن الطمع كثير الاحسان
قليل الامتنان • يعجبني من الرجل ان يعفو عمن
ظلم ويصل من قطعه ويعطي من حرمه ويقابل الاسائة
بالاحسان • يكثر حلف الرجل لاربع معان يعرفها
من نفسه او ضراعة يجعلها سبيلا الى تصديقه
او عي بمنطقه فيتخذ الايمان حشوا وصلة لكلامه او
لتهمة قد عرف بها فيحتج على الرجل ان ينكر على الناس

منكرات

منكرات وينهاهم عن رذائل وسيئات واذا اخلا
بنفسه ارتكبها ولا يستنكف من فعلها • يكتسب
الصادق بصدقه ثلاثا حسن الثقة والمحبة له و
المهابة منه • يكتسب الكاذب بكذبه سخط الله سبحانه
عليه واستهانة الناس به ومقت الملائكة له
في خوف من ذمه يقول في الدنيا بقول الزاهدين
ويعمل فيها بعمل الراغبين يظهر شيمة المحسنين
ويبطن عمل المسيئين • يكره الموت لكثرة ذنوبه ولا
يتركها في حيوته • يسلف الذنب ويسوف بالتوبة
يحب الصالحين ولا يعمل اعمالهم • يبغض المسيئين
وهو منهم يقول لم اعمل فاتعنى بل اجلس فاتمنى يبادر
ابدا ما يفنى ويدع ابدا ما يبقى • يعجز عن شكر ما اوتي

ويبتغي الزيادة فيما بقي • يرشد غيره ويغوي
نفسه وينهى الناس بما لا ينتهي ويأمرهم بما لا يأتي
يتكلف من الناس ما لم يؤمر ويضيع من نفسه
ما هو أكثر • يأمر الناس ولا يأتمر ويحذرهم
ولا يحذر • يرجو ثواب ما لم يعمل ويأمن
عقاب جرم يتيقن • يستميل وجوه الناس بتدينه
ويبطن ضد ما يعلن • يعرف لنفسه على غيره ولا
يعرف عليها لغيره • يخاف على غيره بأكثر من ذنبه
ويرجو لنفسه بأكثر من عمله • يرجو الله في
الكبير ويرجو العباد في الصغير فيعطي العبد ما لا
يعطي الرب • يخاف العبيد في الرب ولا
يخاف في العبيد الرب • وقال عليه السلام في وصف

المنافقين

المنافقين يمشون الخفا ويدبون الضرا قولهم دواء
وفعلهم الداء العيا يتقارضون الثنا ويتراقبون
الجزاء يتوصلون الى الطمع باليأس ويقولون
فيشبهون ينافقون في المقال ويقولون
فيموهون • وقال عليه السلام
في حق من اثنى عليه • يعطف الهوى على
الهدى اذا عطفوا الهدى على الهوى
يعطف الرأي على القرآن اذا عطفوا
القرآن على الرأي • يأتي على الناس زمان
لا يبقى من القرآن الا رسمه ومن الإسلام
الا اسمه مساجدهم يومئذ عامرة
من البناء خالية من الهدى • يأتي على الناس

زمان لا يقرب فيه الا الماحل ولا يستظرف
فيه الا الفاجر ولا يضعف فيه الا المنصف
يعدون الصدقة غرما وصلة الرحم
منا والعبادة استطالة على الناس ويظهر
عليهم الهوى ويخفى بينهم الهدى
ينبئ عن عقل كل امرئ لسانه ويدل
على فضله بيانه. يعجبني من الرجل
ان يرى عقله زائدا على لسانه
ولا يرى لسانه زائدا على عقله
يدرك امر الصبور الى درك بغيته وبلوغ
امله يطلبك رزقك اشد من طلبك
له فاجمل في طلبه يقبح بالرجل ان

بينهم

يقص

يقص علمه على عمله ويعجز فعله
عن قوله. تم الكلام والحمد لله
على الاتمام والصلوة و
السلام على من قرة عينه
في الصلوة
والسلام







